صفحه

اذکار — صفحه

اذکار | صفحه

اذکار | صفحه

فصل الحاء

فصل الشین

فصل الصاد

فصل الظاء

فصل الکاف

فصل المیم

فصل النون

فصل الواو

فصل الهاء

بهرهٔ دومین فهرست مواضع و آبها با ذکر حالات هر صفحه

فصل الباء

فصل الحاء

فصل الخاء

فصل الدال

اسماي مواضع	صفحه	حالات
دهلي	٢١١	افتادن لشكر سلطان فيروز در كونچي رن
〃	٢١٢	بردن خانجهان رختهاى سلطان بخانهٔ خود
〃	٢١٤	زاري كردن خلق لشكر در كونچي رن
〃	٢١٩	فرمان سلطان بخانجهان
〃	٢٢٠	عرضداشت خانجهان پيش سلطان فيروز
〃	٢٢٢	استعداد خانجهان براي سلطان
〃	٢٣١	جواب سلطان بشيخ الاسلام
〃	٢٣٤	جنگ سلطان با سنديان
〃	٢٣٦	روان كردن سلطان عماد الملك را در دهلي براي آوردن لشكر
〃	٢٣٧	باهم ملاقي شدن عماد الملك و خانجهان
〃	٢٣٨	گرد آوردن خانجهان لشكرهاي فراوان
〃	٢٤٧	باز گشتن سلطان سوي دهلي
〃	٢٤٨	آوازهٔ غرق شدن كشتي اتباع بانهبنه
〃	٢٤٩	باز گشتن بانهبنه سوى لشكر سلطان فيروز
〃	٢٥٠	زيارت كردن سلطان مشائخ ملتان را
〃	٢٥١	كلام خانجهان با سلطان
〃	٢٥٢	خوشي و خرمي خلائق دهلي
〃	٢٥٣	وظيفه مقرر كردن سلطان براى جام و بانهبنه

فصل الصاد

فصل اللام

فصل الميم

* تمام شد *



براے حظوظ او شیدائي - زبانرا بناکام در کام او گویائي - زهے مزرعۀ اخروائي - کقوله علیه السلام الدنیا مزرعة الآخرة - دوم مملکت آخرت با نعمت بسیار و کرامت بیشمار حظ(۲) اهل دل خوش کردار مسکن اصحاب نیکوکار - میل دل ارباب ابرار ارواح خوب رفتار تمنای ستمکاران بیقرار - همۀ(۳) اخبار آثار پروردگار - قوله تعالی منکم من یرید الدنیا الخ * * رباعي *

دیدیم نهان گیتي و اصل درجهان * از علت و ار عار گذشتیم آسان
در نور سپید و در سیه مانده بدیم * زین نیز گذشتیم نه این ماند ونه آن

حکمت علیم و قدرت قدیم انواع نعیم بلطف کریم با شفقت عظیم باستقامت مستقیم بیشتر نعمت و اکثر متاع دولت. درین هر دو مملکت بیافرید - چنانچه حضرت کبریائي از مملکت(۴) دنیاوي خبر [illegible] قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا ایضا از آرزوی اخرائي(۵) بلطف خدائي از وصف انهار و اشجار رمو لطیف در کنوز شریف کشاده(۶) ندا در عالم درداده - قوله تعالی جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابد

(۲ ن) خص اهل خوش کردار * (۳ ن) همه در اخبار * (۴ ن) درین دو مملکت دنیاوي خبر دادة * (۵ ن) خدائي * (۶ ن) کشاده اند *

...جمله حضرت غنا و استغنا تاج بادشاهي (۲) این دو مملکت ...فرق شاه انبیا نهاده - و دواج زیبائي (۳) سلطنت این دو سلطنت ...بر مبارک شهنشاه اصفیا پوشانیده - درگاه مصطفی و بارگاه ...مجتبی چون اصحاب تجرید و ارباب تفرید در مقام مکان ...طلب مالک لامکان مجرد وار ایستاده - دیدهٔ تمنا درین هر دو ...ملکت نکشاده - قوله تعالی مازاغ البصر وماطغی نقل از ...رح زبور سریاني * * شعر *

* انا الموجود فاطلبني تجدني *

* وان تطلب سوائي لم تجدني *

* رباعي *

دنیا جم را و قیصر و خاقان را * تسبیح فرشته را صفا رضوان را
دوزخ بد را بهشت مرنیکان را * جانان ما را و جان ما جانان را

...حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جرعهٔ ازین ...
...ی علما و مشائخ یقین دوم سلاطین طالبان دین چشانیده - و برای ...قامت این دو مملکت خلعت مقامات سلطنت پوشانیده - و این ...هر دو طائفه را بسطور (۵) مسطور آگاهانیده (۶) - چنانچه درباب علما و مشائخ

(۲ ن) تاج بادشاهي رعنائي این دولت دو مملکت * (۳ ن) و دواج زیبائي اصفیا پوشانیده جامهٔ سلطنت این دو سلطنت در بر مبارک شهنشاه اصفیا پوشانیده * (۴ ن) بر دو * (۵ ن) مستور * (۶ ن) فرموده *

رضوان الله علیهم اجمعین بعبارت و استعارت فرموده - الشیخ في قومه کالنبي في امته - همچنان از حال احوال سلاطین و وزرا امامان دین باشارت بشارت و مهارت بصارت بینا گردانیده — فقتي علیه السلام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مقامات زمرهٔ سلوك از عدّ و حصر و وهم و فکر بیرون است - قاعدهٔ فائدهٔ جواهر معاني(۲) هریک مقامات چون بحور جیحون - و رمنائع غورات از قعر سیحون - معهذا این ضعیف اعني شمس‌سراج عفیف (که مورخ تواریخ تاجداران است) از اندیشه شرح چند مقامي از گنجینهٔ دفینهٔ فهم و سفینهٔ وهم خویش بغواصي دست آزان میان روش مقامات اهل سلوك و طریق و روش(۳) درجات زمرهٔ متین بمثل(۴) و تمثیل گفته - چون هر(۵) این گوهر بادلهٔ عقلي و براهین ۹ بکنایهٔ نقلي سفته شرح ده مقام از مقامات مذکور بسطور مشق نوشته - تبرکا بکلام مجید و فرقان حمید — کقوله تبارک و تعالی و اتممناها بعشر الخ * * بیت

* سلک سخن را چو در افشان کنیم *

* پیشکش حضرت شاهان کنیم *

مقام اول شفقت است - گوهر شفقت از قعر دریای دل بتاثیر —

(۲ ن) ایماني * (۳ ن) ورزش * (۴ ن) بتمثل * (۵ ن) جوهر این گوهر *

ازدواج ارواح با عالم (۲) آب و گل است - اخبار این آثار و شعار
خوف و از حضرت پروردگار است - کقوله تعالی لا تقنطوا
دسـ رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا - چنانچه
علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین بر عامهٔ خلائق
مشفق تر از ابوین و مهربان تر از والدین اند - طالبان مقصود را
بمطلوب میرسانند - و جویندگان محبوب را راه برتري و بهتري
باز آیند - بر عموم خلائق باحسان جزیل برمي آیند - گوی لطف
حالي ان تربیت در میدان شفقت بسبقت (۳) میرسانند - جمیع
احوا ق را احتیاج بعلما و مشائخ است (۴) - همچنین سلاطین از تاثیر
شنا ان بر جمیع مخلوقات مهرباني از سر شفقت مهرجاني کنند
بمـ عظمت درجات پیش کل موجودات خوان تربیت بآساني برند
مـ جرم بر عامهٔ خلائق بصفت (۵) باران ابر بهاري بدر باري (۶) بقوت
و وشیاري و همت بیداري برآیند - چنانچه اهل دور بمستور گزارند
ا صحاب نزدیک و ارباب رفیق در بوتهٔ حیرت بر آتش غیرت بگدازند
بیگانگان در دائرهٔ یگانگي گوهر خویش نمایند - یگانگانرا از کثرت شفقت
شـ لذت عاطفت عقدهٔ دوستي بر دوستي افزایند - خلائق بهفتاد و در
گروه زیر سایهٔ چتر سلاطین آرام گرفته اند - مبادا (۷) بلکه آن لحظه
مبادا که از زبان شهریاران و لسان جهانداران لفظ بی شفقتي

(۲ ن) علم * (۳ ن) مي ربایند * (۴ ن) اختیار * (۵ ن) بصنعت *
(۶ ن) بقعت * (۷ ن) مبادا که از زبان آه بدون مبادا بلکه آن لحظه *

بر زبان رود (۲) و یا خطرهٔ عنف در خاطر ایشان گذرد - عالمی را زیاني بجاني و جهاني را غم آب و نانی پیش آید - کیخسرو از وزرا سوال این اقوال بدین منوال کرد - که اثر خطرهٔ بی شفقتی بادشاهان و موجب بی لطفي شهنشاهان در حق خلائق چیست گفتند چون در شیریني بزمان (۳) واحد بحکمت محکمهٔ احد بی واسطهٔ موجودات و کوشش مخلوقات اثر ترشي پدید آید جوهر گوهر شفقت بیش بها است - قیمت آن ندانند مگر مشائخ اهل یقین - و بهای آن نشناسند مگر سلاطین طالبان دین - هر چند در دل شهریاران اثر شفقت بر عامه بیشتر - ضیای انتشار نیکنامي گیتي مداران در چهار رکن عالم زیادت تر - مقام شفقت مر تاجداران دولتیست هني - و نعمتیست سني - چنانچه آن مشفق کونین صاحب ترتیب اهل خافقین بشارت باشارت میدهند - علیه صلوة و السلام - التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - مقام دوم عفو ست - عفو از غایت هیبت پروردگار و نهایت عظمت جباری کردگار ست - کقوله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیه ز هیبت قهر الوهیت و حدت سطوت ربوبیت د بیهوش - و در میدان تفکر مدهوش اند - طاعت

(۲ ن) بر زبان بدون رود * (۳ ن) بزبان *

نگرند - و عبادات حسنه را سیئات پندارند - تخم عمل اندر کشت
خوف و رجا کارند - بر جمیع خلائق بنظر عفو نگرند - درمقام شفاعت
دست بدعا بردارند - که الدعاء مخ العبادة - همچنین سلاطین
از سر یقین همیشه عفو را دثار و شعار خود ساخته - گوی حلم بچوگان
علم در میدان همت باخته - مرکب سعادت بجانب نعمت تاخته
وصف(۲) این طائفه بحدیست که بیشتر از جنایت صغائر و کبائر
باز آمدند - چنانچه هارون رشید با مراد مزید پسر زالی خراشیده
حالی با نقصان جمالی از کمالی(۳) در خر(۴) فرستاده - زال از سر احوال
احوال سبب قیل و قال(۵) رخ بر رخ خلیفه نهاد - حجاب باب(۶)
شتاب عصا بدستش داد - زال ازین مثال بادل ناشاد دست حاجات
بمناجات کشاد - از اثر مهابت اجابت دل معظم(۷) خلیفه و جگر
مکرم گرم گشت - پسر زال بیحال را از شفقت کمال خلعت شریف
و کسوت لطیف دربر نهاد - منادی(۸) بنادی ندا در داد - هذا احسن
الفعل و اکمل العمل - عیار زر عفو بر محک عمل سلاطین طالبان
دین توان شناخت - لولو و مرجان حلم در دریای مرج البحرین
شفقت ایشان توان یافت - درگاه عظمت و بارگاه عزت این مقام
دائم مصفا است - چنانچه آن غواص بحرین و آشنای بحار کونین

(۲ ن) در وصف * (۳ ن) از کمالی * (۴ ن) حین - للمتصم - حبس *
(۵ ن) قیل و قتال * (۶ ن) بتاب * (۷ ن) خاطر خلیفه نیز و جگر
مکرم گرم گشت * (۸ ن) منادی بمنادی *

فرمود - قوله علیه السلام واذا تسمع تُسمع[۲] — صدق یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم - مقام سوم عدل و فضل است - مقام عدل از نتیجهٔ خوف لم‌یزل است - و جرعهٔ از جام کلام این ذوق - قوله تعالی و زنوا بالقسطاس المستقیم چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در همه احوال چنگ در دامن عدل زده - و دست در آستین فضل کرده - هراینه بر آئینهٔ عدل نظر برده نباید بر چهرهٔ جمال همت کلفت[۳] قیل و قال نشیند[۴] و رخسارهٔ جمال کمال نقصان بیند - بهر مرتبه که از مراتب[۵] سینهٔ سلوک رسیده پایهٔ عدل و فضل را محکم جنبانیده - و خلائق را بنعمت دینی رسانیده - و دولت دنیاوی ایثار کرده - چنانچه قول مشائخ در عالم لطائف است - الشیخ یحیی ویمیت - ای یحیی القلب و یمیت النفس - همچنین زمرهٔ ملوک ممتابعت فرقه سرکب در دور عظمت و طور ملکیت خویش لوای عدل افراشته و علم دولت فضل را پیراسته - تا هیچ مظلوم مغموم نباشد - و قوی بمظلمهٔ قوت تارک ضعیفی نخراشد - بدین سبب همیشه درگاه عدل و بارگاه فضل را آراسته دارند - از آثار عدل بر حالت مظلومان پردازند و از انوار فضل مسکینان را بنوازند - گویند خدام شاه عزالدوله مادهٔ گاو زالی را بغصب ذبح کرده - شاه عزالدوله بران زال در عدل کشاده و مژدهٔ

(۲ ن) اذا اسمع تسمع - اذا اسمع تسمع * (۳ ن) کلفت * (۴ ن) شنید *
(۵ ن) سرایت *

فضل بر کفش نهاده یازده ماده گاو زال را داده - یکی از غایت
عدل - ده از نهایت فضل - راست است از تاثیر(۲) این چنین
طاعات سیئات بحسنات بدل گردد - کقوله تعالی یبدل الله
سیئاتهم حسنات - چنانچه آن عادل کونین و برگزیدهٔ خافقین
نشان آن بعیان داده - کقوله علیه السلام - عدل ساعة خیر من
عبادة ستین سنة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
مقام چهارم مقاتله و محاربه است - محاربه از نتیجهٔ امر پروردگار
است - کقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم - مقاتله
ظاهریست - و محاربه باطنیست - چنانچه علما و مشائخ قدس
سرهم در میدان مسجد برای ادای نماز و مسالت نیاز بوقت راز
صفوف برکشند - و دنبال امام تحریمه بندند - مثال آن بدین
منوال است - قوله تعالی و الصافات صفا - بهنگام صلوة
...ة با ابلیس پرتلبیس و با نفس امارهٔ خسیس بعنایت
نامتناهي مظفر و منصور بازگردند - غنائم(۳) مرحمت
بخش کنند - نشان آن عطا در ایشان(۴) عیان است
...ی و سارعوا الی مغفرة - آن طالب اسرار روحاني
خواجه عین القضاة همداني علیهم الرحمة و الغفران در تمهیدات خود
درر براهین نباتات سفت - گفت الانبیاء یصلون فی القبور

(۲ ن) مآثر* (۳ ن) غنائم مرحمت رحیم و کرامت کرم کریم را
بخشش کنند * (۴ ن) در شان *

پیشروان امت و مقتدایان(۲) ملت درون صومعهٔ گور بطلب راز نمارند(۳) - همچنین سلاطین در وقت قتال و هنگام پیل‌مال در میدان جلالت و مقام شجاعت انواع جنود مبارزان آراسته و اکثر صفوف مجاهدان پیراسته کنند - با دشمن دوست که دران طغرای اوست درآویز کنند - دران حالت با کمال جلادت جان بر کف نهاده و خود را بخدا ودیعت داده در دریای غزا از سر صفا غوطه زده(۴) گوهر لطیف و جوهر شریف بدست آرند * * مصرع *

* والله بهر(۵) غوطه که آرد گهری را *

بکرم ربانی و نعم سبحانی(۶) اول از سر میدان جلادت(۷) مظفر و منصور بار گردند - غنائم که آن عطای ربانی و بخشش سبحانی‌ست میان خویش بخش کنند - این بشارت از اشارت پروردگار و خصمی لیل و نهار است - قوله تعالی و یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول - چنانچه آن مبارز صفوفین و مجاهد معرکهٔ جنودین مر اهل نبرد را جامهای لطف از جامدارخانهٔ ترید میپوشاند - و جامهای شراب مرحمت از شرابخانهٔ شفقت بسبید مینوشاند - قوله علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام پنجم ایثار و افتخار

(۲ ن) معتقدان * (۳ ن) در نیارند * (۴ ن) خورند بهر غوطه * (۵ ن) که بهر غوطه که آرد گهری دیگر را * (۶ ن) آسمانی * (۷ ن) عیداوت *

است اخبار[۲] آثار ایثار از لطف پروردگار است - قوله تعالی
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - چنانچه علما و مشائخ
رضوان الله علیهم اجمعین از غایت لطف نعمت کونین بر خلائق
خافقین ایثار کردند - شراب انس که از حضرت قدس در کام جان
ایشان رسید جرعهٔ در کام ناکامان باهتمام تمام ریختند - و اثرے در
دلهای مستحقان آمیختند - ساقي وحدت بادهٔ مغفرت دمبدم گرد
شان گردانیده - قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها *

* بیت *

* امروز شراب است و کباب است شفائي[۳] *

* گردان‌شده در جمع همه لطف خدائي *

صاحب سلوک دستور مشائخ و ملوک در مرصاد العباد نبشت
قیمت گوهر ایثار از قیاس گفتار بیرون است - همچنین سلاطین
ل دین در مدت ایام و طور اعوام خویش برجمیع خلائق بایثار
یار برآیند - آنچه بریشان رسید از نقد و جنس بطالبان[۴] آن چیز
بز پیش‌آمدند - و مراد ایشان پیش ایشان نهادند - حق بمستحق
انیدند - بلکه این‌طائفه جان‌بخش باشند - هم ازین‌حال[۵] است که
وهر ایثار شرف تکمهٔ[۶] تاجداران و اعظم مرتبهٔ بختیاران است - آنکه
ویند (نیرو جراحت وجوان مردي راحت) راست است - چنانچه

(۲ ن) اختیار * (۳ ن) سقائی * (۴ ن) وطالبان * (۵ ن) جایست *

(۶ ن) تکیه *

آن صاحب ایثار[۲] کونین در مقام قاب قوسین گفت - قوله علیه السلام ادخال السرور في قلوب المومنین صدقة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام ششم عظمت و رعب است - عظمت ار عطای رباني و لطف سبحاني - قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم - درین محل اسرار آلهي و رموزات[۳] نامتناهي بسیار و بیشمار است - کشف[۴] سر الربوبیة کفر اگرچه اکابر مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات در امورات ظاهري لآلي[۵] اسرارات باطني (ار غایت شکر آتش[۶] خلیل تقلید) سفته - تا فریقین با عظمت و هیبت باشند - در مقام مکنت بر سریر[۷] امامت بمتابعت سنت زندگاني کنند - لیکن اصحاب ارسط (بخیار اختیار مختاربیني که خیرالامور اوسطها چنانچه علما و مشائخ قدس الله سرهم العزیز همیشه با عظمت و مکنت باشند) ورزش روش باعتدال بر حسب حال کنند - زیراچه جام درد نوشان شراب فاتبعوني اند - و جامه پوشان خلعت یحببکم الله - سلو[۸]ت با هیبت و جلالت اختیار کرده اند تا خلائق کونین طرفة العلما بنعمة دیني رسند - همچنین سلاطین اهل یقین دائم با عظم دن و مکنت باشند - تکمهٔ عظمت تاج شهریاران شرف جهانیان - و دوار آید

(۲ ن) جوانمردي * (۳ن) امورات * (۴ن) لو کشف سر الالوهیة کفر (۵ن) لقای * (۶ن) از عنایت شکر شکراست * (۷ن) مرزن * (۸ن اسرار در بعضی نسخه ازسلوک تا لفظ اختیار نیست *

مکنت تاجداران سعادت عالم و عالمیان است - دو در قیمتي و گوهر بی‌قیمتي (۲) لطف و قهر شرف درگاه و بارگاه ایشان است - در مقام عظمت و محل مکنت گاهي شراب تلخ قهر بجام لطف بدشمنان دهند وگاهی شراب (۳) لطف درجام قهر برکف دوستان نهند - چون خورشید قهر جلال بادشاهان در تابش آید قهر لطف برقعهٔ عنف (۴) بر چهرهٔ جمال خود آویزد - چون قهر لطف شهنشاهان بر مشرق شفقت برآید آفتاب قهر با آن جلالت (۵) غضب افتان و خیزان در سایهٔ قهرمان جلادت درآید - تا فریقین را از دائرهٔ ادب پاي بیرون نیاید - اثر حدت و غیرت شهریاران است در محل غضب ذرهٔ از شریعت تجاوز نکنند - و در هنگام لطف چون شانه سرموی فرونگذارند آنکه اعظم‌ترین موجودات و معظم‌ترین مخلوقات است گوهر ناسفته را سفته در محل لطف گفته - اسلم اخوانی - و در مقام قهر فرمود [...]ه علیه السلام انا غیور والله اغیر منی - صدق یا رسول الله [...]ي الله علیه و سلم - مقام هفتم هوشیاري و بیداریست - بیداري بسیاري عقل و کثرت فهم دل است - و این تعلیم از حضرت لم‌یزل [...]ت - و در قرآن بسیاري محل است - قوله تعالی یابنی [ا]سرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم - چه بسي اعدا

(۲ن) در بعضی نسخه لفظ بی‌قیمتی موجود نیست * (۳ن) در بعضی نسخه گاهي شراب لطف بدشمنان دهند * (۴ن) عتق * (۵ن) قهر با آن جلادت *

در کمین اند - بنادرّ ثمین و نگین یقین دین بربایند که اربعه اعدا هریک اعدا در مملکت ظاهري و سلطنت باطني به تیغ زدن (۲) و بیخ کندیدن مشغول اند (۳) - پس چنانچه علما و مشائخ رحمة الله علیه •بتاثیر فضل آله از غایت هوشیاري بنهایت بیداري در امور پروردگار و خصمی لیل و نهار لحظهٔ غافل و لمحهٔ عاطل نبوده خلائق را براه دین راه نموده از کثرت هوشیاري بیداري شبها اختیار کرده و بسی از تعینات نهار برآورده تا مملکت شهر دل و حصار قالب آب و گل ازان غوغای خطرات اربعه محفوظ ماند - تا کار این طائفه بجائے کشد و مقام این بمحلے رسد که اسرار مکنون (۴) کون بر ایشان مکشوف گردد - آنکه گویند برگے که از درخت جدا میشود این طائفه را معلوم است راست است - همچنین درگاه شهریاران و بارگاه جهان‌داران بحکم (۵) سبحاني و تاثیر آسماني از دوست و دشمن خالي نیست •

• مصرع •

• چه دشمنان حسودند و دوستان غیور •

سلاطین در امور (۶) ملکي و قضایاي مالي طرفة العین خالي نیند ت اگر لحظهٔ در ارکان ملکي قلیلے فروگذاشت شود در دل تاجداران بلما تعلق کثیر پدید آید - و اگر لمحهٔ در قانون مالی بشری ضائع روا

(۲ن) بدقب • (۳ن) مشغول ارایش • (۴ن) لفظ مکنون کون در بعضی‌اید نسخه موجود نیست • (۵ ن) بحکومت • (۶ ن) سلاطین در امواسرار قضایا الی طرفة العین خالي •

اکثر افسوس در باطن ایشان ظاهر گردد - همه سلاطین طامعان دین در
استمالت (٢) درگاه بیداري بیدار و ترتیب بارگاه هوشیاري هوشیار بوده اند
آنکه گویند بدگماني یکے از علامات هوشیاري بر (٣) مقامات بیداریست
راست است - تا کار این کار بجائے کشد - و مقام این مقام بمقامے
رسد - که در مملکت بادشاهان و سلطنت شاهنشاهان از غایت
هوشیاري و نهایت بیداري اگر مورچهٔ (٤) از اثر تمنا قدم هوا از بساط
وفا پای بیرون نهد از سطوت تاجداران و حدت قهر جهانداران سوخته
گردد که لو دبت نملة لاحترقت (٥) - چنانچه آن هوشیار ترین عالمیان
و بیدار ترین جهانیان فرمود قوله علیه السلام عجلوا بالصلوات قبل
الفوت - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام هشتم انتباه
و عبرت است - انتباه از نتیجهٔ خوف آله و اثر تاثیر هیبت جلال
و عظمت کمال حضرت الله است - مخلوقات کونین و موجودات
ثقلین در تحت این ندا نیست و پست اند - قوله تعالی لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله
علیهم اجمعین از غایت خوف بی‌قیاس و نهایت حراس انتباه
افعال قبیحهٔ بیشینیان کنند - و دست امید در دامن اعمال
صالحهٔ ایشان زنند - تا جهاز عمل و زورق (٦) امل در مرج البحرین خوف

(٢ ن) در استمالت درگاه بیداري و تربیت بارگاه هوشیاري بوده اند *
(٣ ن) هر - مر * (٤ ن) مواجه او * (٥ ن) لو دنون انملة الاحرقت *
(٦ ن) و زورق در موج بحرین *

و رحا جاري گردد - آنکه گویند انتباه ارلطف آله است راست است همچنین سلاطین بروش متین تاج انتباه بر سر دواج عدت در بر همیشه بربساط مکنت متفکر و متمکن باشند - گاهی مرکب انتباه در میدان عدت تازند - پیل بند عیرت برای نعرت برانند - مربین نفد نفس را شهرح ندامت نمایند - تا برحریف هوا و حرص مقدمات(۲) نقد برد پیش آرند - دعوي برد(۳) مطعي کنند - برین مقام دائم قائم باشند اگر مبادا بر صد این تصور کنند نعود بالله من الحور بعد الکور - چنانچه آن منتبهٔ ثقلین و صدر نشین بساط قوسین فرمود قوله علیه السلام السعید من وعظ بغیره صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم * * بیت *

دیک بخت ار بلا کران گیرد * عبرت ار کار دیگران گیرد

مقام نهم فتح و نصرة(۴) است - این مقام دائم قائم ارعنایت آلهي و فیض بی عایت نامتناهي است - قوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا نصرت ظاهری است - و فتح باطني ظاهري در عالم ملک است و باطني در ممالک ملکوت که آن را مملکت قلب خوانند - چنانچه سلما و مسائخ رضوان الله علیهم اجمعین دائم برای فتح دل و ضبط آوردن حصار آب وگل حریص باشند تا جواهر اسرار الوهیت و گوهر آثار انوار ربوبیت که درگنجینهٔ تن و سفینهٔ بدن مدفون است بدست ایشان آید و پای همت بدانجا درآید تا مستحقان اهل استحقاق و طالبان اسرار

(۲ ن) معدمات پیش آرند * (۳ ن) مرد مطعي * (۴ ن) نصره

آفاق را ازان جرعهٔ رسانند - و لذت آن بکام جان ایشان چشانند - اگر صد بار از کردار خود نا امید شوند هزار بار مردانه وار دست در دامن امیدواري زنند - آنکه گویند این قوم خود نخورده خورانیده و خود نپوشیده پوشانیده راست است - همچنین سلاطین دوربین همیشه براي قلعه کشائي و مملکت آرائي حریص باشند * * بیت *

گدا را کند یک درم سیم سیر * فریدون بملک عجم نیم سیر

همیشه برای فتح قلعه و ضبط ممالک بدل و جان کوشند - دائم جام شراب این طمع مالامال نوشند - عیاروار، درین کار با قوت بسیار قصد کنند - اگر صد بار نا امید شوند هزار بار دست بحبل امیدواري زنند - از شجرهٔ الطف کم من فئة قلیلة بثمرهٔ و مارمیت اذرمیت بر گیرند * * بیت *

شهانرا بهنگام کین خواستن * بباید چنین لشکر آراستن

چون بعنایت سبحان و حمایت فیض رحمان مقامي بدست شهریاران آید و در محلي قدم مبارك ایشان در آید بسیاري خزائن جواهر لطیف و گنجینهٔ دفائن شریف در قبض آید - عطای کبیر بخلق کثیر رسد - جهاني بوستان و عالمي گلستان گردد - و فرحت در دلهای احبا افزاید - حدت در قلبهای اعدا در آید - آنکه گفته اند (دوست در بالیدن و دشمن در کاهیدن) راست است - چنانچه آن

(۲ ن) جرعه جرعهٔ * (۳ ن) ثمرهٔ * (۴ ن) شهانرا بباید چنین لشکر آراستن * (۵ ن) حب * (۶ ن) خلت * (۷ ن) نازیدن *

صاحب فتح اسرار ربوبیت مظفر و منصور انوار مملکت الوهیت فرمود قوله علیه السلام رزقی(۲) تحت رمحی - مقام دهم کیاست و فراست است - و هو فی المقصود والمطلوب - گوهر کیاست از نتیجهٔ علوم مکتوبات لدني و رموزات آن از عالم عوالم سني است قوله تعالی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا — شاه کیاست خطاب فراست اسم اعظم در مکتب قدس از(۳) معلم انس آموخته اعني علمني ربي – هم ازینجا ست که فراست هر مردي و کیاست هر فردي بر اندازهٔ خرد وي است - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در هر مقامي که کامي نهاده شیریني(۴) از رموزات کیاست در هر کامي چشانیده و در هر مشربي که کیاست(۵) بدني افتاده ذوقي از چاشني دقائقات کنایت در هر ذهني رسانیده آنکه گویند (اشارات کیاست این زمرهٔ و بشارات فراست این فرقه بصفت بهار عام است) راست است - با آن هم غرض رموزات ایشان جز(۶) از ایشان غیرے(۷) ندانند - قوله تعالی والراسخون فی العلم - همچنین سلاطین طالبان دین همیشه در حقائق رموز کیاست و دقائق اسرار فراست بکنایت کفایت کوشند و همیشه جرعهٔ از شربت غور(۸) اینمعني نوشند - تا زمرهٔ خواص و فرقهٔ

(۲ں) درینجا حدیث شریف در اکثر نسخ متروک شده * (۳ں) ازمعلم آموخته * (۴ں) شربتي * (۵ں) که کیاست هرکامی چشانیده و بدنی اوفتاده ذوقی از * (۶ں) خبر * (۷ں) چیزے ندارند * (۸ں) عود *

خص خواص را ازان جرعه جرعه نصیب شود - خمار شراب کلام
لذت جام آن پیام در کام ناکامان بکام ناکام علی الدوام باقي باشد
چنانچه آن سرمست خمخانهٔ اسرار رموزات صحو و مسکر از جام
قائق شکر فرمود قوله علیه السلام ما صب الله في صدري
شیئا الا وصببته فی صدر ابن ابي قحافة (۲) - با این هم بعض غور
موزات لطیف و دقیقهٔ اسرار دقائق شریف الفاظ قلیل شهریاران که
نيِ کثیر فهم شود شهریاران دانند - المقصود حضرت فیروزشاه بتوفیق
ه بفراست و کیاست خویش از آثار (۳) کنایت ملکي مدت چهل سال
ال بر تختگاه دار الملک شهر دهلي بادشاهي رانده - خلائق را
ورده - چنانچه (۴) درین مدت بعنایت الله تعالی برگي از شاخ ملکي
جنبید - اکنون آغاز کرده آید شرح مناقب (۵) حضرت فیروز شاه *

ذکر مناقب سلطان الاعظم حضرت فیروز شاه
انار الله برهانه

آن ختم تاجداران و آن خاتم بختیاران آن سالار قافلهٔ خسروان
ر و آن خطیب منابر سروران نامدار آن دوران امان و آن امان
ان آن شرف سلطنت و آن سعادت مملکت آن روشن کنندهٔ
یعت و آن منور دارندهٔ طریقت آن بهروزي یافته از حضرت اله
طان الاعظم فیروز شاه قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و چهارم

(۲ ن) ابي بکر * (۳ ن) اعتار * (۴ ن) مدتي * (۵ ن) بمناقب *

ماه محرم مکرم (سنه ۷۵۲ اثنین و خمسین و سبعمائة) جلوس نمود - چهل و پنج ساله (۲) در ملک نشست - مدت دور ملک سی و هشت سال و هشت ماه بود - چنین گوید ضعیف نحیف شمس سراج عفیف مورخ این تواریخ و مصنفٌ این تصانیف سلطان فیروزشاه سپید پوست و بلند بینی و کشیده محاسن بود - نه از حد درار و نه ار غایت حد کوتاه بالا - در فربهي و تنکي معتدل مینمود تاجداري مشفق و مهربان بود - حلمي بي اندازه و خلقي وافر داشت - اولیا صفت علما احوال بود - لشکر نوار رعیت پرور در خلق نصیبهٔ ار خلق محمدي داشت - در حلم بغایت - اگر زمرهٔ عمال ار آثار اسرار اهمال صد خیانت میکردند هیچکس را بکلام هم نیازردي بلکه حضرت شاه فیروز درون کلاه کشیده کوشک نزول که پیش دربار شهر فیروزاباد است اینکه دستور سلاطین سلف بود نویسانیده - و هم دران محل کتابت کنانیده - که سلاطین پیشین را برای مدار ملک این بیت دستور بود (۳) بدین بیت امام خود ساخته * * بیت *

ملک را گر قرار میخواهي * تیغ را بیقرار باید داشت

بعده فرود آن محل حضرت شاه فیروز الملک (۴) ارحال احوال کمالِ خویش ثبت کنانیده - اگرچه سلاطین پیشین را این بیت دست بوده و این ار گمان (۵) ایشان (۶) رخ نموده (مگر قرار ملک بتیغ است و

(۲ ن) جمله پنج سال * (۳ ن) ملت * (۴ ن) فیروز الملک اکمل بروز
(۵ ن) کمال * (۶ ن) بدیشان *

این خطره در خاطر ایشان نگذشت که قرار ملک بامر مالک الملک است - این ندانست که مادر بیچاره بچندین مشقت فرزند بزاید نه ماه شدت و مشقت حمل بکشد - و مدت دو نیم سال شیر دهد - زحمت ولادت* بیند - نشاید یکایک جاني را بیجان کردن سلطان فیروزشاه همدران محل از حال اختیار خود باز نموده که ما این بیت دستور خود ساختیم *

* بیت *

نگه کن که چون مادر مهر سنج * بران طفل خود چند بردست رنج

دران مقام حضرت فیروزشاه نیکنام این نذر(٢) نویسانیده (چون ما این(٣) دستور خود ساختیم و حاجات حاجتمندان بر نهج معدلت برآوردیم الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بغیر تبغ چندان هراس ما در دلهای خواص و عوام انداخت که جملهٔ عالم بسوی ما شتافت) سبحان الله حضرت فیروزشاه ختم تاجداران دارالملک دهلي بود - و امان دوران بود - که در عهد دولت او مدت چهل سال کمال لشکر مغل از لب آب سند جانب دهلي نیامده - بلکه درین مدت از غایت خلق بسیار و ایثار زر نا شمار و لشکر بردي بکوشش(٤) بسیار و رعیت نوازي تکرار هیچ کسی با قوت بسی بیک نفسي انگشت مخالفت بجنبانیده - چنانچه شیخي واصلي سالکي در آخر عهد سلطان ... دین مورخ کفته که وقتي که من بوقت صبح برای وضو لب جون میرفتم - واصلي دگر دران محل وضو میکرد - بمن(٥) گفت

... ن) نیز * (٣ن) این بیت * (٤ن) کوشش * (٥ن) برمن - برین *

ای فلان میدانی درون این کوشک کیست - یعني سلطان فیروزشاه
است - که بلاهای جملهٔ عالم زیرپای اوست - آنروز که او ازین
جهان برود معلوم جهانیان شود - فی الحاصل همدران چند سال از
آثار تقدیر حضرت ذوالجلال و اسرار حکمت بر قرار حضرت فیروزشاه
خوش خصال ازین جهان سفر کرد - حضرت دارالملک دهلي زیر
و زبر گشت - بلکه آخر الامر بنهب[2] مغل پیوست - ایضا همدران سال
زمرهٔ حجاج و فرقهٔ حاجیان محتاج از ثواب زیارت کعبهٔ مبارک
محروم ماندند - همدران ایام راویان شیرین کلام چه از زمرهٔ خواص
و چه از فرقهٔ عوام بار نمودند که پسر سید اجل آنکه امیر مکهٔ مبارک
بود برادران او درین سال او را کشتند - در مکهٔ مبارک شور افتاد
جملهٔ قوافل که از اطراف و اکناف جهان برای طواف خانهٔ کعبه
آمده بودند محروم بازگشتند - زیارت میسر نیامده - در خبر
است - چون عالمي از جهان سفر میکند رخنه در دین مي افتد
که تا قیامت مسدود نگردد - همچنین حضرت فیروزشاه یکی از
اولیای الله بود - مدت چهل سال الله تعالی ولایت آدمیان جهان
بدو تفویض نمود - بعد از رفتن او رخنه در مملکت دهلي افتاد
که خلائق دهلي سر در جهان نهاده - و اگر حکم خدا باشد تا قیامت
اگر مسدود گردد - بارها درین گفتارها خدمت شیخ قطب الدین منو
رحمة الله علیه خواجهٔ خواجهٔ این مورخ میفرمودي سلطان فیرو

(۲ ن) نهیب ·

یخي است از مشائخ طریقت که تاج شاهي برسر دارد - ایضا سلطان
روز در فتح و فیروزی بحدي بود هر کجا که رخ نهادي بفرمان
دای تعالی بغیر تیغ فتح آن مقام دست دادي - و بغیر جنگ
نح شدي - تا کار اسلحه(۲) در عهد فیروز شاهي بحکمت آلهي بجائی
سیده و بمرتبهٔ کشیده که خلائق دهلي جنگ فراموش کرد - بلکه
سلحه را ارزش نماند - ایضا در عهد دولت فیروزشاهي بعنایت
حضرت آلهي ذرهٔ ظلم بر کس نرفت که شمهٔ عدل بر کس نکرد
ریراچه حرفت ظلم خصلت احسن تاجداران نیست - و اگر
سلطان فیروز در عهد خویش شیوهٔ عدل پیش گرفتی هیچکس
طاقت عدل نیاوردي - حضرت فیروزشاه بالهام آله بر عموم خلائق
درگاه مدت چهل سال حکم کرده - و شیوهٔ حلم در جمیع ادیان
مستحسن است - خصوصا در دین اسلام - فکیف از زمرهٔ شهریاران
اهل اکرام که در مقام مثلثه(۳) اند - کقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم - و همچنین الله تبارک و تعالی
سورهٔ یوسف را در قران بر حبیب خویش احسن القصص خواند
و آن احسن چه بود - اعني برادران مهتر یوسف علیه السلام
بر مهتر یوسف جفاهای بسیار کردند - گاهي از پدر جدا گردانیدند
و گاهي درمیان چاه تاریک براه باریک انداختند - و گاهي بچند

(۲ ن) اصلاح * (۳ ن) - دلثه *

درم قلب فروختند - بدین سبب مهتر یوسف چندان مشقتها و محنتها دیده که آن قصها در تفاسیر مسطورست - چون مهتر یوسف بعد از شدائد بسیار و مکائد بیشمار بملک مصر رسیده و برادران مهتر یوسف از سبب گرانيِ غله و حیرانيِ آن از کنعان در مصر آمده بعد از گفت بسیار و شنود بیشمار مهتر یوسف نیکي کاره[۲] خود را بر برادران اظهار گردانیده - درین محل برادران ترسیده - نباید که مهتر یوسف انتقام خود بکشد - مهتر یوسف بر ایشان گفته که ای برادران من هیچ خوف و هراسي بسوی خود راه نباید داد - میان ما و شما هرچه رفت جمله چیزها بتقدیر اوست هر جفائے که از وجود شما آمد و هران جنایتي که از ذات با برکات شما صادر شده بتمام بخشیدم - و عفو گردانیدم - اگر مهتر یوسف مکافات آن جنایات طلبیدي حسن بودي - چون از سر جفای برادران بار آمد الله تعالی این فعل را احسن خواند کقوله تعالی نحن نقص علیک احسن القصص * * بیت *

آنها که بجای ما بدیها کردند * گر دست رسد بجز نکوئي نکنم *

* بیت *

* هر که او در راه ما خاري نهد از دشمني *

* هر گلي کز باغ عمرش بشگفد بیخار باد *

معهذا حضرت فیروزشاه مستثنی نیز در عهد دولت خویش

(۲ ن) کاره

فراشت و کیاست بیش این چنین حلم ورزیده - اگر یکے ضد گناه
ردے و آن شخص را بحضرت فیروزشاه بردندے و آن شخص
یسان و لرزان پیش او رفتے بمجرد آنکه نظر سلطان فیروز بران مجرم
نادے باو کلام بلیغنت تمام گفتے - و از سر گناه او باز آمدے
رچه صد جنایت کبیره از وجود او صادر شدے با این هم بخشیدے
ناه کبیرهٔ سلاطین چیست - یا مالیست یا جاني - مالي(۲)
ت که عهده دارے بر(۳) کارے مبادا مال بیت المال تلف کند
اني آنست که عیاذا بالله منها، کسے غدر(۴) انگیزي کند
نین گناه حضرت فیروزشاه بخشیدے - و اگر بر کسے تفتي
ے براي ادب کردن او فرمودے که در محل سلام نگذارند - چون
شخص چند روز بوقت سواري نمودار گردیدے بعد چند روز
ت شاه فیروز از غایت شفقت و مهرباني و از نهایت مهرجاني
بیاري شرم حضور چون مشائخ دوجهاني آنکس را بازپرس
- و از سر گناه او در گذشتے - مگر دو چیز یکے دزد بروني
شخاص خوني - زیراچه درین هر دو شخص(۵) حقوق دیگران
- این هر دو طائفه را سیاست کردے - آرے عجب کارے
جب اسرارے - سلاطین پیشین در قسم شهریاري و مدار
ي حلم بسیار نکرده - زیراچه در امور و اشغال(۶) سلطنت حلم

) مالي چیست آنست * (۳ ن) هر * (۴ ن) عذر * (۵ ن)
چنین (٦ ن) انفعال •

بسیار زیان بیشمار دارد - اما(۲) چون حضرت فیروزشاه اخلاص دل و نیت صادق با حضرت الله تبارک و تعالی داشت و چندین حلم برای ریا و نفاق و نمودار خلق نبود خدای تعالی مدت چهل سال صفت حلم شیوهٔ مستحسن او گردانید * * بیت *

* نیکی(۳) خو کن چون ترا دست رس است *
* کین عالم یادگار بسیار کس است *

و اگر کسے از نهایت حسد بسے بدسگالی کردے الله تبارک و تعالی آنکس را بقدرت خود خاسر و خائن(۴) کرده بحضرت سلطان فیروز رسانیدے - با این هم اگر آنکس صد جفا کردے حضرت فیروزشاه ازگناه او بازآمدے - و اگر خواستے مجرمے را قید کنند(۵) هرگز بحضور آن مجرم نگفتے که بند کنند - چون آن شخص را از پیش بار میگردانیدند سلطان فیروزشاه بر موکلان او بدست خود اشارت کردے که این مجرم را قید کنند - هرگز بزبان خود نگفتے سبحان الله هرچند که از اوصاف سنیه و اخلاق(۶) مرضیهٔ سلطان فیروزشاه نبشته میشود هنوز جرعهٔ ایست که از دریا برگرفته(۷) میآید اگرچه سلطان جلال الدین را خطبای خوش کلام بر شاخ منابر عظام باسم حلیمی و کریمی میسرایند(۸) اما صفت حلم سلطان

(۲ ن) تا * (۳ ن) نیکو کن چون مر ترا دست رس است * (۴ ن) للمصحح - خائب * (۵ ن) کند * (۶ ن) اخلاص * (۷ ن) برگرفته - بدون میاید * (۸ ن) میرانند *

فیروز شاه بکمال رسانید * * بیت *

* نه حسنش غایتی[2] دارد نه سعدي را سخن پایان *

* چو میرد تشنه[3] مستسقي و دریا همچنان باقي *

ایضا حضرت شاه فیروز بشارت ملک و سلطنت پیش از اجلاس در تخت مملکت از زبان چهار مشائخ نامدار یافته - اول از خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ علاء الدین نبیسهٔ بندگي شیخ الاسلام و المسلمین فرید الحق و الشرع و الدین قدس اسرارهم - چنانچه از حال آن بشارت این مورخ ضعیف، شمس سراج عفیف در ذکر مناقب حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه مشرح بازدیده شمهٔ درین محل نیز کتابت کرده آید اگرچه تکرار تلخ[4] نماید - اندران ایام که سلطان تغلق مقطع دیبالپور بود برای ملاقات شیخ علاء الدین قصد کرده - سلطان محمد و سلطان فیروز که دران ایام صغیر[5] بودند برابر رفته - دران وقت پیش شیخ علاء الدین جامهٔ کرپاس غیر دوخته کرده آورده بودند - خدمت شیخ چهار و نیم گز جامه ازان جامه پاره کرده سلطان تغلق را داده و فرموده که بر سر خود به بند[6] و بیست و هفت گز جامه سلطان محمد را و چهل گز جامه سلطان فیروز را داده فرمود بر سر بندند - چون این هر سه نفر ازان محل بیرون آمدند خدمت شیخ علاء الدین فرمود که این هر سه نفر

(٢ ن) آخري * (٣ ن) مست * (٤ ن) ملیح * (٥ ن) در ایام صغر و در دیگر- در ایام صغیر * (٦ ن) بندند *

صاحب تاج و تخت شوند - عاقبت کار از آثار اسرار انفاس آن بزرگوار همچنان شد[2] - معهذا چون خدمت شیخ علاء الدین باقي جامه بسلطان فیروز داد حضرت شاه فیروز ختم پادشاهي کرد - بعد از رفتن او اینچنین شهر دهلي آخر رسید یعني نهب گشت - المقصود بشارت دوم از زبان خدمت شیخ شرف الدین پاني‌پتي شنید - دران هنگام که هر سه نفر سلطان تغلق و سلطان فیروز و سلطان محمد مخصوص برای ملاقات خدمت شیخ شرف الدین رفتند شیخ بر خادمان گفت چیزی از جنس طعام پیش این عزیزان بیارند - خادمان شیخ طعام در کاسه کرده آوردند - چون آن هر سه نفر دست در کاسه انداختند تا لقمه تناول کنند درین محل خدمت شیخ شرف الدین علیه الرحمة و الغفران فرمود که سه پادشاه در یک کاسه طعام میخورند - و بشارت دیگر از زبان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز یافته - اندران ایام که سلطان فیروزشاه خرد بودند برای پا بوس در غیاث پور رفت - خدمت شیخ را تواضع سلطان فیروزشاه بغایت خوش آمد - خدمت شیخ فرمود بابا چه نام داري - سلطان فیروز گفت بندهٔ کمال الدین نام دارد - و سلطان فیروزشاه را کمال الدین لقب بود - چون خدمت شیخ این لفظ شنید علی الفور از زبان مبارک این نفس کشید - عمر بکمال دولت بکمال نعمت بکمال - و بشارت دیگر از زبان

(۲ ن) همچنان شد هر سه نفر بپادشاهي رسیدهٔ *

مبارک خدمت شیخ نصیرالدین محمود شنید رحمة الله علیه
چون سلطان محمد (۲) دنبال طغي در تهته رفت خدمت شیخ
نصیرالدین را برابر خود برد - چون سلطان محمد در تهته نقل کرد
و سلطان فیروزشاه در بادشاهي نشست خدمت شیخ نصیرالدین
بر سلطان فیروزشاه پیغام کرده که باین خلق عدل و انصاف
خواهي کرد و یا براي این مشتے مسکینان والي دیگر از الله
تبارک و تعالی التماس کرده آید - سلطان فیروز جواب فرستاد که
با بندگان خدایتعالی حلم ورزم و اتفاق کنم - چون خدمت شیخ
این لفظ شنید بر سلطان فیروز جواب فرستاده اگر با خلق اینچنین
خلق خواهي کرد ما هم براى تو از الله تبارک و تعالی چهل سال
ملک خواسته ایم - عاقبت همچنان شد که سلطان فیروز تا چهل سال
ملک راند - بعضي (۳) راویان درین محل روایت کرده که شیخ
نصیرالدین محمود سي و نه خرما براي سلطان فیروز فرستاد
زهے بشارت بر بشارت *

همیدون آغاز کرده آید از ابتداي حال سلطان فیروز

اگرچه پیش ازین خدمت مولانا ضیاء الدین برني علیه الرحمة
و الغفران از حالت روش سلاطین دهلي تاریخے تصنیف کرده
و آنرا تواریخ فیروزشاهي نام نهاده (۴) - و ابتداي آن تاریخ از جلوس

(۲ن) سلطان محمد ابن تغلق * (۳ن) آری بعض راویان * (۴ن) کرده *

سلطان غیاث الدین بلبن آغاز کرده - و تا نهایت ششم سال از جلوس نیک نفوس فیروزشاهي نوشته - و از احوال سلطان فیروزشاه در دیباچهٔ ذکر سلطان صد و یک مقدمه اختیار کرده - و از جلوس تا ششم سال یازده مقدمه نوشته - و برای کتابت باقي نود مقدمه خدمت مولانا معذرت کرده که اگر حیات من وفا کند نود مقدمهٔ دیگر نیز بنویسم - وگرنه هرکرا الله تبارک و تعالی توفیق دهد او باتمام رساند چون نصیب خدمت مولانا نبود دران تواریخ فیروزشاهي همان یازده مقدمه ماند - چون این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را حضرت الله تبارک و تعالی توفیق داده بعنایت او این ابواب کشاده این مورخ آن نود مقدمه درین تاریخ درج کرده - اما از گاه زادن سلطان و بر تخت نشستن و خرامیدن بجهان[۲] هرکرا برای مطالعهٔ آن یازده مقدمهٔ خدمت مولانا ضیاء الدین برني حاجت افتد در تواریخ فیروزشاهي نظر کند - ربنا آتنا في الدنیا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار * * مثنوي *

خداوندا در توفیق بکشاي * نظامي را ره تحقیق بنماي

دلي ده کو یقینت را بشاید * زبان ده کافرینت را سراید

ایدون آغاز کرده فهرست ابواب آن نود مقدمه بعون الله تبارک و تعالی و توفیقه - نود مقدمه مبني بر پنج قسم هر قسمي هژده مقدمه بدین تفصیل *

(۲ ن) ازین جهان *

قسم اول از ولادت تا جلوس هژده مقدمه

(۲ ن) آئین * (۳ ن) باجتهاد *

قسم دوم بیان مهم لکهنوتي دو کرت سواري سمت جاجنگر و نگرکوت هژده مقدمه

مقدمهٔ اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتي کرت اول مقدمهٔ دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتي - مقدمهٔ سیوم جنگ سلطان فیروز با سلطان شمس الدین و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته شدن یک لک و هشتاد هزار مرد بنگاله - مقدمهٔ چهارم بارگشت سلطان فیروز سمت دهلي - مقدمهٔ پنجم بناي شهر حصار فیروزه - مقدمهٔ ششم استقامت املاک - مقدمهٔ هفتم ملاقات سلطان فیروز با خواجهٔ این مورخ در هانسي - مقدمهٔ هشتم بناي شهر فیروراباد در کرانهٔ لب آب جون - مقدمهٔ نهم آمدن ظفرخان ارسنارگانو باستغاثه - مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز در لکهنوتي کرت دوم - مقدمهٔ یازدهم حصاري شدن سکندر شاه - مقدمهٔ دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز مقدمهٔ سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر مقدمهٔ چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت راي جاجنگر - مقدمهٔ پانزدهم بارگشت فیروزشاه بعون الله ارجاجنگر و افتادن در راه قلب - مقدمهٔ شانزدهم رسیدن سلطان فیروز شاه در شهر دهلي - مقدمهٔ هفدهم خوشي و خرمي خلائق عهد سلطان فیروز - مقدمهٔ هژدهم در بیان فتح قلعهٔ نگرکوت *

قسم سیوم شرح احوال مهم تهته و برابر خود آوردن جام و بانهبنه و وضع طاس گهریال

هژده مقدمه

قسم چهارم باز ماندن سلطان فیروزشاه از سواريِ مهمهاي بزرگ و مشغول شدن باستمالت مملکت هژده مقدمه

(٢ ن) جميع *

شرح جشنها(۲) - مقدمهٔ هفدهم در بیان(۳) احوال طلب کردن مطربان بعد نماز جمعه بحضرت سلطان فیروز - مقدمهٔ هژدهم در بیان نمونهاي جديد *

قسم پنجم شرح مخلوقيء سلطان فيروز و بيان نقل شاهزاده فتح خان و بيان عظمت بعض خانان و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در بیان مخلوقيء سلطان فیروزشاه - مقدمهٔ دوم دور کردن نا مشروعات - مقدمهٔ سیوم سوختن زناردار پیش دربار حضرت شهریار - مقدمهٔ چهارم ستدن جزیه از طائفهٔ زنارداران و کفار - مقدمهٔ پنجم از احوال(۴) دو مرد درازقد و یک مرد کوتاه بالا و دو عورت با ریش - مقدمهٔ ششم بیان عظمت خان اعظم تاتار خان مقدمهٔ هفتم بیان عظمت خانجهان - مقدمهٔ هشتم بیان عظمت ملک نائب باربک - مقدمهٔ نهم بیان عظمت ملک ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطاني - مقدمهٔ دهم بیان نديميء سید الحجاب - مقدمهٔ یازدهم احوال ملک شمس الدین ابورجا مقدمهٔ دوازدهم در بیان فطرت شمس الدین دامغاني - مقدمهٔ سیزدهم کشتن سلطان طائفهٔ خونیان را - مقدمهٔ چهاردهم مشغول

(۲ ن) جشنها بانواع * (۳ن) بیان احضار مطربان و پهلوانان * (۴ن) احوال پیدا شدن آدمي عجیب الخلقت *

بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر بسه چیز بار[2] کردن بندیان و آراستن مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان - مقدمهٔ پانزدهم وداع آخرین با سید جلال‌الدین - مقدمهٔ شازدهم بیان ندامت سلطان فیروزشاه مقدمهٔ هفدهم تسلیم کردن تغلق شاه بخانجهان - مقدمهٔ هژدهم احوال سحر که سلطان فیروز را کرده بودند *

قسم اول ازولادت سلطان فیروز تا جلوس

هژده مقدمه

مقدمهٔ اول شرح تولد فیروزشاه (سنه ۷۰۹) تسع و سبعمائة نقل است که پدر سلطان فیروز سپهسالار رجب نام داشت - حضرت الله تبارک و تعالی او را بهمه چیز آراسته - سپهسالار رجب مذکور برادر سلطان غیاث‌الدین تغلق غازي بود - چنانچه از حالت ولادت ایشان این مورخ داستان[3] در مناقب سلطان تغلق مشرح بازنمود المقصود چون این هرسه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک خراسان در دهلي آمدند دران ایام عهد دولت سلطان علاء الدین بود - حضرت علاءالدین بحکمت کبریائي در باب ایشان انواع ابواب عاطفت کشود - این هرسه برادر پیش تخت علائي خدمت میکردند - چون سلطان علاءالدین شجاعت و جلادت ایشان دیده و آثار کند آوري و دلاوري ایشان[4] معاینه کرده ولایت شهر مشهور دیبالپور بسلطان تغلق عطا فرمود - هرآینه هرسه برادر در کارّ و مصالح

(۲ ن) یاد * (۳ ن) پاستان * (۴ ن) اینها *

مشغول گشتند - سلطان تغلق را این مطلوب افتاد که براي سپهسالار رجب از دختر رائے از رایان دیبالپور کار خیر کند - همدرین تفحص و تجسس بود بعضے معارف بر سلطان تغلق رسانیدند که دختر(۲) رانه مل بهتي بغایت صاحب جمال است(۳) و بآراستگی کمال است - دران ایام بحکمت حضرت علام جملهٔ راجگي از خواص تا عوام از طائفهٔ مینیان و بهتّیان داخل ولایت قصبهٔ ابوهر مضافات دیبالپور میآمدند - و زمین جنگل نیز داخل بود - دران ایام فرجد این مورخ اعني ملک سعد الملک شهاب عفیف عهده‌داري(۴) ولایت ابوهر از دست سلطان تغلق داشت - سلطان تغلق بمشورت فرجد این مورخ چند نفر دانا در باریک بیني مستثنی بر رانه‌مل فرستاد و گلدستهٔ پیغام بدست شان داد - چون فرستادگان پیغام از زبان سلطان تغلق گزاردند رانه‌مل از غایت نخوت و نهایت رعونت الفاظ ناهموار و کلمات ناگفتار آغاز کرد - چون آثار و اسرار این اخبار بر سلطان تغلق رسانیدند که رانه‌مل پیغام قبول نمیکند سلطان تغلق با فرجد این مورخ مشورت کرد - بعد گفت و شنود برین قرار یافت که در تلوندي رانه‌مل فرود میباید آمد - و مال سالینه از وے میباید طلبید - و بمرتبه نباید ستد - روز دیگر سلطان تغلق در تلوندي رانه‌مل رفت - مال(۵) سالینه نقد طلبید - جملهٔ مقدمان و چودهریان ولایت را زیر لت و شدت کشید - مال تمام نقد طلبید - جملهٔ ولایت رانه‌مل

(۲ ن) دختران * (۳ ن) اند * (۴ ن) عملداري * (۵ ن) حاصل *

عاجز گشت - تمام خلق در مقام تلفي افتاد - دران ایام عهد سلطان علاءالدین بود هرزه شور کردن نمیتوانستند - چون دو سه روز گذشت بر خلق رانه‌مل سختي شد خلق بغایت تنگ آمد - درین محل بعضے راویان محقق و مخبران مدقق بدین مورخ ضعیف شمش سراج عفیف گفت چون وقت نماز شام شده مادر رانه‌مل که عورتے پیر بود چون شنید که سلطان تغلق بر خلق ایشان سختي میکند مادر رانه‌مل گریه کنان و موي کنان (۲) درون خانهٔ رانه‌مل میرفت و کلمات نا امیدي میگفت - جواهر قطرات عبرات مي سفت درانحالت دختر رانه‌مل با سعادت مادر سلطان فیروز اهل مهارت در صحن خانه ایستاده بود - چون آن دختر نیک اختر مادر رانه‌مل را در گریه و زاري دید پرسید که ای جده این چندین گریه را سبب چیست - درینحالت مادر رانه‌مل گفت این گریه براي جان تو میکنم - اگر سبب تو نبودے سلطان تغلق بر خلائق این دیار چندین سختي نکردے - درین محل راوي مصدق گفت که همان دخترک جوهر گوهر صفت گوهر احسن سفت - و گفت که اي جده اگر بدادن من چندین خلائق شما خلاص میبابد في الحال پیغام ایشان قبول باید کرد - و مرا میباید گذرانید - و باید دانست که یک دختر را مغلان بردند - چون مادر رانه‌مل بر رانه‌مل رفت و آنچه از زبان دخترک شنید بار گفت پیش رانه‌مل نیز این کلام موافق افتاد

(۲ ن) پریشان *

دل همبرین گفتار نهاد - رانه‌مل ابواب این راز بر فرجد این مورخ کشاد و بر سلطان تغلق فرستاد که رانه‌مل دخترک خود را بسپهسالار رجب داد - الحاصل کار خیر سپهسالار شد - و بطالع سعد و اختر میمون در دیبالپور آورد - مادر سلطان فیروز را رانه‌مل بیبی نائله(۲) نام داشته بود چون در خانهٔ سپهسالار رجب آمد سلطان تغلق بیبی کدبانو نام کرد المقصود بعد چند سال بعنایت حضرت آله فیروز شاه بار گرفت - بعد گذشتن(۳) ده ماه سلطان فیروز بوقت سعد و طالع میمون و بروز مبارک و همایون از کتم عدم در وجود آمد - و از تنگنای مشیمهٔ قصد عالم خاکی کرد - پای مبارک خود درین جهان نهاد - در روز تولد فیروزشاه سلطان تغلق شاه ابواب بخشش عام بر خلائق خاص و عام(۴) کشاد و جد این مورخ یعنی شمس شهاب عفیف نیز همدرین روز تولد شد عورات بزرگان این مورخ دران ایام در دیبالپور درون حرم سلطان تغلق بر مخدومهٔ جهان آمد و شد داشتند - بارها درین گفتارها فرجده این مورخ گفتی البته گاه گاه بودے که من جام شیر خود در دهان مبارک سلطان فیروز میدادم - و کرات حضرت سلطان فیروز شاه با برکات در(۵) اوج کامرانی و پایهٔ سلیمانی بر پدر(۶) و اودر این مورخ گفتی که من شیر جدهٔ ایشان خورده‌ام - المقصود چون حضرت شاه فیروز تولد شد و بقیاس(۷) هفت سالگی رسید بتقدیر الله تبارک و تعالی

(۲ ن) نالهٔ * (۳ ن) از * (۴ ن) عوام * (۵ ن) با یک کس در اوج کامرانی بر پایهٔ سلیمانی * (۶ ن) درین * (۷ ن) قیاس *

سپهسالار رجب رخت از دار فنا بدار بقا کشید - دران روز سلطان تغلق را ماتم بزرگ پیش آمد - چنین گویند گویندگان صادق و اخبار کنندگان مدقق که درمیان چنین[2] ماتم مادر سلطان فیروز در عین گریه چنانچه رسم عورات باشد میگفت - که این چه روز پیش آمد این فرزند را چگونه خواهم پرورد و حال او چه خواهد شد - یعني حال سلطان فیروز چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران گفت * * ابیات *

و زینش خبر نبي که پروردگار * چگونه ورا پرورد در[3] کنار

چه گنجینها زیر بارش کشد * چه اقبالها در کنارش کشد

المقصود چون از نا امیدی مادر سلطان فیروزشاه حضرت سلطان تغلق شنید کلام معذرت از زبان خود کشید - معذرت بسیار و دلداري بیشمار کرده فرمود که غم مخور این فرزند من است و جگر گوشهٔ من - بکرم الله تبارک و تعالی تا حیات من باقي است چه التفات[4] است - الغرض از بي‌بي کدبانو سپهسالار رجب را همین یک پسر سلطان فیروز شده‌بود - دیگر هیچ پسري و دختري نشده - و آنکه گویند ملک قطب الدین برادر سلطان فیروز بود این سخن راست است ملک قطب الدین از مادري دیگر بود - و برادري ملک نائب باربک نیز همچنین صورت است - او هم از مادري دیگر بود معهذا سلطان فیروز هفت ساله بود که پدر از سر برفت - آئین تاجداري و قوانین جهانداري ار دو پادشاه گرفت - یکی از سلطان

(۲ن) عین * (۳ن) وقت کار * (۴ن) للمصحح - چه اندیشه است *

(۲)
تغلق شاه دوم از سلطان محمد شاه - در قسم ملک داري و رسوم
جهانباني هادي گشت - بارها درین کردارها تاتارخان بزرگ گفتے
اسرارے که میان ما در قسم ملکي و رسوم شهرياري سلطان فيروز
بداند در دل ديگرے خطرۀ ازان نگذرد - این بود تولد سلطان فيروز
هرچه این مورخ از بزرگان خود نقل صحیح شنید درین درج کرد *

* بيت *

صلاح جهان آن شب آمد پدید * که از مولدش صبح صادق دمید

مقدمۀ دوم آموختن سلطان فيروز مراسم (۳) تاجداري (۴) از تغلق شاه و سلطان محمد

نقل است که سلطان فيروزشاه در جلوس حضرت سلطان
تغلق شاه چهارده ساله بود - و سلطان تغلق چهار و نیم سال در ملک
جولانگري نمود - درین مدت سلطان فيروزشاه پيش سلطان تغلق شاه
خدمت میکرد - و هرچه از سلطان در قوانین (۵) سلطنت داري
صادر شدے سلطان فيروزشاه بالهام اله آن جمله چيزها دريافتے - چون
دور (۶) سلطان تغلق بآخر رسید مملکت دهلي از سلطان تغلق بسلطان
محمد رسید سلطان محمد شاه که پاي بر تخت نهاد در جلوس

(۲ ن) رسم * (۳ ن) آئين * (۴ ن) تاجداري - بدون این فقره - از
تغلق شاه و سلطان محمد * (۵ ن) در قوانین سلطنت دیدي و ازو صادر
شدے * (۶ ن) ظهور *

سلطان محمد شاه سلطان فیروزشاه هزده ساله بود - سلطان محمد سلطان فیروزشاه را نائب امیر حاجب گردانید - و نائب باربک خطاب کرد - دوازده هزار سوار نامدار در سپاه سلطان فیروز تعین شد حضرت سلطان محمد شاه را در باب سلطان فیروز مرحمت و شفقت بیقیاس افتاد - هرچه در قسم ملکي پیش سلطان محمد گذشتے سلطان محمد بکنایت کیاست سلطان فیروز را تعلیم کردے همه وقت پیش خویش داشتے - سلطان فیروز همدران ایام بر عموم خلائق لطف فراوان و احسان بےپایان داشتے - کار هر حاجتمندے که بر سلطان فیروزشاه افتادے سلطان فیروز بکار آن حاجتمند یکزمان هم توقف نداشتے - چون سلطان محمد شاه بتوفیق آله مملکت دارالملک دهلي را چهار قسم کرد چنانچه ارجالت آن مقالت این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشته - معهذا سلطان محمد شاه مستثني یک قسم بنام سلطان فیروز تعین فرمود تا آئین جهانداري و قانون شهریاري آموزد - آرے عجب کارے و بوالعجب اسرارے - گفته بزرگان است هر آنکس که کار یک معامله تواند کرد آن شخص کارهاي مملکت و امورهاي سلطنت بپرداخت تواند رسانید - همچنین[۲] سلطان محمد باریک بین ربع مملکت را حوالهٔ سلطان فیروز کرد - تا بعنایت الٰهي حضرت فیروزشاهي در امور مملکت[۳] راني و آئین جهانباني

(۲ ن) هم همچنین • (۳ ن) ملک راني •

هادي گردد - آنکه عوام گویند که سلطان محمد سلطان فیروز را بیشتر احوال و اکثر اوقات در محنت و مشقت میداشت این سخن راست است - محنت و مشقت نه براے آن بود که با سلطان فیروز عداوت داشت - اگر حسد و عداوت بودے فی الحال از پیش تخت دور کردے - چون سلطان محمد پادشاهے با جاهے صاحب دستگاهے با کیاست فراوان و فراست بے پایان بود در تختگاه دهلي انواع کفایت و درایت میان جهان(۲) بر جهانیان نمود البته سلطان فیروزشاه را ادب معلمانه کردے تا پخته گردد - و در آئین جهانداري(۳) ماهر شود - چنانچه سلطان فیروز در نقل سلطان محمد چهل و پنج ساله کامل گشته(۴) بود * * بیت *

* تنعمے که من از فضل در جهان دیدم *
* هم از جفاے پدر بود و سیلي استاد *

مقدمهٔ سیوم شرح جلوس فیروزشاهي

نقل است که چون سلطان محمد شاه بتقدیر الله تعالی از جهان خرامید و سر بدان جهان کشید طائفهٔ مغل خلق بنگاه ر نهب(۵) کردند - و رخ بملک خود نهادند - درین محل جمیع خانان و ملوک و تمام علما و مشائخ اهل سلوک که برابر(۶) سلطان محمد در تهته بودند درین محل بمشورت نشستند - و با یکدیگر گفتند

(۲ ن) میان جهانیان * (۳ ن) تاجداري * (۴ ن) گشت * (۵ ن) نهیب * (۶ ن) در برابر *

که بغیر امام چارهٔ نیست - دهلي دور دست و اینچنین واقعه راد که سلطان محمد در نعمت جنت آسود - و طائفهٔ مغل حرکت کرده دو بدو[۲] ما در آمده آخرالامر بنگاه را خراب گردانیده - و طائفهٔ مغل بے انصاف بعد غارت کردن بنگاه برائے طمع خام و لذت کام هم در نزدیکي آن مقام[۳] مقام کرده بدین طمع تا شاید بود دیگر چیزے نیز توانیم[۴] ربود - معهذا چون ملوک سلطان محمد در محل مشورت نشسته با یکدیگر جوهر اسرار و گوهر گفتار سفتند - بعد گفت و شنود بسیار و اندیشهٔ بیشمار هر دو فرقه را هم فرقهٔ ملوک و هم فرقهٔ اهل سلوک را این اتفاق افتاد تا سلطان فیروز را در پادشاهي نشانند و زمام جهانداري و مهار شهریاري بدست او سپارند - و سلطان فیروزشاه از بسیاري خوف آلهٔ[۵] از امامت جهانداري عاري بود سلطان فیروز بازمینمود که من نیت طواف خانهٔ کعبه زادها الله شرفا دارم - سبحان الله هم در ابتدائے مقال قادر بر کمال امامت جهانداري سلطان فیروز بر نسبت مشائخ نه[۶] خلق نمود - زیراچه در امامت طریقت شرطیست بعضے پیران بوقت رفتن ازینجهان بعضے مریدان را بجائے خود به تحکم[۷] مینشانند - سجادهٔ خود بدو[۸] میسپارند - و آن مرید ازان بار گران گریزان - اینچنین خرده را میان مشائخ خرقهٔ تحکم گویند - و خرقهٔ تحکم میان مشائخ ودرے

(۲ ن) درمدد ما آمده * (۳ ن) آن مقام کرده (۴ ن) توانند ربود *
(۵ ن) خدا * (۶ ن) بر * (۷ ن) تحکیم * (۸ ن) بروي سپارند *

و مرتبهٔ بلند دارد - هم همچنین چون براے امامت جهانداري و مقتدائي در قسم شهرياري جملهٔ خانان و ملوک و قضات و علما و مشائخ اهل سلوک که برابر(۲) سلطان محمد در تهته رفته بودند بيک اتفاق متفق شدند - و سلطان فيروز را اختيار کردند - او ازان گريزان از کثرت خوف سبحان - پس اين صفت نباشد مگر اولياي حق تعالی را زيراچه بار امامت جهانداري مشکل باريست - قال عليه الصلوة و السلام کلکم راع و کلکم مسئولون عن رعيته *

* بيت *

ملک سليمان چو گرفتي مناز(۳) * کز سر موري ز تو پرسند باز

في الغرض هر همه برين اختيار قرار دادند - و برين اتفاق دل نهادند چون از اسرار اين مقال خداوند زاده دختر سلطان تغلق مادر(۴) داور ملک شنيد (او دران ايام برابر بود) خداوند زاده بران ملوک پيغام کرد که بوجود پسر من داور(۵) ملک نائب امير حاجب را براي پادشاهي اختيار کردن شايد - پدر من سلطان تغلق پادشاه و برادر من سلطان محمد شاه - بوجود پسر من غيري چگونه نشيند - بعضي راويان درين محل روايت کرده که خداوند زاده الفاظ بي طريق گفته چون پيغام خداوند زاده برين ملوک رسيد هر يک ملوک چون مار کژ پيچيد - پيغام خداوند زاده کس نه پسنديد - جميع(۶) ملوک و تمام

(۲ ن) براى * (۳ ن) بساز * (۴ ن) قوم * (۵ ن) خسرو ملک *
(۶ ن) اين جميع *

اهل سلوك متفق گشتند و ملك سيف‌الدين خوجو را بر خداوند زاده فرستادند - و ملك مذكور مشهور الافاق بود - هرچه گفتي راست گفتي با مهابت و صلابت بازنمودي - ملك سيف الدين بر خداوند زاده رفت - و كلمات مليح بصريح گفت كه اي عورت اگر بوجود سلطان فيروز پسر ترا اختيار كنند نه تو روي خانه بيني و نه ما روي زن و فرزندان - زيراچه پسر تو بي طريق است - او نتواند ملك داري كردن - و ما در زمين ديگران رسيده ايم - و اينچنين لشكر مغل بر سر ما نشسته - اگر سلامتي خود ازان لشكر ميخواهي چيزي كه ما همه اختيار كرده‌ايم تو هم دران راضي باش - اما شغل و خطاب سلطان فيروز اعني شغل نائب باربكي بر پسر تو مفوض خواهند كرد - چون ملك سيف الدين خوجو چنين كلمات گفت خداوند زاده ساكت گشت - ملك سيف[۲] الدين بازآمد دران وقت جملهٔ ملوك متفق شدند - و سا... روز را اختيار كردند با آن هم سلطان فيروز قبول نميكرد - درين ... راويان اكمل چنين گفتند[۳] - وجوهر صدق سفتند[۴] - تاتارخان كه دران جمع پاستان پير بود ايستاده شد - و باروي سلطان فيروز گرفته زور كرد تا در تخت سلطنت بنشاند - درين محل سلطان فيروز با[۵] تاتارخان گفت - چون اين بلاي عظيم و محنت اليم در گردن من انداخته‌آيد زماني صبر كنيد تا وضو كنم - سلطان فيروز وضو كرد - و دوگانه نمار چون اهل يگانه

(۲ ن) مذكور * (۳ ن) گفته اند * (۴ ن) سفته اند * (۵ ن) بر *

گزارد - سر بر در خدا بسجده نهاد (۲) - و زبان بمناجات کشاد - آب از دیده روان کرد و گفت آلهي قرار همکنانرا (۳) و آرام نظام اشغال جهانداري اندازهٔ آدمي نيست - قرار ملک از امر تست - آلهي پناه من و قوت من توئي - بعده تاج جهانداري بر سر سرور سلطان فيروز داشتند - و دواج شهرياري در بر مبارک پوشانيدند آن اشخاص بيقياس که دران جمع بودند برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف بازنمودند که سلطان جامهٔ شاهي و خلعت پادشاهي هم بالاي جامهٔ ماتم پوشيد - هر چند که ملوک سلطان محمد کوشيدند تا (۴) جامهٔ ماتم از تن سلطان فيروز دور کنند سلطان فيروز دور کردن نداد - و گفت اگر سبب مصلحت ملکي جامهٔ شاهي پوشيدم جامهٔ ماتم دور نتوان کرد - زيراچه سلطان محمد خوندکار و مربي و راهنماي من در همه چيزها بود - بلکه بصد هزار آرزو

این مثنوي میسرائیدند * * مثنوي *

سلطان شهانست شاه فیروز * کردست ازل خداش شهروز

سلطان شهان و شهریاران * سر تاج سران و تاجداران

المقصود سلطان فیروز اول در قسم ملکي و جهانداري در روز جلوس این امر کرد و کفت (بشیرا برو حشم را گرد آر) ازین شغل عمادالملکي او یافت - جلوس سلطان فیروز بتاریخ بیست و چهارم ماه محرم سنه اثنین و خمسین و سبعمائه بود - معهذا سلطان فیروز شاه مستثنی همچنان پیل سوار درون حرم رفت و در پاي خداوند زاده افتاد خداوند زاده سر سلطان فیروز را در کنار گرفت - و یک لک تنکه را کلاه جهانداري یادگار[۲] سلطان تغلق شاه و سلطان محمد شاه بر سر سلطان فیروزشاه بدست خود نهاد - سلطان فیروز ازان مقام بارگشت - خلق را آرام شد - الحمد لله علی ذلک *

مقدمهٔ چهارم جنگ کردن فیروز شاه با طائفهٔ مغل

نقل است چون سلطان فیروز بر تخت پادشاهي نشست خلق بغایت خوش گشت - با این هم دلها ازسبب لشکر مغل بغایت در تعلق بود - و لشکر مغل بعد از غارت کردن بنگاه هم درجوار لشکرگاه دهلي فرود آمده بودند - جملهٔ خانان و ملوک

(۲ ن) یادگاري *

جمع شدند - سلطان فیروز را این اتفاق روي داد تا با لشکر مغل جنگ باید کرد - لشکر سلطان از طائفهٔ گردان و کندآوران و زمرهٔ گیوان و نیوان[۲] و فرقهٔ غازیان و مبارزان و جملهٔ خانان و پهلوانان و تمام دلاوران و جنگ جویان و کل حشم و خدم اسلحه در تن پوشیدند - و بر اسپان برگستوانها کردند - و پیلان با مهابت را آراسته کرده جمیع سواران جرار و پیادگان نامدار حاضر آمدند سلطان فیروز بر لشکر مغل زد - میان هر دو لشکر جنگ بسیار و قتال بیشمار گذشت - کشش فراوان شد - بفرمان حضرت سبحان و تاثیر رحمت رحمان از آثار اسرار اقبال سلطان فیروز شاه میان لشکر مغلان هزیمت افتاد - هر یکي از مغلان رخت و کالا بباد داده سلطان فیروز شاه را فتح غیبي روي نموده ابواب بهروزي کشوده تمام[۳] خلق بازار بزرگ که اسیر مغلان شده بودند هر همه را رها کنانیده - لشکر مغل بهزار حیله جان خود برده - اول فتح و فیروزي و نصرت و بهروزي همین بود - درین فتح میان خلق شادي عام[۴] پیدا آمده - معهذا سلطان فیروز با فتح و نصرت با تمام لشکر و پیل سمت دهلي بازگشته - اکنون آغاز از حالت مقالت ملوک شهر دهلي کرده آید *

* بیت *

* جنگ سلطانیست اینجا تیر باران چشم دار *

* از عروسیها بود کانجا شکر باران شود[۵] *

(۲ن) توانان * (۳ن) بتمام خلق * (۴ن) عالم * (۵ن) او - آن *

مقدمهٔ پنجم بیان غلط خواجهٔ جهان احمد ایاز باختیار[2] کردن پسر سلطان محمد بپادشاهي .

نقل است چون سلطان محمد در نوبت آخرین جانب دولت‌آباد سواري کرد چند نفر را در دهلي گذاشت - یکي ملک کبیر - دوم قتلغخان - سیوم سلطان فیروز که دران ایام نائب امیرحاجب بود - بتقدیر الله تعالی ملک کبیر و قتلغخان پیش از نقل سلطان محمد خرامیدند - و سلطان محمد سلطان فیروز را بر خود طلبید - چون دهلي خالي بود سلطان محمد خواجهٔ جهان را در دهلي از تهته فرستاد تا خواجهٔ جهان در دهلي نائب غیبت باشد - و بعضي ملوک در پهلوي او بودند - چنانچه ملک قوام الملک اعني خان‌جهان و ملک حسن و ملک حسام الدین ازبک و ملک خطاب[3] و اشخاص دیگر - درین محل عوام گویند چون خواجهٔ جهان شنید که سلطان‌محمد نقل کرد وجملهٔ خانان و ملوک و علما و مشائخ اهل سلوک که آن جانب بودند سلطان فیروز را در پادشاهي نشاندند بعد شنیدن این اخبار و آثار گفتار این اسرار خواجهٔ جهان پرکار پسر سلطان محمد را در دهلي بپادشاهي نشانده و[4] با سلطان فیروز بمقاومت پیش آمده - خلق را با خود یار کرده - و این قول عوام درست نیست - این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف

(۲ ن) اجتهاد * (۳ن) خطاب - بلا ملک * (۴ ن) که با سلطان فیروز بمقاومت پیش آید *

افسانهٔ این داستان چون قانون باستان از زبان بندگي مجلس عالي کشورخان[٢] بن کشلوخان بهرام ابیه[٣] شنید - چون سلطان محمد در زمین تهتهٔ برحمت حق پیوست امیران هزارهٔ[٤] خراسان که در مدد سلطان محمد آمده بودند ایشان خبر نقل سلطان محمد شنیدند بازار بزرگ را نهب کردند - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح بازدیده - المقصود در[٥] روز غارت بنگاه خلق لشکر متفرق افتاده - هر یکي که دران انجمن بود بهر سمتي[٦] رخ نهاد - هنوز سلطان فیروز که بپادشاهي نه نشسته همدران لحظه ملیح تون‌تون نام غلامي بود ازان خواجه که خواجهٔ جهان پیش ازان بر[٧] سلطان محمد فرستاده بود - ملیح مذکور در عین شور مشهور از لشکر جانب دهلي روان شد - و سلامت در دهلي رسیده پیش خواجهٔ جهان تقریر کرد که سلطان محمد از جهان خرامید طائفهٔ مغل بر لشکر دویده خلائق بازار بزرگ را نهب و غارت کرده میان لشکر فساد بسیار و خون ریزي بیشمار شده - ملیح مذکور این تقریر نیز کرده که تاتارخان و ملک امیر حاجب یعني سلطان فیروز غائب شدند - و معلوم نیست که ایشان بدست[٨] مغلان افتادند و یا کشته شدند - و بیشتر ملوک دران جنگ سعادت شهادت یافته - در

(٢ ن) لشکرخان * (٣ن) ایبه * (٤ن) و نورة ذکر کن با امیران هزارة خراسان الخ - در دیگر - و نوروز که کت بامیران تغرارة خراسان الخ * (ن٥) درین * (٦ ن) شهر * (٧ ن) سلطان * (٨ ن) بردست *

لشکر سلطان محمد اینچنین واقعه زاده - و ملیح مذکور بندهٔ مشهور بود - چنانچه تا غایت روز نام ملیح خلق دهلي[٢] البته دانند چون خواجهٔ جهان اینچنین واقعه شنید در ماتم نشست یکي بر فوت سلطان محمد دوم بر غائب شدن سلطان فیروز - و خواجهٔ جهان را با سلطان فیروز محبت بود اینچنین محبت که میان ایشان غیري نگنجیدي - بلکه اتباع خواجهٔ جهان سلطان فیروز را پسر خوانده بود - المقصود بارآمده شود بر سر سخن - چون بعد از شرط عزا خواجهٔ جهان ازماتم برخاست گفتار ملیح راست پنداشت درین محل خواجهٔ جهان اجتهاد کرده پسر سلطان محمد را بپادشاهي نشانده - بتقدیر الله تبارک و تعالی در اجتهاد خواجهٔ جهان غلط افتاده - چون خواجهٔ جهان شنید که ملک امیر حاجب سلامت است و در ملک نشسته بر غلط اجتهاد واقف شد - و آنکه حشم جمع میکرد و مستعد میشد ازسبب مصلحت ملکي بوده - زیراچه در قسم ملکي و رسوم جهانداري اینچنین غلط و سهو کسي استوار ندارد تا آنکه میان هر[٣] دو القیام نشود تا آنزمان ازخطر عظیم و نیش[٤] الیم بیغم نباید بود - الحاصل خواجهٔ جهان دردهلي حشم بسیار جمع کرد خلائق را چاکر گرفت - موازنهٔ بیست هزار سوار بر خود موجود گردانید - خلق را مال بسیار داد - و مال دران ایام در خزانه اندک بود زیراچه سلطان محمد در مدت بیست و هفت سال که

(٢ ن) اران میگویند • (٣ ب) مردمان • (٤ ن) تپش •

دور ملک او بود بذلهاي فراوان و بخششهاي بي‌پايان کرد - چون مال در خزانه اندک بود خواجهٔ جهان زر و نقره و اوانيِ زرين و نقرگين بخلق داد - چون ازان نيز فارغ شد جواهر(۲) نيز تلف نمود - بآوازهٔ بذل عطا از هر چهار جانب خلق(۳) متوجهٔ اردوي او گرديد - اما عجب آنست که مال از خواجهٔ جهان مي‌ربودند(۴) و طالب دولت سلطان فيروز ميبودند و دعاي دولت او مينمودند * * بيت *

نيکي(۵) و بدي هم او کناند * حکمے بنفاذ ميرساند

مقدمهٔ ششم شنيدن خواجهٔ جهان اخبار جلوس سلطان فيروز بر تخت دولت

نقل است که چون خواجهٔ جهان اخبار دولت سلطان شنيد بر غلط خود تاسف بسيار خورد - و در(۶) هر دو لشکر اخبار مختلف مذکور ميشد که خواجهٔ جهان بران قرار داده که چون لشکر سلطان بدهلي رسد امرا که در اردوي ظفر قرين اند اتباع آنها را در پلهٔ

(۲ ن) جواهر دادن آغاز کرد * (۳ ن) خلق تازيد چاکر ميشد * (۴ ن) ميبردند * (۵ ن) نيک و بد ازو همي کناند * (۶ ن) و خلائق هر دو جانب الفاظ مختلف پيش گرفتند بعضي آوازه برآوردند خواجهٔ جهان ميخواهد اتباع آن اشخاص که در لشکر سلطان فيروز اند چون سلطان نزديک شهر دهلي برسد در پلهٔ منجنيق کند و در لشکر اندازد و بعضي ميگفتند که خواجهٔ جهان باو قتال خواهد کرد بلکه خواجهٔ جهان از دهلي تا رهتک سي کروهي از شهر بتمام قريات خراب کنانيده بود *

منجنیق نهاده خواهد انداخت - و نیز مذکور میشد که خواجهٔ جهان با افواج قاهرهٔ سلطانی دغدغهٔ جدال دارد - ماحصل[۲] کلام چون احوال غیر مکرر بسمع سلطان میرسید و آوازها متواتر میگردید جملهٔ ملوک و خوانین که در لشکر ظفراثر بودند بیک اتفاق بازنمودند که سلطان محمد ولد نداشت مگر یک دختر که در عهد سلطان تغلق شده[۳] بود - خواجهٔ جهان پسر سلطان محمد را ازکجا پیدا کرد[۴] - و جمیع عقلا اینچنین الفاظ بر زبان میگذرانیدند - و بر غلط خواجهٔ جهان حیرت مینمودند که با وجود کبر سن چنین امور ازو بظهور پیوست نه لائق او بود - درین محل سلطان فیروز اکمل فرمود که هرگز نبود که از ذات احسن صفات خواجهٔ جهان چنین حرکات[۵] بظهور پیوندد و با این همه سلطان فیروز شاه اندیشمند سمت دهلی حرکت مینمود - و جمله لشکر از وضیع و شریف دل بارداده[۶] میآمدند تا بکجا انجامد - و سلطان فیروز چون مشعلهٔ گیتی افروز دل بر کرم واجب الوجود نهاده بود - و جمیع[۷] سران لشکر خواهان سلطان فیروز بودند - و از حضرت واهب العطایا نصرت سلطان مسالت مینمودند

(۲ ن) المقصود چون اخبار اختیار خواجهٔ جهان شاه فیروز شنید و متواتر آوازها در لشکر رسید جملهٔ خانان و ملوک الخ * (۳ ن) تولد نموده بود * (۴ ن) گردانیده * (۵ ن) مقدمات صادر شود * (۶ ن) بے دل شده میآمده یعنی تا بچه نوع انجامد * (۷ ن) و جمیع خلائق لشکر و شهر سلطان فیروز را میخواستند *

و تمام خلق دهلي نيز بحکمت لم يزلي منتظر مقدم سلطان ميبودند - و چشم بر راه داشته هرکه از لشکر ميآمد استفسار(۲) چگونگي احوال ميفمودند * * بيت *

* نميدانم که ميآيد که از ره گرد ميخيزد *
* چنين دانم همون آيد که بردابرد ميخيزد *
* مر او را پاي در راهست و ما را دست برسينه *
* ازانجا او همي جنبد ازينجا درد ميخيزد *

الحاصل چون(۳) سلطان فيروز بسرحد ملتان رسيد تا آنزمان بر زبان معجز بيان از احوال خواجهٔ جهان از قليل و کثير مذکور نه نموده بود آرے در قسم ملک داري انچه زمرهٔ شهرياران کامل و فرقهٔ تاجداران عاقل در آئين ملک کرده بودند سلطان نيز همان را دستور ساخته بود چون محقق گشت که خواجهٔ جهان اشجار(۴) منقلب و مخالفت

(۲ ن) خلائق دهلي ميپرسيدند که سلطان فيروز تا کجا رسيد * (۳ن) تا آنکه سلطان فيروز در حد ملتان رسيد تا آن زمان از زبان خويش ميان عموم خلائق نگفتي که خواجهٔ جهان تخم مخالفت در کشت موافقت کشت * (۴ ن) اشجار منقلب کشته و خلق لشکر تهلکه مشقهاي بسيار و محنتهاي بيشمار ديده و از غايت بذل سلطان مال در خزانه نمانده - با اين همه لشکر را مغل زده خلائق مسکين شکسته و کشته و بينوا گشته طرف شهر رخ نهاده فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي مانده اگر واقعهٔ خواجهٔ جهان ميان عموم خلائق از زبان بيرون خواهم آورد خلق لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فيروز از النخ *

در زمین دل بجاي گل موافقت کشته و خلقے که در لشکر تهتّه مصحوب سلطان محمد بودند مشقتها و محنتها کشیدہ بودند و از نهایت بذل سلطان محمد نقدے در خزانه نماندہ بود و از مضرت لشکر مغل نقصان بسیار بالشکر سلطان رسیدہ بود سلطان فیروزشاہ بخاطر میگذرانید که اگر از احوال خواجۂ جهان بر سر جمع مذکور سازد[۲] حمل بران نمایند که مرا ازو وهم در خاطر است ازین اشجار منقلب کشته - و خلق لشکر تهتّه مشقتهاي بسیار و محنتهاي بیشمار دیدہ - و از غایت بذل سلطان محمد مال در خزانه نماندہ و با این هم لشکر را مغل زدہ - خلائق مسکین و شکسته و کشته و بینوا گشته طرف شهر رخ نهادہ - فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي ماندہ - اگر واقعۂ خواجۂ جهان میان عوام خلائق از زبان بیرون خواهم آورد خلق لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از خواجۂ جهان خوف دارد - تخم هراس در بوستان قلب میکارد ازین اشجار دو اثمار تلخ بار آورد - یکي آنکه دل لشکر از سبب بینوائي افتادہ است - دوم آنکه چون قضیۂ خواجۂ جهان شنوند[۳] ایشان بیشتر دل اندازند - ازین جهت سلطان فیروز تا رسیدن حدود ملتان واقعۂ خواجۂ جهان از زبان بیرون نداد * * مثنوي

چو لشکر هراسان شود در ستیز * سگالش نسازد[۴] مگر در گریز
به لشکر توان کرد این کارزار * به تنها چه برخیزد از یک سوار

(۲ ن) رساند * (۳ ن) از من پشنوند * (۴ ن) ندارد *

کند هر یک آئین ترس آشکار * نیاید ز ترسندگان هیچ کار

مقدمهٔ هفتم روان شدن سلطان فیروز از تهته سمت دهلي

نقل است چون سلطان فیروز بحمایت کرم آله و عنایت الله از تهته بازگشت درین محل بمشورت نشست - که به (۲) کدام راه در شهر دهلي مي‌باید رفت - گروهي گفتند در راه گجرات تا اموال گجرات بدست آید - ازین سخن سلطان فیروز فرمود عم من یعني سلطان تغلق ابي دفع شر خسروخان از جانب دیبالپور روان شد - الله تعالی بقدرت اعلی او را فتح دهلي دست داد - ما را نیز براي برکت و یمن ز راه ملتان و دیبالپور در شهر دهلي مي‌باید رفت - خداي تعالی ببرکت متابعت سلطان تغلق با تمام لشکر سلامت در دهلي برساند همبرین اتفاق سلطان فیروز شاه اهل برکات بکوچ متواتر روان شده معهذا چون خلائق دهلي شنیده که سلطان فیروزشاه با پیل و بنگاه از راه ملتان و دیبالپور میرسد خلائق را شادي ظاهر و باطن پیدا شد بعضي (۳) امرا و ملوک و معارف اهل صدور بمستور بجانب شهنشاه مشهور روان شده - و بر طریق گریختگان رفته - و بحضرت فیروزشاه (۴) پیوسته - تا کار بجائے کشید و کردار آن بمرتبهٔ رسید که از طائفهٔ بار مغني نیز رخ آورده - خواجهٔ جهان میل جمله جهان و کوشش

(۲ ن) در * (۳ ن) البته بعضي * (۴ ن) شاهي *

جمیع آدمیان بسوي سلطان فیروز مي‌دید انگشت حیرت بدندان غیرت مي‌گزید - اما هیچ نمي‌گفت - از سر خلق مي‌گذشت اگرچه اصحاب و ارباب خواجهٔ جهان اهل مثاب[۲] میگفتند که خلق دهلي مال از ما مي‌ستانند و بر سلطان فیروز مي‌روند اگر اتباع و فرزندان بعضي را تدارک کنند خلق از رفتن بازمانند - خواجهٔ جهان این همه شنیدي و هیچ جواب ندادي - تا کار فرار خلق بجائي رسید آنانکه قدرت دارند بحضرت سلطان فیروز شاه مي‌روند - و آنانکه قدرت ندارند دلهاي ایشان سوی سلطان مائل و طالب است دو دیده بر راه داشته[۳] هر روز اخبار منازل مي‌پرسند - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - چون حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی مملکت دارالملک دهلي را در ازل بنام شاه فیروز خوش خصال نبشته بود همه اسباب آن موجود مي‌گردانید - اگرچه سلطان فیروز با لشکري گسسته و جیوش شکسته مي‌آمد و در دهلي خواجهٔ جهان بیست هزار سوار موجود داشت اتباع و فرزندان خلق لشکر درون حصار دهلي مانده معهذا سلطان فیروز را بعنایت ازلي بغیر تیغ فتح دست داده - العنایة[۴] قبل الماء و الطین * • بیت •

چو دولت مر یکي را رخ نماید • ز در اقبال نا خوانده در آید

سبحان الله تعالی دلها در قبض قدرت اوست - لقوله علیه السلام القلوب بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلب الله

(۲ ن) مشارب • (۳ ن) دارند و هر روز • (۴ ن) الغیاث - العنایة قید الماء •

تعالی کیف یشاء - و چون الله تعالی بندهٔ را از بندگان خود بدوستی گیرد فرمان از حضرت رحمان بفرشتگان رسد تا بندهٔ مرا دوست گیرند - بر مهتر جبرئیل فرمان حضرت جلیل رسد یا جبرئیل محبت بندهٔ من در آبهاي روان کن تا هر که ازان آب خورد بندهٔ مرا بدوستي گیرد - زیراچه این همه قدرت حضرت جلت بود که جمله خلائق دارالملک دهلي دوستداران و هوا خواهان سلطان شدند - خانه و فرزندان خود را در تهلکهٔ جانی در معرض تلف انداختند - و چندین مشقت راه اختیار کردند - خرچ و اخراجات از گرهٔ خویش کردند و بحضرت شاه فیروز پیوستند - اینچنین چیزها بکوشش مخلوقات و موجودات نباشند مگر بعنایت بیغایت حضرت الوهیت - چون الله تعالی را در حق خلق دهلي کرم فراوان و عنایت بي پایان بود و در ازل آزال قلم رانده که در مدت چهل سال مبارک قدمي والي این ولایت آمر خلق بود تا این خلق چند گاه بکرم آله زیر سایهٔ چتر دولت او برفاهیت و بهجت خواهد گذرانید همه اسباب آن موجود گردانید * * بیت *

هر نا امیدي را امید پندار * روزست سپید از پس شب تار

المقصود چون سلطان فیروز در حد ملتان رسید در عین کوچ مي آمد ملیح تون‌تون نام غلام خواجهٔ جهان فرستادهٔ خواجهٔ جهان از دور نمودار گردید - سلطان فیروز شاه شناخت - درین محل فرمود که از طرف دهلي چند سوار مي آیند - چون ملیح نزدیکتر آمد و در

حمائل ملیح مذکور فرمان پسر سلطان محمد بود - و در حمائل الاغان فرمان سلطان باشد - چون حضرت شاه فیروز ملیح را ازدور بدین طریق دید در دل خود گذرانید که ملیح فرستادهٔ خواجهٔ جهان رسید - حضرت شاه عنان مرکب عزت خود همدران محل کشید و این لفظ بر زبان خود راند مگر خواجهٔ جهان در جهان نماند - بعده فرمان شد که ملیح را همانجا بدارند و ازو استفسار کنند که خواجهٔ جهان سلامت است - معهذا چند نفر حجاب دانا در باریک بینی مستثنی سمت ملیح رفتند - و او را همانجا داشتند - و از حال خواجهٔ جهان و خلائق شهر دهلی پرسیدند - ملیح مذکور از آثار غرور مشرح بارنمود - چون آن حجاب شتاب (۲) آثار این اخبار بگوش حضرت شاه فیروز رسانیدند و تقریر ملیح بصریح تمام بارنمودند درین محل حضرت شاه اکمل از زبان خود بیرون آورد که کرم حق می‌باید - از خواجهٔ جهان و غیر او چه کشاید - آری جمیع خلائق از آشنا و بیگانه درین افسانه این ترانه می‌سرائیدند * .

* بیت *

بی از تو مباد ملک یکدم * بر تخت همیشه باش خرم

الغرض حضرت فیروزشاه بعنایت الله تبارک و تعالی درون شهر ملتان در آمد - بمشائخ (۳) ملتان دست احسان برآورد - بعده میان اجودهن

(۲ ن) بتاب شتاب * (۳ ن) مشائخ و ملایانرا زیارت کرد بر خلق ملتان دست احسان بر آورد *

شده مخصوص کرده زیارت بندگي شیخ الاسلام فرید الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز آمده ازانجا در قصبهٔ سرستي نزول فرمود - سرستي از دهلي نود کروه باشد - صرافان و بقالان سرستي جمع شدند - و چند لک تنگه بوجه خدمتي پیش آوردند درین محل فرمان شد خدمتي شما بر ما بوجه قرض است انشاء الله تعالی چون در شهر دهلي درآمده شود مبلغ شما باز بشما دهانیده[٢] آید - بملک عماد الملک بشیر حواله شد که بعد از درآمدن در شهر دهلي مال ایشان بدهاند - حضرت فیروز شاه بکرم آله آن تمام مال بحشم داد - البته خلق لشکر را خرج حاصل شد درین محل شیخ نصیرالدین محمود رحمة الله علیه بر سلطان فیروز گفته که از تهته تا این مقام دعاگوي درگاه از حضرت آله التماس کرده - بکرم حق پادشاه با جمیع بنگاه و لشکر هوا خواه[٣] سلامت رسیده ازینجا پیشتر حد ولایت خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران است - بخدمت ایشان نبشته مي باید فرستاد - سلطان فیروز همچنین[٤] این لفظ بخدمت شیخ قطب الدین منور در هانسي نوشت که خدمت شیخ نصیرالدین همچنین فرمودند - و حواله بر شما کردند - خدمت شیخ قطب الدین نبشته چون خدمت برادرم شیخ نصیرالدین حواله برین ضعیف کرده امید از کرم الله تبارک و تعالی این دارم

(٢ ن) داده آید * (٣ ن) خواهان * (٤ ن) عین این لفظ *

که دهلي‌هم بر شما خواهدآمد - آري عجب اسراري - خدمت شيخ نصيرالدين اين کلام براي آن فرمود تا بزرگيِ شيخ قطب الدين مذور ميان جهان و جهانيان پيدا شود - وگرنه ميان اين هر دو بزرگوار بکرم کردگار محبت(٢) و يگانگي است که اين هر دو بزرگ هم خرقه بودند - و هر دو در آخر سن رسيده بودند * * بيت *

محبت نيکان ز جهان دور گشت * خوان عسل خانهٔ زنبور گشت

المقصود چون جواب نبشته بر سلطان فيروز رسيد بدين(٣) اشارت با بشارت حضرت شاه با مهارت اميدوار گشت - و منتظر نفس شيخ مي‌بود *

مقدمهٔ هشتم پيوستن قوام الملک اعني خانجهان مقبول بر سلطان فيروز

نقل است که بحضرت شاه فيروز خلائق ديار ملتان و ديبالپور و سرستي و مقامات ديگر بتمام پيوستند چنانچه بر سلطان محمد شاه پيوسته بودند - چه از زمرهٔ خانان کبار و ملوک نامدار و چه از فرقهٔ معارف خوش کردار و چه از طائفهٔ گردان جرار و کندآوران اهل اختيار و چه از طائفهٔ لشکريان نيک‌کار - و سي و شش راجگي که آن جانب است بتمام پيوسته - کثرت خلق بسيار شده - حضرت

(٢ن) محبت يگانگي از بطانه بود و هر دو بزرگ همخرقه بودند * (٣ن) بدين بشارت باشارت *

فیروزشاه هر یکي را بزبان ملیح و بیان فصیح بصریح مستظهر گردانیده و با ایشان وعدهاي نیک کرده (۲) منتظر نفس بندگي شیخ قطب‌الدین منور مي‌بود - با این هم اگرچه خلق دهلي بعنایت ازلي زمان زمان مي‌پیوست اما دلاساي حضرت فیروزشاه نمي‌شد تا آنکه ملک قوام‌الملک اعني خانجهان مقبول درین کار سبقت نمود - عرائض خویش با چگونگي احوال پیش حضرت فرستاد - و از حال آمدن خود خبر داد - ابواب هوا خواهي چون هوا خواهان کشاد - در هر عرضداشت التماسے (۳) که داشت بازمي‌نمود - حضرت فیروزشاه نیز بر حسب مطلوب طالب جواب مي‌فرستاد - درمیان شهر دهلي چکاچک افتاد که قوام الملک عرائض بحضرت فیروزشاه فرستاد - امروز یا فردا رخ بجانب فیروزشاه خواهد نهاد - چون خواجهٔ جهان بدلائل اشکار و نهان معاینه کرد در تعبیهٔ آن شده تا قوام‌الملک را بگیرد - سبحان الله چون حکمت آلهي و تقدیر حضرت نامتناهي برین است تا حضرت فیروزشاه درملک نظام گیرد اندازهٔ کیست که آن حکم بگرداند * * ابیات *

اقبال کند چو رهنمائي * هر سو که روي فرح بیائي

آن روي نکو چو رخ نماید * هر کار که بسته شد کشاید

المقصود از تاثیر حکمت ودود قوام‌الملک خواست تا از دهلي بیرون آید - دران روز در سراي مخصوص کرده آمد (۴) - و دران ایام خواجهٔ جهان بالاي هزارستون کوشک همایون مي‌بود - چون قوام المک

(۲ ن) گردانیده * (۳ ن) التماس * (۴ ن) آید *

فرود هزار ستون رسید خواست تا بالاي شیب برآید - شخصي
ار نزدیکان خواجهٔ جهان از بالاي شیب فرود میآمد - آن شخص
بدیدن قوام‌الملک انگشت خود بدندان گرفت - و بچشم نهاني
به پنهاني گفت که بالاي شیب برآمدن مصلحت نیست
قوام‌الملک دریافت فی الحال هم پیش در بالاي شیب خود را
لنگ ساخت - و یک نفر مختص خود بر خواجهٔ جهان فرستاد
و از حالت علالت (۲) خود اعلام داد که پاي من اماس گرفته از
خانه تا این آستانه بهزار حیله آمدم - بالاي شیب بر آمدن نمي‌توانم
قوام‌الملک تا آمدن جواب نپایست فی الحال بازگشت - چون
خواجهٔ جهان اینچنین بیان شنید که قوام‌الملک الفاظ عذر از زبان
خود کشید کسان خود دوانید تا بقوام‌الملک بگویند با شما مشورت (۳)
اصلي و اتفاقي کلي است تا این دور باید آمدن - تا آنزمان که کسان
خواجهٔ جهان بر قوام‌الملک برسند قوام‌الملک در صحن کوشک
رسیده بود - چون کسان خواجهٔ جهان بر قوام‌الملک رسیدند و پیغام
خواجهٔ جهان رسانیدند قوام‌الملک گفت که از درد پاي بیقرارم
خبر از خود ندارم نمار پیشین اول وقت آمده شود - تا مادام که
کسان خواجهٔ جهان جواب قوام‌الملک بر خواجهٔ جهان برسانند
قوام‌الملک پیش (۴) در قبله رسید - و در عهد سلطان محمد تغلق

(۲ ن) مقالت • (۳ ن) مصلحت و مشورت اصلي اتفاق کلي‌ست تا
این روز • (۴ ن) بدر •

فرو خانهٔ قوام‌الملک پیش در قبله بود - قوام‌الملک در فرو خانهٔ خود درآمد - همدران لحظه و لمحه قوام‌الملک در چوڈول زرین سوار شده فوج کشیده روز روشن با حرم و فرزندان و یاران با تمام خیل و تبع (۲) در دروازهٔ میدان بیرون آمد - و التفات از روزگار خواجهٔ جهان نکرد - چون قوام‌الملک پیش دروازهٔ میدان رسید دربان دروازه کوشید تا تختهٔ دروازه بدهد - تازي سواران رسیدند و تیغهاي درفشان (۳) از نیام کشیدند - دربان (۴) دروازه نتوانست بند کرد - قوام‌الملک آهسته آهسته سمت حضرت شاه فیروز روان شد - و سلطان فیروز از سرستي روان شده بود - و چند منزل آمده در منزلگه (۵) اکدار نزول فرموده قوام‌الملک بحضرت فیروزشاه رسیده پایبوس کرده - و همدران روز در خانهٔ شاهزاده فیروزخان پسر تولد شده - چون حضرت شاه فیروز را دران منزل دو شادي چون مژدهٔ کیقبادي پیدا آمده یکي شادي پیوستن قوام‌الملک دوم شادي تولد پسر در خانهٔ شاهزاده فیروزخان حضرت فیروزشاه دران مقام باهتمام تمام شهري بزرگ بنا کرده و آنرا فتح‌آباد نام نهاده - و آن فرزند را فتح‌خان نام داشته - و همدران روز قوام‌الملک امیدوار (مسند) شده حضرت فیروزشاه بمرحمت گفته * * ابیات *

مسند تو امیر و راست کارت * اجـــلال دهیـــم در وزارت

آري به يقين[2] حلال خواري * در کار[3] امين و راست کاري
آراستهٔ براي و تدبير * در کار نکرده هيچ تقصير.

مقدمهٔ نهم پيوستن خواجهٔ جهان بر سلطان

نقل است که چون خواجهٔ جهان شنيد که قوام‌الملک سر از اطاعت[4] کشيده بر سلطان فيروز رسيد بعضي اشخاص که دران جمع بودند برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف تقرير کردند و برين جمله بار نمودند که خواجهٔ جهان چون ديد که قوام‌الملک از صحبت ما بريد و مانند مرغان هوا بهواي خود پريد دران وقت در تن خواجهٔ جهان يکتو پيراهن بود و تسبيحي در دست و هر دو دست خود را پس پشت خويش کرده و کفش در پاي پوشيده بغايت متفکر و پريشان خاطر ساکن بالاي هزارستون مي‌آمد و مي‌رفت معهذا ان اشخاص که با خواجهٔ جهان يار بودند و درين شور جولانگري مي‌نمودند ايشان ابواب رار بازکشودند - که اگر اشارت اعظم همايون خواجهٔ جهان شود دنبال قوام‌الملک کرده آيد تا از پردهٔ غيب چه کشايد - خواجهٔ جهان جواب نداد - آري عجب کاري خواجهٔ جهان وزيري عاقل و کامل بود ديد[5] که حکمت آلهي و تقدير حضرت نامتناهي برين بود که حضرت شاه فيروز با فتح و بهروزي در مملکت دار الملک نظام گيرد اندازهٔ کيست که آن حکم بگرداند

(۲ ن) متن * (۳ ن) در کار نه کردي هيچ خواري * (۴ ن) طاعت *
(۵ ن) چون ديد *

و بدو (٢) گزندي رساند - آدميان افعال (٣) نيک بملائکه حواله کنند *

* بيت *

ملک و ديو هردو حيرانند * آدمي ملک خويش ميرانند

چون حکم الله تبارک و تعالی برين بود که خواجهٔ جهان شهادت يابد همه اسباب متوسط شد *

* ابيات *

راهي که براي (٤) نفس گيرند * يا خسته شوند و يا بميرند

ازماست رسيده اينکه برماست * اندوه خورم چه سود برماست

المقصود چون خواجهٔ جهان پنهان پنهان در خاطر خويش از نهايت فکر بيش گذرانيد که اين کار چون بر غلط بود بگمان من کي راست آيد - اين زمان بهتر آن باشد که من نيز بسلطان فيروز پيوندم و راستي غلط بازنمايم - آنچه حکم آله و فرمان الله است آن خواهدشد حاصل الامر قوام الملک روز پنجشنبه از شهر دهلي بيرون آمده بود همدران روز در منزل اسماعيل فرود آمد که بيست (٥) و چهار کروه از دهلي است - و خواجهٔ جهان روز جمعه بعد از نماز از شهر دهلي کوچ کرده - و در حوض خاص علائي فرود آمده - آن جميع ملوک که با خواجهٔ جهان بدل و جان يکي (٦) شده بودند متفق شدند - و با خواجهٔ جهان در حوض خاص آمدند - چنانچه ملک حسن و ملک خطاب و ملک حسام الدين ازبک و اشخاص ديگر - هر همه حيران

(٢ ن) برو * (٣ن) آدميان نيک افعال بملائکه کنند * (٤ن) هواي *
(٥ ن) بيست کروه * (٦ ن) يکجا *

و طیران شده بر خواجهٔ جهان بازنمودند که شما را اتفاق ملاقات سلطان فیروز افتاد مارا چه اشارت مي‌شود - درین محل خواجهٔ جهان گفت که یاران بدانید و آگاه باشید که درین[۲] کار یعني اختیار کردن پسر سلطان محمد مرا طمعي و غرضي نبود - زیراچه مقام[۳] امامت خاصهٔ تاجداران است - و مقام وزارت خاصهٔ وزرا است - اگر تاجداران دل بر کار وزرا نهند و وزرا دل بر کار شهریاري اندازند در مرور ایام ملک روي بخرابي آرد - چون بسمع من رسید که سلطان محمد وفات یافت و لشکر را مغل تاخت سلطان فیروز و تاتارخان غائب شدند براي قرار خلق شهر و اطراف چند گاه آن خرابي[۴] اختیار کرده شد - و درین[۵] اختیار غلط[۶] بیشمار و سهو بسیار افتاد - خلائق هر دو جانب آوازها برآوردند - وگرنه مرا با مقام سلاطین چه کار *

* ابیات *

صیاد همه[۷] طیور بندد * سیمرغ بدام وي نگنجد

روبه که مقام شیر جوید * اندام بخون خویش شوید

معهذا با این‌ها هم در عهد سلطان‌محمد سلطان فیروز را پسر خوانده بودم و اتباع من پیش او مي‌آمد - و او نیز پدر خوانده بود. - اما نمي‌دانم که درزیر این الله تبارک و تعالی را چه حکمت است وچه پیدا خواهد آورد - شما را نیز برابر من مي‌باید آمد - سلطان فیروز

(۲ ن) این کار اختیار کردن پسر سلطان * (۳ ن) این مقام * (۴ ن) خسروک * (۵ ن) درپي * (۶ ن) خطاء * (۷ ن) جمي *

مرد نیک است - از گفت من نخواهد گذشت - شما را نیز امان خواهد داد - چون خواجهٔ جهان اسرار پنهان پیش دولتخواهان خود بازکشاد ایشان هر همه بر نرمي دل خواجهٔ جهان بسیار گریستند و دران ایام عمر خواجهٔ جهان بهشتاد و چند سال رسیده بود - و پیر و معمر گشته - محاسن بتمام سپید شده - خواجهٔ جهان محلوق (۲) بود - ارادت بندگي شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز داشت - یک شیخي صاحب سجاده مي‌نمود * * ابیات *

با آنکه بملک سرفراز است * پیري چو رسید در گداز است

کاري که کند نکو نیاید * در چشم همه تبه نماید

القصه چون این ملوک مانند اهل سلوک اینچنین کلمات از زبان خواجهٔ جهان شنیدند گفتند اگر اشارت شود لفظے (۳) چند از آثار عقل ناقص خویش باز نموده آید - خواجهٔ جهان فرمود آنچه در دل بگذرد بازنمودن شاید - ملوک مذکور بازنمودند، که در (۴) آئین ملکي و قانون جهانداري پدري و پسري نمي‌گنجد - سهو و غلط کسے استوارے ندارد - زیراچه روش تاجداران برین (۵) رفته است و حضرت فیروزشاه اگرچه مرد نیک است البته خلاف روش سلاطین نخواهدکرد - درین محل خواجهٔ جهان این لفظ برآورد - که اگر بازگردم و درون دهلي حصاري شوم اگرچه لشکر و پیل دارم مبادا لشکر سلطان فیروز حصار دهلي بستانند - عورات مستورات

(۲ ن) مخلوق * (۳ ن) لفظ * (۴ ن) درون * (۵ ن) بدین *

و مخدرات مسلمانان بر دست نا اهلان افتند - در ایام پیران سالي
عهده[۲] دار قیامت شوم تا کي خواهم زیست - هرچه آمد آمد
رضینا بقضاء اللّٰہتعالیٰ - آنچه حکم اوست همان خواهد شد
چون آن آمرا دیدند که خواجهٔ جهان بتحقیق بر سلطان فیروز
خواهد پیوست بعضي از ایشان برابر خواجهٔ جهان بر سلطان فیروز
رفتند - و بعضي روي بتفرید نهادند - المقصود[۳] قوام‌الملک در
فتح‌آباد بر سلطان فیروز پیوست - و خواجهٔ جهان در منزل دهانسور
نزدیک اکروهه متصل قوام الملک دوم روز پیوست - راویان شریف برین
مورخ ضعیف شمس سراج‌عفیف بکلمات لطیف روایت کرده - و برین
جمله بازنموده[۴] که حضرت فیروزشاه بوقت نماز دیگر بار داده - و بر صندلي
دولت نشسته - ارکان دولت جمله حاضر بودند چنانچه رسوم آئین
سلاطین[۵] است - سراپچهٔ سراپرده فرود آورده - خواجهٔ جهان زنجیر در
گردن خود کرده و پگ از سر فرود آورده طایفه[۶] بر سر خود نهاده
تیغ برهنه بر[۷] گلوي خود بسته در محل پایان متصل حجاب
ایستاده - و وقت فرود آوردن سراپچه بوقت نماز دیگر سلام از دور
مي‌شود موازنهٔ یک تیرپرتاب - معهذا چون بعد از زماني نظر سلطان
بر خواجهٔ جهان افتاد همان زمان سلطان کسان فرستاد تا بر

(۲ ب) مواخذه دار * (۳ ن) المقصود خواجهٔ جهان در فتح‌آباد بر سلطان فیروز پیوست * (۴ ن) بار نمودند * (۵ ب) سلطان * (۶ ن) طایفه * (۷ ن) در *

خواجهٔ جهان بگویند که از براي کدام چیز زنجیر در گردن خود کردهٔ
خواجهٔ[(۲)] جهان چون محزونان و مغمومان این بیت خواند *

* بیت *

* باز آمده ام چو خونیان بر در شاه *
* اینک سر و تیغ انچه بایدت آن کن *

حضرت فیروزشاه اشخاص معتبر دوانید تا پگ بر سر خواجهٔ جهان به بندند - و بگویند که ما[(۳)] را این گمان هرگز نباشد که از ذات شما اینچنین صفات زاید و یا چنین چیزے[(۴)] آید - حضرت سلطان همان زمان چوڈول زرین سواريِ خاصهٔ خود فرستاد - و برین نوع آگاهي داد - تا خواجهٔ جهان را درین چوڈول سوار کنند و بخرم[(۵)] گاه برند و بگویند که ما براي ملاقات شما همانجا خواهم آمد - معهذا خواجهٔ جهان را در چوڈول سوار کردند - و در خرم گاه فرود آوردند بکرم آله حضرت فیروزشاه را فتح دهلي بغیر واسطه روزي شد آنکه از زبان خدمت شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران بیرون آمده بود که دهلي همین جا خواهد آمد همچنان شد

* بیت * الحمد لله علی نعمائه *

منصور شدند دوستانت * مقهور شدند دشمنانت

(۲ن) خواجه جهان محزونانه و مغمومانه * (۳ن) پاداش این کسان *
(۴ن) چیزها * (۵ن) و یک خورمگاه و چند پرکالهٔ سراپچه برآرند *

مقدمهٔ دهم مقالت اصحاب سلطان نسبت خواجهٔ جهان

نقل است حضرت فیروزشاه خواست تا خواجهٔ جهان را مضرت نرساند - و باز بمرتبهٔ وزارت نشاند - در خاطر گذرانید که زمرهٔ وزیران و فرقهٔ دستوران اهل قلم باشند مدام دلهاي عمال(۲) خراشند - و بکوشش براي جمع کردن اموال کوشند ایشان را با مقام سلاطین چه کار - چون او را غلط افتاد آخرالامر ابواب الحاح و عجز کشاد - حالا(۳) بر او عفو مي‌باید کرد - و او را باز بمرتبهٔ وزارت میباید رسانید - درین محل حضرت شهریار اکمل خواست تا عمل مشائخ را دستور سازد - یعني(۴) گناه خواجهٔ جهان ببخشد - چون اعوان درگاه و انصار بارگاه حضرت فیروزشاه دریافتند که مزاج شاه برین است تا از سر جنایت خواجهٔ جهان چون خسروان بازآید همه بیک اتفاق از زمرهٔ خانان عظام و فرقهٔ ملوک با احترام جمله جمع شدند - و میان خویش متفق گشتند و با یکدیگر مشورت کردند - و گفتند که در قسم ملکي و قانون جهانداري بدین حد از سر(۵) خیانت اعدا گذشتن نشاید - درین محل(۶) پشیماني روي نماید - عاقبت کار از آثار اسرار این کردار(۷) زیان اصلي رسد - هر

(۲ ن) اهل عمال * (۳ ن) چنین غلط * (۴ ن) یعني از سر گناه خواجه جهان بازاید و بدو ببخشد * (۵ ن) از سر جنایت خیانت اعدا * (۶ ن) فعل * (۷ ن) گرداب *

همه میان خویش اندیشهٔ گفتن پیش تخت قرار دادند که صریح
بازنمایند * * بیت *

* تا بخت کدام در کشاید *
* اقبال کدام ره نماید *

معهذا این جمله اشخاص از محل خلوت پیش در سلطان فیروز
آمدند - و ملک عمادالملک را درون محل بر سلطان فرستادند
عمادالملک بازنمود که جمیع ملوک بیک اتفاق آمده‌اند - چیزی
التماس دارند - حضرت (۲) فیروزشاه بالهام آله دریافته که این ملوک
تخم منقلب در زمین قلب خود کاشته دل از مملکت ما برداشته
فرمان شد بطلبند - چون (ایشان) در آمدند هر همه سر بر زمین نهادند
بعضی راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت
کردند که درین محل حضرت فیروزشاه را بشرهٔ مبارک تغیر شده
القصه این جمیع ملوک الفاظ مخلصانه و کلمات دوستانه آغاز کردند
و بازنمودند که بکرم آله حضرت شاه را نصرت دست داد - دهلی
فتح شد - خواجهٔ جهان بحضرت پیوسته - تعلق (۳) خاطرها و اندیشهٔ
حزنها از دلها یکسو گشته - بر بندهٔ مومن یک حج گزاردن فریضه
است - اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار شود بندگان درگاه و
مخلصان این بارگاه بسوی خانهٔ کعبه روان شوند - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) چون حضرت * (۳ ن) تعلق خاطر و اندیشه ازو یکسو
گشته *

دریافته الفاظ خوب و کلمات مرغوب برداشته - و گفته اگر از اهل قلم
فعلي غیر معتاد جهان[۲] بوجود آید از سر آن گذشتن آئین سلاطین
متقدم است - درین محل ملوک مذکور چون هوا خواهان مستور
کلام مشهور بمشهور گفتند - و جوهر گوهر احسن سفتند - و برین
جمله بازنمودند که گناه تبع سلاطین یکي صغیره است و یکي کبیره
گناه صغیره درقسم مال است - وگناه کبیره درقسم ملکي - گناه صغیره
عفو کردن شاید - و گناه کبیره عفو کردن زیبا ننماید - در چنین عفو
عاقبت کار پشیماني بیشمار روي نماید - فکیف خواجهٔ جهان براي
طمع جاه بے پایان بچهٔ را براي پادشاهي اختیار کرده - مالهاي
فراوان و زرهاي بے پایان بخلق داده - چون مال نمانده اوانيِ زرین
و سیمین ادا کرده - چون آن هم بتمام داده جواهر فراوان و الماس
پارهاي بے پایان ادا کرده - جمله خزائن و اموال و دفائن تهي
گردانیده - چون در آخرکار و انتهاي کردار دیده که جمله عالم
دوستدار خداوند عالم شده و جمیع خلائق مملکت بحضرت سلطنت
پیوسته درین محل خواجهٔ جهان بر راي[۳] وزیران کار کرده - پیش از
درآویز، چون دستوران پرویز بعذر پیش آمده - و اگر مبادا عیاذا بالله
منها این جانب کم افتادي خواجهٔ جهان بآشکار و نهان از میان ما
یکي را زنده نگذاشتي - چون او کم خویش دیده بعده پیوسته *

* فرد *

(۲ ن) چنان در وجود * (۳ ن) براي *

(۲)
کس را چه خبر که یکزمانش * سود آردش بیش از زیانش
معهذا آنچه در عقل ریزهٔ ما گذشت بازنموده شد دیگر آنچه در ضمیر منیر بگذرد - حضرت فیروزشاه چون دید که ایشان هر همهٔ بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ (۳) کیاست برای تلف کردن خواجهٔ جهان بیک زبان متفق شده اند سلطان فیروز از غایت فکر و نهایت اندیشه سپید گونه شد - وچند روز همدران (۴) اندوه بود - درون دریای دل خویش از تاثیر تامل بیش ابواب تفکر میکشود - بعد از فکر بسیار و تامل (۵) بیشمار حضرت جهاندار ملک عمادالملک را در محل خلوت طلبید اسرار نهانی بپنهانی بگوش او رسانید - فرمان فرمود برو و بر مقربان درگاه و دولتخواهان بارگاه بگو که اختیار کار خواجهٔ جهان بدست شما دادم - هرچه ایشان را مصلحت افتد آن چیز بر خواجهٔ جهان کنند ازسر خواجهٔ جهان بازآمدم - و ازسر شما بازآمدن نتوانم - و بر خواجهٔ جهان دم بدم فرمان سلطان از آثار مرحمت و اسرار شفقت میرسید - چون حضرت فیروزشاه را با مقربان درگاه و هوا خواهان بارگاه اینچنین گفتار افتاد حضرت فیروزشاه اختیار بدست ایشان داد *

* بیت *

مردم زهوا اگر رود پیش * یابد زقضا نصیبهٔ خویش

المقصود جمله مقربان از دل و جان متفق شدند - و از زبان سلطان

(۲ ن) کس را چه خبر که یک زمان است - سود آرد پیش یا زیان است *

(۳ ن) زمرهٔ * (۴ ن) همدرین * (۵ ن) تا مدت *

بر خواجهٔ جهان فرمان رسانیدند که شما را سن[2] کبر شده است - انطاع سامانه بوجه انعام بر شما مفوض گردانیده شده است - در سامانه بحق مشغول میباید بود[3] - آري عجب اسراري و بوالعجب کرداري چون الله تبارک و تعالی بخواهد بندهٔ را از بندگان درگاه خود بحضرت خویش از تاثیر کرم بیش برگزیند او را همه اسباب نعمت بےنقمت روزي گرداند - چون حضرت حق و حاکم مطلق خواجهٔ جهان را بنعمتهاي دنیا و دین برگزیده بود در آخر عمر او را سعادت شهادت نیز روزي گردانید - انشاء الله تعالی بعون آله لفظي چند چون اصحاب ارجمند براي ارشاد ارباب بخت بلند از مقامات شهادت[4] در بیان[5] حادثهٔ مغل مشرح نوشته آید - الغرض خواجهٔ جهان را جانب سامانه روان‌کردند - چون خواجهٔ‌جهان چند منزل ازلشکر سلطان سمت سامانه رفت متعاقب آن شیرخان رسید - در منزلیکه خواجهٔ‌جهان فرود[6] آمده بود شیرخان نیز همدران منزل آمد - خواجهٔ جهان را ملاقات نکرد - بغیر ملاقات او در محلي دیگر فرودآمد - اخبار این آثار و گفتار این اسرار بر خواجهٔ جهان رسانیدند که شیرخان آمده و فرمان مرحمت آورده - در باب شما مرحمت است بارخواهند گردانید درین محل خواجهٔ جهان اکمل گفت که فرمان مرحمت نیست بلکه شیرخان براي تلف کردن ما آمده است - اگر در باب من

(۲ ن) سنه کبیره • (۳ ن) شد • (۴ ن) شهادات • (۵ ن) میان •
(۶ ن) امده بود •

مرحمت بودي (۲) شیرخان را چه مجال که بغیر ملاقات من در محلي دیگر فرود آمدي - ازین دلیل معلوم شد که فرمان مرحمت نیست آري زهي وزیر با کیاس که از آثار انوار عقل بیقیاس في الحال معلوم کرده * * بیت *

همه کار شاهان گیتي پژوه * ز راي وزیران پذیرد شکوه

المقصود روز دیگر خواجهٔ جهان از شیرخان چند پرکالهٔ سرایچه طلبید - شیرخان چند پرکالهٔ سرایچه فرستاد - خواجهٔ جهان کسان خود را آگاه (۳) کرد که این (۴) سرایچه را در صحرا نصب کنند - و صحن سرایچه پاک و هموار گردانند - چون همچنان کردند خواجهٔ جهان را همدران محل بردند - چون خواجهٔ جهان با دلي پریشان درون سرایچه رسید آب طلبید - وضو بتجدید کرد - و دوگانه نماز چون اهل یگانه با نیاز تمام گزارد - و کلاه شیخ الاسلام شیخ نظام الدین علیه الرحمة و الغفران بر سر خود بنهاد - و دستار خدمت شیخ بر سر بست - روي سوي سیاف کرد و این لفظ از زبان برآورد که تیغ تیز داري - سیاف شمشیر خود نمود - یاري بود ازان خواجهٔ جهان او را فرمود تا وضو کند و دوگانه بگزارد و تیغ براند - چون آن یار از نماز فارغ گشت خواجهٔ جهان سر بسجده نهاد - چون مغمومان نام پروردگار بر زبان رانده کلمهٔ طیبه گفته - آن یار تیغ گزار کرده

(۲ ن) آوردي * (۳ ن) بر راه کرد * (۴ ن) که این سرایچه پاک و هموار گردانید *

همان لحظه[۲] سر از تن خواجهٔ جهان جدا شده - انا لله و انا اليه راجعون - سبحان الله این همه عبرت است که الله تعالی بقدرت اعلی مر بندگان خود را مینماید - زمرهٔ مومنان و فرقهٔ دوستان را واجب است که ازین عبرتها عبرت گیرند[۳] - و در طلب آخرت کوشش نمایند * بیت *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از حال دیگران گیرد

مقدمهٔ یازدهم رسیدن فیروزشاه در شهر هانسي

نقل است چون حضرت فیروزشاه را بکرم آله و عنایت الله از جهت تعلق فتح دهلي از آثار رحمت الاہي دل فارغ شده سلطان فیروز با ظفر و دولت و با نعمت و سعادت از منزل اکروده جانب شهر روان گردیده - بعد از چند منزل در شهر هانسي رسیده در حدود آن نزول فرموده - راویان محقق و منشرحان[۴] مدقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات شریف و درایات[۵] لطیف گفته که روز جمعه بود حضرت فیروزشاه پیش از نماز جمعه براي ملاقات خدمت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین منور قدس الله سره العزیز قصد نموده درون حصار درآمد - دران وقت خدمت شیخ براي نماز جمعه از خانقاه بیرون آمده بودند - و پیش در خویش ایستاده شده بودند که سلطان فیروز رسید - و دران وقت خدمت شیخ جبهٔ

(۲ ن) زمان * (۳ ن) برند * (۴ ن) شارحان * (۵ ن) آیات *

خدمت شیخ جمال الدین هانسوی پوشیدہ بودند بر قانون معتاد جد بزرگوار خود - و این جبه کهنهٔ سالها بود - المقصود حضرت فیروزشاہ برای ملاقات خدمت شیخ منور رفت - و خان اعظم تاتارخان طالب رضای رحمان برابر بود - هر دو بزرگوار بعارف حضرت پروردگار مصافحه کردند - بعد مصافحه خدمت شیخ رخ بسلطان فیروز آوردند - و فرمودند که به نیت نماز جمعه بیرون آمدہ شدہ بود[2] - چون شما را دیدم این زمان بکدام نیت بازگردم و درون خانه روم - اعنی خدمت شیخ طالب رضای ربانی بکنایت کیاست حضرت شاہ را آگاہ گردانیدہ که پیش از نماز جمعه برای ملاقات درویشان نباید آمد[3] - بعدہ خدمت شیخ منور هم پیش در ایستادہ چند لفظی از وعظ و نصیحت فرمودہ - یکی ازان این بود که بابا دعاگو شنیدہ است که شما را میل برای خوردن شراب بسیار است - اگر سلاطین و امامان دین در خوردن شراب مشغول شوند حاجات حاجتمندان مستمند بسته بماند - چون حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی مسلمانی چند را درفتراک دولت شما بسته است ازحالت مقالت ایشان که دائم دلهای پریشان دارند غافل بودن مصلحت نیست - درین محل آن شهنشاہ اکمل گفت که بعد ازین نخورم - خدمت شیخ فرمودند الحمد لله - نصائح دیگر آن بود حضرت شیخ فرمودند[4] که بابا دعاگو شنیدہ است

(۲ ن) آمدن * (۳ ن) نباید امدن * (۴ ن) خدمت شیخ فرمود *

که شمـــا را براي باختن شکار هوس بسیار و کوشش بیشمار است - دنبال شکاري جهاني را سرگرداني و عالمي را حیراني است - این نوع نیکو نیست - جاني را بیفائده بیجان کردن مستحسن نیست - شکار همان[۲] مقدار باید کردن که حاجت باشد بغیر حاجت شکاري[۳] کردن مصلحت نبود - درین محل سلطان فیروز فرمود خدمت شیخ دعا کنند تا الله تبارک و تعالی ازین چیز بازآرد - ازین سخن خدمت شیخ فرمود - سبحان الله منکر دعاي ما - و قدري سخن بلند فرمود - و ازین[۴] سخن گذر کرده باز نمودند که منکر دعاي ما همچنین است - نمیگوید که توبه کردم خدمت شیخ این لفظ فرمودند و فی الحال بسوي مسجد گام زدند - حضرت فیروزشاه ازان جایگاه بازگشته - خدمت شیخ در مسجد جمعه رفته - حضرت فیروزشاه دربنگاه آمده و مستعد شده براي اداي نماز جمعه باردرون حصار شهر هانسي رفته - معهذا حضرت فیروزشاه مستثنی در محل ملوک خانه نشسته و خدمت شیخ اهل صفا در مقام علحده بود که آن محل قدیم و مقام عبادت مستقیم ازآن بزرگان خدمت شیخ است - از ملوک خانه نظر سلطان فیروز بر حضرت شیخ افتاد - حضرت فیرورشاه لبادهٔ[۵] سوشتري[۶] 1351
بخط لعل و سیاه براي خدمت شیخ فرستاد - و دران ایام فرزند

(۲ ن) آن • (۳ ن) شکار شکاري • (۴ ن) و این سخن مکرر کردة •
(۵ ن) لباچه • (۶ ن) اشتري •

نیکنام خدمت شیخ یعني شیخ الاسلام قطب الانام ملجاي
خواص و عوام بر گزیدۀ حضرت علام شیخ نورالحق والشرع والدین
ذکره الله بالخیر والسعادة خواجۀ این مورخ که پیش پدرخویش
خادمي میکردند پیش خدمت شیخ منور بازنمودند که حضرت
شاه فیروز لباچۀ فرستاده اند - خدمت مخدوم فرمودند از جنس
محرمات است و یا از قسم مشروعات - گفتند از قسم محرمات
است - خدمت شیخ منور فرمودند استغفرالله چون از محرمات
است دعاگو را چه کار آید و چه کند - چون خدمت شیخ منور از نماز
فارغ شدند و بازگشتند بندگی شیخ الاسلام نورالحق والشرع و الدین
در خاطر مبارک خود گذرانیدند نباید که سلطان فیروز را این فعل بر
مزاج نیفتد - خدمت ایشان دو نفر را بر راه کردند تا هر دو آستین
آن لباچه بگیرند و پس پشت خدمت شیخ منور بروند تا
مادام که خدمت شیخ منور از درون مسجد بیرون آیند - زیراچه از
ملوک خانه نظر سلطان مي افتاد - معهذا چون آن اشخاص بدین
طریق دنبال خدمت شیخ منور روان شدند حضرت شاه فیروز از محل
ملوک خانه دید - کسان دوانید و الفاظ معذرت از زبان خود کشید
تا بر مخدوم زاده بگویند که خدمت شیخ منور از سبب آنکه این
کسوت نا مشروع است نمي پوشند - خدمت شیخ را مزاحمت دادن
مصلحت نیست - ایشان پادشاهان دین اند کسوت نا مشروع چگونه
پوشند - سبحان الله چه پاکان و چه پاکیزگان در جوار شهر هانسي

خفته اند که از برکت قدم ایشان خلائق شهر هانسي از نهب[۲] مغل سلامت مانده - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسي در محل آن نبشته آید - زیراچه این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را برای تالیف این تصنیف یک[۳] مقصود همین بود * * رباعي *

* آنرا که خدا از قلم لطف نگارد *
* شاید که بخود زحمت مشاطه نیارد *
* مشاطه چه حاجت بود او را که خداوند *
* هر ساعت و ماهي چو کریمانش برآرد *

مقدمهٔ دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور و شیخ نصیر الدین محمود در شهر هانسي .

نقل است خدمت شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة الغفران را سلطان محمد در تهته برابر خود برده بود - و اندران ایام که سلطان محمد شاه در زمین تهته بحضرت آله پیوست و حضرت فیروزشاه بعون الله بر[۴] پادشاهي نشست خدمت شیخ نصیرالدین محمود برابر سلطان فیروز بازگشت - چون خدمت شیخ نصیرالدین در شهر هانسي رسید مخصوص برای ملاقات بندگي شیخ قطب‌الدین منور در خانقاه مکرم و معظم ایشان

(۲ ن) نهیب * (۳ ن) یکي * (۴ ن) در *

رفت - و این هر دو بزرگوار طالب رضاي حضرت پروردگار از مریدان حضرت[2] شیخ الاسلام نظام الحق و الشرع و الدین بودند و هر دو[3] بزرگ دین یک روز خلافت از بندگی شیخ نظام‌الدین یافته بودند - بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند که شما هر دو را میان خویش چون برادران اهل کیش و دوستان نیک اندیش کنار میباید گرفت - و هر دو را چون برادران درین جهان تخم محبت در زمین مودت میباید کشت - بر حکم فرمان پیر پر تدبیر هر دو بزرگوار بی[4] نظیر میان خود بطریقهٔ برادران جاني و دوستان دوجهاني درین جهان فاني زندگاني کردند - تا این محبت بجائي رسید هر که از شهر دهلي در شهر هانسي رفتي و ملاقات شیخ قطب‌الدین منور کردي خدمت شیخ میپرسیدند بابا پیوند کجا داري - اگر آن شخص گفتي که بر خدمت شیخ نصیرالدین دارم خدمت شیخ قطب‌الدین منور فرمودے[5] بیا نزدیک من بنشین که تو برادر زادهٔ مائي - و خدمت شیخ با او رغبت بسیار نمودي - و اگر کسي از شهر هانسي در شهر دهلي آمدي و خدمت شیخ نصیرالدین را پایبوس کردي خدمت شیخ نیز فرمودي بابا پیوند کجا داري - اگر آن[6] بنده گفتي که بر خدمت شیخ قطب‌الدین منور دارم خدمت شیخ

(۲ ن) خدمت * (۳ ن) و هر دو بزرگ را بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند * (۴ ن) لا نظیر * (۵ ن) میفرمودند * (۶ ن) آینده گفتي *

نصیرالدین آن شخص را در کنار گرفتي - و با او رغبت بسیار کردي
و در خانقاه با جاه خود داشتي - معهذا این مورخ محب صلحا
محبت و موافقت این هر دو بزرگان[۲] دین طالبان حضرت
رب العالمین اگر بر قرطاس نگارد[۳] کتابے جداگانه باید - المقصود
این هر دو بزرگ را عمر بآخر رسیده بود - چون خدمت شیخ
نصیرالدین محمود در شهر هانسي رسید[۴] براي ملاقات خدمت شیخ
قطب‌الدین منور قصد کرد - چون خدمت شیخ قطب الدین منور
شنید که شیخ نصیرالدین محمود پیش در خانقاه رسید خدمت
شیخ قطب‌الدین منور بپاي برهنه دوید - و با شیخ نصیرالدین
ملاقات کرد - و هر دو با یکدیگر کنار گرفتند - خدمت شیخ
نصیرالدین دست بسوي پاي شیخ قطب‌الدین منور برده
و خدمت شیخ قطب‌الدین منور دست بجانب پاي شیخ
نصیرالدین محمود درار کرده موازنهٔ یک لمحهٔ لطیف میان
این هر دو ظریف تواضع شده - هر دو بزرگوار ار غایت اتحاد
بسیار و نهایت مودت بیشمار دست یکدگر گرفته درون خانقاه
با جاه رفته ار خدمت شیخ نظام‌الدین یاد آورده؛ هر دو بزرگوار
بسیار گریسته - بعد زماني قوالان ار غیب رسیده هر دو بزرگوار در
عالم استماع سماع مستغرق گشته - چند روز هر دو بزرگوار[۵] در مقامات

(۲ ن) بزرگواران • (۳ ن) بنشته آید • (۴ ن) رسیده • (۵ ن)
بزرگ •

سماع مشغول بودند - آري عجب كاري و بوالعجب اسراري - در سماع كم كسي بدين اسرار رسد - چنانچه درين باب خدمت شيخ جمال الدين احمد هانسوي جد خدمت شيخ قطب الدين منور (٢) عليهما الرحمة و الغفران فرموده (٣) * * ابيات *

بر تارك دل سماع چون تاج بود * بر دوش دل حزين چون ديباج (٤) بود

از احمد خسته بشنو اين زمزمه را * مر مردان را سماع چون معراج بود

المقصود (٥) بطولها و عز قبولها بعد از فارغ شدن از سماع هر دو بزرگوار طالب رضاي غفار از عالم سكر در مقامات صحو آمدند سبحان الله ميان علماي شريعت و امامان طريقت در شنيدن سماع اختلاف بسيار است - اما درين قول هر همه متفق اند كه السماع مباح لاهله - و درين اهليت سماع اجماع علما اختلاف دارند - اما خدمت شيخ جمال الدين هانسوي فرمود (٦) * رباعي *

* تا حكم سمـــاع را بداني در حال *

* در حرمت و حلتش (٧) سخن گفت جمال *

* اصحاب نفوس را حرام است حرام (٨) *

* ارباب قلوب (٩) را حلال است حلال *

معهذا بعد از فراغ سماع وقت نماز عصر در آمده بود بانگ نماز

(٢ ن) جمال الدين هانسوي * (٣ ن) فرمايد * (٤ ن) دواج * (٥ ن) القصة * (٦ ن) رباعي فرموده اند * (٧ ن) حل او * (٨ ن) سماع * (٩ ن) قبول *

دادند - بعد از اداي سنت عصر خدمت شيخ قطب‌الدين منور اهل مكنت دست خدمت. شيخ نصيرالدين محمود طالب جنت گرفت و گفت كه امامت ميبايد كرد - و خدمت شيخ نصيرالدين محمود دست خدمت شيخ قطب‌الدين منور گرفت كه شما را پيش ميبايد رفت - يكزمان لطيف ميان هر دو بزرگوار ظريف(٢) براي امامت گفتار رفت - درين محل خدمت شيخ نصيرالدين محمود فرمود آن روز كه بندگي شيخ‌الاسلام شيخ نظام الحق و الشرع و الدين قدس الله سره العزيز ما هر دو را خلافت دادند خدمت شيخ شما را بوقت چاشت خرقه پوشانيدند و هم دران روز بوقت نماز ديگر برين دعاگو خرقه عطا كردند چون خدمت شيخ نظام الحق و الدين در عطا كردن خرقهٔ خلافت مرتبه(٣) پيدا كردند باين وجوه براي امامت شما را پيش ميبايد رفت - چون خدمت شيخ نصيرالدين محمود اين سخن گفت و حواله بخدمت شيخ نظام‌الدين كرد خدمت شيخ قطب‌الدين منور براي امامت پيش رفتند - سبحان الله چه(٤) وقت بود آن وقت كه هر دو بزرگان(٥) دين طالبان حضرت رب العالمين بروي اين زمين يكجا جمع شده بودند - و ميان خويش ابواب اسرار ميكشودند - مگر قران السعدين آن روز بود - معهذا بعد از

(٢ ن) نظيف • (٣ ن) مرتبه بشما ابتدا كردند • (٤ ن) چه بود آن وقت • (٥ ن) بزرگوار •

آدابي نماز و کشف راز (۲) این هردو بزرگ اهل نیاز وداع آخرین کردند و بازگشتند - و در مقامات عبادات خود آرامیدند - و بعد از چندگاه بتقدیر آله ازین جهان خرامیدند - اول نقل خدمت شیخ نصیرالدین محمود بود در ماه با جاه مبارک رمضان بروز هژدهم بعده نقل خدمت شیخ قطب‌الدین منور در بیست و ششم ماه ذي قعده شد - میان این هردو بزرگوار دو ماه و چند روز فرق بوده در رحلت کردن و پیوستن بحضرت آله - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - جمله عالم یا در طلب دنیا عمر بسر برند و یا در تمناي آخرت - اما اهل محبت در طلب دوست باشند و سر بازند و جان دهند (۳) و خون خورند - با این همه حال بحکمت حضرت ذوالجلال دل از یافت او نا امید از سبب استعداد و قابلیت خویش *

* رباعي *

* زین گونه که حال نا پسندیدهٔ ماست *

* حسن رخ تو چه لائق دیدهٔ ماست *

* وصلت که به کیقباد و کسری نرسید *

* سوداست که از دماغ شوریدهٔ ماست *

این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف میخواست که از احوال کمال ایشان نویسد پیشتر بآن (۴) نموده آید *

(۲ ن) کشف اسرار این هر دو بزرگوار اهل زمان * (۳ ن) کنند *

(۴ ن) بآن باز نموده آید *

مقدمهٔ سیزدهم در آمدن سلطان فیروز در شهر دهلي

نقل است چون حضرت شاه فیروز با فتح و فیروز درون شهر دارالملک دهلي در آمد در شهر طلبهاي شادیانه (۲) زدند - و تمام شهر را بزبورهاي خوب و جامهاي پاکیزه بیاراستند - هر چهار جانب قبها بستند - چنانچه آئین سلاطین و قانون شهریاران پیشین است آراسته گردانیدند - درین محل راویان اکمل روایت کرده اند که شش قبه در شهر دهلي شهر دهلي بعنایت فیروزآباد آبادان نشده بود - معهذا در زیر حسان کشاد - زیراچه و یکروز جشن بود - در هر قبه یک (۳) لک تا - و تنگي غله و تماشه طعام و شربت و تنبول چندانکه به [illegible] هیچ کس را منع نبود - خلائق براي دیدن قبها از اطراف و اکناف عالم میآمدند - و درین بیست و یکروز بفرمان (۴) شاه فیروز هر که براي تماشا آمدي هرچه (۵) خواستي ارالوان نعمت خوش خوردي و آن قبها ازچوبینه بود بلند چهار پوشش ازچوبهاي بیشمار - در قبها جامهاي نرمینه پیچیده - نقشها لون (۶) بلون کرده - در زیر هر قبه مطربان سرود میگفتند - پاکوبان پا میکوفتند - مدت بیست و یکروز

(۲ن) نهنگانه * (۳ ن) یکان * (۴ن) بحکم فرمان * (۵ ن) هرچه از الوان نعمت خوش آمدے خوردے * (۶ ن) گون بگون *

به (۲) دولت حضرت شاه فیروز شادیِ عام میان خلائق خاص و عام مدام بود * * ابیات *

در شهر ببستهٔ قبه هر سو * بنشسته دران هزار مهرو
هر یک بطریق و طرز دیگر * پوشیده دگر لباس و گوهر
بازار ز جامه گشته زیبا * هر سو علم بگشته بر پا
گر خانه بشهر بود خالي * از شادیِ شاه بود حالي

سبحان الله چون حضرت آله سلطان فیروزشاه را برگزیده و بر کشیده بود هرآینه جمله عالم در آن طور در فرحت و بهجت گردانید - جمله عجهٔ خواجگان خواجهٔ جهان نظامي بازنموده * از سر تازه شده * * ابیات *

* ببساط پدید * که از مولدش صبح صادق دمید
ندانم کس از مردم روشناس * کزان مردمي نیست بر وي سپاس
اگر دیگران کاصل شان آدمیست * همه مردم اند او همه مردمیست

معهذا - در آمدن سلطان فیروز با نصرت و بهروز در (۴) شهر دهلي جمله عالم را چشمها روشن گشته - هر یکي در حجرهٔ خرمي نشسته بادهٔ بیغمي پیش گرفته - اشجار تنعم در گلستان امید کشته - ایام حزنها بخرمي گذشته - هر یکي صغیر و کبیر این (۵) مصرع گفته *

* مصرع *

(۲ ن) از * (۳ ن) چنانچه خراجهٔ نظامي بان اشعار نمود * (۴ ن) درون * (۵ ن) حصول *

* این دم نکنم نشاط کي خواهم‌کرد *

* بیت *

* تمنا درجهان ما را همین‌ست *
* خدا(٢) زینسان همیشه شاد دارد *

مقدمهٔ چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق دهلي را و بخشیدن بقایا

نقل است که حضرت سلطان فیروزشاه بعون آله بطالع سعد و میمون و بروز مبارک و بخت(٣) همایون درون شهر دهلي بعنایت ازلي درآمد - بر عموم خلائق در لطف و احسان کشاد - زیراچه خلق دهلي بلاهاي قحط و وبا بسیار کشیده - و تنگي غله و قماش بیشمار دیده - سلطان فیروز بر جمله عالم از وضیع و شریف آزاد و بندهٔ آشنا وبیگانه از اهل دور و نزدیک چون باران ابر بهاري بدرباري برآمده - تمام جهان بوستان شده - جنایتهاي(٤) صغائر و کبائر بخشیده - آنچه کسي از تاثیر حاجت بسي التماس میکند ازحضرت سلطان اضعاف آن میبابد - آري این فعل را عطاي جزیل گویند - و عطاي جزیل آن باشد که چندان دهند که ستانندهٔ از برداشتن عاجز گردد - چنانکه مناسب این خواجهٔ نظامي

(٢ ن) خدا ذات ترا بسیار دارد * (٣ ن) اختر * (٤ ن) خاتها بصغائر بخشیده *

مورخ شاهان فرماید * * ابیات *

ازو بسته نقشی بهر خانهٔ * رسیده بهر کشور افسانهٔ
نه آن کرد با مردم از مردمي * که آید در اندیشهٔ آدمي
بآزردن کس نیاورد راي * برون از خط عدل ننهاد پاي

کار مرتبهٔ احسان سلطان فیروز بجائی رسانید که آنچه بر ذات رعیت در عهد سلطان پیشین بارهاي گران و تعبهاي فراوان بود تمام دور گردانید - رعیت را نواخت - چنانچه جمله رعایا و جمیع برایا برفاهیت آسوده - آنچه رسوم گذشتگان و قانون پیشینیان بود دور گردانید - جمله عالم از غریب و مسافر و مقیم آسوده - و تمام جهان از سر تازه شده * * مثنوي *

* ببازارگانان رها کرد باج *
* نجست از مقیمان شهري خراج *
* ز دیوان دهقان قلم برگرفت *
* ز بیمایگان هم درم (۲) برگرفت *
* عمارت همیکرد و زر میفشاند *
* همه خار میکند و گل مي‌نشاند *
* چنان دادگر شد که در شام و روم *
* زدي داستان کاي خوشا مرز و بوم *

الحاصل دران ایام خواجه فخر شادي اهل عظام مجموعه‌دار

(۲ ن) رقم *

اعیان ممالک و وزارت بود - و سلطان‌محمد در حیات خویش بعد از آمدن از دولت‌آباد برای آبادانی ممالک دهلی موازنهٔ دو کرور مال بوجه سوندهار بخلائق دهلی داده بود تا خطه و قصبات و قریات که در ایام قحط خراب شده بودند آبادان کنند - چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان‌محمد مشرح نبشته معهذا آن تمام مال بر خلق مانده بود - و خواجهٔ جهان بعد از نقل سلطان‌محمد (که در شهر دهلی خلقی را چاکر گرفته و جهانی بطمع نانی با او پیوست و حضرت شاه فیروز در تهته بپادشاهی نشسته) جواهر بسیار و الماس پارهای بیشمار بخلق ادا کرد - آن تمام مال سوندهار و جواهر بیشمار در دفتر خواجه فخرشادی مجموعه‌دار بود - بنام طائفهٔ (که باین وجوهات نسبت داشت) بیرون آورده پیش سلطان فیروز گذرانیده - درین محل سلطان فیروزشاه در تامل افتاده بر قوام‌الملک یعنی خان‌جهان ابواب این راز کشاده - و آن تذکرهٔ سوندهار و جواهر بدست او داده و فرموده - که این وجه طلب کردن شاید - درین محل قوام‌الملک گفت - و جوهر گوهر احسن سفت - چون پادشاهی دین‌پناهی صاحب دستگاهی از تخت‌گاهی بآن جهان سفر میکند و بجای او پادشاه دیگر می‌نشیند صلای عام بر خلائق خاص و عام در میدهد

خیانت صغائر و کبائر عفو می‌کند - اگر شخصي از تاثیر
خیانت بسي در محل جلا بوده میباشد آن شخص باز در اوطان
خود مي‌آید - گوئي حکمهاي گذشته منسوخ میشود - چون
سلطان محمد سبب مصلحتے مال بوجه سوندهار بخلق داده
و خواجهٔ جهان براي غرض خویش و خام طمعي بیش جواهر
در فنا نهاد این چنین مال و جواهر اگر طلب کنند مستحسن نباشد
زیراچه خلائق فقیر و مضطر گشته از غایت بي‌نوائي و نهایت
گدائي کمرهاي ایشان شکسته - ضرورتا از بسیاري حیراني
رو بخرابي نهند - و ازین جواهر و مال یکدانگ بر دست نیاید
بجز بد نامي - براي طلب این مال و جواهر شروع کردن بکلي
مصلحت نیست - چون قوام‌الملک اینچنین سخنان چون ناصحان
بیان نمود حضرت شاه‌فیروز را فرحت ظاهر و باطن افزود - فرمان
فرمود چه باید کرد - قوام الملک این کلام برآورد تا این جملهٔ
دفاتر سوندهار و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت شهریار بنظر
خلائق صغار و کبار میباید شست - تا هراس بیقیاس ازدل خلق
برود - زهي پادشاه نیکوکار و وزیر خوب گفتار * * ابیات *

* ملک شاه و محمود و نوشیروان *
* که بردند گوي از همه خسروان *
* پذیراي پند وزیران شدند *
* ... دور گیران شدند *

المقصود جملهٔ دفاتر مال و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت جهاندار بدیدهٔ خلائق شستند - دران روز حضرت شاه فیروز قوام الملک را سند داده چتر عطا شده وزیر کشور دار الملک دهلي شده و محصول بلاد ممالک از سر بسته - و براي بستن آن محصول بندگي خواجه حسام الدین جنید علیه الرحمة و الغفران از پیش تعین شده - مدت شش سال بندگي خواجهٔ خوش خصال در بلاد ممالک گشته بر حکم مشاهده محصول بسته شش کرور و هفتاد[۲] و پنج لک تنکه جمع مملکت بر نظام سلطنت قرار داد در مدت چهل سال در عهد فیروزشاه خوش خصال جمع دهلي همین بود - چنانچه عزیزي درین محل بارنمود * * قطعه *

تا تواني پیشهٔ خود عدل کن * وین وصیت را [illegible]
گر نباشد عدل شاهان بر زمین * عالم خاکي چهل سال قلنده

مقدمهٔ پانزدهم پیدا آوردن سلطان [illegible] گویند وقتي قاعدهٔ نانهاي جدید [illegible] شیخ بهاءالدین [illegible] علیهم الجمعین

نقل است سلطان فیروزشاه خلق را نانهاي [illegible] شیخ [illegible] و براي این کار دست احسان بر آورده - [illegible] دو الذره سرور آورده - بعضي را ده هزار تنکه نان پرداخت تعین کرده بعضي را پنجهزار - و بعضي را دو هزار - بر اندازهٔ هر یکي

(۲ ن) هشتاد و پنج لک *

و تمام حشم وجه‌دار - و این وضع مخصوص هم ازان شهریار درین دیار یادگار مانده - زیراچه در عهد سلاطین پیشین و امامان دین در دارالملک دهلي این آئین نبود - هیچ دیهي در وجه باز نمیدادند - و این راز بر کسے نمیکشادند - بلکه راویان شریف بدین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف بروایات لطیف گفتند که سلطان علاءالدین بارها درین کردارها گفتے - و جوهر بدگماني در قسم جهانباني سفتے - که دیه در وجه باز نباید داد زیراچه در یک موضع دیه البته دویست و سیصد نفر مرد ساکن میباشند - و این تمام نفر زیر یک وجه‌دارند - اگر اینچنین چند نفر وجه‌دار از آثار غرور بسیار و اسرار

کرداري - چون سلطان فیروزشاه از دل و جان بحضرت سبحان یکي بوده الله تبارک و تعالی با قدرت اعلی مدت چهل سال کمال برگي ار مملکت در کاخ سلطنت نجنبانیده - آنهمه آثار انوار فیروزشاهي برد * * بیت *

باخلاص اگر سجدهٔ کرده شد * خدا را دگر سجدهٔ شکر آر

معهذا چون فیرورشاه اهل صفا محصول مملکت بدل رجه حشم داد قاعدهٔ دیگر نهاد که اگر پدر یکي ار جملهٔ یاران حشم نقل میکرد استقامت او بر پسر او مستقیم میداد - و اگر شخصے پسر ندارد بداماد او ميشود - و اگر کسي داماد هم ندارد استقامت او بر غلام او مستقیم میداد - و اگر غلام هم نیست بر قریب او - و اگر همچنان نیست بر عورات او مستقیم میدادند - همه حال سلطان فیروزشاه خوش خصال در مدت چهل سال قاعده نهاد که استقامت هر شخص مستقیم ماند - چنین گویند وقتي شیخ الاسلام دهلي نبیسهٔ بندگي شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا که شیخ صدرالدین نام داشته رحمة الله علیهم اجمعین نشسته بود - ذکر نانها و استقامتها افتاد - دران محل شیخ الاسلام کلام بدین گفتار کشاد که در وقت رحلت بندهٔ مومن دو اندوه چون گراني دو کوه پیش ميآید - بدان سبب حیران و نگران میشود - یکي اندوه دین - دوم اندوه دنیاوي - اندیشهٔ دین چیست - در حالت رحلت و[قتي] بحضرت جلت بندهٔ مومن

با ضعف جبلت در اندوه میباشد که آن زمان بشارت ایمان خواهند داد و یا وعدهٔ عذاب - زیراچه از حالت خاتمت و پیوستن بجنت هیچ کسي را با عبادت بسي بتحقیق معلوم نیست بجز انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و عشرهٔ مبشرهٔ رضوان الله علیهم - دیگر هیچ مؤمني را عصمت ایمان معلوم نیست اندوه دین این است *

* رباعي *

گه رشک برد فرشته از پاکي ما * گه خنده زند دیو ز بیباکي ما
ایمان بدر گور سلامت چو بریم * احسنت زهي چستي وچالاکي ما

و اندوه دوم بندهٔ مؤمن را اندیشهٔ اهل و عیال و بچگان خرد سال ست که بعد از من حال زن و فرزندان من چه خواهدبود - درین محل شیخ‌الاسلام این نکته گفت - و جوهر گوهر امیدواري سفت - که خداوند عالم پناه بني‌آدم اندوه دنیاوي در عهد دولت خویش بیش از بیش از دل بندهٔ مؤمن بر گرفته - چون یکي از جملهٔ یاران حشم نقل میکند استقامت آنکس بهمه حال ازان شخص نمیکشد - و این نه اندک کار است - و درین کردار ثواب بیشمار است - و امیدواري بسیار - زیراچه چون خداوند عالم که مخلوق است اینچنین اندوه گران از پیش دل مؤمنان برداشته امید میدارم چون حضرت الله تبارک و تعالی که خالق مخلوقات کریم و رحیم است ایمان بندهٔ مؤمن سلب نکند - و سلامت بدار السلام رساند - الله تبارک و تعالی

ما را با جمیع مؤمنان ایمان روزي گرداند - امین یا رب العالمین معهذا دران روز که شیخ‌الاسلام بالهام ملک علام پیش شهریار عظام اینچنین نظیر بي نظیر گفت و جوهر نصائح سفت جمله حاضران درگاه و ناظران بارگاه فیروزشاه سر بر زمین آوردند و زبان بدعا کشادند - درین محل شاه فیروز اکمل چشم مبارک پرآب کرده فرمود - شیخ الاسلام چنانچه دیده‌ي ازان سلاطین ماضیه انار الله برهانهم کس نماند جز چند روز - ما نیز ازین جهان رخت بربندیم و این بیت خواند * * بیت *

* چون بزم ما به بیني خالي رما بگوئي *

* روزے درین محلت غوغا زدے حسابي *

مقدمهٔ شانزدهم بیان رعیت پروري فیروز شاه بتوفیق حضرت آله

نقل است که حضرت فیروزشاه بالهام آله و بتوفیق الله تبارک و تعالی در رعیت پروري در آئین سروري جد بلیغ داشت - درین کار کوشش گماشت - زیراچه درعهد سلاطین ماضیه قانونات غیر قیاس بود - رعایاي بلاد ممالک و برایاي سلطنت در اداي مال مستهلک شدندي - بعضي راویان برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته - دنبال رعیت همین دستور بود یکي ماده گاو میگذاشتند - دیگر بتمام مي‌ستدند - سلطان فیروزشاه

در عهد دولت خود شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را امام ساخته اشجار مراحم در صحن گلزار بنده و احرار کاشته آنچه نا مشروعات بود بتمام دور گردانیده - و هرچه مشروع بود ازان هم خفت کرده - بلکه در طلبهاي ديواني از قانونات قانوني خارج محصول ديوان (۲) در تنکه دوجیتل ستدن فرموده - اگر کارکني و صاحب عملي ازان زيادت ستدي تدارک اليم شدي اگر کالائے و يا متاعے در کارخانها خريد ميکردند بر نهج معادلت و قيمت روز مي‌ستدند - طوائف بازار از صغار و کبار خرسند بودند - هرکجا کالاي نفيس و يا متاع لطيف بودي براي خريد کارخانها ذخيره ميکردند - زيراچه چون (۳) نرخ بعدل شود و مال در زمان واحد ادا کنند هرايذه طوائف را نفع بسيار شود - همه خرسند شوند - ملک سلطان فيروزشاه از بسياري خوف (۴) اِلّه بر عهده داران درگاه تاکيد کردي که بر کسي از تاثير طمع بسي تعدي نرود - چون چنين تاکيد شد رعيت افزود - و سير گشت در مقامات خرمي نشست - تا کار رعاياي (۵) سلطنت بجائي رسيد و بمرتبهٔ کشيد که از قسم آبادي در هر اقطاعي و در هر پرگنهٔ در هر کروهي چهار ديه آبادان گشت - در خانهاي رعيت چندان غله و مال و اسپان و اسباب که نتوان گفت - و هر يکي را زر و نقره

(۲ ن) سلطنت * (۳ ن) خوف نرخ تعلل شود * (۴ ن) حرف اِلّه *

(۵ ن) رعاياى مملکت و براياى سلطنت *

بسیار و اسباب بیشمار هیچ عورتی از عورات رعایا بغیر از پیرایه نبودی - در خانهٔ هر یکے از رعایا بسترهای پاکیزه و پلنگهای خوب و اشیاهای بسیار (۲) و مال فراوان هر همه را رخت (۳) بی پایان جمله مملکت دهلی بفیض ازلی از بسیاری دستگاه بنعم شده *

* بیت *

خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار

مقدمهٔ هفدهم غدر خسرو ملک و خداوند زاده دختر سلطان تغلق که بر سلطان فیروز شاه کرده بودند

نقل است که سلطان فیروزشاه بعون حضرت آله در شهر دهلی مشغول باستمالت مملکت و آئین (۴) سلطنت شد - خداوندزاده دختر سلطان تغلق و خسروملک شوهر (۵) او در دهلی درون مقام حرم سلطان محمد در خانهٔ خویش میبودند - و سلطان فیروزشاه قاعده کرده بود که بعد از نماز جمعهٔ مخصوص برای ملاقات خداوندزاده رفتی - چون سلطان فیروزشاه خداوندزاده را دیدی بتواضع تمام و شتاب گام بکوشش ایستاده شدی - خدمت کردی - دران وقت خداوندزاده نیز بتواضع تمام خدمت کردی - سلطان فیروزشاه

(۲ ن) بیقیاس * (۳ ن) راحت * (۴ ن) بر آئین * (۵ ن) پسر او و داور ملک شوهر او دهلی *

و خداوندزاده هر دو در جامه‌خانه مي‌نشستند - و خسروملک
دران حالت ایستاده میبود - و داورملک پس پشت خداوندزاده
نشستي - بعد از گفتن حکایات بي نهایات چون زمانے گذشتے
خداوندزاده برگ دادي[۲] - سلطان فیروز بازگشتي - همچنین در هر جمعه
شاه فیروز بر سبیل معتاد میرفت - و جوهر گوهر اتحاد مي‌سفت
چون آثار جسد و اسرار حقد بتقدیر احد در جسد آدمي باقي ست
و این علامتِ باقي ست خسروملک خود مراده[۳] و خداوندزاده را
این اتفاق افتاد که سلطان فیروزشاه را خرکت باید داد - و ابواب
عداوت باطن بظاهر باید کشاد - یعني چنانچه سلطان فیروزشاه
سکندر ثاني در روز جمعه دران محل که خداوندزاده مي‌آمد
و بسلطان فیروز مي‌نشست بیاید دران محل بمکاره میباید‌گرفت و
میباید کشت - برین اتفاق جمع گشتند و میان خویش از تاثیر اندیشهٔ
پیش متفق شدند - دران محل عمارت سقف بود با دو حجرهٔ بغلگه
خسروملک چند نفر زره پوش مستغرق در آهن از قدم تا بنا گوش
مستعد گردانیده درون هردو حجرهٔ بغلگه بتمام پر کنانیده بر ایشان
عهده[۴] نهاد - چون خداوند زاده دامني بسر خود راست کند
زره پوشان مزبور مستور از درون حجره بیرون آیند - و تیغ بر سلطان
فیروز اندازند - و سر از تن او جدا گردانند - و بعضي زره پوش را
خسروملک بیوفا زیر تختهاي در بیرون پنهان[۵] ایستاده کرده

(۲ ن) آرایندي * (۳ ن) حرامزاده * (۴ ن) وعده * (۵ ن) بذهان *

و ایشان را آگاه گردانیده - که اگر سلطان فیروز بنوعي ازدرون خانه
سلامت بیرون آید آن زره‌پوشان که چون رعد(۲) خروشان زیر تختهاي در
ایستاده اند بیرون آیند و تیغ چون میغ‌برق بر فرق سلطان فیروز
گذار کنند - سلامت رفتن ندهند - بدین تعبیر خسروملک
خودمراده و خداوندزاده مستعد شدند - و میان خود متفق گشتند
چون روزجمعه شد سلطان فیروزشاه بر آئین معتاد بعد از نماز
جمعه براي ملاقات خداوندزاده آمد - بعد ملاقات هر دو نفر فرود
سقف در یک جامه‌خانه نشستند - و داورملک در عقب
خداوندزاده بر قانون هر جمعه نشسته - درین محل راویان شریف
بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته ناپاک
خسروملک خداوندزاده را از شوهري دیگر بود - المقصود آنکه
ازین غدر احتراز مي‌نمود - بفرمان حضرت ودود دران حالت
داورملک اهل سعادت بدیدن سلطان فیروزشاه اهل مهارت
سرانگشت شهادت خود بدندان خویش گزید - و بچشم بشارت اشارت
رسانید - اعني ازین مقام بتعجیل تمام سبک میباید‌خاست
و درگاه خود میبایدآراست - همدران لحظه و لمحه حضرت فیروزشاه
ازآثار الهام الله ایستاده‌شد - تا آمدن برگ هرچند که خداوندزاده
گفت یک لحظه توقف میبایدکرد تا تنبول برسد درین محل
سلطان فیروزشاه اکمل فرمود فتح‌خان ملول است - ازان سبب

(۲ ن) اسد •

بتعجیل میروم - انشاء الله تعالی روز دیگر کهتر آمده خواهد شد سلطان فیروز سبک از خانهٔ خداوندزاده (۲) بیرون آمد - بفرمان الله تبارک و تعالی آن اشخاص .زره پوش که درون حجرهاي بغلگه بودند ازین مقالت که میان ایشان هر دو میرفت خبر نداشتند - چون سلطان فیروز از درون خانه سلامت بیرون آمد بفرمان کن فیکون پدید آرندهٔ حکمهاي مکنون آن اشخاص که با قوت بي قیاس زیر تختهاي در بیرونی پنهان بودند و انتظار مینمودند ایشان را از حال در آمدن سلطان فیروز در خانهٔ خداوندزاده خبر بود از حالت بیرون رفتن از خانه اصلا خبر نشد - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت اله از خانهٔ خداوندزاده سلامت بیرون آمد * * ابیات *

پیش آور عزت و مذلت * بخشندهٔ ملک و مال و ملت
شکننـــدهٔ کام کامگاران * دو زندهٔ دام دام داران

چون سلطان فیروزشاه بکرم اله از درون خانهٔ آن اهل تباه بیرون آمد آواز بلند کرده هر کسي را از هواخواهان میطلبید - چون روز جمعه بود بیشتر ملوک بازگشته بودند - در انوقت راي بهیرهو بهتّي بناي سلطان فیروز حاضر بود آواز داد - درین محل سلطان فیروزشاه اکمل با هیبت تمام چون خسروان عظام گفته که بهیرهو تیغي که بر دست داري بمن ده - راي بهیرهو دریافته که کار از دست رفته راي بهیرهو گفته که من بنده تیغ کشیده دنبال خداوند عالم میروم

(۲ ن) آن اهل تباه *

حضرت شاه بدولت و سعادت در مقام بروند - سلطان این سخن مسموع نداشت - تیغ اردست رابي بهیرهو ستد - و ار نیام کشید ار میان عمارت حرم سلطان محمد بیرون آمد بسلامت و سعادت بالاي کوشک برآمد - همدران وقت جملهٔ خانان درگاه و ملوکان بارگاه را طلب شد - خانهٔ خسروملک و خداوندزاده را گرد گرفتند و آن اشخاص زره پوشان را حاضر آوردند - و ار ایشان ارحالت این مقالت پرسیدند - ایشان همه چیز مشرح بگفتند - درین محل سلطان فیروزشاه بدان زره پوشان گفت شما را ار حال ما آگاهي بود آن طائفه بیک زبان بارنمودند - که حضرت الله تبارک و تعالی دیدهٔ عقل ما پوشید - ار حال رفتن شاه درون خانه معلوم بود - ار حال بیرون آمدن معلوم نشد * * بیت *

شور بختان بآرزو خواهند * مقبلان را زوال نعمت و جاه

الغرض بعد ثبوت این واقعه سلطان فیروزشاه خداوندزاده را گوشه گزیدن فرموده وظیفه معین کرده - خداوندزاده مال بسیار داشت خسروملک بقوت آن مال کوشش براے غدر گماشت -- آن تمام مال در خزانه گرد آوردند - خسروملک را ارین محل جلا کردند و ار آثار ملکي و روش قانون جهانداري دارملک را فرمود تا هر غرهٔ ماهي براي دیدن ما بیاید باراني پوشیده و کفش در پا کرده یعني بدین طریق آید - آري هرکرا الله تعالی بقدرت اعلی نگاه داشت که تواند نکبت رساند فاعل حقیقي اوست * - * بیت *

کسي را که ایزد کند یاوري * که باشد که با او کند داوري

مقدمهٔ هجدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز خطبهٔ سلاطین ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهای سلاطین

نقل(۲) است بدان سبب که این سخن باتفاق جملهٔ اهل فضیلت است که آئین جهان‌داري و قوانین شهریاري مدت چهل سال کمال فیروزشاه خوش خصال منور گردانید - و ختم روش و رسوم تاجداري هم برو شده - معهذا چون سلطان فیروز اهل صفا در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش نامهاي سلاطین ماضیه در خطبهٔ اعیاد و جمعات منور گردانیده و هم در مدت چهل سال مذکور بیست و یک سکهٔ مشهور که در قسم تاجداري است و سي و یک علامات و آداب(۳) جهان‌داري است روشن کرده این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف (که در مدت چهل سال آنحضرت را دیده و بیشتر سنوات پیش تختگاه اهل برکات برابر اصحاب دیوان وزارت در محل سلام رفته) درین تواریخ براي دستور حال و استقبال مشرح و مبین بازدیده - تا یادگاري باشد - مشتمل بر سه ذکر - ذکر اول بیان اختیار کردن سلطان فیروزشاه نامهاي بعضي سلاطین در خطبهٔ اعیاد و جمعات - مقرر(۴) همگنان و مبرهن باستان است که قانوني بود

(۲ ن) نقل است و درین نقل عجائبات نقل است بدان سبب الخ *
(۳ ن) امارات * (۴ ن) مقرر *

میان سلاطین دار الملک دهلي که در خطبهاي اعیاد و جمعات نام شاه حال میخواندند - و ذکر سلاطین ماضیهٔ دهلي نمیکردند چون نوبت سلطان فیروزشاه رسید بکرم الله تعالی آستانهٔ دار الملک دهلي مذکور مشهور(۲) نواختند و خواستند تا خطبه بنام سلطان فیروز بخوانند - درین محل شاه فیروز اکمل فرمان فرمود - روا نبود که نام سلاطین ماضیه از خطبه دور کنند - اول خطبه بنام پادشاهان ماضیه بخوانند - بعده ذکر من کنند - چنانچه مناسب این حال و موافق این مقال آن شیخ بزرگوار(۳) در داستان گلستان و بوستان نوشته علیه الرحمة و الغفران * * بیت *

بزرگش نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزشتي برد

معهدا(۴) سلطان فیروزشاه از جملهٔ سلاطین ماضیه (که بر اورنگ شاهي و تختگاه پادشاهي نشسته بودند) نام بعضي سلاطین اختیار کرده بدین تفصل - اول حضرت سلطان شهاب(۵) الدین محمد بن سام - دوم حضرت سلطان شمس الدین التمش - سیوم حضرت سلطان ناصرالدین محمود - چهارم حضرت(۶) سلطان غیاث الدین بلبن پنجم حضرت سلطان جلال الدین فیروز - ششم حضرت سلطان علاءالدین

(۲ ن) نمشهور * (۳ ن) آن شیخ باستان بزرگوار در گلستان و بوستان * (۴ ن) بر اورنگ سلاطین شاهي * (۵ ن) معزالدین محمد سام * (۶ ن) حضرت سلطان جلال الدین پنجم علاء الدین خلجي ششم حضرت سلطان علاء الدین راه -

محمد خلجي - هفتم حضرت سلطان قطب الدين مبارك - هشتم حضرت سلطان غياث الدين تغلق شاه - نهم حضرت سلطان محمد عادل(۲) دهم حضرت سلطان فيروزشاه رحمة الله عليه المقصود دو تاجدار برگزيدهٔ حضرت ودود را خطبه بعد از سلطان فيروز قرار يافته - يكي سلطان محمد بن فيروزشاه - دوم سلطان علاء الدين سكندرشاه(۳) - في الجمله تا غايت ايام خطباي خوش كلام بر شاخ منابر عظام خطبه بنام اين تاجداران اهل اكرام(۴) ميخوانند - آري مستحسن كرداري اختيار احسن فيروزشاهي در قسم بادشاهي بالهام الهي (كه نام جميع سلاطين طالبان دين در عهد دولت خويش بفراست وكياست بيش روشن و منور گردانيده) نبشته آمد *

اكنون آغاز كرده شود از حال سكهاي تاجداران

ذكر دوم بيان سكها در قسم تاجداري

معلوم جهانيان و مفهوم عالميان ست كه سلطان فيروزشاه بالهام حضرت اله در قسم ملك داري و روش جهانداري بيست و يك سكه در آئين تاجداري وضع كرده - و سي و يك علامت در قسم جهانداري - آسامي هر يك جدا اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف درين قسم مفصل و مبين نبشته تا خوانندگان را فائده باشد *

شرح آسامي سكها

(۲ ن) محمد بن تغلق * (۳ ن) بن سلطان محمد شاه * (۴ ن) كرام *

بیست و یک سکه برین جمله اند - خطبه[2] - تخت - صندلی *
مهر بر عقیق[3] - طغرا در توقیع و تعلیع - مگس ران - بانگ پاس *
درعه - غاشیهٔ داره - سلاح هر وقت - زنجیر پیش داخول - سپیر
در پیش محل - نوبت در سواری مهمها - کلاه ملک - چتر سیاه *
ترکش سفید - کتابت تواریخ - بار بر پیلان - آمدن ملوک در سرا
اول وقت - بانگ جرس بوقت برآمد - دره بیدکوش - الحاصل این
بیست و یک سکه قانون آئین تاجداران[4] است - مگر دو سکه سلطان
فیروزشاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار[5] درک بیش وضع
کرده - یکی طاس[6] گهڑیاله بعد از آمدن ازسواری نهنه[7] وضع کرده بود
شرح آن بعد آخر شدن کتاب[8] سواری نهنه نبشته آید - سکه دوم
نثار چهتر این نیز وضع سلطان فیروزست - چون سلطان فیروز در
پادشاهی نشسته اشجار[9] امن در گلدار زندگانی کشته اغنی[10] زیر زمین
شدگان - معهذا سلطان فیروزشاه مستثنی فرمود که میان چهتر سلاطین
و چهتر غیرسلاطین فرقی میباید - تا درمیان جهان رموز احسن از
کدور مستحسن جمال نماید[11] چه دارای درگاه فیروزشاهی چون

(۲ ن) حطب * (۳ ن) مهر در حیتل * (۴ ن) تاجدارست * (۵ ن)
اسرار درکشنه * (٦ ن) طاس گهڑیاله که از حالت آن در محل آن مشرح
کتابت کرده آید زنواچهٔ سلطان فیروزشاه طاس گهڑیاله بعد از آمدن الخ *
(۷ ن) نبشته * (۸ ن) کتابت * (۹ ن) اشجار زندگانی * (۱۰ ن)
این عبارت بظاهر ربطی ندارد (۱۱ ن) نماند *

بلغاي بارگاه بادشاهي بالهام آلهي نثار چهتر در بلاد ممالک دهلي وضع کرده - بدرگاه والا[2] جاه * (ایضا ۲)

قسم دوم بیان لکهنوتي دو کرت سواري سمت جاجنگر و نگرکوت

مژدۀ مقدمۀ اول[3] روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتي اول کرت سنجري برابر رکاب روان کرده و موازنۀ یکهزار کشتيء بند کشا در گردن کهاران میرفت

درین محل راویان صادق و مخبران مصدق برین مورخ ضعیف مس سراج عفیف باز نمودند - که موازنۀ هفتاد هزار[4] ازخانان و ملوک آمدی - بدین طریق فیروزشاه[5] باعزاز و اکرام و ارادت[6] تمام سمت گاله روانه شده - هربار حضرت شهریار نیکوکار رخ بجانب مقربان رگاه و اهل اختصاص بارگاه کردي - و دست مبارک خود برمحاسن ود فرود آوردي - و این بیت فرمودي * * بیت *

همین گویم و باز گویم همین * مجنبان مرا تا نجنبد[7] زمین

مقصود از کرم الله سلطان فیروزشاه درحرم لکهنوتي رسیده - و خان جهان ر شهر دهلي ماند *

(۲ن) و ماه و جاه * (۳ن) مقدمه روان * (۴ن) دهلیز ازان * (۵ن) حضرت فیروز شاه * (۶ن) باداب و وزارت تمام * (۷ ن) نخفتد * (ایضا ۲) صحیح البیاض *

مقدمهٔ دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتي - و محاصره[2] کردن

نقل است که شاه فیروز با نصرت و بهروز میان اقالیم هندوستان گردیده[3] در بنگاله[4] با قوت کمال در آمده - لشکر سلطان شمس الدین نیز در محلي که لب آب بودي قوت خود نمودي - چنانچه لب آب سره . و گنگ و لب آب کوسي[5] و غیر آن - و جیش سلطان فیروز چون جیوش شاه پروین کشتیهاي بند کشا که روان کرده بودند طایفهٔ گردان و گندآوران با تیرهاي گران و سنان درفشان در کشتیها نشستند - بزخم چوب تیر و تبر ناوک بي نظیر باز میگردانیدند چون سلطان فیروزشاه با جیوش هواخواه در کرانهٔ لب آب کوسي رسیده دران محل قدري آرمید - یک لحظه[6] عنان سمند دولت کشید - زیراچه در لب آب دوم شمس[7] الدین با لشکر بي پایان ایستاده بود - گذار شدن دشوار مینمود - سلطان فیروزشاه موازنهٔ صد کروه زمین بالا دست کوسي رفت - فرود جیاران گذشت[8] در محلي که دهانهٔ لب آب کوسي از درون کوه بیرون آمده است دران محل پا یاب کشیده * راویان شریف بدین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته که دران محل آب

(۲ن) محضر * (۳ن) کرده * (۴ن) در زمین بنگاله * (۵ن) کوهی *
(۶ن) لمحه * (۷ن) سلطان * (۸ن) گرفت الخ *

با زور میرود - پانصد منی سنگ بزور آب چون سفال غلطان میرود - معهذا درین محل آن شهنشاه مستثنی فرمان فرمود تا فرودست و بالا دست (۲) از پایاب پیلان ایستاده گشتند - تا خلق لشکر بآسانی بگذرد - پیلان جانب بالا دست برای آن ایستاده کرده (۳) تا زور آب کم شود - و طنابهای ریسمانی در پیلان بسته فرودست برای آن داشته تا هر که غرق آب شود دست در طناب زند - معهذا چون لشکر سلطانی بعنایت ربانی گذارای آب (۴) کوسی شد و سمت سلطان شمس‌الدین کوه گران (۵) آورد سلطان شمس‌الدین شنید که لشکر بالا دست فرود جیارن (۶) بر لب آب کوسی شده - از غایت خوف و نهایت هراس سلطان شمس‌الدین با جمعیت بیقیاس درون اکداله خزید - بعضی راویان بدین مورخ ضعیف گفته - درانوقت که لشکر سلطان گذارا میشد سلطان فیروزشاه رای جیارن (۷) را چتر داده - المقصود سلطان شمس‌الدین شهر پندوه خالی کنانیده در اکداله خزید - سلطان فیروزشاه سمت اکداله دوید - و آن مقام را باهتمام تمام محاصره گردانید - و گرد بر گرد لشکر خود (۸) کنگره بندانید - و خندق کاوانید - هر روز افواج (۹) سلطان شمس‌الدین از درون اکداله بیرون میآمدند - و نمودارى میکردند ازین جانب لشکر سلطانی از آثار عنایت ربانی بزخم چوبهٔ تیر غربیل

(۲ ن) دست آن * (۳ ن) کنند * (۴ ن) لب آب * (۵ ن) کومال گران *
(۶ ن) وزین * (۷ ن) راۂ جسارت * (۸ ن) کنگهر بندایند * (۹ ن) خروج *

شمس‌الدين و بدست آمدن پنجاه پيل و كشته شدن يک لک[2] و هشتاد هزار مرد نيک بنگاله

نقل است چون سلطان شمس‌الدين شنيد كه سلطان فيروز بطريقهٔ گريختگان رخ بجانب دهلي نهاده عنان بسوي مراجعت داده درين محل بعضي راويان گفته كه حضرت فيروزشاه رخت ايستاده گذاشت - و بعضي روايت كرده كه حضرت فيروزشاه فرمود تا در بعضي رخت بنگاه آتش زنند - چنانچه آتش زدند و بازگشتند - المقصود سلطان شمس‌الدين با ده هزار سوار صاحب كين و دو لک پياده چون پيادگان سبكتگين و پنجاه پيل چون مهاست پيلان خانان چين در تعاقب شاه فيروز طالب دين بيرون آمد و حضرت فيروزشاه با جيوش دولتخواه در منزل هفت كروهي رسيده بود - و انتظار مي‌نمود - دران مقام (كه لب آبي‌ست غرقاب و آن لب آب پاياب[3] كشيده) بنگاه[4] حضرت فيروزشاه دران پاياب گدار ميشد - ناگاه همدرين ميان شاه بنگاليان رسيده ناچخ نه گرهي كشيده بسوي لشكر حضرت فيروزشاه دويد - اخبار اين‌آثار و گفتار اين‌كردار بگوش حضرت فيروزشاه پركار رسانيدند - و برين جمله بازنمودند كه شمس رندي[5] از تاثير[6] لوندي با لشكر فراوان و رجال[7] بي پايان با پيلان كوه پيكر چون رهزنان افسر نمودار گرديده - حضرت فيروزشاه

(۲ ن) يک لک اهل بنگ و بنگاله * (۳ ب) پا يان * (۴ ب) بنگاله *
(۵ ب) شمسه * (۶ ن) ماثر * (۷ ن) رجاله *

چون تاجداران گیتي پناه لشکر خود را بیاراسته درین کار کوشش بیش گماشته افواج جلیس خویش[۲] را درسه محل داشته - در میمنه ملک دیلان میرشکار با سي هزار سوار - و در میسره ملک حسام‌نوا اهل اختیار برابر او نیز سي هزار مرد کارزار - و در قلب تاتارخان خوش کردار در فوج او نیز سي هزار سوار کندآور و نامدار - و حضرت شاه فیروز درین هرسه فوج خود میگشت - و الفاظ دلداري چون خسروان میگفت - و هر یک تن (که دران انجمن بود از زمرهٔ گردان جهانگرد و فرقهٔ کندآوران گیتي‌نورد) در آهن و فولاد غرق - و درین هرسه فوج پیلان قسمت شدند - و مراتب خاص تمام ایستاده کرده تمام نشانها کشاده - و مراتب جمیع خانان و ملوک دران روز برابر[۳] مراتب حضرت فیروزشاه آوردند[۴] - پانصد نشانه یکجا جمع شده بود - معهذا حضرت فیروزشاه مستثني دران حالت مانند سلاطین اهل جلادت[۵] اسلحهٔ مرتب در تن خود پوشیده و چتر پادشاهي چون آئین شاهنشاهي دور داشته - القصه این تمام طبل و دمامهٔ مراتبها بیکبارگي فروکوفته درمیان دو لشکر هزاهز[۶] خاسته - چون سلطان شمس‌الدین[۷] افواج جیوش حضرت فیروزشاه را بسان[۸] افواج بحور آراسته دید بر خود[۹] چون برگ بید لرزیده با اصحاب خود گفته که با ما آن قلندران

(۲ ن) جیش * (۳ ن) زیر * (۴ ن) آورده * (۵ ن) جلالت *
(٦ ن) چراچر * (۷ ن) شمس‌الدین دندي * (۸ ن) چون * (۹ ن)
بچهار فیروزشاهي ترسیده برتن خود چون برگ بید لرزیده *

حرکت کردم لشکر ما را به تعبیه از درون حصار بیرون آورده - اما آنچه حکم خدا و تقدیر حضرت علیاست همان خواهد شد * پس (۲) درمیان افواج شاه بنگاله و افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاد از میسره ملک حسام‌نوا نیز دست (۳) پشت کشاد - هر یک مبارز دست بر سلاح نهاد - و طناب قتال را تاب (۴) داد - هنوز میــان افواج شمسي و میان افواج ملک‌نوا (۵) درآویز نشان (۶) لشکر شاه پرویز میرسد که ازطرف میمنه ملک دیلان نیز قصد نمود - هر یک غازي چون مبارزان سر اندازي ابواب خونریزي کشاد - میان فریقین بحکم رب المشرقین و رب المغربین قتال بکمال رفت - چنانچه کار از نیزه گذشت - هر یک گیو چون سنان تیز تیغ بدست گرفته چون کار ازتیغ نیز نگذشت کار درآویز بجائی رسید و نمرندهٔ کشید که پهلوانان جانبین و غازیان طرفین دست در کمر یکدیگر کردند و میان خویش ازتاثیر نیش در قتال شدند - چنانچه مناسب این حال اقوال خواجهٔ نظامي خوش (۷) مقال است * * ابیات *

در آمد بغریدن ابر سیاه * ز ماهی تف تیغ بر شد بماه

چنان آمد ازهر دو لشکر غریو * کزان هول دیوانه شد مغز دیو

درین محل خان اعظم تاتارخان روي بسوي سلطان فیروز کرد

(۲ ن) همدرین میان افواج شاه بنگاله را با افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاده * (۳ ن) دست نشست * (۴ ن) آب * (۵ ن) ملک حسام‌الدین نوا * (۶ ن) چون * (۷ ن) شیرین *

و اين لفظ از زبان خود برآورد که حضرت الٰه اين بدخواه را براي
فتح حضرت شهنشاه درآورده - سلطان فيروز گفت اميد از کرم آنست
که همين زمان شمسي بدست آيد * * بيت *
بياران خود گفت کاين صيد خام * کجا جان برد چون در آيد بدام
القصه بعد قتال بسيار و خونريزي بيشمار از آثار اضطرار سلطان
شمس‌الدين مکار روي بفرار (۲) نهاد - و بفرمان کردکار و تقدير نمايندهٔ
ليل و نهار جانب شهر خود رفت - راوي مصدق گفت بمجرد آنکه
خان اعظم تاتارخان با افواج گران از قلبگاه سلطان زور کرد و از ميسره
و ميمنه ملک حسام‌نوا (۳) و ملک ديلان زور آور (۴) گرديدند لشکر بنگاله
ار پنډوه تا اکداله بتمام گريخته - تاتارخان با قوت بي پايان دنبال
شاه بنگاله کرد - هرچند که تاتارخان گفته اي شمسي سياه رو
کجا ميروي - مرد (۵) را ميبايست که بروي مردان پشت ندهد - زماني
ايستاده شو تا قوت بچهاي فيروزشاهي به بيني - سلطان شمس‌الدين
چنان گريخت که پرواي کسي نکرد * * مثنوي *

مرو تا نبرد دليران کنم * درين رزمگه رزم شيران کنم
به بينيم کز ما بلندي کراست * درين‌کار پيروزمندي کراست
بترس ارچه شيري ز شير افگنان * دليري مکن با دلير افگنان

معهذا سلطان فيروزشاه را بکرم حضرت الٰه فتح روي داده - جميع

(۲ ن) شکست * (۳ ن) حسام‌الدين‌نوا * (۴ ن) آوردند * (۵ ن)
مرو بايست روي مردان ببين *

خانان و ملوک زبان بدعاي شاه کشاده - چهل و هفت پیل چون جوش نیل زده بدست آمده - و سه پیل کشته گشته - شاه بنگاله بآن قوت و کمال با هفت سوار گریخته - لشکر او بتمام و کمال در تفرقه افتاده - چنین گویند دران لب آب (که حضرت شاه فیروز نزول فرموده بودند و از اکداله هفت کروه میلمود) افواج حضرت فیروزشاه چون[۲] گردان هواخواه دنبال لشکر بنگاله کردند - شاه بنگاله بهزار حیله رفته - سوار و پیادهٔ جرار او چندان کشته شده که طریقهٔ[۳] خرمنهاي غله از کشته شدگان برآمده - بلکه[۴] بعضي راویان گفته که از غایت کوشش[۵] بسیار و نهایت کشش بیشمار زمین آن مقام نموده نمیشد *

* ابیات *

آورد چو عزم در فرو دست * کردست سپاه شمس دین پست
بکرفت بجنگ چون چهل پیل * بنمود مراجعت به تعجیل
در چشم نیامد آنهمه گنج * تا زو نرسد بمؤمنـان رنج
شاهي که بجنگ خصم تنها * بي سر بکني[۶] هزار تنهـا

معهذا چون سلطان شمس‌الدین گریخته فرود حصار خود رسیده کوتوال حصار بکوشش بسیار دروازه داده - و درون شهر اکداله ڌیرهٔ سلطان فیروز گردیده[۷] - درین محل راویان مدقق گفته که جمله عورات

(۲ ن) یعني * (۳ ن) خرمن خرمن خرمنهاي غله از کشته شدگان برآمد * (۴ ن) بلکه راویان روایات گفته * (۵ ن) کشش * (۶ ن) بکند * (۷ ن) گردانیده *

مستورات و سرپوشیدگان مخدرات (که درون حصار اکداله بودند) چون آمدن حضرت فیروزشاه فرود حصار شنیدند بالاي حصار برآمدند و بدیدن سلطان فیروزشاه دامنها از سر خود فرود آوردند - و سر برهنه کردند - و از غایت اضطرار زاري آغاز کردند - چون حضرت فیروزشاه ایشانرا بدین حال دید و مقال ایشان شنید این لفظ از زبان خود برکشید - گیرم که من درون شهر درآمدم و مسلماني چندي را بدست آوردم و این ملک گرفتم و درین مملکت خطبه بنام من خواندند چون من درون این حصار درآیم و بدین مسلمانان قوت نمایم چندین عورات مستورات مخدرات بدست نا اهلان گرفتار گردند فرداي قیامت آمنا و صدقنا پیش کرسيِ قضا چه روي نمایم - پس میان من و طائفهٔ مغل چه فرق باشد - درین محل خان اعظم تاتارخان مکرر تقریر کرده که ملکي بدست آمده نباید گذاشت - حضرت شاه فیروز کلام از عالم ملکي برداشت که چندین سلاطین دارالملک دهلي درین ملک رسیدند و این ممالک را بدست آوردند هیچکس از آثار هوشیاريِ بسي درین زمین نمانده - بدان سبب که زمین بنگاله زمین رجاله است - و امیران این مقام بکوشش تمام درون جزائر[4] آب بسربرند[3] برین وجه مخالفت متابعت سلاطین دهلي کردن مصلحت نیست[5] اندیشهٔ ملکي برین است - حضرت فیروزشاه بالهام آله بدین اندیشه بازگشت - و اکداله را آزادپور خطاب کرد * * بیت *

(۲ ن) برین * (۳ ن) وحل * (۴ ن) جزائرات * (۵ ن) بر من وجه الخ *

جهاندار با تیغ دمسار گشت * شبانگه بآرامگه (۲) باز گشت -
آری عجب اسراری در قسم ملکی و آئین جهانداری از وجود خان اعظم تاتارخان علیه الرحمة و الغفران همذران مکان فعلی در وجود آمده که حضرت شاه فیروز را بغایت خوش آمد - گفته اند که دران جنگ تاتارخان چون نهنگ بمثل پلنگ دنبال شاه بنگاله افتاده ابواب کوشش بیش کشاده - چنانچه سلطان شمس‌الدین از هیبت تاتارخان رخ بگریز نهاد - خان اعظم نزدیک رسیده خواست تا تیغ برو گذار کند - آخر الامر اندیشه کرده تیغ نه انداخت و از دنبال او عمداً بازگشت - چون بعد از آرام جنگ حضرت فیروزشاه از خان اعظم تاتارخان پرسید چون شما بر سلطان بنگاله (۳) آنچنان قادر گشتید تیغ برآورده بغیر گذارکردن چه سبب بازگشتید تاتارخان چون دستوران خسروان عجب جوابی گفت - و جوهر گوهر ملکی سفت - یعنی بر تاجداران تیغ انداختن کار من نیست اشجار این آثار و اسرار این کردار (۴) در ضمیر من نسست - بدین اندیشه تیغ گذار کرده نشد - چون اسرار این انوار تاتارخان نیکو کردار پیش حضرت جهاندار از زبان گهربار بیرون داد حضرت فیروزشاه را بغایت خوش آمد * بیت *

بالغ عقل را بسے یابی * بالغ ملک کم کسی یابی

(۲ن) بآرام خود * (۳ن) بنگالیان * (۴ن) انوار در ضمن ملکی من اسست

مقدمهٔ چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي

نقل است که چون (۲) حضرت فیروزشاه را بعنایت الله تعالی فتح بنگاله دست داد هریک (۳) وضیع و شریف در راحت افتاد - درین محل فرمان از پیش خسرو جهان صادر شد که سرهاي کشته شدگان سوار و پیادهٔ بنگاله جمع کنند - هرآنکس که سري از سران بنگالیان بیارد آنکس را در هرسري یکان تنکه نقره بدهند - جمله خلق لشکر بیک حمله درین کار قصد (۴) نمودند - و سرهاي کشتگان میآوردند و انبار میکردند - و تنکهاي نقره میبردند - درین محل که شمار کرده یک لک و هشتاد هزار سر آدمي بلکه چیزي زیاده آمد زیراچه هفت کروه کشش بر کشش تمام روز شده بود - حضرت فیروزشاه چون سلاطین (۵) اهل گاه با اوج جاه ایستاده میدید - و بدان کشتگان بعبرت مي نگرید - و هربار رخ بسوي اصحاب خود میگردانید - و آب از چشم مبارک میدوانید - و آه از سینه میکشید - و میگفت که این مسکینان و بیچارگان از سبب تعلق نان بدین روز گرفتار شدند اگر سبب تعلق شکم نبودي و اندیشهٔ عیال و اطفال پیش نیامدي بدین روز گرفتار نمیشدندي - چنانچه مناسب این حال خواجهٔ

(۲ن) که چون سلطان را بازگشت بنگاله دست داد * (۳ ن) هریکي *
(۴ن) قصدي * (۵ ن) سلطان *

نظامي عليه الرحمة و الغفران ميفرمايد * * مثنوي *
بعبرت دران كشتگان بنگريست * بخنديد پيدا و پنهان گريست
كه چندين خلائق درين دار و گير * چرا كشته بايد(۲) به شمشير و تير
فلک را سر انداختن شد سرشت * نشايد كشيدن سر از سر نوشت
درين پردهٔ كژ سرودي مگوي * درين خاک شوريده آبي مجوي
المقصود فيروزشاه برگزيدهٔ حضرت اله ازان مقام باهتمام تمام و بشتاب گام چون آئين خسروان عظام عنان مراجعت بسوي دارالملک دهلي گردانيده در پنڈوه رسيد - دران مقام خطبه بنام حضرت فيروزشاه خواندند - و شهر فيروزآباد نام نهادند - چون سلطان فيروزشاه اكداله را آزادپور نام كرد و شهر پنڈوه را فيروزآباد تا غايت ايام سلاطين آن مقام براي بركت و يمن اين هردو مقام را همين لقب مستقيم داشته در دفاتر ايشان تا غايت مينويسند آزادپور عرف اكداله فيروزآباد عرف پنڈوه - چون فيروزشاه در كرانهٔ لب آب كوسي رسيده و ايام برشكال درآمد فرمان شد تا جيوش مذكور چون جيش شاه فغفور در كشتيهاي بند كشا بگذرد - تمام حشم و جمله خدم در كشتيهاي بند كشا گذشته - چون سلطان شمس الدين درون اكداله درآمده آن كوتوال كه دروازه بسته بود او را گرفت و كشت القصه چون سلطان فيروزشاه با نصرت بهروز بازگشته فرمان فتحنامهٔ لكهنوتي در شهر دهلي فرستاد - دران ايام(۳) خان جهان مقبول وزير

(۲ ن) شايد * (۳ ن) زمان *

پرتدبیر(۲) در شهر دهلي نائب غیبت بود - و در محافظت مملکت جد مي‌نمود - و در فتحنامه این بیت بود * بیت *

چه لشکر میکشي بر قلب عشاق * صف مغلوب را هوئي بسندست(۳)

چون فتحنامه با کام دوستان در غم دشمنان در دهلي نزد(۴) خان‌جهان رسیده دران روز خلائق را شادي عام افزوده - یکي فرحت فتح بنگاله - دوم فرحت سلامتي ذات سلطان فیروزشاه - و لشکر منصور در شهر دهلي بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهگانه زدند - چون سلطان فیروز نزدیک شهر رسید خان‌جهان اسبابهاي بسیار و خدمتي بیشمار موجود گردانید - و شش قبه بستند هنوز فیروزآباد آبادان نگردیده‌بود(۵) - دران روز که سلطان فیروز در شهر دهلي درآمد چندان بیرق جمع شد که در گفتار و شمار نیاید - این جمله باستقبال شاه رفته - و رسوم بیرق در عهود سلاطین ماضیه نبود(۶) - این نیز وضع خاصهٔ فیروزشاهیست - روزیکه سلطان فیروزشاه درون شهر دهلي درآمد چهل و هفت فیل فتح لکهنوتي را رنگ کرده و عماریها و جلهاي زرمینه انداخته پیش فوج حضرت شاه کرده درون شهر درآوردند بوقت درآمدن شاه جمله خلائق از صغیر و کبیر و از جوان و پیر از مرد و عورت مملکت براي تماشاي حضرت سلطان والي سلطنت استقبال نمودند - هرهمه زبان بدعا و ثناي حضرت فیروزشاه

(۲ ن) مدبر * (۳ ن) پسند * (۴ن) بر * (۵ ن) نکرده بودند *

(۶ ن) یافته نبود *

کشادند * * ابیات *

یارب ز جمال این جهاندار * آشوب گزند را نگهدار

هر(۲) در که زند تو سار کارش * هرجا که رود تو باش یارش

راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کرده که حضرت فیروزشاه کرت اول (که مهم لکهنوتي کرده و دست توت بر شاه بنگاله براورده) مدت یارده ماه جانب لکهنوتي بود - و بعد یارده ماه سمت دهلي مراجعت نمود *

مقدمهٔ پنجم بناي شهر حصارفیروزه

نقل است چون سلطان فیروزشاه با فتح و فیروزي بعنایت رباني در شهر آمد چند سال متواتر سواري در حریم دهلي کرد - این مورخ ار روان خدمت والد خود شنید که سلطان فیروزشاه بعد از آمدن ار مملکت بنگاله دو و نیم سال طرف حصارفیروزه بود - و براي استمالت مملکت انواع جد مي‌نمود - و ابواب احسان بسوي ایشان میکشود - و بناي شهر(۳) حصارفیروزه همدران ایام بود - هر بار که سلطان فیروز در شهر آمدي چند(۴) روز معدود ماندے باز همانجا رفتي - چون شاه فیروز را اتفاق بناي شهر حصارفیروزه در دل افتاد در محلیکه شهر حصارفیروزه آبادانست پیش ازین بحکمت حضرت رب العالمین دران مقام دو دیه بزرگ آبادان بود - یکي

(۲ ن) در هرکه * (۳ ن) شهر فیروره * (۴ ن) هفتاد روز *

لراس بزرگ - دوم لراس خرد - در لراس بزرگ پنجاه کهرک و در لراس خرد چهل کهرک داخل بودند - و دران زمین البته هیچ دیهی بغیر کهرک نباشد - چون حضرت شاه فیروز زمین حدود لراس بزرگ دید بغایت پسندید - و این لفظ از زبان مبارک برکشید - اگر درین محل شهر آبادان کنند چه خوب باشد - زیراچه دران زمین بحکمت رب العالمین همیشه بي آبي بود - بلکه در هواي تابستان چون راه گذران از عراق و خراسان دران محل میرسیدند چهار جیتل سبوي آب ببها میخریدند - یعني بي آبي دران زمین اینچنین بود - سلطان فیروزشاه همدران محل فرمود که از حضرت رب العالمین امید میدارم چون من بندهٔ امیدوار بامید حضرت پروردگار درین دیار براي منافع مسلمانان نیکوکار شهري بنا کنم خدایتعالی بقدرت اعلی درین زمین آب نیز پیدا آرد حضرت شاه فیروز همدران زمین نزول فرمود - و درین کار بیکبار کوشش نموده بناي شهر آغاز فرمود - سلطان فیروزشاه خوش خصال چند سال باهتمام خانان درگاه و ملوک بارگاه مشغول شده سنگهاي کهنسار را از کوه نرساي آورده چونه پخته با کهور آمیخته حصاري بزرگ بطول بیحد و عرض بیعد و ارتفاع بلند آغاز کرده - هریک از اعوان حضرت

(Superscript note markers printed above words: (۲) لراس, (۳) دیهي, (۴) لراس, (۵) بناي, (۶) کهنسار, (۷) نرساي, (۸) کهور.)

(۲ ن) کداس - در دیگر - لداس * (۳ ن) یعني * (۴ ن) آبادان *
(۵ ن) فرمایش شهر آغاز شد * (۶ ن) کهرسبل * (۷ ن) نوسا *
(۸ ن) کهور سنگ *

و انصار مملکت در النکها[۲] تعین شده - هر یک تن دران چمن در النک
خویش از تاثیر خوف بیش بجد[۳] تمام در عمارت مشغول شدند - چون
حصار مرتب گشت و مدتي هم درین مشغولي گذشت سلطان
فیروزشاه بالهام الله آن حصار را شهر حصارفیروزه نام داشت - بعد از
مرتب شدن حصار خندق کاویدند[۴] اینچنین که بعد از کاویدن[۵]
از ته خندق و با هردو باروي خندق ریخته برآوردند - و بالاي
بارهاي خندق کنگره بستند - و یک حوض بزرگ و غدیر لانظیر
درون حصار در آوردند - و آب آن حوض درون خندق انداختند
چنانچه ار سال تا سال دیگر آب آن حوض درون خندق جاري بودي
و درون حصار یک کوشک برآوردند که در جهان هیچ کسي با تجسس
بسي آنچنان کوشک را نشان نداده - چندین محل دران کوشک
محل نشستن بارجا نهاده با تکلف بسیار برآورده - و حکمتهاے
بیشمار درو داشته - یک حکمت دران کوشک این بود اگر کسي
با فراست بسي درون کوشک محل فرود آمدے چون چند محل
گشتي درمیان آن رسیدے - محل میانهٔ فرود کوسک بغایت تاریک
با مقام باریک - که اگر نگاهبانان آن کوشک رهبري نمیکردندي ازان
تاریکي بیرون آمدن ممکن نبودے - چنین گویند[۶] وقتي فراشي
تنها دران مقام درآمده بود - چند روز غائب شده - بعده

(۲ ن) راه • (۳ ن) بجد اتمام عمارت • (۴ ن) کافتند • (۵ ن)
کافتن • (۶ ن) گویند - بلا چنین •

همان نگاهبانان درآمدند - و ازان تاریکي بیرون آوردند - حاصل ازین آنست که چون حضرت شاه فیروز مثل سلاطین مشعلهٔ گیتي افروز این چنین کوشک با حکمتها برآورده همچنین در حریم شهر حصارفیروزه مانند کوه فیروزه جمله خانان عظام و تمام ملوک اهل احترام و امراي اهل اکرام و جمیع اشخاص خاص و عام با اهتمام تمام خانها برآوردند - و محلهاي خوب و پاکیزه راست کنانیدند معهذا چون حضرت شاه فیروز دران زمین بغایت و بي نهایت بي آبي دید در دل مبارک گذرانید که درین محل آب[2] میباید رسانید حضرت شاه درین کار خود قصد نموده ابواب جد و جهد کشود - از دو لب آب جویها آورده در زمین حصارفیروزه انداخته - یک جوي از لب آب جون کشیده - و جوي دوم از دهانهٔ لب آب ستلج آورده - از لب آب جون چنانچه جوي رجیواه[3] و جوي الغخاني دهانهٔ این هردو جوي از اتصال کرنال بیرون آورده میان هشتاد کروه کروه در شهر حصارفیروزه برده - خدمت والد این مورخ (که دران ایام میان اهل اختصاص آن شهریار عظام در محل درون خدمت میکرد و عهدهٔ شب نویسي خواصان داشت) برین مورخ بازنمود که حضرت فیروزشاه مدت دو و نیم سال در بناے شهر حصارفیروزه اشتغال[4] داشت - و تمام خلق هم درین کار کوششي مینمودند - حضرت شاه فیروز با خوشي و خرمي شهر حصارفیروزه بنا گردانید - باغات

(۲ن) آبها * (۳ن) رجیراه * (۴ ن) مشغول بوده *

بسیار اشجار بیشمار نهال کنانید - چنانچه از هرجنس میوه دران باغات بار گرفته - سداپهل و جنهري[2] و نارنگ و سکندراول[3] - و گلها ازهرجنس و نیشکر بسیار و بیشمار چه ازجنس نیشکر سیاه و چه پوندا - اگر کسي پوست نیشکر بدندان دور کردے[4] . از غایت نرمي تا تنهٔ نیشکر رسیدے - و البته پیش ازین در زمین حصارفیروزه[5] فصل خریف شدے و فصل ربیع وفا نکردے - زیراکه گندم بغیر آب نشود - چون حضرت فیروزشاه آبهاي فراوان در جویهاي بي پایان در زمین حصارفیروزه برده هر دو فصل بوفا کامل گرفت - و پیش ازین در عهد سلاطین ماضیه انار الله برهانهم آن سمت را در دفاتر و دواوین[6] شق هانسي مینوشتند - چون شهر حصارفیروزه بنا کردند سلطان فیروز فرمود ازین تاریخ بار شق حصارفیروزه نویسند - اقطاعات هانسي و اکروده[7] و فتح آباد و سرستي تا سالوره[8] و خضرآباد و اقطاعات دیگر بتمام داخل شق حصارفیروزه کردند[9] - المقصود شهرے معظم گشت - معمور و آبادان و مزروع شد - و شقداري حصارفیروزه بعهدهٔ ملک دیلان کردند چون آبهاے فراوان و جویهاي بي پایان در زمین حصارفیروزه درآمد آبهاے بسیار جمع شد - هرکه خواستي نزدیک کشت و یا باغ خود چاه پخته بکارد بمجرد آنکه چهار گز زمین کافتي آب پدید آمدے .

(۲ ن) چنیري * (۳ ن) سکندراول * (۴ ن) وا کردي * (۵ ن) درآن زمین * (۶ ن) و آئین (۷ ن) آگره * (۸ ن) ستاپوره * (۹ ن) گردیدند *

اینهمه اثر قبول خیرات فیروزشاه و دعاے خلق مي‌کشود *

* ابیات *

یارب بکرم تو سایهٔ خویش * داري سر(۲) خلق از جهان بیش
جاوید به تخت و تاجداري * مطلوب دلش بشه سپاري

مقدمهٔ ششم استقامت املاک

نقل است چون حضرت فیروزشاه بتوفیق الله هردو شهر بر طریق بر و بحر آبادان گردانید یکي فتح‌آباد که از حالت مقالت او در قسم اول بازدیده آمد دوم شهر حصارفیروزه که شرح مقدمهٔ آن سابق نوشته شد درین هردو جویهاے بسیار و بیشمار درآورده میان هشتادگان و نودگان کروه کروه درین مقامات رسانیده(۳) - و درین مسافت همه قصبات و قریات بود - چنانچه قصبهٔ جنید و قصبهٔ دهاترهته و شهر هانسي و تغلق‌پور عرف سپدم - در هریک قصبه و مواضع از آبهاے این جویها منافع بسیار حاصل شدن گرفت درین محل حضرت فیروزشاه گفت تا تمام قضات و علماے احسن صفات و مشائخ اهل برکات بلاد ممالک را جمع کنند - و از ایشان فتوي طلبند - که اگر شخصي برنج(۴) نفسي و مالي جویهاے آب از لب آبهاے غرقاب روان کند و در حدود و قصبات و قریات آن جویها جاري گردد و ساکنان آن مقامات را نفع بسیار حاصل آید

(۲ ن) بر * (۳ ن) رسیده - رسانید * (۴ ن) برنج و مال *

بینندهٔ[2] رنج را چیزے حق سعي حاصل آید یا نه - جمیع اساتذه متفق شدند و گوهر[3] صدق را بصدق سفتند - گفتند که صاحب بینندهٔ[4] رنج را و سعي کننده را حق شرب آید - یعني اردہ یکي معهذا حضرت فیروزشاه حاصل آن حق شرب بهتمام در املاک خویش درآورده وهم همچنین آن شهریار طالب دین چون خسروان پیشین دیهاے بسیار در زمین اموات آبادان گردانیده داخل املاک کرده حاصلات آن مقامات باسم علما و مشائخ معین گردانیده و از بیت المال خارج داشته - و آنرا در سهام معین کرده - دران ایام دو چیز داخل املاک بود - یکي حاصل حق شرب دوم محصول دیهات احیا - موازي[5] دو لک تنکه در املاک حضرت فیروزشاه جمع آمد[6] - سبحان الله آنقدر املاک که سلطان فیروز داشت در شهر دارالملک دهلي هیچ پادشاهي نداشت - تا کار بسیاري املاک بجائے رسید و بمرتبهٔ آنجامید که عهده‌دران املاک خاص علیحده تعین شدند - و خزانهٔ املاک علیحده داشتند - چون ایام برشکال درآمدي و بارانها بکمال باریدي از پیش تخت فیروزشاهي بعضي ملوک مخصوص تعین میشدند - تا ایشان در کرانهاي هریک جو بگردند - و اخبار بیارند که آب سیلاب ازکجا[7] تاکجا رسیده بارها درین کردارها پدر و اودر این مورخ از پیش سلطان فیروزشاه

(۲ ن) صاحب بندهٔ رنج را الخ * (۳ ن) و جوهر گوهر صدق را * (۴ ن) بندهٔ رنج * (۵ ن) موازنهٔ * (۶ ن) آمدند * (۷ ن) تا بکجا *

براي اين اخبار تعين ميشدند تا ايشان در كرانهاي هر يك جو بگردند - القصه (۲) چون حضرت فيروزشاه شنيدي كه آب (۳) سيلاب جويها جهان تا جهان گرفت و از مغرب تا مشرق رفت بغايت خوش گشتي و (۴) در جامه نگنجيدي - و اگر مبادا ديهي از قريات املاك خراب گشتي (۵) حضرت فيروزشاه چون خسروان صاحب كلاه باارج جاه بران عهده‌داران تفتي (۶) بسختي كردي (۷) - در عهد فيروزشاه بكرم الله آبادان و معمور گشته بود * بيت *

هرجا كه خرابه (۸) گشت آباد * بيغم همه كس بعيش خوش شاد
هرجا كه نبود آب را بوئي * كردست دران زمين روان جوئي
ارضي كه گهي نكشته احيا * باغات بكشت و كشت آنجا

مقدمهٔ هفتم ملاقات كردن سلطان فيروز با خواجهٔ

رسیده بود - چون حضرت فیروزشاه سر دران خانقاه معظم و مکرم کرده خدمت شیخ نورالدین قدس الله سره العزیز خواستند تا از سر سجاده برخیزند - و چند قدم استقبال کنند - سلطان فیروزشاه خدمت شیخ نورالدین را سوگند داد تا از سر سجاده فرود نیایند چون بعد ار ملاقات و مصافحهٔ با برکات هردو (۲) پادشاه برگزیدهٔ درگاه آله یکجا نشستند خدمت خواجه بر آئین مشائخ وعظ و نصیحت گفتند - بعد (۳) گفت و شنود معهود سلطان فیروزشاه مقبول حضرت ودود کلام چون خسروان عظام آغاز کرده - و فرموده من بنده شهر حصارفیروزه برای منافع اسلام و آسایش کافهٔ (۴) انام آبادان گردانیده‌ام (۵) - اگر خدمت شیخ بمرحمت و شفقت در شهر حصارفیروزه ساکن شوند و شهرهانسی هم نزدیک است از ده (۶) کروهی بیش نیست برای خدمت شیخ خانقاهی بنا کرده شود - و خرج خانقاه برای صادر و وارد معین (۷) کرده‌آید - و چون قدم خدمت شیخ در حصارفیروزه درآید امید از کرم الله تعالی آن‌ست که از برکت قدم خدمت شیخ آن مقام ار نکبات گردش ایام (۸) سلامت ماند - و آبادان و معمور گردد - خدمت شیخ بازنمود که ماندن دعا گو در شهر حصارفیروزه بحکم فرمان و یا باختیار دعاگوست - درین محل سلطان فیروز فرمود - مبادا که من بر شما حکم کنم - اگر خدمت شیخ را

(۲ن) هردو برگزیدهٔ درگاه الله (۳ن) بعد از الخ • (۴ن) راه گذران •
(۵ن) کرده‌ام • (۶ ن) از ده کروه • (۷ ن) مقرر گردد • (۸ن) اعوام •

اختیار افتد - خدمت خواجه(۲) فرمودند که اختیار دعاگو همین مقام هانسي ست که مقام جد و پدر این دعاگوست - و این مقام هانسي بزرگانِ این دعاگو را داده(۳) اند خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام‌الدین قدس الله سرهم - چون خدمت شیخ این چنین جواب گفتند سلطان‌فیروز فرمود که بغایت(۴) پسندیده ست خدمت شیخ را هم در هانسي میباید(۵) ماند - امید اینست که از برکت قدم(۶) خدمت شیخ شهر حصارفیروزه آبادان(۷) گردد و هم سلامت ماند - سبحان الله آنکه از زبان سلطان بیرون آمد که از برکت ولایت شما سلامت خواهد ماند درین دور آخرین و طور پسین که ملاعین در مملکت(۸) دارالملک دهلي بتقدیر ازلي(۹) تاخته خلائق را نهب و تاراج کرده اموال اسلامیان و اقماش ذمیان و اسباب امانیان غارت گردانیده خلائق شهر هانسي بطفیل خواجهٔ این مورخ سلامت مانده - و خلائق شهر حصارفیروزه نیز آنقدر که درون حصار شهر هانسي(۱۰) درآمدند بکرم الله و عنایت الله تعالی از برکت ولایت حضرت خواجه سلامت رها شده انشاء الله تعالی و بعون الله(۱۱) بیان سلامت ماندن خلق شهرهانسي بقوت اظهار کرامت حضرت خواجهٔ این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف

(۲ ن) شیخ فرمود * (۳ ن) دادهٔ خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام‌الدین‌ست * (۴ن) نهایت * (۵ن) مي‌باید بود * (۶ن) قدم شیخ * (۷ ن) آبادان و معمور * (۸ ن) در دارالملک * (۹ ن) الله * (۱۰ ن) شهر هانسي مبارک * (۱۱ ن) و بعون الله *

که یک مقصود برای[۲] جمع کردن این تاریخ این مورخ را همین بود
در آخرین مختصر مشرح نبشته‌آید * * بیت *

* اگر کاریست عقبی دارد ای دوست *
* کسی کو کار عقبی کرد مرد اوست *

مقدمهٔ هشتم بنای شهر فیروزآباد در کرانهٔ لب آب جون

نقل است که سلطان فیروز را آبادان کردن شهر فیروزآباد در دل افتاد - برای بنای آن ابواب چه کشاد - در جوار شهر دهلی بیشتر مقام چون شهریاران اهل اکرام دیده آخر الامر در کرانهٔ لب آب جون زمین موضع کاوین اختیار کرده - و بنای شهر فیروزآباد پیش از روان شدن در لکهنوتی دوم کرت بود - المقصود در زمین موضع کاوین عمارت کوشک آغاز کرده شده - عهده‌داران عمارت و کاریگران با بصارت و مهارت دران عمارت مشغول گشتند - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه دران محل خانها گرفتند - شهری بزرگ به پنج کروهی از شهر دهلی آبادان کردند - چنین گویند هزده مواضع را زمین در حدود شهر فیروزآباد درآمده - چنانچه قصبهٔ اندپهت[۳] و سرای شیخ ملکیار پران و سرای شیخ ابوبکر طوسی و زمین موضع کاوین و زمین کتیهواره و زمین لهراوت و زمین اندهاولی و زمین سرای ملکه و زمین مقبرهٔ سلطان رضیه و زمین بهاری و زمین مهروله

(۲ ن) ازبرای * (۳ ن) اندرپت *

و زمین سلطان‌پور و مانند آن - در شهر فیروزآباد چندان کثرت آبادانی بعنایت ربانی شد که از قصبهٔ اندبهت تا کوشک شکار آبادان و معمور گشته - و حد قصبهٔ اندبهت(۲) تا کوشک شکار پنج کروه باشد - درین پنج کروه آبادانی از هریک کروه بکروه کرده بود - خلائق بی‌علائق خانها ریخته و گچ کرده برآورده - چندان مساجد خمس اوقات متبرکات برآوردند که شمردن نتوان - بازارها دور دراز دران از هریک طوائف پرکار - جمله خلق سیر خورده مفرح الحال و فارغ البال همچنین هشت محل مساجد جمع(۳) یک مسجد خاص و دو(۴) مسجد خانجهان یکی پیش در دوم در جاجنکر و یک مسجد نائب باربک و یک مسجد ملک بحر(۵) شحنه نتهی و یک مسجد ملک نظام‌الملک و یک مسجد جمعه در کوشک شکار و یک مسجد در اندبهت این چنین هشت مسجد جمع در شهر فیروزآباد بنا کردند و این جمله مساجد جمع(۶) بغایت بزرگ - و اینچنین با وسعت که در مسجدی دهگان(۷) هزار مصلی نماز میگزاردند - عجب آنکه در مدت چهل سال کمال که دور آن شهریار خوش خصال بود میان شهر دهلی و فیروزآباد پنج کروه مسافت مینمود - هرروز بیشتر خلائق برای مصالح خویش از آثار تعلق بیش از دهلی در فیروزآباد رفتی و از فیروزآباد در دهلی آمدی - درین پنج کروه خلائق مذکور هریک کروه

(۲ ن) اندرپت • (۳ ن) جمعه • (۴ ن) ده • (۵ ن) سحر شحنه •
(۶ ن) وسیع - و در دیگری - جمعه • (۷ ن) ده هزارگان •

طریقهٔ مور و ملخ آمد و شد داشتي - براي رفتن و آمدن هررور بوقت عرض بامداد طائفهٔ مکاریان گردونها و ستوران و اسپان موجود کرده میآوردند - و منتظر میبودند - بمجرد آنکه شخصي خواستي از دهلي بفیرورآباد برود و یا ار فیرورآباد بدهلي بیاید در گردون و یا در ستور و یا در اسپ چنانچه مصلحت افتادي سوار شدي و چند جیتل کرایه معین بود میدادي - در رمان واحد در مقام اختیار خود میرسیدي - بلکه طائفهٔ کهاران با ڈولها ایستاده میشدندي هرکرا حاجت بودي در ڈوله سوار شدي - کرایهٔ گردون در نفري چهار جیتل میستدند (۲) - وکرایهٔ ستور شش جیتل - و کرایهٔ اسپ دوازده جیتل - و کرایهٔ ڈوله نیم تنکه - همبرین طریق مدت چهل سال کمال (۳) آن راه مسلوک بود - بیشتر ار طایفهٔ مردوران نزدیک شهر و دور در کرایهٔ کسي که مشغول میشدند بدین بهانه ایشان را گذشت نیکو میشد - سبحان الله اینچنین شهر معظم و معمور و آبادان (که در زیر کبودي آسمان هفتم کشور تختگاه با جاه دارالملک دهلي ست) بتقدیر ازلي و حکم لم یزلي بچندین انواع خراب (۴) گشته - و خلائق این دیار بتقدیر حضرت کردگار بسبب مغلان پیوسته - باقي ماندگان در اطراف رفته - این همه حکمتهاي خدا ست جاي دم زدن نیست

* ابیات *

حکمی که نبشته شد بتقدیر * آن (۵) رد نشود بهیچ تدبیر

(۲ ن) میشدند * (۳ ن) کامل * (۴ ن) خراب و نیست * (۵ ن) او *

اندیشه که کرد آدمي زاد * تقدیر بعکس آن دگر داد

مقدمهٔ نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو[2] مستغیثانه برای پایبوس حضرت فیروزشاه

نقل[3] است حضرت شاه فیروز مشغول در استمالت حصارفیروزه بود و درین باب جد بلیغ میفرمود که خان اعظم ظفرخان از سنارگانو رسید برای پایبوس حضرت فیروزشاه - چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته و جوهر گوهر صدق[4] بصدق سفته که ظفرخان داماد پادشاه سنارگانو بود که او را سلطان فخرالدین مي گفتند - و تختگاه سنارگانو از تختگاه پندوه[5] پیشترست - اتفاقا بعد از بازگشتن حضرت فیروزشاه از مملکت بنگاله کرت اول سلطان شمس الدین از آثار کین در بحر سوار شده درمیان چند روز در سنارگانو رسید - سلطان فخرالدین که عوام او را فخرا گویند دران ایام در مملکت سنارگانو بیغم بود - سلطان شمس الدین سلطان فخرالدین را زنده گرفته و همدران لحظه کشته در مملکت سنارگانو قابض[6] گشته - چون سلطان فخرالدین را این چنین حادثه افتاد اعوان

(۲ ن) از سنارگانو بحضرت فیروزشاه بمستغاث * (۳ ن) نقل است چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که ظفرخان داماد * (۴ ن) صدف * (۵ ن) پندوه و ستگاه *
(۶ ن) فائز گشته *

و انصار او هر یکي سر در جهان نهاده - ظفرخان اهل عظام دران ایام
براي تحصیل اموال و تجسس احوال عمال ماضي و حال درمیان
مملکت سنارگانو میگشت - چون ظفرخان چنین داستان شنید
بر تن خویش از آثار هراس بیش چون برگ بید لرزید - و از مملکت
سنارگانو گریخته در جهاز سوار شده در دریا آمده راههاي مشکل و
مخوف اختیار کرده بعد از مدت مدید و مسافت بعید و شدائد بسیار
و مکاید بیشمار بحیله و اضطرار درمیان دریا شده (۲) از راههاي قلب
سر در تهتّه کشید - و از تهتّه در (۳) مملکت دهلي رسید - المقصود چون
ظفرخان را براي پایبوس حضرت شاه فیروز بردند و از حالت
مقالت او پیش شهنشاه گذرانیدند دران ایام حضرت شهریار نیک نام
در حصارفیروزه بود - حضرت شاه فیروز چون خسروان مشعلهٔ گیتي‌افروز
دران روز بار عام چون جهانداران عظام بر خلائق خواص و عوام داده
ابواب عظمت بعظمت کشاده - هر یک از خانان درگاه و ملوک بارگاه
در محل مرتبهٔ خود ایستاده - و دو چشم سوي نوک موزهٔ خود
داشته - این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف ازحال پایبوس ظفرخان
ازربان خدمت والد خود علیه الرحمة و الغفران شنید - و دران ایام
والد این مورخ میان خاصان درگاه خدمت میکرد - المقصود خدمت
والد این مورخ بازنمود که چون ظفرخان را پیش حضرت سلطان
بردند و در محل حجاب سلام کنانیدند ظفرخان مذکور از تاثیر داب

(۲ ن) در * (۳ ن) ملک *

و آداب حضرت شهنشاه مشهور مدهوش مانده - زیراچه اینچنین(۲)
* بیت *
بارگاه سلاطین لکهنوتي ندید *
* ز پرگار آن(۳) حلقه مدهوش ماند *
* دران حلقه چون نقطه خاموش ماند *
ظفرخان یک پیل خدمتي گذرانیده پایبوس کرد - و زبان بدعا
* بیت *
و ثناي حضرت فیروزشاه کشاد *
گفتا که بملک کامران باش * تا هست جهان تو در جهان باش
بي از تو مباد ملک یکدم * بر تخت همیشه باش خرم
معهذا درین محل آن شهریار بمراحم شاهي و عواطف پادشاهي
ظفرخان را بسیار پرسیده وبغایت نواخته فرمان فرمود(۴) که ظفرخان
خاطر جمع دار - و اندیشه را بسوي خود مگمار - اگرچه شدائد بسیار و
مکاید بیشمار دیدي و راههاي مخالف و بیداهاي مخوف پیمودي
المنة لله بمقصود رسیدي - هرچه در سنارگانو داشتي اضعاف آن
* مثنوي *
بتو مفوض خواهد شد *
خوش گشت بدل بکرد تحسین * نزدیک بخواند و گفت بنشین
فرمود که با چنین فراست * مستثنی شده در کیاست
بز ما ز کدام جا رسیدي * و این هدیه(۵) چه پیش ما کشیدي
خود را که بما همي سپاري * مطلوب ز حضرتم چه داري

(۲ ن) اینچنین بار در درگاه سلاطین لکهنوتي ندیده * (۳ ن) این *
(۴ ن) شد * (۵ ن) حذبه *

تفصیـــل بگـــوي تا بدانـــم * مقصـــود بدامنت رسانم
گفتـــا (۲) پيِ آن شدم درین راه * خالي (۳) نروم بحضـــرت شاه
ثابت چو کنم بشـــاه خدمت * مشهـــور شوم بوقر و حرمت
صد فخـــر کنم (۴) بهٔ همنشینـــان * صد لاف زنم بدور بینـــان

القصة بطولها و عز قبولها ظفرخان چون بندگان سر بر زمین آورده زبان بذکر محامد فیروزشاه کشاده بازنمود - که من بنده در مسکن مالوف و مکمن مشغوف خود در محافظت اهل اسلام مشغول بودم سلطان شمس‌الدین دندي (که او طمانچه (۵) گردان حضرت شاه و بچهاي کندآوران این درگاه خورده) بر سبیل غدر یکایک در سنارگانو رسیده سلطان فخرالدین را زنده گرفته (۶) - و مملکت او را قابض گشته (۷) - حضرت الله تعالی بقدرت اعلی من بنده را ازان ظالمان خلاص داده (۸) این بنده در خود اندیشید (۹) که انتقام من بنده از جملهٔ تاجداران عالم اندارهٔ غیري نیست مگر حضرت جهاندار و مکنت شهریار گیتي‌مدار - این‌بنده که چندین شدائد مسافرت و مکاید مخاطرت دیده سرگردان شده درین حضرت رسید (۱۰) - تا خداوند عالم پادشاه اولاد آدم بمهابت (۱۱) شاهي و صلابت پادشاهي خود انتقام من مظلوم مغموم بیرون آرد - و بانصاف رساند - چون ظفرخان التماس خود بآخر رسانید

(۲ ن) ز بهر آن * (۳ ن) نروند * (۴ ن) ز من - نرم * (۵ ن) از طمانچه * (۶ ن) گرفت * (۷ ن) گشت * (۸ ن) داد * (۹ ن) اندیشه اندیشید * (۱۰) رسیده * (۱۱ ن) بسرامت - شرافت *

حضرت شاه با عزت و جاه فرمود خاطر خود جمع دار تا حکم کردگار چیست - ظفرخان و اشخاص (که با او آمده بودند) پایبوس کرده جامهای زردوزي و زربفت یافتند - و ظفرخان اول روز از پیش سلطان مبلغ سي هزار تنکه بوجه سر جامه شستن یافته - و خطاب ظفرخاني بر آئین سلطاني برو مستقیم گشته (۲) - و مبلغ چهار لک تنکه انعامات او و یاران او معین (۳) شد - برابر ظفرخان هزار سوار بود و پیادگان بیشمار - همچنین ظفرخان غمگین (۴) شغل نیابت وزارت نیز همدران روز یافته - آخرالامر ظفرخان وزیر گشته بر (۵) مسند وزارت نشسته - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در مقدمهٔ نشستن بارجاي حضرت فیروزشاه مشرح نبشته - معهذا ظفرخان از پیش حضرت سلطان با فرحت فراوان و بهجت بي‌پایان بازگشت - مفرح الحال و فارغ البال در مقامات مرتبت نشست - روز دیگر چون خسرو خاور رخ بباختر نهاد و یک سوارهٔ چرخ را نظر بر (۵) مملکت مشرق افتاد حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قانون تاجداران در محل بارجا بار داد - ظفرخان چون مغمومان و محزونان با دلے پریشان آمده و سر بر زمین نهاده خاک پاک آن درگاه را بوسه داد - درین محل حضرت شاه دریافت - و فرمود ظفرخان من ترا از (۶) جمیع ایستادگان بغایت متفکر مي‌بینم - در تعلق بسیاري بلکه

(۲ ن) داشته - داشت * (۳ ن) تعین * (۴ ن) هم‌گین * (۵ ن) در * (۶ ن) در جمع بآستان *

در اضطرار بي‌شماري - ظفرخان مانند محتاجان كرت دوم سر بر زمين آورد - و اين لفظ از زبان خود برآورد - كه بر راے انور مبرهن است مغمومان از متاع سكون مبرا اند - و مظلومان از كسوت صبر معرا بندهٔ را آب از سر گذشته - و ضبط از دست رفته - اگر بمرحمت (۲) عام و عواطف تمام در كار من مظلوم انديشه در دل مبارک بگذرد خاطر پريشان اين بندهٔ از مقام تفرقه در مقام جمع آيد - چون ظفرخان چنين داستان پيش حضرت سلطان گفت و جوهر گوهر اندوهٔ خويش براستي سفت حضرت فيروزشاه گفت ظفرخان اين زمان تو در شهر دهلي بر خانجهان (۳) برو - ما را نيز متعاقب تو آمدن (۴) ميشود تا حكم الله تبارک و تعالی چيست - ظفرخان (۵) از پيش حضرت سلطان وداع شدهٔ در دهلي بر خانجهان آمد - چون ظفرخان با خانجهان ملاقات كرد خانجهان نيز ظفرخان را بسيار نواخته كوشش براے دلداري و دلدهي (۶) گماشته در چهتر سبز كه آن مقام بارجاے حضرت علائي بود درون حصار سبزے فرود آورد بعد چندگاه حضرت فيروزشاه نيز در شهر دهلي آمدهٔ از حالت مقالات ظفرخان پيش خانجهان گفته - بعد (۷) ازان حضرت شاه فرمود كه ظفرخان براے انتقام خود برما آمدهٔ - تو در اقامت اين كار

(۲ ن) برحمت * (۳ ن) برو بر خان جهان * (۴ ن) آمدهٔ ميشود * (۵ ن) ظفرخان را از پيش حضرت سلطان وداع شد ظفرخان در دهلي بر خانجهان ملاقات كرد * (۶ ن) دل‌كاري * (۷ ن) بعدهٔ *

و مشغول شدن درین کردار چه مصلحت میبیني - چنانچه مناسب
* ابیات *
این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران گفته *
گر بودت در دل مشکل کشاے * مشکلي از ملک طلب کن زراے
ور بدل از راے بود مشکلي * خواه کلید از در(۲) صاحبدلي
دستور بمستور راے مشهور زد - چون سلطان شمس الدین صاحب کین قوت مهابت شهنشاه طالب دین دیده از غایت هراس بیقیاس درون جزائر اکداله ماندن خود مصلحت ندیده در دل اندیشیده که سنارگانو تخت گاهے از همه تختگاههاي بنگاله در مقام قلب است درانجا(۳) میباید رفت - و همدران مقام میباید نشست - از بلاي شمنان میباید رست - در سنارگانو رفته آن مملکت گرفته - هرآینه مظلومان آن تختگاه بدین بارگاه با جاه عالم پناه رخ(۴) نهاده زبان بفریاد کشاده - اگر حضرت شاه خوش خصال در ملک بنگاله درآید(۵) و آن ظالم را دست بردي نماید این نام در جهان برآید که حضرت فیروزشاه بتوفیق اله این چنین فریادرسي نمود(۶) - چنانچه مناسب
* ابیات *
این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرمود(۷) *
برآید اگر کارے از دست شاه * که شه را قوي تر کند پایگاه
شود مصر و آن مملکت رام او * برآید بمردانگي نام او
چون دستور بمستور چنین راے مشهور زد آنگاه حضرت فیروزشاه فرمود

(۲ ن) دل * (۳ ن) سنارگانو * (۴ ن) رو * (۵ ن) درآمده آن ظالم را *
(۶ ن) کرده * (۷ ن) گفته - فرموده است *

که تا دستور مذکور بعنایت رب غفور دنبال استعداد سواري سمت بلاد لکهنوتي شود *

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب لکهنوتي کرت دوم

نقل است چون (۲) حضرت فیروزشاه را کرت دوم سواري بجانب لکهنوتي روی داد دران سواري چون قانون و آئین جهانداري حشم را چهارگان ده یارده داده ابواب مراحم بهر یک عوام و خواص کشاد - جمله حشم در مقام (۳) تنعمي ایستاده صلاي بیغمي در داده عزیزے زبان بدین (۴) بیت کشاده * * بیت *

تو مرا دل ده و دلیري بین * رودهٔ خویش خوان و شیري بین

چنانچه (۵) کرت اول سواريِ حضرت شهرياري سمت لکهنوتي بود هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بیشمار (۶) و چهار صد و هفتاد زنجیر فیل خونخوار و کشتیهاے بند کشا بسیار (و البته دران ایام ازغایت جهد حضرت جهاندار عظام بیشتر بندگان خون آشام در دهلي جمع شده بودند ایشان را نیز برابر) روان کردند - و همچنین در دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و دهلیز مطبخ و مراتب هم (۷) صد و هشتاد

(۲ ن) چون حضرت شهرياري را کرت دوم سواري شکار جانب لکهنوتي شد * (۳ ن) در مقامات بیغمي ستاده صلاي بیغمي درداد * (۴ ن) برین داد * (۵ ن) هم همچنان چنانچه کرت اول * (۶ ن) نا شمار * (۷ ن) نهم صد و هشتاد *

نشانه از هر جنس و هشتاد و چهار خروار طبل و دمامهٔ شتري و خري و اسپي - بدين طريق بعنايت حضرت آله سلطان فيروزشاه با جيوش هوا خواه با گردان جرار (۲) و كندآوران نامدار و غازيان دلاور و مبارزان بيمر بكوچ متواتر سمت بنگاله روان شد - خانجهان وزير با تدبير در راے و مشورت بي‌نظير (۳) باسم نيابت غيبت در شهر دهلي ماند - خان اعظم تاتارخان برابر رايات عالي (۴) چند منزل بود - بعده حضرت فيروزشاه تاتارخان را بازگردانيد - و سمت حصارفيروزه نام زد كرد (۵) - و بازگردانيدن تاتارخان چه نوع بود - اين مورخ ضعيف شمس‌سراج‌عفيف از زبان والد خود شنيده - و دران ايام خدمت والد اين مورخ ميان خواصان شهريار عظام خدمت ميكرد - از حالت بازگردانيدن (۶) تاتارخان برين نوع فرمود - كه البته در آغاز جلوس نيک نفوس حضرت فيروزشاه چنانچه رسوم (۷) سلاطين ست گاه گاهے (۸) شراب خوردے - و درين (۹) كار شروع بسيار كردے - حضرت فيروزشاه در منزلي نزول فرموده بود - و در هوشياري و بيداري در قسم جهانداري هزار جد مي‌نمود - ناگاه در يک فرض بامدادي شراب براي (۱۰) فيروزشاه موجود گردانيده بودند - آرے بوالعجب اسرارے

(۲ ن) خبردار * (۳ ن) لا نظير * (۴ ن) اعلى * (۵ ن) گردانيد *
(۶ ن) برگردانيدن (۷ ن) رسوم سلاطين اهل سلاطين گاه است و د ر ديگري اهل گاه است * (۸ ن) گاه از گاهي * (۹ ن) و ازين *
(۱۰ ن) بروي *

زهي شراب که فیروزشاه خوردے بانواع رنگ و بانواع مزه - بعضي برنگ زعفران و بعضي برنگ گل لعل و بعضي برنگ سپید و مزهٔ او مانند شیر شیرین - همچنین اهل اختصاص درگاه آن شهنشاه شراب بانواع رنگ آوردند - سلطان فیروز بعد از فراغ(۲) نماز و اوراد بامداد خواست تا پیاله در دهن کند - همدران زمان بتقدیر حضرت سبحان تاتارخان پیش در سلطان رسید - اهل اختصاص اخبار پیش سلطان رسانیدند - حضرت فیروزشاه را آمدن تاتارخان بدینسان بغایت ناگوار(۳) نمود - حضرت(۴) شاه شاهزاده فتح‌خان را فرمود که بنوعي معذرت نموده تاتارخان را بازگرداند - هرچند که معذرت کردند تاتارخان بازنگشت - و هم پیش در نشست - و گفت عرضداشتی دارم - بضرورت حضرت شاه طلبید - و دران وقت حضرت شاه بالاے پلنگ چون نهنگ نشسته بود پیراهن پوشیده - سلطان پیش از درآمدن تاتارخان از پلنگ چون پلنگ فرود آمده بالاي نهالچه نشسته علامات شراب زیر پلنگ پنهان کرد - و چادري بالاي آن پلنگ فرازکرد - چون تاتارخان درآمد نظر او فرود پلنگ افتاد - و در دل خود ابواب اندیشه کشاد و آن علامات شراب بدید - سر در گریبان تامل کشیده یکزمان لطیف آن خان شریف سر سرور خویش فرود افگنده نه سلطان فیروز چیزے فرمود و نه تاتارخان چیزے بازنمود - بعد یک زمان تاتارخان

(۲ ن) فراغت * (۳ ن) مستنکر - منکر * (۴ ن) بحضرت شاهزاده فرمود تا بوي معذرت کند و بازگرداند *

چون (۲) دوستان آغاز کرده که ما را درین وقت بر روي حریف
میباید رفت - این مهم در قسم جهانداري اهم ست * * بیت *
دشمن خود خرد نباید شمرد * در ته دندان چه کند سنگ خرد
و درین اوقات و ایام با برکات محل توبه و انابت ست - زمان زمان
دست حاجات بسوي حضرت بي‌جهات برآوردن ست - درین محل
حضرت شهنشاه فرمود این کلام از سبب چیست - مگر از ذات (۳) ما
صفات قبیح بصریح صادر شده که پسندیده نیامد - تاتارخان گفت
که من بنده چیزے علامت فرود پلنگ مي‌بینم - حضرت شاه
فرمود که تاتارخان (۴) ما را گاه گاهي میل بدین امر میشود - تاتارخان
تکرار (۵) تقریر کرده که این محل استغفارست درایں‌چنین چیزها مشغول
شدن نشاید - درین محل حضرت شهریار سوگند خورد تا مادام که
بودن (۶) شما درین لشکر باشد من شراب نخورم - تاتارخان گفت الحمد لله
تاتارخان ازان محل بازگشت - حضرت فیروزشاه چون متأملان
نشست - اعني (۷) تاتارخان بر روي ما لفظ غیر روش تاجداران (۸) گفت
عدم التفاتے کرد - چنانچه عزیزي نبشت * * بیت *

(۲ ن) چون داستان * (۳ ن) از ذات با صفات قبح بصریح * (۴ ن)
که تاتارخان ما را البته گاه از گاهي بلکه درهرماهي بواسیر زحمت میدهد
بدین سانحه دیوانه شده شراب‌آورده که بخوردن این زحمت بواسیرمیرود *
(۵ ن) بعرض رسانید * (۶ ن) که شما درین لشکر باشید * (۷ ن)
یعني * (۸ ن) تاجدار *

همانا که پیوند شه آتش ست * ز آتش بدوري گزیدن خوش ست
چون چند روز ازین سخن گذشت بعد از چند روز حضرت شاه فیروز
گفت - که مقطع حصارفیروزه اینجانب نیست که درین سمت
تشویش ملاعین بسیار ست - حضرت شاه تاتارخان را طرف
حصارفیروزه تعین کرده - تا خلائق آن جانب (۲) در امن و فراغت روزگار
بسر برند - تاتارخان وداع کرده بارگشته - فی الحاصل حضرت فیروزشاه
بحمایت کرم الله تعالی میان قنوج و اوده شده در جونپور رسید
هنوز دران ایام در مقام جونپور شهر آبادان نشده بود - چون حضرت
فیروزشاه در زمین جونپور درآمد مقامي مروح (۳) و صحرائي خوب
دید - در دل مبارک گذرانید که درین محل شهرے بزرگ آبادان
میباید گردانید - حضرت فیروزشاه مدت شش ماه در جونپور مانده
در کرانهٔ لب آب کودي (۴) شهرے معظم آبادان گردانید - و بنام سلطان
محمد شاه بن تغلق شاه تعین کرده - زیراکه سلطان محمد را جونان (۵) نام
بود - آن شهر را بدین اعتبار جونانپور نام نهاد - و از حالت این
مقالت نزد (۶) خانجهان در دهلي اخبار فرستاد - و شهر جونپور بعهدهٔ
سلطان الشرق اعني خواجهٔ جهان کرده - انشاء الله تبارک و تعالی
بعنایت بیغایت آله از احوال ابتدا و انتهاي سلطان الشرق در ذکر

(۲ ن) دران جانب * (۳ ن) مفرح * (۴ ن) کوده یعني
گومتي * (۵ ن) نام جونان بود آن شهر را جون پور نام نهاده *
(۶ ن) بر *

مناقب سلطان محمد (۲) نوشته آید - معهذا حضرت جهاندار بعد از ششم ماه از جونپور سمت مملکت بنگالهٔ مشهور بکوچ متواتر روان شده در چندگاه حضرت فیروزشاه دران مقام رسیده - دران ایام سلطان شمس‌الدین اهل اکرام از جهان خرامیده - و سلطان سکندر پسر او بر تخت پادشاهي آرامیده (۳) - سلطان سکندر از آثار جوش (۴) افسر و جیش بیور خوف کرده (۵) با تمام لشکر خویش و جماعهٔ کندآوران صاحب کیش درون جزائر اکداله خزیده - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز آن تمام جزائر را گرد گرفته - بحکم فرمان بع لشکر کنگهره کرده منتظر قتال نشسته - و جوهر هوشیاري

* بیت *

ره *

بیني دو شاه است شطرنج را * که بر هر دلي (۶) نو نهد رنج را

مقدمهٔ یازدهم حصاري شدن سکندر شاه از خوف فیروزشاه و افتادن برج حصار ایشان

نقل است چون حضرت فیروزشاه در زمین بنگاله درآمد شاه بنگاله با تمام رجاله درون جزائر اکداله حصاري شد جیوش حضرت فیروزشاه جزائر مذکور را گرد گرفته - و منتظر قتال نشسته

(۲ن) مشرح نوشته آید - سلطان محمد فیروز مشرح نوشته آید * (۳ن) نشسته * (۴ن) جیوش خوف کرده با تمام الخ * (۵ن) جمله * (۶ن) هر دمي *

ار هردو جانب عرادہ و منجنیق داشته با[۲] تیر و ناوک جنگ حصار پیش گرفته - هرروز جنگ پیاپي مانند شاہ فریدون زکي ار هر دو جانب میشد - لشکر سلطان چون[۳] بمیدان از درون حصار بیرون آمدن نمي‌توانست شب[۴] و رور گردان جانبین داشت شست در مشت - ناگاہ بتقدیر آلہ روزي ار روزها یک شه برج ارحصار اسکندریه افتاد - ار غایت آنکه خلق ایشان[۵] بالاي حصار ایستادہ ار بسیاري گراني و نا توانيِ برج حصار نشسته - چون برج حصار افتادہ افواج فیروزشاهي رو بروي[۶] ایستادہ درمیان هردو لشکر شور مشهور برخاسته - هر دو جانب جیش خویش را بیاراسته براي جنگ بپا خاسته - چون شور بسیار شدہ و آوار غوغا بیشمار برآمدہ آوار آن در گوش حضرت فیروزشاہ رسیدہ دران[۷] وقت حضرت شاہ فیرور بسوي حاضران جمع خود دیدہ درین محل[۸] شاهزادہ فتح‌خان اربان خود این کلام کشید - مگر لشکر بنگاله ار درون اکداله بسوی لشکر ما دویدہ - حضرت شهنشاہ فرمودہ جامه بیارند من خود سوار خواهم شد - حضرت فیروزشاہ مانند سلاطین اهل‌گاہ جامه در تن مبارک پوشیدہ و چهل و چهار پرگالهٔ

(۲ ن) با تیر و تیر ناوک و ناتیربرق جنگ حصار پیش گرفته • (۳ ن) چون لشکر سمندر • (۴ ن) شب و رور جانبین را گردان شست در مشت • (۵ ن) پریشان • (۶ ن) براي دهوہ * (۷ ن) دران وقت شهنشاہ • (۸ ن) که •

ته در بر کرده خواست تا در مرکب عزت بسرعت سوار شود
سوي آن غوغا رود - همان زمان آن سرور صف شکنان ملک
ام الملک نوا [۲] از دور نمودار گشته - و بتعجیل تمام بشتاب گام
سلطان فیروز رسیده - و تقریر کرده که شه برج حصار ایشان از تاثیر
ت خلائق بي پایان افتاده - گردان جیوش و کندآوران با هوش
ي برآمدن [۳] بالاي حصار رخ نهاده - اگر فرمان طغراي جهاندار
ه گیوان سلطاني و نیوان حضرت جهانباني از تاثیر عنایت [۴] رباني
ي حصار بیک بار برآیند - و دست بردي بمخالفان نمایند
ضرت فیروزشاه ازین افواه در تأمل افتاده - و در درياي قلب
ویش از تاثیر خوف بیش ابواب فکر کشاده و این کلام باهتمام
ام از زبان بیرون نهاده [۵] فرمود - حسام الدین اگر بنوعي این مقام
بر درآمدن -لشکر ما درون حصار فتح دست دهد بهتر بود - چون
کر ما درون حصار بیکبار درآید و بربن [۶] خلق دستبردي نماید
ندین هزار در هزار عورات مستورات و مخدرات و سرپوشیده گان
برکات بر دست نا اهلان بد حرکات افتند - امروز صبر کن تا حکم
ه تعالی چیست - دران روز جمله لشکر سلطان فیروز براي برآمدن
اي حصار منتظر بودند - چون اینچنین فرمان از خسرو جهان
نیدند هرهمه راه صبر پیش گرفتند - چون شب درآمد و شاه سیارگان

(۲ ن) ابن نوا * (۳ ن) بالا برآمدن حصار * (۴ ن) حضرت *
(۵ ن) کشاده فرموده * (٦ ن) بدین *

بر بام مشرق برآمد اهل بنگاله با قوت کمال بهمه حال یکدیگر شباشب برج حصار برآوردند - و براي جنگ چون نهنگ بشکل پشنگ رخ آوردند - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که حصار اکداله حصاري از گل بود بالاي[۲] آن هم برج مرتب شد - و جیوش جانبین بجنگ مشغول گشته[۳] - چون چندگاه جیش هر دو شاه را در قتال و پیل‌مال گذشت چنانچه بیان آن از گفتار گذشت البته درون حصار علف کم گشت - خلائق بنگاله در مقام تامل چون متاملان نشستند - گردان و کندآوران هردو جانب از تاثیر قتال کمال تنگ آمدند - حضرت الله تعالی راه اصلاح در میان هر دو شاه پدید آورد - چنانچه خواجهٔ نظامي فرموده *

* مثنوي *

خدائیکه[۴] آغاز و انجام او ست * دل مرد جوینده را کام او ست

به بیچارگي چارهٔ کار ما * در آب و در آتش نگهدار ما

چو بخشش کند ره نماید بگنج * چو بخشایش آرد رهاند ز رنج

مقدمهٔ دوازدهم صلح[۵] کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز و دادن چهل زنجیر فیل

نقل است چون سلطان سکندر را کار به تنگي[۶] کشید و خلائق

(۲ ن) تا آن هم برج * (۳ ن) بوده * (۴ ن) خدائیکه امید و هم بیم ازوست * (۵ ن) اصلاح کردن * (۶ ن) تنگچه *

او را کارد باستخوان خلید سکندر دوربین چون خاقان چین بسوی جمع[2] وزراے خود دید - و این سخن از زبان کشید - که خلائق مملکت ما را کار بدشواري کشید - درین محل اندیشه در دل میباید[3] گذرانید و این[4] اژدها را ازین مملکت بازمیباید گردانید * * مثنوي *

جهان دیدهٔ بود دستور او * جهان روشن از راے پرنور او
دران[5] کار زان کاردان راي جست * که در کارها داشت راي درست
صاحب چنین گفت فرخ وزیر * که هست از نصیحت ترا[6] ناگزیر
ر اندیشم از تندي راي تو * که تندي شود کار فرماے تو
گنج و بلشکر غرور آیدت * زبون گشتن از کار دور آیدت
رینگونه[7] کار خدائي بود * خصومت خدا آزمائي بود

لمقصود دستوران سلطان سکندر بیک اتفاق بیکجاي متفق شدند و بر سلطان سکندر بازنمودند که هرگز فرودستان[8] به بالا دستان بس یامده اند - زیراکه حکمت حضرت سبحاني و تاثیر قدرت رباني ن است - اگر فرمان شاه و اشارت شهنشاه شود ما بندگان هواخواه نصي را بر وزراي حضرت فیروزشاه فرستیم - و گلدستهٔ نصائح ست او دهیم - درین محل سلطان سکندر ساکت ماند - و وزراي طان سکندر بازگشته و میان خود گفته که خاموشي یکي از

(۲ ن) جمیع * (۳ ن) میباید کرد * (۴ ن) که این * (۵ ن) دران کار زار اندران جاي چست * (۶ ن) نه ما را و در دیگوي مرا ناگزیر * (۷ ن) بدینگونه * (۸ ن) فرودستیان ببالا دستیان *

علامات رضا ست - معهذا وزراي سلطان سكندر يک نفر دانا در باريک بيني مستثني بر وزراي حضرت فيروزشاه اهل صفا فرستاده و گلدستهٔ كلام اعلام با لينت(۲) تمام بدست او داده ابواب الفاظ(۳) اصلاح برين نوع كشاده - موجب چيست - و از آثار(۴) انديشهٔ كيست كه تيغ بيدريغ چون قطرات ميغ ميان هر دو جانب ميرود - و هر دو جانب اهل اسلام بندگان حضرت علام كشته و خسته ميگردند و آئين سلاطين و قوانين وزراي باريک بين برين است كه چون پادشاهان دين پناهان از سبب كينه وري با كينه كشي در محلي به پيچند و قوت جلادت خويش پيش نمايند و بدين سبب اهل اسلام را مضرت رسد هراينه وزراي عاقل و دستوران كامل بهندسهٔ فراست و رمزهٔ كياست ازان چيز بازآرند - چون حضرت فيروزشاه بمتابعت سلاطين اهل گاه با اوج جاه درين زمين بقصد پيچيده (و البته زمرهٔ اسلاميان جانبين و فرقهٔ ذميان و اماليان طرفين را مضرت بسيار و بيشمار رسيده) وزراي سلطان فيروز را واجب است تا پادشاه خود را باصلاح بازگردانند - كه از طرف سلطان سكندر همه انوار(۵) اصلاح است *

* بيت *

نداديم مقصود اين شهريار * چه سود از گذر كردن اين ديار

(۲ ب) بسدت * (۳ ب) ابواب الفاظ بيدريغ چون قطرات ميغ بركشاده كه از هر دو جانب اهل اسلام الخ - ابواب الفاظ بيدريغ چون قطرات ميغ هردوجانب ميرود و هر دو جانب آه * (۴ ب) آثار اسرار * (۵ ب) انواع *

چون دستوران شاه بنگاله چنین الفاظ با معاني کمال بر وزراي حضرت فیروزشاه خوش‌خصال نوشتند و جوهر گوهر صلح چون ناصحان سفتند درین محل وزراي حضرت فیروزشاه چون فرقهٔ دوستداران نیکوخواه (۲) میان خویش از تاثیر کیاست و فراست بیش بیکجاي جمع آمدند و متفق شدند - و گفتند که آثار عقل کمال اینست که دستوران سکندر نبشته - و جوهر صلح سفته - ما را نیز ازحالت (۳) این مقالت بحضرت شهنشاه با جلادت بازنمودن شاید - تا از پردهٔ غیب چه زآید - عقلاي مذکور چون بلغاي مشهور مستور پیش فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت غفور رفته و گفته - اگر فرمان شهریار و طغراي جهاندار باشد آنچه وزراي بنگاله برین دولتخواهان نبشته فرستاده (۴) ابواب اسرار نهان کشاده بحضرت شاه عرضداشت کرده آید - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله فرمود میباید گفت - و گوهر صدق بصدق میباید سفت - ایشان بازنمودند که چون حریف بعجز پیش آید و لجاج بیش نماید از سبب جز او باید (۵) بخشید - و الفاظ او بگوش دل باید شنید بر حکم نص وله تعالی و الصلح خیر * * بیت *

دشمن چو بعذر شد زبانش * ایمن مشو و ز در مرانش

چون سلطان سکندر را مطلوب صلح است اگر حضرت شاه و مملکت شهنشاه نیز در صلح بکشایند (۶) حالیا تیغ بیدریغ از میان اهل اسلام

(۲ ن) نیکخواه * (۳ ن) ما را نیز ازین حالت بشهنشاه * (۴ ن) فرستاده اند و ابواب نهان کشاده اند * (۵ ن) شاید * (۶ ن) بکشاید *

برخیزد - ازین سخن حضرت شهنشاه در تأمل افتاد - ابواب اندیشه از دل خود کشاد - بعد از تفکر این جواب داد که اختیار[۲] وزراي درگاه مملکت ما و خیار بلغاي سلطنت ما اختیار ماست - اما صلح بشرط آنکه خان اعظم ظفرخان در تختگاه سنارگانو[۳] بنشیند[۴] - چون شاه فیروز برین شرط قرار گرفت دستوران حضرت شاه جهان بارگشته بر وزراي سلطان سکندر نبشته - وزراي مذکور بمستور گوهر عجز سفته که بمرحمت یک نفر براي تربیت به[۵] طریق رسالت بیاید - تا میان هردو تاجداران بخوبي آساید - في الجمله ازین جانب خان اعظم هیبت‌خان را باسم رسالت و اداي مقالت چون خسروان صاحب جلادت بر شاه بنگاله فرستاد - و گلدستهٔ معذرت بر دست او داد *

* مثنوي *

جهان آفرینندهٔ را کرد یاد * که بي یاد او آفرینش مباد

جهان را نبود از بنه هیچ ساز * بفرمان او نقش بست این طراز

بشهر شما گر بلند آفتـــاب * ز مشرق کند سوي مغرب شتاب

من آن آفتابم که اینک ز راه * ز مغرب بمشرق کشیدم سپاه

بجائي میاور که این تند شیر * به نخچیر گوران درآید دلیر

کسي کو مرا نیک خواهي نمود * ز من هیچ بدخواهي او را نبود

(۲ ن) اختیار وزراي سلطنت ما و بلغاي درگاه مملکت ما آه *

(۳ ن) بود * (۴ ن) چون شاه فیروز را برین شرط قرار یافته *

(۵ ن) بر *

معهذا[2] هيبت‌خان را درون حصار اكداله بر سكندر فرستادند - اول هيبت‌خان با دستوران سلطان سكندر ملاقات كرد ايشان همه جمع شده پيش سلطان سكندر برده - اگرچه سلطان سكندر از گفتار وزراي جانبين اعلم بود با آن هم خود را بعمدًا ازان[3] حال بے علم گردانيده - چون[4] هيبت‌خان در مجلس سكندر حاضر گشته به بيان مليح و زبان فصيح ثنا بسيار گفت - زمين عبوديت را بوسه داد - و چون رسولان باهستاد راويان بنقل صحيح اخبار كرده‌اند[5] كه هيبت‌خان هم از ولايت ايشان بود - و دو پسر خان مذكور هم بر شاه مشهور خدمت ميكردند هيبت‌خان چون ناصحان بر آئين عاقلان و قانون فاضلان الفاظ صلح انگيز و كلمات محبت آميز گفت - و جوهر گوهر محبت بمودت سفت - درين محل سلطان سكندر گفت - كه حضرت سلطان فيروزشاه مخدوم و ولي‌نعمت و اودر من است - ما را چه مجال بود كه[6] با ايشان جنگ و قتال كنيم - هيبت‌خان بر آئين رسولان هرچه گفت[7] سهمه خوب گفت - هم نرم گفت هم گرم گفت - چنانچه مناسب اين حال سلطان الشعراء خواجهٔ[8] نظامي گفته *

(۲ ن) معهذا با دستوران سلطان سكندر ملاقات كرد ايشان همه الخ *
(۳ ن) اذدران * (۴ ن) چون هيبت‌خان در مجلس عبوديت بوسه داد و چون رسولان الخ * (۵ ن) كردند * (۶ ن) كه با ايشان دم مقاومت زنيم و با ايشان جنگ و قتال كنيم * (۷ ن) چه گفت * (۸ ن) خواجهٔ نظامي مورخ سامي عليه الرحمة و الغفران فرمايد *

* مثنوي *

چنان به که با او مدارا کنید * بذالید و عذر اشکارا کنیـــد
نباید[۲] که آن آتش آید بتاب * که ننشیند آنکه بدریاي[۳] آب
جهانش‌که درصلح و جنگ آزمود * ز جنگش زیان دید و از صلح سود

معهذا چون هیبت‌خان دید که سلطان سکندر هم الفاظ صلح آمیز ازربان خود کشید خان مذکور بازنمود که آمدن حضرت فیروزشاه درین زمین مخصوص براے آن بود تا حضرت شاه ولایت سنارگانو بظفرخان سپارند - ازین کلمات سلطان سکندر مهرهٔ محبت به‌محبت سفت - اگر مزاج اودر برین است من نیز قبول کردم - ولایت سنارگانو بظفرخان دادم - اگر همین تعلق بود براي این معني چندین مشقت براي چه اختیار کردند - هم ازشهر دهلي فرمان اودر صادر شدے ولایت سنارگانو تسلیم ظفرخان کرده آمدے - هیبت‌خان با فرحت دل و جان ازان مکان بازگشت - چون در حضرت شاه فیروز آمد آنچه ازسلطان سکندر دیده و شنیده یک یک مشرح گفت درین محل سلطان فیروزشاه گوهر مقصود سفت که براي ولایت سنارگانو سلطان سکندر چه گفت - هیبت‌خان در اسرار سفته که سلطان سکندر گفته - اگرفرمان حضرت شهریار و طغراي مکنت جهاندار برین جمله است تا ظفرخان در ولایت سنارگانو برود از جهت من رضاست - همین زمان ظفرخان را بحضور خویش فرستند - این

(۲ ن) نباشد * (۳ ن) زدریاي *

سخن[2] سلطان فیروز را خوش آمد - بغایت خوش شد و فرمود بعد ازین ایام بکرم حضرت علام میان ما تیغ نباشد - و سلطان سکندر برادرزادهٔ منست - از آثار کرم آله و اسرار عنایت الله تعالی میان هر دو پادشاه در مملکت ما هر دو شاه امن و آماني باشد - خواجهٔ نظامي فرمايد * * ابيات *

دین عهد شان رفت پیمان بسي * که در بیوفائي نکوشد کسي
خواهند[3] کین تازه دارند مهـــر * مگر[4] کز روش باز ماند سپهـــر

معهذا چون هیبت‌خان بحضور فیروزشاه . بازنمود و ابواب راز بازکشود که ازغایت مهابت شهرياري و نهایت خوف مکنت جهانداري سلطان سکندر در مقام[5] اضطراریست - چه اگر بمرحمت عام و عاطفت پر کمال چون خسروان نیکنام چیزے نشاني از پیش حضرت سلیماني سلطان سکندر قبل الوقت طمع دارد - و نیز چون محتاجان بر آئین سلطاني شرط خدمت بجا آرد - حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه ملک قبول بندهٔ درگاه که او را بعرف تورابانه گفتے[6] درون حصار اکداله فرستاده یک کلاه دولت مبلغ هشتاد هزار تنکه را مرصع و مکلل و پانصد اسپ تازي و ترکي بیش بها بوجه یادگار بر دست ملک قبول فرستاد - و فرمان فرمود قبولا بگوئي

(۲ن) ازین سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته و فرموده - در دیگري از شنیدن این سخن سلطان فیروز بغایت خوش کشته * (۳ن) نجویند * (۴ن) مگر بازماند ز گردش سپهر * (۵ن) مقامات * (۶ن) گفتندي *

بعد ازین ایام میان ما تیغ نباشد - حضرت فیروزشاه دو منزل ازان
جایگاه پستر آمد - چون ملک قبول درون حصار رفت درین محل
راویان مصدق گفتند که عرض خندق حصار اسکندریه موازنهٔ بیست گز
بود - درین محل ملک قبول جلادت خود نمود - چون دران محل
رسید باهتمام تمام کوشید - اسپ را ازجا جنبانید - اسپ (۲) خود را
چابک زده آن خندق را گذارکنانید - ازین فعل جمله بنگالیان
حیران و متحیر ماندند - المقصود چون ملک قبول در مجلس
شاه بنگاله حاضر گشت خاک آن درگاه بجبهه رفت - هفت کرت
گرد تخت او گشت - و کلاه دولت (که حضرت فیروزشاه فرستاده
بود) بر سر سلطان سکندر داشت - جامه در برش پوشانید - و بازنمود
که میان شما دو تاجدار نیکوکار خوش‌کردار چه مقاومت - او اودر
و تو برادرزاده - اگر اودر خانهٔ برادرزادهٔ خویش ار تاثیر محبت بیش
بر سبیل مهمان بیاید عیب نیست - و هرکه درمیان مانند دشمنان
چیزي بگوید آنچنان گفتار را حاصلی نباشد - بهمه حال شما هردو
پادشاه را میان خود درآویز نباید کرد - سلطان سکندر گفت (۳) که چه
نام داري - ملک قبول بزبان هندي (۴) گفت - توراباند - شاه بنگاله
کرت دوم فرمود که همچو تو چند غلام بحضرت اودر منست
ملک قبول بازنمود که من بنده در محل دوم میباشم - همچو من

(۲ ن) چابک زده اسپ خود ار خندق گذار کنانیده * (۳ ن) پرسید *
(۴ ن) هندوي *

ده هزار بندگان تیغدار در محل دوم در ترغاک مي نشینند - ازین الفاظ سلطان سکندر حیران ماند - الغرض[2] سلطان سکندر صاحب غرض درین صلح[3] بغایت خوش گشت - در مقام بیغمي به تنعمي نشسته چهل زنخیر فیل چون جوش نیل با یادگارهاي گوناگون و متاعهاي روزافزون چون از فریدون براي حضرت فیروزشاه فرستاد - و بدین کلام آگاهي داد - که باودر[4] میبباید گفت که اگر در حق این برادرزاده مرحمت[5] است هرسال همبرین منوال یاد میبباید کرد - یعني رسوم یادگار مدام جاري میبباید داشت - سبحان الله تا هر دو پادشاه صاحب تخت و سپاه درین جهان زنده بودند یادگارهاي گوناگون و کالاهاي روزافزون از هر دو جانب جاري بود - چنانچه از حالت آن مقالت خلائق مملکتین[6] را روشن و مبرهن است - چون این هر دو شاه بتقدیر الله تبارک و تعالی ازین هردو مملکت رفتند

* بیت *

خلائق[7] هردو مملکت راه خود گرفتند *
گرداند او حال هر زماني * گه سود دهد گهي زیاني

معهذا شاه بنگالۀ با صفا چهل سلسلۀ پیل زیبا با نفائس دیگر فرستاد و ابواب احوال خویش بکمال حال کشاد - چون ارسال مذکور بحضرت فیروزشاه[8] رسید سلطان سکندر یک پیل ملک قبول را داد - چون

(۲ ن) فی الغرض * (۳ ن) سخن * (۴ ن) برادر * (۵ ن) بعضي * (۶ ن) مملکت * (۷ ن) خلائق هر دو تختگاه هفت راه گرفت *
(۸ ن) شاه مشهور *

آن يادگار بحضرت(۲) شهريار گذشت حضرت فيروزشاه بغايت خوش گشت - بعده ملك قبول بزبان مقبول گفت - كه سلطان سكندر گوهر اسرار سفت - تا حضرت اودر ظفرخان را در ولايت سنارگانو روان كنند - من دست اران ولايت كوتاه گردانيدم - حضرت فيروزشاه ظفرخان را طلبيد - ودرگوش او رسانيد - اگر مطلوب باشد من چندگاه با جميع سپاه از سبب تو درين حدود(۳) خواهم ماند - تو در ولايت سنارگانو برو - ظفرخان با دانايان مجلس خويش ار آثار انديشهٔ بيش مشورت كرد - هر يكي همبرين لفظ كلام برآورد - اگر اين زمان در ولايت سنارگانو روند دران مقام ماندن نتوانند - آدميان خيلخانه از آشنا و بيگانه بتمام(۴) تلف شد - ظفرخان پيش سلطان بازنمود كه صدقهٔ خداوند عالم من بنده و تمام خيلخانهٔ من بنده در مملكت دهلي چنان آسوده شده اند كه ولايت(۵) سنارگانو از كانور تا سنارگانو بكلي ازدل فراموش گشته(۶) - اين بندهٔ درگاه شاه در مقام(۷) بيغمي نشسته هرچند كه حضرت فيروزشاه گفت ظفرخان گوهر انكار سفت - و درسنارگانو نرفت - حضرت فيروزشاه ازان مقام با كام دوستان سوي بوستان خود بارگشت فرمانهاي مرحمت و پروانهاي(۸) رحمت بخانجهان نبشت بعد چندگاه سلطان فيروزشاه بكرم الله تعالى درجونپور رسيد - از

(۲ ن) بحضرت فيروز شاه رسيد بغايت آه * (۳ ن) چدول * (۴ ن) درين ستانه بتمام * (۵ ن) ولايت سنارگاو و تاسنگانو * (۶ ن) شده * (۷ ن) مقامات * (۸ ن) پروانهاي فرحت بجانب خانجهان *

جونپور سمت جاجنگر جنبید - چون چهل پیل ازلکهنوتي رسید با(۲) جمیع پیلان دیگر جانب جاجنگر دائرهٔ دولت گردانید * * بیت *

اقبـال کند چو رهنمـائي * هرجا که روي ظفر(۳) بیـابي
چون بخت نکو رسد بیاري * مطلوب بدست خود بیاري

مقدمهٔ سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر

نقل است که چون حضرت شاه فیروز با نصرت بهروز از مین بنگاله بفیض ذو الجلال و قادر پر کمال در شهر جونپور آمد خواست که جانب جاجنگر روان شود - باز استعداد از(۴) سر نو کرد عمال درگاه و کارگزاران(۵) حضرت شاه اسباب پیراست - خلائق لشکر براي استعداد کوشش بیش گماشت - حضرت شاه بنگاه در کرّه گذاشت - و از کرّه سمت جاجنگر شتافت - بکوچ متواتر میان بهار شده در زمین جاجنگر درآمد - ولایت جاجنگر ولایتي افزوده و خلقي آسوده دران سواري شهریاري خدمت والد این مورخ برابر بود - از حال کمال نعمت آن(۶) مقام بازنمود - که ولایت جاجنگر نعمت خیز چون ولایت پرویز - از(۷) جهت غله و میوه تمام لشکر و دواب سیر شده

(۲ن) بطمع پیلان دیگر جانب جاجنگر عنان سمند دولت گردانید * (۳ ن) فرح بیائي * (۴ ن) از سر نو کرده حشم دهازها یافت * (۵ ن) کار کن ازان حضرت پادشاه براى اسباب * (۶ن) این * (۷ن) از جهت غله و میوه و از جهت دواب هیچ کمي نه تمام لشکر سیر شده *

و بغایت و بے نہایت آسودہ - جملہ ماندگیہاي لشکر فرود آمد حضرت شاہ فیروز با خوشي و خرمي و فرحت و بیغمي (۲) در مقام بنارسي که آن مقام سکونت قدیم ازان رایان خود کام است نزول فرمود (۳) - دران ایام ادیسر (۴) نام راي جاجنگر از سبب مصلحتي سکونت بنارسي ترک دادہ در مقامي دیگر ساکن شدہ - حضرت فیروزشاہ همدران محل فرود آمد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته (۵) اند که دور حصار بنارسي سي کروہ است - در هر یک کروہ خلائق (۶) آبادانست - و بعضي گفته اند که رایان جاجنگر که برهمن (۷) بودند این یک چیز بر طریق یمن بر خود گرفته بودند هرآن رائے که در جاجنگر باسم رائي نشیند او چیزي عمارت حصار در حصار بنارسي زیادت کند - بدین سبب آن حصار بزرگ است المقصود چون راي جاجنگر مردود شنید که جیوش شاہ فیروز درین زمین دوید راي مذکور از غایت خوف مستور در جہاز سوار شد درون دریا در مقامات قلب درآمد - ولایت او بتمام متفرق شد بیشتري اسیر گشته - و بعضي در کوهها پناہ جسته - بردہ و بهائم بتمام غنائم شدہ - گویند انکسان که برابر سلطان بودند که چندان دواب ازهرجنس جمع گشت که از غایت بسیاري و نهایت بیشماري هیچ

(۲ن) تنعمي * (۳ ن) نمود * (۴ن) ادایه نام جاجنگري از سبب آه * (۵ ن) گفته * (۶ ن) خلائق از هریك کروہ بکروہ آبادان است * (۷ ن) همیشه *

کس دست نمي‌انداخت - دو جیتل[۲] بهاي بردة رسید - و مواشي[۳] را
کسي نمي‌خرید - از جنس گوسفندان چندان که شمردن نتوان - در
هر منزلي که نزول شدي خلق لشکر گوسفندان آوردي ذبح کردي
و آنمقدار که زندة ماندي همه در فرودگاه میگذاشتند - چون در منزل
دیگر نزول شدي گوسفندان دیگر گرفتندي - حاصل از ایراد مقدمهٔ مذکور
درین سطور آنست که فراخي نعمت دران زمین بحکمت حضرت
رب العالمین بدین حد است[۴] - راویان روایت کردة و برین مورخ باز نمودة
که ساکنان آن ولایت را خانهاي وسیع و آستانهاي[۵] رفیع از جهت وسعت
این چنین که درون خانهاي ایشان باغ بانواع میوة و هم درون خانه
کشت و زراعت و هم برگزار و هم گلزار - سبحان الله زهي ولایت پرنعمت
بے نقمت - اما بتقدیر الله تعالیٰ هیچ مسلمانے دران زمین نه - جمله
اهل کفر آبادان - آنکه پیغمبر صلي الله علیه و سلم فرمود که - الدنیا
سجن المومن وجنة الکافر راستست - صدق یا رسول الله صلی الله
علیه و سلم - اگر بندهٔ مؤمن تاج شاهي بر سر دواج پادشاهي
در بر دارد هم دنیا زندان اوست باندازهٔ[۶] آن نعمتها که در جنت
خواهد یافت و اگر کافر را در دار دنیا نان شب نباشد با این هم[۷] دنیا
بهشت اوست بر اندازهٔ آن عذابها که فرداي قیامت خواهد[۸] چشید

(۲ ن) دة * (۳ن) مویش * (۴ ن) بدین حدیث راویان روایت کردة *
(۵ن) بوستانهای * (۶ ن) بر اندازهٔ * (۷ن) همه * (۸ ن) خواهد بود
و خواهد چشید *

فکیف که مومن را در داردنیا فقر و فاقه بود و کافر را نعمتهاي گونا گون و نعمت روز افزود - آه صد هزار آه بهمه حال مومن را دنیا نیکو نیست - آخرت نیکو است آخرت(۲) باقي است و دنیا فاني است - صدق رسول الله(۳) صلی الله علیه و سلم *

* قطعه *

* دنیا ست بلا خانه و عقبی هوس آباد *
* ما حاصل این هردو بیک جو نستانیم *
* او غره بدنیـا شد و او طالب عقبی *
* ما فارغ ازین هردو نه اینیم نه آنیم *

المقصود(۴) بطولها و عز قبولها حضرت شاه فیروز از بنارسي پیشتر شده خواست تا تعاقب راي جاجنگر کند - راي مقهور(۵) از بسیاري خوف مستور پیش ازان گریخته بود - و درون دریا خزیده - یک پیل مهیب مست پیش دربار خود یله کرده - تا خلق لشکر بدین مشغول شوند - و دنبال من نکنند - و آن پیل بغایت مهیب بود - هیچ پیلي بوي رو نمیتوانست کشید - مدت سه روز جیوش حضرت شاه فیروز براي گرفتن آن پیل مشقت بسیار(۶) دیدند - چون زنده گرفتن ممکن نبود بعد از سیوم روز حضرت شاه فرمود که این پیل را بکشند بعد از کشتن پیل حضرت فیروزشاه با لشکر هم درون حصا

(۲ ن) آخرت چیزیست که باقي است * (۳ ن) یا رسول الله صلی الله وعلیه و سلم * (۴ ن) * القصه * (۵ ن) جیتور * (۶ ن) فراوان *

درآمد - هم در اثنای آن اخبار آوردند که متصل این مقام از آثار حکمت علام جنگلی انبوه با کشتهای چون کوه بسیار و بیشمار است درون آن جنگل هفت پیل و یک ماده پیل خونخوار است - چون فیروزشاه آثار چنین اخبار شنید اتفاق در دل خود گذرانید - که اول پیلان را بدست آرند - بعده دنبال رای کوشش گمارند *

* مصرع *

* تا خود فلک از پرده چه[۲] پیدا آرد *

مقدمهٔ چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت نمودن رای جاجنگر

نقل است چون حضرت[۳] فیروزشاه همچو جهانداران اخبار پیلان دشتی یافت با قوت فراوان و جلادت بے پایان بسوی آن جنگل شتافت - چه بیند که در دور آن جنگل تا[۴] ده یازده کروه آن پیلان درون آن جنگل مقام ساخته - بفرمان حضرت فیروزشاه با شکوه تمام لشکر نیکخواه از زمرهٔ خانان و ملوک کبار و فرقهٔ سران[۵] نامدار و اصحاب صدور ابرار و طوائف اهل بازار گرد برگرد آن جنگل بطویله فرود آمدهٔ کنکهره بستند - و بدو رسته استحکام کردند - تفرض

(۲ ن) چه آرد بیرون * (۳ ن) حضرت فیروزشاه همچو جهانداران نامدار و خسروان کبار آثار اخبار پیلان آمد * (۴ ن) میان ده و یازده کروه * (۵ ن) سواران *

کنگهره ده گز و ارتفاع هفت گز - و تمام(۲) جنگل بگل انباشته - و درمیان دو رسته گذاشته محکم و مستحکم بسته - هر روز حضرت فیروزشاه ازسبب احتیاط و استحکام کردن کنگهره دو وقت خود سواري کردي و تاکید بسیاري نمودي - معهذا کنگهره تمام شد - چند پیل مهیب ار پیلخانه آوردند - پیلبانان چالاک با دامن چاک زده بران پیلان سوار شدند - ار یک(۳) جانب آن جنگل مرد انبوه با علامت دهول و شهنا و ارغون و نفیري هر همه میان جنگل درآمدند - و بیکبارگي این(۴) جمیع علامات نواختند ؛ شور و غوغا آغار کردند - آن هر هشت پیل که درون جنگل خزیده بودند از هیبت آوازهاي مهیب طرف صحرا گریختند - بعضي راویان گفتند چون(۵) پیلان درون جنگل جانب صحرا رخ نهادند هر یک درخت تنه‌دار که درون آن جنگل بود ار بسیاري قوت پیلان خونخوار ازبیخ بر میافتاد - چون پیلان دشتي درکرانهٔ جنگل میرسیدند تمام خلق لشکر بالای کنگهره برمیآمدند - و بالا شده همه شور و غلبه میکردند - و بالاي کنگهره نیز دهولها وارغونها(۶) مینواختند پیلان چون شغالان درحیرت میافتادند - ار کرانهٔ جنگل بار درون جنگل میرفتند - المقصود چون چند روز حضرت شاه فیروز بدین طلسم پیلان را درکشاکش داشته و درین کار کوشش ار دل و جان گماشته

(۲ ن) و این دو رسته کنگره مذکور که میان دو رسته مذکور بود بتمام بگل انباشته کنگره محکم و مستحکم بسته * (۳ ن) هر یك * (۴ ن) آن * (۵ ن) چون پیلان رخ بصحرا نهادند هریک * (٦ن) برغونها *

بعد چند روز از اقبال شاه فیروز پیلان مذکور مانده شدند - و ازعلف بازماندند - پیلبانان جوانان با قوت درون جنگل بالاي درختان سوار شدند - و پیلان که درمیان جنگل ازنهایت بي علفي و غایت تشنگي سست گشتند آهسته آهسته درون جنگل قدم میداشتند آن پیلبانان که بالاي درختان سوار بودند بر پشت پیلان افتادند - و بر پشت هریک پیل سوار شدند - با طنابها و زنجیرها مقید کردند - بدان طلسم حضرت شاه فیروز آن هرهشت پیل مهیب را گرفت * مثنوي *

در جاجنگر چو برده لشکر * بگرفت اودیسه را سراسر
جنگل که نگنجدش سر مار * بشنید درانست پیل بسیار
در رفته شکار پیــل کرده * پیلان بزمین ذلیــل کرده
گشتست بسي بکنده دندان * هم مال ستد زپیل هم جان
کس نیست بیاد هیچ گاهي * کرده است شکار پیل شاهي
آن شیر شکار و شیر افگـــن * کردست شکار فیل کهتـــن

قصه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از فارغ شدن (۲) ازشکار پیل قصد راي کرد - دست قوت بقوت برآورده درون (۳) محل سکونت راي درآمد - درون (۴) مقام راي عمارتهاي گوناگون چون عمارتهاي (۵) فریدون در استحکام ازگفتار بیرون - راوي گوید درون حصار آن راي بتي بود ازسنگ تراشیده که آنرا اهل کفر هند

(۲ ن) فراغ شدن ازگرفتن پیل ۰ (۳ ن) درون سکونت راي ۰ (۴ ن) دران ۰ (۵ ن) راویان گفته ۰

جگنانهه گویند - و آن بت معبود[٢] ایشان بود - حضرت[٣] شاه مانند سلطان محمود سبکتگین غازيِ غزنويِ آن جگنانهه دیو را از بیخ برکندانیده و ازانجا در شهر دهلي آورده در خاک ذلیل و خوار[٤] گردانید *

* ابیات *

زانجا شده در کنـــار دریا * بتخـــانه بدید بر[٥] ثریا

جگنانهه لعین دیو در[٦] وي * هرجا که هنود بندهٔ بروي

بر کند ز بیخ شهـــر برده * در خاک بسیش خوار کرده

معهذا بعد این[٧] تعلقات حضرت شاه ابوالبرکات خواست که درون جزائر دریا دنبالهٔ[٨] راي کند - راي مذکور از غایت خوف مستور و نهایت هراس مشهور چند پاتر خود را بدرگاه شاه و بارگاه شهنشاه فرستاد و زبان عجز کشاد - و از احوال خود اعلام داد - چنانچه سلاطین وزراي باریک بین دارند همچنان رایان و رانگان و زمینداران دارحرب مهتگان را پیش میدارند - و در زمین جاجنگر مهته را پاتر گویند - راي مذکور نیز بیست[٩] نفر پاتر داشت که ایشان را مهتگان گفتند - براي وتدبیر ایشان کارهاي ولایت خود میآراست - في الحاصل راي مذکور از بسیاري خوف مستور پنج نفر پاتر خود را بدرگاه با جاه عالم پناه

(٢ ن) پرستش ایشان است * (٣ ن) شاه فیروز چون سلطان الا (٤ن) و خوار گردانیده مناسب آن درین باز دیده * (٥ ن) در * (٦ ن) در * (٧ ن) ازین * (٨ن) دنبالهٔ راي مذکور تشریف برد راي مستور چند پاتر خود را ببارگاه شهنشاه فرستاد چنانچه سلاطین الا * (٩ن) بیست و چند نفر *

حضرت فیروزشاه فرستاد - و از حال عجز کمال خود اعلام داد و ابواب لجاج (۲) چون بندگان مطیع کشاد - چون مهتگان رای بحضرت شهنشاه گیتی آرای پایبوس کردند و جبین (۳) عبودیت را چون بندگان مطیع سودند و از حال و احوال رای بازنمودند و التماس کردند که رای جاجنگر بندهٔ مطیع وبنده زادهٔ قدیم این درگاه است همیشه فرمان بردار حضرت جهاندارست بر بندهٔ مسکین و عاجز غمگین چه قصد میفرمایند چون مهتگان ازین باب گفتند درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که ما را درین حدود (۴) مصلحتی بخیر بود - چون مخبر صادق بصدق بازنمود که متصل سکونت رای جنگلی انبوه با کشتهای چون کوه است و دران جنگل پیلان دشتی چون گوسفندان میکردند برای شکار پیل اینجانب قصد نموده شد رای (۵) را چه رو داد که از خوف ما روی در گریز نهاده در مقامات جزائر دریا افتاد - المقصود بعد از گفت و شنود معهود رای برای درگاه حضرت فیروزشاه بیست (۶) سلسلهٔ پیل مهیب چون جوش نیل زنجیره خدمتی فرستاد - و قبول کرد که هرسال بر سبیل مالگزاری از راه فرمان برداری پیلان چننده فرستاده آیند - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز جامهای زردوزی با علمهای بهروزی برای رای تسلیم مهتگان رای کرده - و مهتگان مذکور ازپیش حضرت جهاندار مشهور

(۲ ن) الحاح • (۳ ن) زمین • (۴ ن) جدل • (۵ ن) رای راچه را رای که داد که از خوف ما الا • (۶ ن) بیست و پنج •

که باسم رسالت آمده بودند ایشان نیز جامها یافتند - با فرحت و بهجت بسوي اوطان خود بازگشتند - القصه حضرت فیروزشاه بعنایت الله و کرم الله با دولت و سعادت با اهل جلادت با فتح و نصرت ازهردو مملکت لکهنوتي و جاجنگر بازگشته - و هفتاد و سه زنجیر پیل آورده - حضرت فیروزشاه خوش خصال مدت دو سال و هفت ماه درین هردو مملکت بود - چون حضرت فیروزشاه ازان جایگاه بازگشت هر یک صغیر و کبیر میگفت * * بیت *

* زهي سعادت جائي که تو ملک باشي *

* زهي لطافت قومي که تو در ایشاني *

مقدمهٔ پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون الله از جاجنگر و افتادن براه قلب

نقل است چون حضرت سلطان فیروزشاه بعون الله تبارک و تعالی بازگشته عنان سمند دولت بسوي شهر (۲) دهلي گردانیده رهبران راه غلط کرده میان کوهاي هامون و بر (۳) لب آبهاي جیجون انداخته - خدمت والد این مورخ برابر بود برین نوع بازنمود که هر یک کوه در هر کوهي خلق لشکر برمي‌آمدند - و باز فرود مي‌آمدند - میان کوهها و جنگلها خلائق لشکر حیران و طیران متحیر و پریشان - ازغایت نشیب و فراز خلائق لشکر مانده شده

(۲ ن) شهر دارالملک دهلي * (۳ ن) در *

هیچ جائي راهي نه - غله و اقماش گران گشته - جمله خلق در مقامات تلفي نشسته - مدت شش ماه اخبار شهنشاه در دهلي نرسیده - خانجهان در شهر بغایت ترسیده - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز حوالي شهر سواري کردي - از هیبت او جملهٔ مملکت آرامیده بودي - بعد از شش ماه بعنایت(۲) الله تعالی چون چیزي راه و روي پیدا گشته حضرت جهاندار از غایت تفکر بسیار خواسته تا ابلاغي در دهلي روان کند - درمیان تمام لشکر ندا گشته تا مکتوبات اخبار سلامتي خویش و چگونگي احوال پیش بجانب اهل و عیال خویش بنویسند - و در دولتسراي برسانند - چون این ندا دادند در دل خلائق ابواب شادي کشادند - تمام خلائق لشکر از اشراف قوم تا ارذال(۳) مکتوبات حاجات خود کتابت کردند - و در سراي شهنشاه گیتي آراي رسانیدند - چندان مکتوب مرغوب جمع شده که یک اشتر بار مکتوبات خلق لشکر حضرت شهریار در دهلي آمده - خانجهان نیز فرموده تا در شهر طبلهاي شادیانهٔ نهگانه زنند - و ندا بگردانند تا خلق بیاید - و مکتوبات خود بستاند - و ببرد آن اشتر بار مکتوبات پیش دربار دهلي انبار کردند - هر که مي آمد مکتوب خود(۴) میبرد - سبحان الله حضرت الله تعالی بقدرت اعلی چه حادثات(۵) پیش بندگان خویش مي آرد - این همه براي چیست تا فرق باشد میان ربوبیت و عبودیت *

* رباعي *

(۲ ن) بعنایت الله * (۳ ن) اراذل * (۴ن) خویش * (۵ ن) حالات *

* اي بندة بمن گريز خود را يلــــه کن *
* گر شاه جهان نگردي آنگـــه گله کن *
* رو گرد جهـــان بگرد و پا آبلـــه کن *
* گر همچو مني يابي مارا يلــه کن *

المقصود سلطان فيروزشاه برگزيدهٔ حضرت ودود ميان کوهها و جنگلها شده و لب آبها عبره کرده با مشقت بسيار و محنت بيشمار شدائد بےحد و مکائد بےعد بحيلهٔ (۲) فراوان و چارهٔ بے پايان ازان کوهها بعد ازشش ماه بعنايت الله با جملهٔ لشکر هوا خواه در صحن صحرا افتاد - خلائق لشکر روي (۳) بسوي قبلهٔ حاجات کشاده - فرحت و بهجت روي داده - سلطان فيروز با نصرت و بهروز در چند روز بکوچ متواتر بار در بنگاه پيوسته - و دربن مدت (که حضرت شهريار در ولايت جاجنگر بود - بنگاه را چنانچه در کوه گذاشته رفته بود) بنگاه هم در کوه ميبود - القصه (۴) چون سلطان فيروزشاه با سلامت و سعادت از درون کوه بيرون آمد فرمان مراجعت در دهلي بر خانجهان فرستاد - خانجهان در استعداد مشغول شد - چنانچه مناسب اين امير حسن عليه الرحمة و الغفران نبشته است * * بيت *

* چون درآيد کارواني (۵) از ديار دوستان *
* خلق بر قاصد نظر دارد چنين مقصود را *

(۲ ن) بحملهٔ ه (۳ ن) دست شکرسوي اله * (۴ ن) في القصه *
(۵ ن) کارباني *

مقدمهٔ شانزدهم رسیدن سلطان فیروزشاه در شهر دهلي و بستن قبّها

نقل است چون حضرت فیروزشاه نزدیک شهر رسید خلقي بسوي عزیزان خود دویدند - و براي درآمدن سلطان درون شهر خانجهان دستور چون دستوران فغفور استعداد بسیار و بیشمار موجود کرده - چنانچه کرت اول بازگشت از لکهنوتي قبّها بانواع هنرها بسته بودند درین کرت نیز از آثار مسرت و انوار فرحت قبّها بسته - و بران تکلف فراوان و کوشش بي پایان گماشته - در کل بلاد مملکت(۲) شادي عام میان خلائق خواص و عوام پدید آمده - در هر یک قبه جامهاي لون بلون چه از جنس نرمینه و سپیدینه آراسته درین محل راویان اکمل برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کرده - دران ایام شهر فیروزآباد بنا شده بود - اما کوشک و حصار هنوز مرتب نشده - با آن هم یک قبه میان میدان فیروزآباد نیز بسته بودند - في الحاصل آن روز که حضرت شاه فیروز کامل درون شهر درآمد تمام خلائق از فرقهٔ(۳) وضیع و شریف حاضر گشته با بیرقها استقبال نموده - آن هر هفتاد و سه پیل را رنگ کرده و بنقشهاي گوناگون و صنعتهاي(۴) از گفتار بیرون منقش گردانیده طریقهٔ گلهٔ گوسفندان پیش چتر(۵) سلطان کرده درون شهر آورده - تا جهان و جهانیان

(۲ ن) ممالک * (۳ ن) فرق * (۴ ن) صفتهاي * (۵ ن) چهتر *

و عالم و عالمیان بدانند که حضرت شاه فیروز صاحب(۲) نصرت و بهروز چندین پیل مهیب چون جوش نیل از نهب و شکار آورده - این جمله پیل را چنانچه مویشي را گله کنند همچنان گله کرده بغیر پیلبانان درون کوشک همایون شهر دارالملک دهلي بردند * * بیت *

* هم پیل بدست آمد و هم کار فراهم شد *
* المنة للـــه که این هم شد و آن هم شد *

في الجملة چون جملهٔ خلائق بي علائق در وطنهاي خود رفته با اهل و عیال خود نشسته بادهٔ خرمي بدست گرفته و نقل بیغمي بهتنعمي پیش خویش داشته احوال غربت و کربت گذشته از مشقتهاي کمال حال خود پیش عزیزان گفته - بدیدن دیدار عزیزان و مشاهدهٔ جمال دوستان آن همه مشقتها و کثرت محنتها فراموش گشته این گفته * * مصرع *

* این دم نکنم نشاط کي خواهم کرد *

و نیکبختي دیگر از غایت مسرت و نهایت(۳) بهجت شاد گشته گفته *

* ابیات *

دو دلدار موافق روي در روي * گهي بوسه بپا و گاه بر روي
گهي از غمزه دلها میربودند * گهي از بوسه جانها میفزودند

معهذا حضرت فیروزشاه در مملکت دهلي در استمالت ملک مشغول شد - آري عجب اسراري و بوالعجب کرداري که حضرت

(۲ ن) صاحب نصرت و بهروز اند چندین الخ * (۳ ن) نهایت شادیها گفته *

فیروزشاه در (۲) قسم تواریخ هوس بسیار داشت - اندران ایام که خدمت مولانا ضیاءالدین برنیي علیه الرحمة و الغفران مورخ (۳) تواریخ فیروزشاهي برحمت حق پیوسته حضرت فیروزشاه براي کتابت تواریخ خود (۴) بر هر یک عامل (۵) اسرار دل خود گفته که بغیر مورخ مدقق این نگار درین گلزار هیچ کسے با فضل بسے بستن نتوانسته - چون حضرت شاه فیروز از کتابت تواریخ عهد دولت خود نا امید گشته ضرورةً از زبان خویش از کثرت هوس در عمارت کوشک شکار و دور گنبدهاي کوشک نزول و عمارت منارهٔ سنگین (که در کوشک شکار و درون فیروزآباد داشته اند) درسنگ از نقره (۶) کنانیده - و مضمون آن برین جمله نویسانیده - که (ما اینچنین شکار پیلان باختیم - و همچنین پیلان آوردیم - و این چنین رعنائیها نمودیم - این همه چه بود تا میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان این همه نظائر (۷) پیش اهل بصائر یادگار ماند - و خلائق جهان و عاقلان دوران عبرت گیرند) سبحان الله حضرت فیروزشاه آراستهٔ حضرت (۸) الله پادشاهي محسن و نیکوکار بود و پاکیزه اخلاق داشت - مدت چهل سال کمال تختگاه مملکت را به سلطنت آراسته - درین مدت هرچه (۹) دلش خواست حضرت

(۲ ن) از * (۳ ن) مورخ تاریخ از خدمت فیروزشاهي برحمت الٰهي پیوست حضرت الخ * (۴ ن) خود در نبشته بر هر یک * (۵ ن) عاقل کامل * (۶ ن) نقش کنانیده * (۷ ن) نظام * (۸ ن) حضرت آله * (۹ ن) هر کدامي تعلق که در بوستان دل خاست حضرت الله تعالی الخ *

الله تعالی بقدرت اعلی تحیر گردانید - قال[2] الله تعالی ذلک فضل الله یوتیه من یشاء - و قال علیه السلام العمانة قبل الماء و الطین * * رباعي *

* آنرا که بدادند بدادند و بدادند *
* و آنرا که بدادند بدادند و بدادند *
* و آنرا که بخواندند بخواندند و بخواندند *
* و آنرا که بخواندند بخواندند و بخواندند *

مقدمهٔ هفدهم خوشي و خرمئ خلائق عهد سلطان فیروزشاه

نقل است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوتي مشغول بعمارت بودند - عمارت کوشک شهر فیروزآباد تا جهد تمام میشد و هم درین[3] میان حضرت فیروزشاه سلطان عمارت کوشک جندواري[4] با تکلفات بسیار بیر کرده - چون لشکر بعد از دو و نیم سال بازگشته بود هریک تني بسوي وطني رفته - حضرت شاه فیروز در عهد دولت خویش از تاثیر هوس بیش درین سه چیز مشغول گشته - یکي در کارشکار باختن و بجانب بهائم سباع گذاشتن کاهي شکره را بسوي طیور هوائي پرانیدن و گاهي مرکب را بسوی بهائم صحرائي

(۲ ب) کقوله تعالی * (۳ ب) و هم درمیان فیروزآباد عمارت کوشک با تکلفات بسیار آغاز کرده چون لشکر الخ * (۴ ب) مهندواري *

دوانیدن - هوس هذا حضرت شهریار مدام و علی الدوام داشت خصال دوم استمالت مملکت چون سلاطین اهل مکنت از آثار انوار جبلت - این همه از تاثیر کرم حضرت جلت است - خصال سیوم هوس براي برآوردن عمارت ازبسیاري کثرت مهارت - انشاء الله تعالی و بعون الله (۲) بیان این خصال متلثه مشرح در محل هریکي مفصل نبشته آید - این زمان ازتوفیق حضرت رحمان ازاحوال تهتهیان (۳) آغاز میباید کرد - زیراچه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از جلوس نیک نفوس خود این سه چهار مهم متواتر کرده دوکرت بلکهنوتي رفته - و یک مهم جاجنگر و یک مهم تهته المقصود از آثار استمالت بسیار و کوشش پوشش درین کار بي شمار هرسال مملکت مي‌افزود - هرسال از سال دیگر بعنایت الله اکبر آباداني میشد - و از برکت همت (۴) حضرت فیروزشاه خلائق را خوشي و خرمي فراوان روي مي‌نمود - چنانچه زمرهٔ علما و فرقهٔ مشائخ و صلحاي بلاد و ممالک را حضرت فیروزشاه بتوفیق آله (۵) مبلغ سي و شش لک تنکه تعین کرده بود - و ازجهت وظائف براي طویل طوائف زمین اکهل موازنهٔ صد لک تنکه (۶) بفقرا و مساکین بینوا داده - تا اهل بدل فراغ در باغ دین پروري براي طلب نعمتهاي اخروي بحضرت حق مشغول باشند - همچنین زمرهٔ خانان و ملوک

(۲ ن) بعون آله * (۳ ن) دیگر * (۴ن) همت نهمت حضرت * (۵ن) بتوفیق الله تعالی * (۶ ن) بیگهه *|

و معارف را فرحت فراوان وبهجت بےپایان و اهل تجارت را هرسال[2] نفع زیادت تر و اهل بازار را هرسال سود ازمایه بیشتر و اهل اجرت را هرسال ارسال دیگر اجرت بهتر حاصل میشد - همچنین بحکمت رب العالمین صاحبان فقر اضطراري را هرسال فقر ایشان بغنا بدل[3] میگشت - چنانچه هر یک فقیر ارطائفهٔ صغیر[4] و کبیر جوهر گوهر بے غمي مي‌سفت - و اهل زراعت را هرسال وفا بکمال حال مي‌افزود هر یک مزارع مفرح الحال و فارغ البال میبود - کار مزارعان بجائي رسید و بمرتبهٔ انجامید که اگر یک مشت تخمي در زمین مي‌ریختند یکي را به‌هفتاد و هفصد و زیادت ازان بیشمار وفا برمیبرداشتند[5] - و اهل کفر ارطائفهٔ ذمیان و امانیان زیر سایهٔ چتر فیروزشاهي ار رعیت[6] پادشاهي برفاهیت میگذرانیدند - و اهل دارحرب را هرسال نهب و تاراج میکردند - و هر محلي که ار دارحرب نهب شدي ارانچه بود زیادت تر آبادان شدي ار بسیاري استمالت حضرت شهریاري - و همچنین ابو البنات سادات و قضات و فقرا و معارف بنات خردسال را از برکت قدم سلطان فیروز هم در خردسالگي تزویج میکردند - و بشوهران میدادند از غایت بسیاري اسباب که ابوین[7] ایشان را حاصل میشد - و هرکه حاصل نداشت براي کارخیر دختران ارخزانه مي‌یافت - همچنین پسران صغیر مسلمانان

(۲ ن) حال * (۳ ن) مبدل * (۴ ن) تا * (۵ ن) میداشتند *
(۶ ن) رعب (۷ ن) ابواب *

بخاطر فراغ درباغ مکنت در تعلم علوم دیني براي فائدۀ دنیاوي مشغول میبودند - و عالمان و ادیبان و خطاطان تعلیم میکردند و وجه از خزانه مییافتند - و درین کار از تاثیر فراغ بسیار کوشش بیش نمودند - و اهل سودا[۲] با کر و فر ازبرکت قدم سلطان فیروز افسر سه‌گان سال و چهارگان سال در سفر دور در مملکتهاي مشهور براي تجارت میرفتند - منافع بسیار حاصل میکردند - در دارالملک دهلي از آثار اسرار کرم ازلي این چنین بےغمي و تنعمي بخرمي حاصل میشد - بلکه از خاطر نیک سلطان فیروز در چهار رکن عالم جمله تاجداران جهان و جهانداران دوران را همین حال بود - آري زهي عهد دولت فیروزشاه برگزیدۀ حضرت آله چه عهد بود - این چنین برکت و نعمت[۳] در عهد غیري بود یا نبود - از سلطان فیروز چنین برکت و نعمت و امن درین مملکت جمال نمود الا ما شاء الله - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را حکایتے متضمن در آیتے از حکایت سلاطین پیشین و اِمامان دین یقین در دل میگذرد[۴] نوشته آید در خیرالمجالس بندگي شیخ نصیرالدین محمود طالب حضرت رب العالمین علیه الرحمة و الغفران نوشته - که در ایام سالفه و قرون ماضیه در مملکتے پادشاهي بود حلیم و کریم خوب اعتقاد و نیک زندگاني درو همه[۵] آیتهاي جهانباني معاینه میشد - چنانچه ازبرکت عقیدۀ او

(۲ ن) اهل سوداگر • (۳ ن) نعمت بي نقمت • (۴ ن) میکرد •
(۵ ن) هم •

تمام مملکت او آسودہ بودند - درمقامات فرحت جولانگري میذمودند
روزي از روزها آن پادشاه مستثنيٰ در شکارگاه رفته بود - اتفاقا دنبال
شکاري مرکب دوانیده تیر بران شکاري رسانید - از فوج و لشکر خود
جدا افتاد - تنها متحیر ایستاد - پاي در راه نهاد - همدرین میان
بتقدیر سبحان درموضعي رسید - چنانچه متصل آن موضع یک باغي
بے انباغي دید - پادشاه بر کرانۂ آن باغ زیر درختان سایه‌دار زماني
آرامید - ناگاه بحکمت الٰه عورتے زالے خراشیدہ حالي نقصان جمالي
از کمالي ازدرون باغ بیرون آمد - آن پادشاه پرسید اي عورت این باغ
کیست - و درین باغ میوه از جنس چیست - زال چون رستم زال
زبان بدین مقال کشاد - و گفت که این باغ با این تمام راغ از آن
من است - آن پادشاه را گرسنگي گرفته بود بران عورت فرمود که
اي عورت چیزي موجود (۲) داري - اگر داري زود بیاري - آن عورت گفت
که ازجنس طعام چیزي موجود نیست - اگر بگوئي چند خوشۂ انگور
بر سبیل‌مشهور از درون باغ بیارم - پادشاه اجازت داد - زال رخ بسوي
باغ نهاد - و آن عورت نمیداند که این پادشاه این‌مملکت است - معهذا
عورت درون باغ رفت و چند خوشۂ انگور شکست - پیش پادشاه
داشت - چون آن پادشاه انگور تناول کرد بغایت شیرین بود - آن
پادشاه را بغایت (۳) خوش آمد - این کلام برآورد - و رخ بران عورت آورد
که محصول این باغ چند است - عورت گفت چند تنکۂ معدود

(۲ ن) موجود داري زود بیاري * (۳ ن) نهایت *

است - در دل آن پادشاه گذشت که تفحص کارهاي بلاد و ممالک میباید ساخت - زیراچه کارگذاران مملکت و عاملان درگاه سلطنت در جمع اموال بیت المال تقصیر میکنند - وگرنه اینچنین[۲] باغي بیي انتهاي با میوهٔ بسیار و انگور شیرین بیشمار چند تنکهٔ معدود محصول باشد - اگر کارکنان[۳] بکوشش دل و جان درین کار به تفحص[۴] باشند اینچنین مالها فروگذاشت نشود - باز آن پادشاه صاحب راز بران عورت گفت که چند خوشهٔ انگور دیگر هم بیار - آن عورت چند خوشهٔ انگور دیگر نیز آورد - و پیش پادشاه نهاد - بمجرد آنکه پادشاه انگور کرت دوم را در دهن انداخت این بغایت ترش بود آن پادشاه بران عورت گفت مگر انگور کرت دوم از مقام انگور کرت اولین نیاوردهٔ - عورت[۵] گفت که انگور کرت دوم هم از محل کرت اولین است - پادشاه چون این افواه ازان زال شنید بگوش آن زال رسانید که کرت اولین شیرین بود و آخرین ترش موجب چیست - آن زال در درایت و فراست بکمال حال بود - علي الفور چون هوز بازنمود که اي مرد چنین دانم که تا غایت روز پادشاه این مملکت را بر خلائق این سلطنت دل نیک بود - از برکت خاطر نیک او در جمله چیزها برکت میافزود - و شیرین مي‌نمود - مگر همین زمان بتقدیر سبحان ... پادشاه از رعیت این مملکت برگشت - و خطرهٔ قبیح بصریح

---

(۲) [illegible] * (۳ ن) کارگذاران * (۴ ن) متفحص (۵ ن) عورت تمیز [illegible] و این لفظ از زبان برآورد که انگور کرت دوم !! *

در دل او گذشت - تا بار گران بر مرق این ضعیفان نهد - از آثار اندیشهٔ خاطر این شهریار بے برکتي در مملکت ظاهر شد - از شومت آن انگور[2] شیرین بر مرق این زمین ترش گشته - بعده عورت مسطور[3] بران پادشاه گفت که خداي تعالی خیر گرداند - چون پادشاه این تحتگاه خطرهٔ تبیح در دل گذرانیده مبادا که بعمل مقرون گرداند - عجب نبود که بچندین[4] روز ابی مملکت زیر و زبر شود - خلائق این کشور همت ره رود - چون آن پادشاه چنین اواه ازان زال شنید بر تن خویش از آثار اسرار خوف بیش چو برگ بید بلرزید - و در دل اندیشید تا از قاعدهٔ روش خود ذرهٔ تجاوز نکنم - چنانچه امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران گفته[5] * * مثنوي *

چشم رعایت ز رعیت مگیر * تا بودت ملک عمارت پذیر
چون تو شدي سایهٔ یزدان پاک * سایه نشان باش برین مشت خاک

حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که برکت و افزوني در نعمت میان[6] بلاد ممالک از آثار اسرار خوش اعتقادي سلاطین طالبان دین است - همچنین چون حضرت فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت رب العالمین اعتقاد صادق با حق تعالی داشت و براي منفعت مسلمانان کوشش بیش مي گماشت هراینه مدت چهل سال کمال که طول[7] ملک او بود تمام خلائق در مقام خوشي و خرمي آسود - از دلهاي

(۲ ب) انگور شیرین من ترش گشته * (۳ ب) مذکور بمسدور * (۴ ب) سرچند روز * (۵ ب) گوید * (۶ ب) میان کل بلاد * (۷ ب) طور *

خواص و عوام اندیشهٔ حزنها برخاسته - چون حضرت فیروزشاه رخت ازین جهان برداشته و در مملکت دهلي دور دیگران رسیده بتقدیر آلهي و حکمت نامتناهي خلائق دهلي هفت(۲) ره شده - جمله عالم زیر و زبر گشته - بلکه در آخرکار و انتهاي گفتار جمیع خلائق صغار و کبار به نهب مغل پیوسته - چنانچه بیان آن حال و شرح(۳) آن مقال این مورخ دیرینه سال در ذکر خرابي دهلي بشرح(۴) باز نمود *

* بیت *

دولت جاوید نبرده(۵) کسي * نام نکو دولت جاوید هست

مقدمهٔ هژدهم بیان فتح قلعهٔ نگرکوت

نقل(۶) است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوتي اتفاق سواري شکار سمت دولت‌آباد کرد - و بدان جانب رخ آورد - راویان محقق و شارحان مدقق برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف روایت کرده و برین نوع بازنموده که حضرت شاه فیروز مستعد شده تمام حشم و کل خدم دهیاردهها یافته - سلطان فیروز با دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و با مراتب و حشم(۷) جانب دولت‌آباد روان شد - بکوچ متواتر تا بهیانه رسید - در حد بهیانه قدرے آرامید - سبب مصلحت ملکي بالهام ملکي عنان مراجعت سمت دهلي گردانید - چون

(۲ ن) حکمت حضرت نامتناهي * (۳ ن) شروح * (۴ ن) مشرح بازدید * (۵ ن) نبردست‌کس * (۶ ن) منقول است * (۷ ن) مهم *

حضرت شاه با جیش هواخواه در دهلي آمد از دهلي سمت قلعهٔ
نگرکوت رخ آورد - بسمت حریبان زمیندار ناچ به گرهي برآورد
حضرت شاه با جیوش دولت خواه نزدیک نگرکوت رسید - قلعهٔ
نگرکوت را بغایت محکم و مستحکم دید - و راي نگرکوت بالاي
قلعه خزید - جیوش منصور تمام ولایت راي مقهور را نهب و تاراج
گردانید - و بت جوالامکهي[2] که معبد کافران است میان راه نگرکوت
بود - درین محل راویان[3] گفته که بت مذکور میان حجرهٔ مستور
است که آنرا طائفه هندوان مي‌پرستند - آنکه بعضی اهل کفر گویند
(چون سلطان فیروز دران مقام آن بت جوالامکهي رسید مخصوص[4]
براي دیدن او رفت و یک چتر زرین بر سر او داشت) این دروغ است
زیراکه این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف از زبان خدمت والد
بزرگوار خود شنید و دران وقت همراهي[5] رکاب رایات اعلی بودند
فرمودند که اهل کفر چنین الفاظ بر ذات احسن صفات سلطان
فیروزشاه ابوالبرکات افترا کرده - سلطان فیروزشاه پادشاهي[6] دیندار
و دین پناهي خدا ترس بود - مدت چهل سال کمال بمتابعت
شریعت و طریقت اتباع نموده - ازو این چنین چیزها چه نوع در
وجود آید - خدمت والد فرمود دران هنگام که آن شهنشاه با عظام
دران مقام رسید و آن بت را دید جمیع رایان و رانگان و زمینداران

(۲ ن) جالا مکهي * (۳ ن) راویان اکمل * (۴ ن) مخصوص کرده *
(۵ ن) برابر * (۶ ن) پادشاه دین پناهے خدا ترسي بود *

که همراه رکاب بودند همه را پیش خود طلبید - و این لفظ از زبان[۲] خود کشید - که ای احمقان و عقل گم‌کردگان پرستیدن این سنگ چه کشاید - و التجا بدیشان چه غرض برآرد[۳] - روش[۴] متابعت شریعت زیبا نماید - که صاحب مخالف شرع در دوزخ درآید - سلطان فیروزشاه از خوف حضرت آله بت مذکور را در معرض استخفاف آورد طائفهٔ هندوان از آثار کفر بے پایان که در سینهاي ایشان پنهان است از سبب رجحان دین باطل خویش و روش بد کیش از تاثیر کوردلي بیش اینچنین افتراها بر ذات با برکات سلطان فیروز بر میبندند و بعضي از اهل کفار از غایت کفر بسیار و نهایت انکار بیشمار گویند که سلطان محمد شاه بن تغلق شاه نیز یک چتر[۵] بر سر آن بت نهاده بود - این معني نیز دروغ است - اهل اسلام را واجب است که این چنین گفتارها هیچ وجوه[۶] استوار ندارند - سلطان فیروزشاه و سلطان محمد شاه هردو تاجداران برگزیدهٔ حضرت پروردگار از اهل سنت و جماعت بودند - بلکه در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش هرکجا که بتخانه بود شکسته و پست گردانیده - از ایشان این چنین چیزها چگونه آید - آن خاکساران طائفهٔ کافران بدروغ افترا کرده - المقصود چون سلطان فیروز طالب رضاي حضرت ودود فرود قلعهٔ نگرکوت رسید و آن مقام را بغایت مستحکم دید و راي نگرکوت

(۲ ن) برابر • (۳ ن) برآید • (۴ ن) روش کردن بمتابعت •

(۵ ن) چهتر • (٦ ن) وجهي •

بالاي قلعه در مقامات قلب خريد جيوش سلطاني و حيش جهانباني بعنايت رباني ملعه را گرد کرده مرود آمده - تو بر تو بلکه بدور ده توگرد گرفته مرود آمده - از هردو جانب منجنيق داشته از طرفين سنگ عراده خاسته - چنانچه سنگهاي جانبين از پلۀ منجنيق طرفين بيکديگر در هوا دهکه ميخوردند - و قطره قطره ميشدند - مدت شش ماه جيوش فيروزشاه قلعه را گردگرفته بودند گردان جانبين و کندآوران طرفين با يکديگر قوت مينمودند - ابواب مِري بے مَري کشودند - بکرم حضرت آله و عنايت الله بعد از شش ماه فيروزشاه را جمال فتح در آئينه کمال نمود - راے مقهور مذکور از بالاي قلعه فرود آمده - چه نوع بود افسانۀ فرود آمدن راي - يکروز سلطان فيروزشاه صاحب نصرت و بهروز براے ديدن[2] دور قلعه و براي قلع کمار آن مرحله سوار شده - و راي[3] بالاي قلعه بود - اتفاقا سلطان فيروزشاه را در عين گستن و نظر در دور ملعه فرمودن ناگاه نظر[4] بران راي اهل‌پناه افتاد - راي بالاي قلعه چون مطيعان حضرت و بندگان دولت بپا ايستاده - راي انگشت بعجز کشاد - بسوي حضرت سلطان فيروزشاه مشعلۀ گيتي افروز خدمت کرد - دست بست ايستاده شد - دريں‌محل چون شهنشاه اکمل ديد که راي مقهور چون بندگان‌مجبور سر باطاعت درآورد سلطان فيروزشاه دست خود را در بغل خود

(۲ ں) ديدن دور قلعه بود • (۳ ں) و راى بالاي اه • (۴ ں) نظر شاه •

درآورد - و دستارچه از بغل کشید - و جانب راي بمرحمت دید و اشارت کرد اعني بیا - مهتگان راي جمله یکجا شدند - و بران راي بازنمودند - که سلطان فیروزشاه درمیان تاجداران هفت کشور در وصف و صفات بیور است - هیچ شهریاري در هیچ دیارے باعظمت و مکنت این پادشاه نیست - چون این چنین جهاندارے پرکارے دلداري بدل کاري میدهد و مخصوص کرده خود میطلبد براو بے توقف و تأمل میباید رفت - از همه غمها میباید رست - راي مذکور از همه کثرت غرور از سر خود دور گردانید - از بالاي قلعه چون بندگان مطیع فرود آمده در پاي سلطان فیروزشاه گیتي آراي افتاد زبان پهن (۲) از عذر کشاد - حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه دست بر پشت راي نهاده جامهاي زردوزي و زربفت داده و یک چتر عطا کرده همان زمان چون آئین جهانداران بازگردانید راي مذکور از پیش جهاندار مشهور اسپان (۳) تیز پاي و ترکیان بیش بهاے یافته - بدرهاے مال بحکم (۴) شهریار خوش خصال خازنان بیت المال بر کتف راي داشته - راي مذکور از پیش تخت با فرحت و بهجت بازگشته - بعنایت حضرت علام آن مقام فتح شد * * مثنوي *

هرجا که درخت هست بنگر * چون وقت رسید زان (۵) ثمر بر

وقت است برنده تیغ هشدار * در یاب تو وقت را نگهدار

(۲ ن) زبان هزار عذر کشاده * (۳ ن) دریائي * (۴ ن) بحکم فرمان شهریار * (۵ ن) میدهد بر *

تا وقت رسد همي براند • چون وقت رسد همي نخواند
بيوقت چو ميوه را بگيري • زان کاشته هيچ بر نداري

الغرض اين همه اوقات و اشکال[۲] حادثات پيش از مهم تهته بود و بعد از مهم تهته حضرت شاه مبرور از مهمها بازماند - مصلحت ملکي درين ديد - پاي مبارک از سواري مهمها کشيد - معهذا چون سلطان فيروزشاه خواست تا از نگرکوت بازگردد راي از قلعه خدمتي بزاوان و اسپهاي پيش بهاي بے پايان فرستاد حضرت شاه عنان مراجعت سمت دارالملک دهلي گردانيده - اين بود شرح[۳] مقدمات هژده از قسم دوم که در کتابت آمد - اين زمان هم از قسم سيوم در قلم آورده شود •

قسم سيوم شرح احوال مهم تهته و برابر خود آوردن جام و بابهينه و وضع طاس گهريال

هژده مقدمه

مقدمهٔ اول اتفاق کردن سلطان با خانجهان براي مهم تهته

نقل است سلطان مبرور بعد از آمدن از مهم لکهنوتي و جاجنگر

(۲ ن) آشکاره • (۳ ن) شرح هژده مقدمهٔ قسم دوم که در کتابت آمد اين زمان در قلم آورده شود از قسم سيوم اخبار مهم تهته بامداد درين قسم نيز هژده مقدمه است و من کتبه رضي الله عنه •

البته سواري شکار چون شهریاران کامگار در حوالي دهلي کردي دست قوت چون اهل فتوت بسوي حربیان برآوردي (۲) - مدت چهار سال کامل برآمد که از مهم لکهنوتي در شهر دهلي آمد درین مدت اگرچه استمالت رعیت میکرد اما زمان زمان ذکر تهتهیان برین (۳) سلطان میرفت - هر بار که ذکر تهته افتادي دست بر محاسن مبارک فرود آوردي و فرمودي - افسوس صد هزار افسوس که این یک آرزوي در دل خدایگان مغفور ماند - اعني محمد شاه بن تغلق شاه که تهته فتح نشد - ازین دلائل مقابل مقربان درگاه و امیران (۴) بارگاه را معلوم میشد که البته میل دل شاه و اندیشهٔ حضرت شهنشاه براي سواريِ شکار سمت تهته نامدار است - روزي از روزها حضرت شاه بےنظیر با خانجهان وزیر پرتدبیر در محل (۵) خلوت چون شاهان اهل مکنت بمشورت نشسته اسرار نهاني در صحن صحرا کشته و گفته که طائفهٔ تهتهیان چه کسانند - و در وجد معرض (۶) اند - که حضرت خدایگان مغفور در حدود تهته نزول فرماید و در زمین ایشان درآید (۷) - و ایشان مکابره کنند (۸) - و روي ازان حضرت بگردانند (۹) - بران بسنده نه طغي حرامخوار را بر خود جاي دهند چون خدایگان مغفور را عمر آخر شده بود در عین زحمت رخ

(۲ ن) میآوردي * (۳ ن) بر زبان سلطان * (۴ ن) مشیران * (۵ ن) در محل خلوت انقطاع از جلوس چون سلاطین اهل مکنت * (٦ ن) فرمودند * (۷ ن) در آمدند * (۸ ن) کردند * (۹ ن) بگردانندند *

بجانب می آوردي و برمودي - دریغ و هزار دریغ اگر حضرت الله کرم کند این زحمت من بصحت بدل گردد تهنیان را زیر امر درآرم - و اگر بتقدیر الله تعالی قلم آسود و حکم از ابواب موت کشود همین یک آرزو در دل ما ماند - درین محل سلطان فیروزشاه بر خانجهان بدینسان گفته گوهر اسرار پیش وزیر سفته که بتقدیر الله تعالی سلطان مرحوم مغفور بجوار رحمت حضرت غفور آسوده و این آرزو در دل ایشان مانده - چون حضرت الله ما را بجای ایشان نشانده انتقام ایشان کشیدن شاید یا نه - درین محل دستور مسطور درتامل افتاده - و در دریای قلب خویش چون دستوران نیک اندیش ابواب فکر کشاده بعد زمانی بزمرات کلمات احسن پرداخته و گفته که این اندیشه نیکو اندیشه است - و احسن فکري - درین سود در سود مستثنی میشوند - یکی آنکه در زمانای بزرگان و نصال خویشاوندان کوشیده میشود - رسمي است در جهان و قانوني است میان عالم و عالمیان که فرزندان و برادران براي انتقام بزرگان خویشتن حریص باشند - و باهتمام[۲] تمام کوشند - و این آئین میان سلاطین بغایت مستحسن است - نفع دوم آنست که قانوني است ... تاجداران را و روشي است مر جهانداران را که هرسال با قوت کمال براي قلعه کشائي بکوشش پیش کوشند - چنانچه مناسب این جا شیخ سعدي علیه الرحمة و الغفران گفته • قطعه

(۲ ب) وبرای انتقام باهتمام تمام کوشند •

نیم نانی گر خورد مرد خدای * بذل درویشان کند نیمي دگر
هفت اقلیم ار(۲) بگیرد پادشاه * همچنان در بند اقلیمي دگر

معهذا دستور مستثنی پیش شهنشاه اهل صفا بازنمود - برین وجوه
این اندیشه (که دردل مبارک از آثار الهام حق تبارک و تعالی گذشته)
بغایت احسن(۳) است - کما قال النبي صلی الله علیه وسلم العبد یدبر
والله یقدر *

* مصرع *

* پادشاهان کینه کش باشند و جباري کنند *

القصه(۴) حضرت شاه بر دستور هواخواه فرمود تا استعداد سواريِ شکار
برای روان شدن سمت تهته نامدار موجود گرداند - دستور مذکور
نبال استعداد شده عرض حشم حاضر و غائب بحزم آغاز کرده از
ائفهٔ سوار جرار و پیادگان شمشیر گذار از زمرهٔ وجهدار و غیر وجهدار
ض کرده - درمیان خلق آوازه افتاد که سلطان فیروزشاه بعنایت
صرت اله رخ بجانب تهته خواهد نهاد - سبحان الله سلطان فیروزشاه
د مهم بعد از جلوس(۵) خود متواتر کرده - چون جملهٔ خلائق سلطنت
مملکت بخوشي و خرمي بمقامات(۶) بیغمي و تنعمي مشغول بودند
کي بانشراح باطن و فرحت ظاهر در لشکر میرفتند - المقصود چون
داد موجود گشت حشم غیر وجهي چهارگان دهیازده یافت
کي از طائفهٔ وجهدار از غایت آسودگي بسیار و یسار بیشمار

ن) ملک اقلیمي بگیرد • (۳ ن) مستحسن • (۴ ن) في القصه *
ن) در جلوس • (۶ ن) بنعمات *

با اسپ و اسلحه حاضر گشت - حضرت شاه فیروز بآئین[2] تاجداري و قانون شهرياري و روش جهانداري سمت تهته سواري فرمود - هريکي از زمرهٔ خانان درگاه و ملوک بارگاه با تجملات خويش از تاثير دستگاه بيش و با دولت اهل کيش برابر رکاب روان شده • • بيت •

نشست از بر بارهٔ ره نورد • برآراست لشکر بسيم نبرد

مقدمهٔ دوم روان شدن سلطان فيروز سمت تهته

نقل است چون حضرت[3] سلطان فيروز خواست که بطالع ميمون و اختر مبارک و همايون سمت تهته سواري کند اول زيارت بزرگان دين و طالبان حضرت رب العالمين (که در جوار شهر دهلي آسوده اند) باعتقاد تمام چون خسروان عظام کرد[4] - بعده[5] زيارت سلاطين ماضيه انار الله برهانهم بجا آورد[6] - و جميع مشائخ و سلاطين را بحضرت ذوالجلال شفيع آورد[7] - و اين سنت سنيه و خصال مرضيهٔ سلطان فيروزشاه را بود (هربار[8] که خواستي از شهر دهلي جائي سواري کند اگرچه يکماه يا دو ماه سواري بودي عاقبت جميع مشائخ ديندار و سلاطين نامدار را زيارت کردي - و از هريکي استمداد[9] خواستي - خود را در پناه ايشان انداختي عظمت و بزرگي پيش خويش درميان نديدي) و اين صفت اوليا ست - کما قال النبي عليه الصلوة و السلام

(۲ ب) با ارادت تاجداران و آئين وعادت شهرياران • (۳ ب) حضرت شاه خواست • (۴ ب) کردي • (۵ ب) و زيارت • (۶ ب) آوردي • (۷ ب) آوردي • (۸ ب) و هربار • (۹ ب) استعداد •

و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور *

* مصرع *

* گوشه نشینئي دو سه را پاس دار *

* بيت *

گر نیک آیم مرا از ایشان گیرند (۲) * ور بد باشم مرا بدیشان بخشند (۳)

سبحان الله تا آنکه سلطان فیروزشاه مدت چهل سال در پایهٔ سلیماني بارج کامراني بود این رسم پسندیده و شیوهٔ گزیدهٔ او تا آخر عهد او (۴) مستقیم ماند (که بغیر زیارت بزرگان و گشتن در مزار پاکان در سمت هیچ طرفي سواري نکردے) چون سلطان فیروزشاه در مزار بزرگي رسیدي باعتقاد تمام بسوي قبر او دویدي - بتواضع تمام تواضع کردي - و کله بر زمین آوردي - بارها درین کارها (۵) این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بچشم خود دیده - چون سلطان فیروز در مقبرهٔ شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز درمیآمد درمحل پایان نزدیک سرگور (۶) امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران ایستاده میشد - و سر سرور خود را بتواضع تمام براي رضاي حضرت علام نزدیک زمین میبرد - بعده دو سه محل دیگر نیزسر بر زمین مي نهاد - چون معتقدان اخلاص میکشاد چون نزدیک قبر شیخ میرسید بتواضع تمام براي رضاي علام (۷) نزدیک قبر نیزسر بر زمین میآورد - بعده متصل تربت خدمت شیخ مي نشست

(۲ ن) گیرید * (۳ ن) بخشید * (۴ ن) آخر دور عهد او * (۵ ن) کردارها *
(۶ ن) سر آن گور امیر خسرو ترک الله علیه آه * (۷ ن) سبحان *

و با راحت و برحت تمام چنانچه در شرع آمده است خواندنیهای بسیار خواندی - بعده پیشتر میشد غلاف قبر خدمت شیخ میگرفت اسرار و حاجات خود میگفت - چون از زیارت فارغ میشد زمانے مینشست - و بروح جمیع خفتگان آن مقام باهتمام تمام فاتحه میخواند چون از زیارت فارغ میشد برای هریک مقبره کوزهای مال برانداز هر یک که تعین بود خازنان بیت المال نقد کمال آن کوزهاے مال برای فقرا و مساکین بینوا میآوردند - و بنظر[2] حضرت فیروزشاه تسلیم متولیان هر یک مقبره میکردند - بآن هم حضرت شهریار اعظم برای دلاسای یکان نفر امرای کبار ارجملهٔ ملوک نامدار برابر متولیان خوش گفتار ار پیش تحت تعین میفرمودند[3] - تا مستحق محروم نماند - کرات و مرات خدمت[4] والد و خدمت ارادر این مؤرخ نیر در بعضے مقبره تعین می‌شدند - معهذا[5] حضرت فیروزشاه زیارت مشائخ و سلاطین اهل صفا بدین طریق کردے و بازگشتے - سبحان الله این همه عطای ربانی و بخشش درگاه سبحانی است - وگرنه از آدمی زاد جثهٔ ارخاک و باد کے این حسنها[6] آید که بر چنین آئینها[7] گراید - هریکی اززمرهٔ انسان و فرقهٔ مؤمنان ارجهت خود درین کوشند - که ما نیکی کنیم و عمل نیک بجا آریم که آن احسن

(۲ ن) بنظر رحمت حضرت ٭ (۳ ن) میشد ٭ (۴ ن) خدمت والد این مؤرخ و برادر مورخ نیر ٭ (۵ ن) شهنشاه ٭ (۶ ن) اینچنین ها آید ٭ (۷ ن) آینها ٭

است - اما عمل نیک همون (۲) کند که الله تبارک و تعالی او را توفیق دهد و هدایت بخشد * * رباعي *

* یک شهر پر از حدیث آن روي نکوست *

* دلهاي همـــه جهانيـــان بردهٔ او ست *

* ما مي‌کوشیم و دیگران مي‌کوشنـــد *

* تا بخت کرا بود کرا دارد (۳) دوست *

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله با لشکر جرار و گردان کارزار و کندآوران نامدار و یلان جهانگرد و مبارزان گیتي نورد (۴) و پیادگان چالاک مانند سیارگان افلاک گیوان افسز و نیوان بیمر با پیلان کوه پیکر سمت تهته رخ آورده - و طائفهٔ (۵) بندگان خاص بیقیاس که دران ایام جمع شده بودند شرح آن در قسم چهارم داده آید - الغرض خدمت والد بزرگوار و اودر این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف دران ایام و بدان هنگام در محل دیوان وزارت میان اصحاب با مهارت خدمت میکردند معهذا برابر رکاب حضرت فیروزشاه نود هزار سوار و چهار صد و هشتاد پیل چون جوش نیل روان شده - و خان اعظم تاتارخان دران ایام

(۲ ن) همو کند کسے را که الله تعالی توفیق دهد الا * (۳ ن) ودود *

(۴ ن) نبرد * (۵ ن) و طائفهٔ بندگان یکی از واجبان دردل افتاده بود انشاءالله تعالی و بعون آله بیان جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده آید - در دیگر - و بمطلوب پادشاه براي جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده اید *

ازین جهان نقل کرده بود - و خان‌جهان وزیر باسم نیابت غیبت در شهر دهلي مانده بود - و در فراش‌خانهٔ حضرت فیروزشاه چنانچه آئین خسروان و قانون سروران است دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و نوبت سحري بر آئین مهتري برابر روان کرده - و مراتب صد و هشتاد نشانه از هریک جنس - چنانچه تفصیل آن در قسم اول مشرح آمده است - و هشتاد و چهار طبل دمامهٔ شتري و اسپي و خري (۲) و مثل این هریک کارخانه را اسباب روان کرده - چنانچه مناسب آن خواجهٔ نظامي فرماید علیه الرحمة • • ابیات •

جهان در جهان لشکر آراسته • زبوق و دهل بانگ (۳) برخاسته

سپاهی که گر بار جوید بسي • نه بیند بیکجاي چندان کسي

العرض (۴) چون حضرت شاه پاي در رکاب نهاد و عنان سمند دولت سمت (۵) ثهته کشاد نیت کرد تامیان قصبهٔ اجودهن شده زیارت بندگي شیخ‌الاسلام شیخ فریدالدین قدس الله سره العزیز بکنم - بعده پیشتر روان شوم - حضرت شاه با جیش درالصحراء بکوچ متواتر روان گشت - چون شاه جهاندار بعنایت حضرت پروردگار در حد قصبهٔ اجودهن رسید براي سعادت زیارت خدمت شیخ چون معتقدان کوشیده - بعد (۶) زیارت پیشتر روان شد - آن زمان که در حدود بهکر و سیوستان رسید فرمان از پیش خسرو جهان شد - تا بحر آن ولایت بتمام برابر رکاب شهریار عظام روان

(۲ ب) چنزے • (۳ ب) شور • (۴ ب) في‌العرض • (۵ ب) نه ثهته •

(۶ ب) بعده پیشترشده •

کنند - پنج هزار گروه هریک هزار عهدهٔ یکان ملوک کبار شده پنج هزار کشتي از هرجنس دران ولایت جمع شد - یک هزار کشتي بعهدهٔ خدمت والد و اودر این مؤرخ شده (۲) - القصه حضرت شاه فیروز فرمود که این تمام بحر میان لب آب سنده (۳) روان دارند - و خود حضرت فیروزشاه در پناه آله با لشکر هم کرانه گرفته مقابل بحر شده میرفت - چنانچه در (۴) چندگاه در حدود تهته رسید - خواجهٔ نظامي فرماید * * ابیات *

چو تیرش گذر بر دلیران کند * نشانه ز پهلوي شیران کند
بهرجا که نیروي شه پي فشرد * ورا بود فیروزي و دستبرد

مقدمهٔ سوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته

نقل است دران ایام بحکمت حضرت علام (۵) آباداني تهته در دو محل بود - یک محل کرانهٔ لب آب سنده جانب دهلي - دوم محل نذار لب آب سنده - جانب تهتهیان بسیار و بیشمار مرد انبوه نریکي با شکوه بلکه هریک تن چوانجمن بود با گراني کوه - جمله مرد جنگي - چنانچه از احوال قوت و جلادت ایشان میان جهان و جهانیان معلوم و روشن است - دران ایام جام برادر راي (۶) انّر و بانهبنه برادرزادهٔ و ضابط تهته بودند - انواع رعنائي در میدان خود نمائي مینمودند (۷) با حضرت فیروزشاه ابواب (۸) مردي بي‌مردمي میکشودند - جمیعت بسیار جمع کردند - چون ولایت ایشان بسیار و بیشمار است التفات

(۲ ن) گردید * (۳ ن) سنده کرده * (۴ ن) سر * (۵ ن) آله * (۶ ن) راي تهته و برادرزادهٔ او ضابط اﷲ * (۷ ن) مي‌پیمودند * (۸ ن) ابواب مبارزت میکشودند *

از ایشان نکرده دست قوت برآورده از آثار بسیاري قوت و زور جمعیت هم در آباداني سنده که قرین[2] لب آب سنده است مانده تخم قتال در زمین عداوت کاشته براي درآویز چون جیش پرویز کوشش پیش گماشته - معهذا درین هر در محل آباداني حصارهاي گلین برآورده المقصود جام و بانهبنه خودکام بجنگ پیش آمده - حضرت فیروزشاه نیز چو خسروان اهل تمییز در حدود تهته نزول فرموده - هر روز نمودار جنگ چون امواج پشنگ بمثل پلنگ از جانبین میشد - بتقدیر حضرت آله[3] در لشکر فیروزشاه هر روز غله گران شدن گرفت - و وباي اسپان از گفتار گذشت - از جهت وبا این چنین بلا افتاده که خلائق لشکر از کهتر تا مهتر ابواب نا امیدي کشاده - از جملهٔ نود هزار سوار که برابر رکاب آن جهاندار بود اگر ربع لشکر را اسپ زنده مانده باشد بسیار بود - از جهت گراني غله حیراني تمام پیش آمده - بهاے غله از دو تنکه و سه تنکه مني زیادت شدن گرفت - چون تهتهیان دیده که در لشکر سلطان فیروزشاه غله گران گشته و وباي اسپان از گفتار گذشته و خلق لشکر نا امید گشته جوهر گوهر نا امیدي سفته جام[4] و بانهبنه خودکام میان خویش از آثار اسرار غرور پیش اتفاق کرده تا[5] با لشکر فیروزشاه جنگ و درآویز چون پرویز کنند - و میان خویش از تاثیر غرور پیش الفاظ ابوالفضول آغاز کردند •   • ابیات •

(۲ ن) وزین تر - دیگر - دربن • (۳ ن) و وبا در اسپان • (۴ ن) درین محل جام • (۵ ن) که با لشکر فیروزشاه جنگ دهنده درآویزه

گر ایدون که آید فریدون بمن (۲) * گرفتار گردد همیدون بمن

سنانم چنان اژدها را خورد * که طوفان آتش گیا را خورد

مقدمهٔ چهارم درآویز لشکر سلطان فیروز با تهتهیان

نقل است جام و بانهبنهٔ خود کام با جمعیت تمام مستعد شده با سوار بسیار و پیادهٔ بے شمار از میان حصار بیرون آمدند و مقابل لشکر فیروزشاه نمودار گردیدند (۳) - بال قتال با همال با یکدیگر برآوردند - چون حضرت شاه فیروز شنید که جام و بانهبنه لشکر براي جنگ کشیده درین محل حضرت فیروزشاه اکمل لشکر خود را عرض (۴) کرد - موازنهٔ لشکر دید - چه بیند که چهارم حصه هم سوار نیست و از غایت قحط هیچ کسے را قوت و قرار نیست - با آن هم حضرت فیروزشاه اهل نعمت همت کرد - افواج منصور چون سلاطین مشهور آراست - و براي قتال بپا خاست - جیوش مشهور و جیش منصور را سه فوج کرده - میمنه و میسره و قلب - و بتمام پیل درین سه فوج قسمت کرده داده در میدان جلادت بشجاعت ایستاده - حضرت فیروزشاه چون جهانداران اهل گاه اسلحهٔ مرتّبه پوشیده براي جنگ چون نهنگ (۵) کوشیده چوب بر دست گرفته درین سه فوج خرامش میکرد - و جیش خویش را دلداري بدلکاري میداد - هر یکي را بمواعید خوب منتظر (۶) میگردانید * * بیت *

(۲ ن) بیاید * (۳ ن) کردند * (۴ ن) التماس عرض - در دیگر بقیاس عرض * (۵ ن)فرمایش * (۶ ن) مستظهر - منتظم •

• مرا دل دهٔ از من دلیـري نه بین •

• که[۲] روباه خود خوان و شیـري نه بین •

معهذا حضرت شهنشاه اهل[۳] صفا پیش هر فوجي که میگذشت و کلمات امیدواري میگفت هریکي زبان بدعاي سلطان میکشاد - و سر بر زمین مي‌نهاد - و حضرت فیروزشاه اگرچه بر قیاس تاجداران کبار و آئین شهریاران نامدار التفات از جمعیت تهٔتیان بیشمار نمیکرد ظاهرًا اما در باطن از سبب ضعف لشکر چون جهانداران اسر تشویش میکرد و افسوس میخورد - زمان زمان دست حاجات بمناجات بسوي قبله برمي‌آورد - التجا بحضرت حق میکرد - و جمعیت تهٔتیان موازنهٔ بیست هزار سوار جرار هریکي[۴] در زور و دلاوري کندآور روزگار و موازنهٔ چهار لک پیادهٔ نامدار بااین جمعیت فراوان و قوت بے پایان طائفهٔ تهٔتیان درآویز کردن نمي‌توانستند - از هر دو طرف گردان نامدار و کندآوران بیشمار به تیرکاري مشغول گشتند - بفرمان کن فیکون پدید آرندهٔ حکمهاے مکنون مقابل افواج لشکر فیروزشاه بتقدیر آله باد سخت برخاست - چنانچه هر یکي دست از جنگ بازداشت این چنین باد بود که خلائق لشکر را امکان چشم کشادن نبود - با اینهمه حال و آثار این مقال پهلوانان جانبین و گردان طرفین بیکدیگر بدرآویز مشغول بودند •

• فرد •

بکبک دري چون درآید عقاب • چگونه جهد بر زمین آفتاب

(۲ ن) دروباه • (۳ ن) با • (۴ ن) هریکي دلاور و کندآور •

المقصود اگر چه جیوش حضرت فیروزشاه چون دوستان هوا خواه همت میکردند با آن هم از سبب قحط و وباي اسپان بے زور گشته بودند - هر بار که افواج لشکر منصور چون امواج بحور حمله میکردند و جمله یکجا شده دست مردي مي‌نمودند جمعیت تهتهیان با آن قوت بے پایان درون حصار مي‌خزیدند - حضرت شاه چون تاجداران گیتي پناه ایستاده نظام(۲) افواج خویش میدید و از زبان مبارک خود این لفظ میکشید - زهي لشکر با همت و خهي افواج با جرأت(۳) با آنکه از تاثیر اینچنین محنت ضعیف شده بودند البته(۴) کمر همت مي‌بستند - دلیروار چون غازیان نامدار و مبارزان کامگار بر روي حریف خاکسار تیغ دو دستي میزدند القصه چون این چنین احوال جانبین گذشت تهتهیان را عنان طاقت از دست رفت - جام با جمعیت خود کام از مقام درآویز بازگشت - حضرت فیروزشاه بعنایت آله در مقام خود آرام گرفت بهمه حال فتح تهته دست نداد - چون حضرت فیروزشاه با جیش هواخواه در محل خویش فرود آمد با اعوان درگاه و انصار بارگاه در محل مشورت نشسته راز دل خویش پیش ایشان گفته - تا حالیا این زمان ازین مکان بازگردم - و رخ سوي گجرات آرم - و کوشش براي استعداد(۵) حشم گمارم - اگر حیات باقي باشد

(۲ ن) نظارهٔ * (۳ ن) نهمت * (۴ ن) البته همت را کار مي بستند *

(۵ ن) استعلاء *

و کرم آله ساقي(۲) باشد سال دیگر بیایم - تا از پردهٔ غیب چه میزاید ●

● بیت ●

کسی کو مصلحت اندیش باشد ● نصف زیرکان او پیش باشد

مقدمهٔ پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهنه و برگشتن(۳) بسمت گجرات

نقل است چون شب درآمد و از جنگ بازگشتند و لشکر در مقام خود فرودآمدند حضرت فیروزشاه مقربان درگاه و دوستداران(۴) بارگاه را بتجدید پیش خویش طلبید - و از اندیشهٔ خود بر ایشان گفته و جوهر معاني بالهام سبحاني سفته - که تقدیر حضرت رحماني و تاثیر ادوار آسماني بربن رفته که درین کرت تهنه فتح نشود - وجیوش(۵) بلا و جیش عدا سوی لشکر ما دود - الله تعالی بقدرت اعلی همه اسباب آن پیدا آورده - لشکر بغایت ضعیف شده - یکی تنگي غله و دوم بلاي وباي اسپان - لشکر بیچاره اگرچه از جسم(۶) خویش با ضعف بیش همت میکنند بدلائل عقلي و براهین فهمي معلوم و روشن میشود که باین ضعف تا کي همت خواهندکرد - میخواهم ازین محل بازگردم - و در گجرات بروم - و این لشکر شکسته(۷) را مرمت کنم - اگر

(۲ ن) شافي ● (۳ ن) و بازگشتن بسمت گجرات اتفاق افتاد ● در دیگر و اسرار آثار این انوار بر مقربان خود کشاد چون شب درآمد ● (۴ ن) دوستان ● (۵ ن) و جیوش وبا بیزمان بسوي لشکر ما از قدرت الله تبارک و تعالی رواورده ● (۶ ن) چس ● (۷ ن) کشته و شکسته را ●

حیات باقیست و کرم حق تعالی دمادم ساقیست انشاءالله تعالی بعونه و کرمه در سال دیگر در[2] زمین کین باز آمده شود - حضرت فیروزشاه پیش مشیران هوا خواه و جلیسان درگاه و انیسان بارگاه تکرار تقریر کرده فرمود - بغیر آمدن کرت دوم درین مقام در دهلي رفتني[3] نه ام - چون مقربان درگاه و مشیران بارگاه این افواه از زبان شاه شنیدند هر همه سر بر زمین آوردند - بیک اتفاق بازنمودند و ابواب راز بکشودند - گفتند پسندیده اندیشه است که در ضمیر منیر حضرت شاه گذشته - و مستحسن اختیاري[4] ست که در دل پادشاه جاي داده - و این آئین قدیم ازان شهریاران کبار و قانون مستقیم ازان جهانداران گیتي‌مدار است چون محلے في‌الحال فتح نشود و البته لشکر را ضعف عارضي پیش آید جهانداران دوربین و شهریاران اهل یقین از[5] آثار اسرار مصلحت ملک و دین ازان[6] مقام باهتمام تمام چند روزے احتراز کنند[7] - و آن[8] مهم را از خاطر مبارک خویش فراموش نگردانند[9] - اگر حضرت سلیماني و مکنت سلطنت جهانباني بعنایت رباني چند روز ازین مقام عنان سمند عزت بگردانند و مراجعت بسوي گجرات کنند که آن نیز اقلیم حضرت شاهي‌ست خلق را غله بمراد رسد - و پیادهٔ مانده بر اسپ سوار شود - خلائق[10]

(۲ ن) درین زمین باز اه * (۳ ن) رفتن ندارم * (۴ ن) اخباري است *

(۵ ن) واقف اسرار * (٦ ن) ازین * (۷ ن) کردند * (۸ ن) این *

(۹ ن) نگردانیده اند * (۱۰ ن) خلق *

بتمام تاره گردد - بارکرت دوم میتوان آمدن - چون این چنین شود میان تهتهیان آوازه رود که حضرت شاه بیرور بازگشت - و بشهر(۲) خود رفت - تهتهیان بکوشش دل و جان امسال با دستگاه کمال دنبال زراعت شوند - غله در زمین نگارند - و درین کار کوشش بیش گمارند آن مقدار غله که موجود دارند در زمین ریزند - چون وقت آن برسد که غلهٔ ربیع داخل(۳) شود بارکرت دوم با لشکرهای انبوه و پیلان(۴) کیوان شکوه با هر یک گروه در آغاز ربیع درین حدود آمده شود - تمام غلههاي ایشان بردست اهل کیشان آید - خلق لشکر را فراخيِ سال روي نماید - ازکرم آله اینست که تهته بردست آید - فی‌الحال چون مقربان حضرت و مشیران مملکت چنین داستان چون قانون پاستان دران بوستان مثل آئین درستان بازنمودند حضرت شاه را رای هواخواهان درگاه و الفاظ درسنداران بارگاه بغایت پسندیده افتاد - دل مبارک از تاثیر کرم حق(۵) تبارک بر بازگشتن نهاد - فرمان داد تا دمامهٔ کوچ کنند تا(۶) لشکر رخت وکالا گردآرند - چون دمامهٔ کوچ شد یکایک درمیان لشکر شاديِ عام افتاد - هر یک رضیع و شریف صغیر و کبیر جوان و پیر رخت وکالا گرد آورده - همان زمان حضرت سلطان(۷) از بدرگاه کوچ کرده - و خان اعظم طغرخان را که در تبع از

(۲ ب) سوي شهر • (۳ ب) داخل • (۴ ب) و پیلان چون شکوه کیوان در دیگر - با شکوهٔ کیوان • (۵ ب) آله تبارک و تعالیٰ • (۶ ب) و رخت لشکر وکالا • (۷ ب) شاه •

رجالهٔ بنگاله بسیار و بیشمار بود مدار گذاشته خود بدولت و سعادت روان گشته - چون تهتهیان شنیده که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه عنان مراجعت سمت دهلي گردانید ایشان چیره شده دنبال لشکر گرفته اول روز حضرت شاه فیروز ده کروه منزل کرده - تهتهیان دنبال گرفته چون ظفرخان مدار بود میان تهتهیان و بنگالیان جنگ نیز[2] شده - میان فریقین بحکمت رب‌المشرقین و رب‌المغربین گذشته آنچه گذشته آخرالامر ظفرخان بر ایشان از اقبال سلطان فائق آمده تهتهیان را برانده - از[3] خوف ظفرخان تهتهیان بپای پس بازگشته - ظفرخان چند سر تهتهیان بریده پیش حضرت شاه گذرانیده - وقت بازگشت آن تمام بحر بر دست تهتهیان افتاده - حضرت شاه بعنایت آله با تمام بنگاه سمت گجرات رخ نهاد * * ابیات *

در ذوق و خوشي روند چون راه * آن راه شود بزود کوتاه
راهي که قدم زنند در[4] غم * آن ره نشود برفتنش کم

مقدمهٔ ششم افتادن لشکر در کونچي رن

نقل است چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بازگشت غله که گران بود گران‌تر گشت - هر روز نرخ غله گران میشد - و حالت وباي اسپان از گفتار گذشت - یک تنکه و دو تنکه غله بسیر[5] رسیده بلکه غله نایافت بود - و خلائق از غایت گرسنگي و نهایت برهنگي

(۲ ن) تیره * (۳ ن) از اندازهٔ خوف * (۴ ن) باهم * (۵ ن) سیري *

در راه رفتن نمي توانستند - بکام و ناکام بهزار عمر تمام گام بر میداشتند چون غله نیافتند گوشتهاي مردار و چرمهاي خام(۲) میخوردند - و بعضي آدمیان از بسیاري گرسنگي چرم کهنه میان آب مي‌جوشانیدند و میخوردند - این چنین قحط مهلک افتاد خلائق لشکر دل بر مردن نهاد - و جمیع لشکر اسپان را بباد دادند - جملهٔ خانان و ملوک پیاده مانده بپاي پیاده در راه مي‌رفتند - هیچ مرکوبي درمیان خلق لشکر نمانده - تقدیر الله همه را در مقام بیدوائي نشانده - بران مسند نه رهبران (که هم(۳) ازان مکان پیش کرده بودند و ایشان را براه بري رہ میمودند) بر ایشان بغدر برآمدند - در(۴) مقامي بردند و در محلی انداختند که آن مقام را کونچي‌رن گویند دَرون(۵) کونچي‌رن تمام زمین آب شور گرفته - افسانهٔ شورش او از گفتار گذشته - اگر آن آب را بر سر زبان بدارند از غایت شور زبان قطره قطره گردد چون لشکر دران مقام افتاده متحیر ایستاده - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله یکي را ازان رهبران بدخواه گرفته گردن زد - دیگران از خوف جان براستي پیش‌آمده گفته که ما بر شما غدر کردیم - و در مقامي آوردیم که هیچ یکي از شما جان سلامت نبرد اگر چه در هوا پرد - و یا چون باد دود(۶) - این مقام را کونچي‌رن گویند - ازین محل دریا قریب ست

(۲ ب) خام مادام - خام خورن ٭ (۳ ب) همه ازان مکان پیش رو راه بودند و ایشان را برهبري راه میمودند ٭ (۴ ب) راه در مقام بردند ٭ (۵ ب) دران ٭ (۶ ب) رود ٭

این شورش آب هم از تاثیر آن ست - درین مقام هلاکت جانست چون رهبران این چنین سخنها گفتند تمام خلائق لشکر دست از حیات شستند - جوهر گوهر نا امیدی سفتند - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز دران روز فرمان فرمود که آبهاي شیرین براے خود و براے توابع خود برگیرند - و ازین آب شور گذارا شوند - و آن آب شور بے پایان شورش (۲) درو فراوان - جمیع خلائق حیران و طیران متفکر و پریشان - تا آنجا که نظر آدمي افتد جمله آب شور - خلق بیچاره بهزار اضطراری و صد هزار دشواري آبهاي شیرین برگرفته درمیان آب شور درآمده - و آن آب شور در شور این چنین بود اگر آوند آب شیرین بدان آب شور رسیدی از سبب آن آب شور آب شیرین شور گشتی - و اگر آوند آب شیرین در زمین نمناک آبشور میداشتند هم البته آب شیرین شور شدي - و هیچ کسے بر سر زبان داشتن نتوانستي - المقصود چون خلق لشکر بحیله و چاره ازان آب گذشت و پیشتر رفت در زمین صحرا افتاد (که دران صحرا هیچ جانوري بیضهٔ ننهاده - و هیچ پرندهٔ بال نکشاده - دران صحرا هیچ درختي و هیچ گیاهي در هیچ گاهي نروئیده - بلکه اگر خسي (۳) براي خلال طلبند نیابند - این چنین صحراي پر وحشت و بیداي پردهشت که از هیبت (۴) آن غول دران بیابان بانگ نمیکرد و از وحشت آن باد دران میدان نمي وزید) از آثار بسیاري قحط و بےشماري ضعف

(۲ ن) در شورش فراوان ‪•‬ (۳ ن) کلشه ـ کهکشه ‪•‬ (۴ ن) نهیب ‪•‬

و از نهایت پیادگی و غایت بیچارگی خلق لشکر بجان آمدند (۲)
هر یک تنی از زبان خرد میکشاد و میگفت • • مصرع •

• بر آستان خواری جان دادنیست مارا •

• بیت •

چون تخت کله ز سر ستاند • نعلین بپای هم نماند
ننمود جهانش بی‌وفائی • دادست کوانکش عنائی (۳)

القصه ناگاه در عین راه رو تنگاه پدر بیچاره (۴) زیر درختی می‌نشیند و پسر بیچاره بر سر او ایستاده می‌بیند - صد هزار زاری چون باران میگرید - پدر میگوید ای پسر می‌ماری دربی بیابان جان میدهم - و رخ بسوی آن جهان می‌نهم (۵) - تو باری برو - شاید بود سلامت درخانه رسی - و خبری ازحال موت ابن پدر غریب برایشان برسانی - هم‌چنین برادر عمگین مر برادر غمگین خویش را نشسته میگذاشت - ودوست مر دوست را و آشنا مرآشنا را - تا کار ابن بار بجائے رسید (۶) و کردار ابن اضطرار بمرتبهٔ کشید (۷) که آوار غریو ازهر چهار جانب برخاست - همه لشکر دل ازحیات برداشت - هر یک تن که دران الحمی بود رخت نفیس و کالای لطیف همدران بیابان گذاشت - معهذا حضرت فیروزشاه دران مقامات (۸) ابن همه واقعات میدید انگشت حیرت بدندان فکرت میگزید - دل بر کرم خدای عز

(۲ ن) زه میداد • (۳ ن) دعائی • (۴ ن) پدر پیر بیچاره • (۵ ن) نهادم • (۶ ن) کشید • (۷ ن) رسید • (۸ ن) مقام •

و جل بسته میرفت - زمان زمان مناجات میکرد - و در هر لحظه و لمحه از سبب شکستگي لشکر دل سلطان فیروز مي شکست و آب از دیده چنانچه سیلاب ازجهان تا جهان گرفت روان میشد عزیزي مناسب حال گفته * * بیت *

هر جا که در آفاق بلائي بودست * گوئي[۲] که همه نصیب ما کرد فلک

آري عجب کاري و بوالعجب اسراي - بران خلائق غمگین و جماعت مسکین چهار بلا بیکجا منزل گشته - یکي بلاي قحط دوم بلاي پیادگي سیوم بلاي صحراي جانگداز چهارم بلاي فرقت احباب - این همه از تاثیر تقدیر حضرت رهاب بود - تا کار این گروه بجائي افتاد که مدت شش ماه اخبار فیروزشاه درهاي کسي نداد

بیک زبان این لفظ از زبان کشیده که سلطان فیروزشاه با لشکر غائب شده - اینچنین واقعهٔ لاطائل[۲] جانب تهته رو داد[۳] • • مثنوي •

آغاز سخن بنـام یزدان • کو حال بخلق کرد گردان

گه وصل دهد گهي جدائي • گه شاه کند گهي گدائي

گه شاد بکرده گاه غمگین • گه داده نسیج و گاه پشمین

گه درد بداده گاه درمان • گه جمع بکرده گه پریشان

في الحاصل چون خانجهان بدید که کار مملکت بدین پایه کشید در دل خود گذرانید - که کار این گفتار و آثار این کردار بمرتبهٔ دیگر کشید - خانجهان بتمام رختهاي سلطان که درون کوشک بود در خانهٔ خود برده در قسم بیداري و هوشیاري هزار تاکید کرده براي آن تا نباید کسي ار تاثیر قوت‌بسي بیک نفسي حرکت کند - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز در حوالي[۴] دهلي سواري کردي - و رعب خود بخلائق نمودي - چون دستور مشهور دید که هر روز شور بیشتر و زیاده‌تر[۵] است خانجهان به تعبیه فرمان ار زبان سلطان پرداخته و دران فرمان اخبار سلامتي ذات سلطان و خلائق آن مکان باردیده میان عامهٔ خلائق شهر خواندند - و مدت بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهگانه زدند - هر یک آشنا و بیگانه در مقام فرحت نشستند در اقامت این تعبیه البته شور خلق فرونشست - هر کسي دنبال

(۲ ن) لاقابل • (۳ ن) زاده • (۴ ن) ازان دهلي • (۵ ن) زیادت برخاست •

کسب خود گرفت - آري اگر اینچنین وزراي عاقل و بلغاي کامل در مملکت نباشند تاجداران کبار و شهریاران نامدار اینقدر دور نتوانند(۲) رفت - اقلیمها چگونه توانند گرفت - فکیف که حضرت فیروزشاه را بحکمت آله طرف تهته این چنین واقعهٔ حائل زاده - مدت شش ماه با جیوش هواخواه در کونچي‌رن افتاد - زهے وزیر حلال خوار ترس کار نیکي کار(۳) دوستدار حضرت شهریار که از آثار اسرار عقل بیشمار اینچنین مملکت نامدار برقرار داشته - و با آن قوت و جلالت(۴) و نیکمردي و نیکنامي و نیک خلقي و نیک خوئي (که خانجهان(۵) بر خلق و خلائق مملکت را بانواع مراحم آراست در گلزار امید هر یک امیدوار اشجار نعمت کاشت با اینهمه احوال و شرح این مقال) ذرهٔ میل در دل آن دستور هواخواه وراي زن دولتخواه بطمع میوهٔ مملکت نگذشت(۶) - اینچنین وزیر حلال خوار ملک دار و معمار دلدار نباشد مگر خانجهان مقبول وزیر سلطان فیروزشاه - و یا ارسطالیس وزیر حضرت سلطان سکندر ذوالقرنین بود - چون سلطان سکندر کرت اول از مشرق بازگشت در مغرب رفت(۷) - دنبال هر تاجداري که رفت تا آن تاجدار بآرزوي(۸) صد هزار حلقهٔ بندگي در گوش و غاشیهٔ چاکري بر دوش نکشید نگشت(۹) - معهذا سلطان سکندر مستثنی مدت صد سال

(۲ ن) دورتر • (۳ ن) کردار • (۴ ن) جلادت • (۵ ن) جهان جهان • (۶ ن) نگذاشت • (۷ ن) در مغرب رفت در درگاه سلاطین هریک گذ را بجاروب امر رفت دنبال • (۸ ن) با زودي • (۹ ن) نگذاشت نگذاشت •

همدرین خیال گشته - وزیری همچو ارسطو[۲] در مرکز خود گذاشته که مملکت او را برقرار داشته - چون بعد صد سال سلطان سکندر خوش خصال سوی مملکت خود بازگشت چنانچه ملک به تسلیم ارسطو کرده[۳] بود اصحاف آن یافت - سلطان فیروزشاه چون سمت ٹهٹه رفت محنت و مشقت دامن دولت او گرفت - جوهر مشکلات سخت مدت شش ماه اخبار فیروزشاه با خیرش نیکخواه[۴] کسی نگفت وزیری بےنظیری پرتدبیری همچو خانجهان را در شهر دهلی گذاشته بود - چون بعد از دو و نیم سال خسرو خوش خصال از مهم ٹهٹهي و حاجنگر آمده چنانچه مملکت دهلي را معمور و آبادان در فرحت و راحت گذاشته بود اصحاف آن یافته - بلکه ازآنچه بود زیاده‌تر دید رهي وزیر حلال خوار و هي بادشاه نیکوکار - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامی علیه الرحمة و الغفران فرمود • • بیت •

وزیری چنین شهریاری چنان • جهان چون نگیرد قراری چنان

مقدمهٔ هشتم زاری کردن خلق در کونچی رن و تأسف کردن سلطان فیروز

نقل ست چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بمشقت بسیار و محنت بیشمار شدائد الیم و مکائد عظیم عبرت بیحد و کربت بیعد دران صحرای جانگداز و وادیهای[۵] دور و دراز از منزل

(۲ ن) ارسطاطالیس • (۳ ن) دادهٔ بود • (۴ ن) هوا خواه •
(۵ ن) بیدا های •

منزلي ميرفت مهرهٔ اندیشه مي‌سفت - احوال مشقت و اهوال محنت ازگفتار گذشت - خلائق[۲] لشکر در مقامات نا امیدي نشست ازسبب درماندگي لشکر و واماندگي حشم مضطر که حضرت[۳] شهنشاه خوش اختر میدید آب در چشم میگردانید - و خطرات افسوس در دل میگذرانید - و هر یک منزلي و مرحلي چندین هزار انسان و اسپان جان میدادند - و سر دران بیابان مي‌نهادند - بعضي راویان محقق خبر داده که یکروز سلطان فیروز از فرودگاه[۴] کوچ کرده بود - بکام و ناکام راه آن مقام مي‌پیمود - هم در اثناي رفتن راه سلطان فیروزشاه ناگاه بلندي را دید - سمت آن بلندي عنان سمند دولت گردانید و بالاي آن بلندي یکدرخت سبز بلند تنه‌دار بود - فرود آن درخت مردي پیري ضعیفي کوري بےزوري فقیري حقیري کهنهٔ سال‌خوردهٔ نشسته بود - سلطان فیروزشاه بالاي آن بلندي برآمد - جامداران[۵] حضرت و نقباي مملکت خواستند تا آن شخص را از زیر درخت دور کنند - آن پیر بیچاره (که بیچارهٔ مانده بود[۶]) از غایت سستي و از نهایت ضعف جبلي (که در آدمي خلقي‌ست) ایستاده شدن نتوانست - حضرت شاه جامداران را منع کرده تا پیر مذکور را مزاحمت ندهند - حضرت فیروزشاه همدران جایگاه زیر آن درخت برسر همان پیر ایستاده شده - آن پیر روي بسوي شاه کرد و گفت - که اي

(۲ ن) خلائق بنا امیدي نشست * (۳ ن) چون حضرت * (۴ ن) بنگاه *
(۵ ن) جانداران * (۶ ن) است *

خدای‌ترس[2] ازحضرت خدا بترس - چندین‌خلائق بےموجب تلف کردي - باري این لشکر را در محلي مي‌انداختني که از ایشان کارے وکردارے در وجود میآمد - و در دار دنیاري نام نیک ماندے و در دار آخرت نعمتهاي جنت بر دست آمدے - درین محل سلطان فیروز گفت که اي پیر چیزي آرزوي داري - پیر گفت فاقهاي بسیار برآمده است گرسنه ام - حضرت شاه فرمود دو تنکهٔ زر پیش پیر بیارند - چون آن پیر آن دو تنکهٔ زر دید بخندید - رخ جانب سلطان کرد و همیان از کمر خود کشیده ده تنکهٔ زر بسلطان نمود - و گفت که اي پادشاه چیزي از جنس خوردني میخواهم - درین محل سلطان فیروز گفت بالله العلي العظیم امروز بر ما از جنس خوردني چیزي موجود نبود[3] - یک سیر کهچري براي فتح‌خان از خانه بشیرا یعني عماد الملک آورده - حضرت شاه این سخن گفت و در راه روان شد - و همدران لحظه در دل خود قرار داد که اگر مهم تهته از کرم حضرت آله فتح شود بعد ازین براي مهمات رخ نیارم - المقصود سلطان فیروز برگزیدهٔ حضرت آله دران صحراي جانگدار و وادیهاي[4] دور و دراز از[5] چند منزل متواتر رفت - کار تنگیچه بےاندازه از گفتار گذشت - تمام لشکر در مقام تلفي نشست - بغیر آب خلائق لشکر دل بکلي انداخته - هر یک تن که دران انجمن بود در زمین قلوب

(۲ ن) نا ترس ۰ (۳ ن) نیست و نبود ۰ (۴ ن) بیداهاي ۰
(۵ ن) از سرچند ۰

خود تخم نا امیدي کاشته دل از جهان برداشته - بدان سبب که بغیر آب آدمي زاد در زمان واحد جان بدهد - معهذا چون در محل بے آبي رسیدند خلائق بالیقین دانستند که درین مکان هر همه بیک زمان جان خواهیم داد - سلطان[۲] فیروزشاه نیز چون سلاطین اهل تمییز دل از حیات برگرفت - و در مقام تامل چون متاملان نشست - زمان زمان دست حاجات بسوي قبلهٔ مناجات برمیگرفت جوهر دعا مي‌سفت و میگفت - آلهي دستگیر درماندگان تو‌ئي چارهٔ بیچارگان تو‌ئي - ما را و این جمیع لشکر[۳] ما را ازین عالم تیه[۴] بیرون آر - آري بوالعجب اسراري - چنانچه مهتر موسی علی نبینا و علیه السلام را عالم[۵] تیه پیش آمد که آن قصّها در تفاسیر مشهور مذکور ست و در هر یک نسخه مسطور سلطان فیروز را نیز با لشکر هم در اختیار چنین مهم اهم این چنین غم پیش آمده که از سبب بے آبي بکلي دل انداخته امید حیات برداشته - هریک تني خود را میان رفتگان پنداشته[۶] - الغرض حضرت شاه بالهام آله شبي از شبها در محل خلوت تنها سر سرور خود را بسجده نهاد - الفاظ مناجات بحضرت بے حجاب کشاده در مقام تضرع و زاري افتاده در عین مناجات سلطان فیروز گفت - آلهي از برکت قدم کسي که در لشکر ست و با آن اهل ولایت همسرست از برکت[۷] قدم او و عظمت خاک

(۲ ن) سلطان * (۳ ن) همه * (۴ ن) بیخبر * (۵ ن) بیخبر *
(۶ ن) میدانست * (۷ ن) ازبرکت او و قدم او *

قدم او باران رحمت فرست - و ازین عالم تیه سلامت(۲) بیرون آر - همان زمان بفیض رحمان و عنایت حضرت سبحان درآسمان ابر خاست هرچهار جانب غلغله خاست - تا پلک برپلک زنند باران(۳) رحمت بارید که هر چهار جانب جویهاي آب روان شد - تمام لشکر آب خوردند و آبها برگرفتند - گوهر خرمي سفتند - ازجهت آب تیمم گشتند و همدران روز از تاثیر کرم آله و عنایت الله ازبرکت دعاي میرورشاه راه بیرون آمدن نیز پیدا شد - سبحان الله سبحان الله سبحان الله این همه کرم خدایتعالی بود که در حق بندگان(۴) خویش دستگیري کرد در تذکرة الاولیاء در ذکر خواجهٔ ذوالنون مصري اهل صفا خدمت خواجهٔ فریدالدین عطار رحمة‌الله علیهم اجمعین نوشته که وقتي در مصر امساک باران بود - خلق مصر بر خواجهٔ ذوالنون آمدند - تا خدمت خواجه دعاي باران کند - خدمت خواجه بالاي منبر برآمده و گفته الهي اگر قدم کسي از آثار انوار ریاضت بمي درین شهرست باران رحمت بفرست - همان زمان بعنایت حضرت سبحان باران رحمت بارید - همچنین آن شهریار طالب دین چون مشائخ(۵) اهل یقین بمجرد آنکه بحضرت قاضي الحاجات مناجات کرد ازکرم الله في الحال باران باریده خلائق را سیراب گردانیده - چنانچه عزیزے

(۲ ن) لجه • (۳ ن) باران رحمت بارید تمام حوضها و تلهاي آن جانب را مالامال گردانید چندان باران بارید که هرچهار جانب الخ • (۴ن) خود • (۵ ن) شیخ •

...ربت درين مثنوي چشانيده *

* بيت *

مردان خدا خدا نباشند * ليكن ز خدا جدا نبا شند

...ه چون سلطان فيروزشاه بكرم الله تعالى ازان صحرا بيرون آمد
...دهٔ شكر گزارد - و زبان بحمد كشاد - فرمان در دهلي بر خانجهان
...تاد - از حال سلامتي خود و جميع لشكر آگاهي داد - چون فرمان
...ه در دهلي رسيد دستور مشهور چون تشنگان بسوي قاصد دويد
...شهر دهلي بعنايت ازلي شادي رسيد - طلبهاي شاديانهٔ نهگانه
...ند - دوباره طبل نواختند - در هر خانه و در هر آستانه فرحت
...راوان و بهجت بےپايان روي داد - هر يک و ضيع و شريف ابواب
...سرت كشود - در بلاد ممالک شور عام ميان خواص و عوام بود
چنانچه خواجهٔ نظامي مؤرخ تواريخ[٢] شاهان عليه الرحمة و الغفران
ميفرمايد *

* بيت *

چه پنداشتي كار باريست اين * همه نكتهٔ كار سازيست اين
بدينگـــونه كار خدائي بود * خصومت خدا آزمائي بود

مقدمهٔ هشتم رسيدن سلطان فيروز شاه در گجرات

نقل ست سلطان[٣] فيروزشاه بكرم آله و عنايت الله ازان صحرا
بيرون آمده بكوچ متواتر با تمام خلائق لشكر در گجرات رسيد - خلق
لشكر دران مقام آراميد - دران ايام ملک الشرق نظام الملک نيكنام
يعني امير حسين[٤] بن امير ميران مستوفي ممالک عليه الرحمة

(٢ ن) تاريخ * (٣) چون سلطان * (٤ن) امير خبير بن امير ميران *

و الغفران ولايت گجرات داشت - در عمارت و استقامت و استمالت اقطاع كوشش بيش ميگماشت - درين محل (۲) سلطان فيروزشاه چون سلاطين اهل‌كاه با ارج جاه برملك نظام الملك نصرت خواه گرم (۳) مزاجي كرده كلمات عنيف از زبان خويش برآورده - و آن گرم مزاجي را سبب چه بود - سلطان فرمود اگر تو از گجرات بدفعات غلها ميفرستادي و غم لشكر ما ميخوردي خلق لشكر تلف نشدي - نظام الملك از گجرات معزول شد - و اقطاع ازو كشيد - الحاصل سلطان فيروزشاه در گجرات مانده حشم را تازه گردانيده غير وجهي را ششگان دهيارده دهانيده - طائفهٔ غير وجهي از مرحمت سلطان در زمان سوار شدند درين محل ملك عادالملك (كه ستون مملكت دارالملك دهلي بود) از حالت مقالت وجهداران بحضرت خسروجهان بازنمود - و ابواب راز باركشود - و گفت كه طائفهٔ غير وجهي از مراحم شاهي و عواطف شهنشاهي سوار شدند - و طائفهٔ وجهدار از تاثير اضطرار بيشمار پياده مانده هريكي ازايشان با خاطر پريشان آيت نااميدي خوانده - زيراچه ديههاي ايشان در جوار دهلي و ايشان را عسرت (۴) كلي - و اين طائفهٔ و جهدار هشتاد بهشتاد درين ملك رسيده - وجه ايشان از دهلي كه ميآرد - بدين‌سبب احوال اين مسكينان و مقال اين بينوايان بدشواري كشيده - درين محل سلطان فيروزشاه فرمود - ميدانم طائفهٔ وجهدار از تاثير اضطرار و انكسار بيشمار پياده مانده - و امّا (۵) درين مهم موافقت

(۲ ن) مجلس (۳ن) نفتي برنفي • (۴ ن) عبرت • (۵ن) و باما •

کرده - و دیهها ایشان ازینجا دور دست است (۲) - بدین سبب خاطرهاي ایشان بغایت پریشان - و آنکه مشتي غله حاصل میشود در حق فرزندان ایشان خرچ میشود (۳) - حالت مقالت بیچارگي این بیچارگان بدشواري رسیده - سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - تا طائفهٔ وجهدار را از خزانه چون آئین خسروان قرض دهند - معهذا برحکم فرمان شاه بر اندازهٔ هریک تني که در هریک انجمني بود قرض داده - بعضي را پانصد تنکه و بعضي را هفتصد تنکه و بعضي را هزار تنکه - وجهدار از مراحم شهریار قرض یافته ایشان نیز (۴) تازه شده و سوار (۵) گشته - درین محل شهریار جهاندار فرموده تا بجانب خانجهان فرمان نویسند - تا دیهها وجهداران را بهیچ اسمي و رسمي مزاحمت ندهند - بر عمال (۶) درگاه کار گذاران بارگاه تاکید کنند که ایشان را نرنجانند تا آنکه آمدن بدینجانب شود - و فرزندان وجهداران بخاطر فراغ در مقام سکونت خویش بیغم باشند - سبحان الله سلطان فیروزشاه از کرم آله تمام مال گجرات موازنهٔ دو کرور محصول در استعداد کار خانها و اداي حشم صرف کرده - براي آن تا باز کرت دوم در تهته رود احسن آنست چون سلطان فیروزشاه خواست سمت تهته روان شود و بدان سمت دهلیز نصب کند بر خانجهان فرمان فرستاد - و دران فرمان بدین سخنان (۷) آگاهي داد - که ما را (۸) از گجرات اتفاق افتاد با جیوش بر و بحر

(۲ ن) اند * (۳ ن) میرود * (۴ ن) تر و تازه * (۵ ن) استوار *
(۶ ن) عماد * (۷ ن) سخنها * (۸ ن) که اگر از گجرات آة *

رخ سمت تهته خواهم نهاد - و سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در فرمانها و توقیعات برادرم کرده نویسانیدي - دران فرمان نیز نویسانیده که برادرم خانجهان بداند که(۲) استعداد فراوان و اسباب بي پایان سمت تهته بسرعت(۳) روان کند • • بیت •

• سرکشي میکن که سلطانان کله داري کنند •

• پادشاهان کینه کش باشند و جباري کنند •

مقدمهٔ نهم فرستادن خانجهان استعداد بر سلطان فیروزشاه در گجرات

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله خواست سمت تهته سواري کند فرمان بر خانجهان فرستاد - دران فرمان اسبابها طلبید - چون فرمان استعداد در دهلي رسید خانجهان چون دستور شاه فغفور براي استعداد کوشش بیش نمود - بر عمال(۴) درگاه و کارگزاران بارگاه پادشاه اشارت فرمود - تا اسباب هریک کارخانه از مال خزانه ار تاثیر جد وجهد بطانه موجود گردانند - معهذا استعداد هریک کارخانه آغاز شده - اسباب هریک کارخانه از هریک جنس چندان موجود شد که در تحریر و تقریر نگنجد - و در میزان هیچ عاقلي نسنجد - مبلغ هفت لک تنکه را همین یک جنس اسلحه مرتب کردند - اینچنین(۵)

(۲ ن) باید که استعداد • (۳ ن) بسرعت روان تقصیر نکند • (۴ ن) عماد • (۵ ن) هم همچنین •

رخت هریک کارخانه بیقیاس مرتّب شده - هر رختے در روزے مرتب شدے - خانجهان دوم روز روان کردے - روزینه رخت روان میشدے - چندان رخت در لشکر رسید که براي بارکش دشواري کشید المقصود خانجهان عرضه داشت بر شاه فرستاد - مضمون آنکه چون حضرت شهریار قصد تهتّه کرده و براي مصلحتي از جهت خلق لشکر مراجعت فرمود و درینوقت بر رسم پادشاهان باز رخ آورد و اهتمام فرمود بر حکم حدیث نبوي کما قال النبي علیه الصلوة و السلام مَنْ طلب شیئا وجدّ وَجَدَ امید از حضرت آله آنست که فتح تهتّه دست دهد - چون دبیر عرضه داشت پیش تخت خواند فرمان شد که در کان وزیر پرتدبیر گوهر فراست و جوهر کیاست بیش بها است - قیمت آن مبصران دانند *

* بیت *

مصلحت ملک براي درست * هرچه صوابست همان باید گفت

الحاصل (۲) فیروزشاه کامل در مرتبهٔ کمال (۳) دین شامل بطالع سعد و میمون و اختر مبارک و هایون بعنایت حضرت بیچون و بیچکون (۴) جانب تهتّه سواري فرمود (۵) - سراپردهٔ خاص سمت تهتّه نصب کردند لشکر بتمام تر و تازه در خوشي و خرمئ بي‌اندازه تمام حشم و جمیع خدم برابر (۶) رکاب شهریار عرب و عجم سوار گشته بر ذات با برکات شاه دعا گفته *

* رباعي *

(۲ ن) في الحاصل * (۳ ن) کمالات شامل * (۴ ن) بیچونه و بیچگونه *

(۵ ن) کرد * (۶ ن) براي *

یارب این سایهٔ یزدانی را * نگذار بدین جهان جهانبانی را
اندر کنف عاطفت خویش بدار * این حامی بیضهٔ مسلمانی[۲] را

همدرین میان بتقدیر حضرت سبحان عرضه داشت بهرام‌خان داماد حسن کانکو[۳] از دولت‌آباد بر سلطان فیروزشاه رسید - بهرام مذکور التجا بدین درگاه آورد - و دران ایام بهرام مذکور قابض مملکت دولت‌آباد بود میان پسر حسن کانکو و بهرام‌خان مخالفت روی نمود - بدان سبب بهرام‌خان التجا بدرگاه شهریار جهان آورد - خان مذکور چند سطور جوهر اخلاص و گوهر اختصاص بیقیاس سفته و بازنموده که اگر شاه جهاندار و مکنت شهریار بدولت و سعادت باین جانب یعنی بطرف دولت‌آباد بیایند و این مملکت را بقدم مبارک خود مشرف گردانند در مملکت خویش اعنی دولت‌آباد بسلطنت بنشینند چون عرضه داشت بهرام‌خان پیش شهریار جهان رسید دبیر خاص چون دبیران اهل اختصاص پیش تخت گذرانید - شهریار جهان بر فرستادگان بهرام‌خان[۴] جواب فرمود - و گنجینهٔ پنهان آشکارا[۵] کشاد - تا آنکه من فتح تهته نکنم و کرت دوم در تهته بروم و تهته باهتمام تمام زیر و زبر نکنم بهیچ طرفی عنان سمند دولت نگردانم - و یک زمان قرار ندارم - انشاء الله و بعون[۶] الله تهته دست آید کرم اکرم الاکرمین رخ نماید سمت دولت‌آباد آمده شود - مهم تهته

(۲ ب) سلمانی * (۳ ب) حسن‌خان * (۴ب) سپهر امتحان * (۵ب) بآشکارا (۶ ب) و بعون الله از کرم اکرم الاکرمین فتح تهته روی نماید *

سلطان فیروزشاه را اینچنین آهم بود که دولت‌آباد را ترک داده
سمت تهته روان شده - و اقطاع گجرات حوالهٔ ظفرخان گردانید - اول
میخواست که ملک نائب باربک را اقطاع گجرات بدهد - جامه
و مراتب موجود کرده بودند - چون سلطان فیروز هیچ کار بغیر
فال مصحف مجید نکردی فال مصحف بنام نائب باربک
رخصت نداد - و بنام ظفرخان رخصت داد - ظفرخان یکایک پیش
تخت طلب شد - جامه یافت - و اقطاع گجرات با عرصهٔ تمام یافت
سبحان الله اینچنین اعتقاد - در کارها التجا بحضرت حق که
فیروزشاه کرد دیگران را بود یا نبود - زیراچه این اختیار مشائخ
و سلاطین با برکات است که در جمیع کارها التجا بحضرت شاه
قرآنی کنند - و اجازت از طومار سبع‌المثانی طلبند - الغرض بعد از
دادن اقطاع بظفرخان خسرو جهان با لشکر فراون سوی تهته بکوچ
متواتر روان شد * * بیت *

کوس عزیمت ز در شهریار * لرزه در افگنده (۲) بروئین حصار

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز جانب تهته از گجرات

نقل است چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله و حمایت
الله کرت دوم سمت تهته روان شد اشجار مراحم در گلزار امیدواران

(۲ ن) درافتاده *

کاشت - چنانچه جمیع خلائق بي‌علائق شکر فراوان گفته - و البته
چون کرت اول خلق لشکر محنت بسیار و مشقت بیشمار دیده
بیشتر خلق با اسباب بسیار سوي خانهاي خود بارگشته - چون این
گفتار بسمع جهاندار رسید فرمان شد برین اشخاص چه باید کرد
مقربان درگاه و مشیران بارگاه عرضه داشتند که در منزلگاهها چوکیها
میباید نشاند - تا خلق را رفتن ندهند - و هر که برود او را تدارک کنند
سلطان فیروزشاه صاحب عزت و جاه بر اعوان درگاه و انصار بارگاه
فرمود بیچاره خلق لشکر کرت اول براي[۲] ما چندان محنت و مشقت
دیده گراني غله کشیده جان ایشان به بیني رسیده ضرورت درین کرت
از بسیاري نکرت و حیرت بازمیگردند[۳] - و رسمي ست قدیم که در
لشکرکشیها بعضي اشخاص چاکر صفت مي‌آیند - و بعضي متعلق
کسي اند - و بعضي سبب مصلحتي در لشکر میروند - چون چوکیها
نشینند و تاکید شود هرآئینه آنانکه چاکرند ایشان از رفتن بازمانند
و آنانکه غیر چاکرند چون بخواهند که بارگردند از خوف چوکیها
و تاکیدها رفتن نتوانند - گویا که ایشان را بسته ما داشته باشیم - پس
بدین سبب بر بعضي خلق مسکین و غمگین ظلم رود - اگر حضرت
الله تعالی بقدرت اعلی ما را فتح تهته روزي کرده‌است از رفتن ایشان
چه کشاید - و اگر عیاذاً بالله منها قلم براي فتح تهته در ازل نرفته است
از داشتن ایشان کدام کار برآید - درین محل شهنشاه اکمل فرمود

(۲ ن) برابر ما * (۳ ن) بازمینمودند *

فرمان بر خانجهان بنویسند - و دران فرمان چند سطري درج کنند اشخاص که ازین جایگاه در شهر میروند بتاکید تفحص و تجسس کنند آنانکه چاکرند و از حضرت ما مال ستدند و در شهر رفتند اینچنین اشخاص را بدست آرند - و بر ایشان تدارک معنوي کنند نه خسروي تا انتباه دیگران شود - آري بوالعجب اسراری - در قسم ملکي و رسم جهانداري تدارک خسروي از جان بیجان کردن است و یا در زمین دیگران جدا کردن - و یا مصادره کنند - وتدارک معنوي آنست که ایشان را در مقام استخفاف سنگ ملامت زنند - سبحان الله زهي افعال[۲] پسندیده و خصال گزیده که فیروزشاه داشت این همه سنت سنیهٔ حضرت پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است - حضرت پیغامبر ما علیه الصلوة و السلام در جنگی بیرون آمده بودند - و بعضي یاران پیغامبر سبب مصلحتي در خانه مانده بودند - چون دو سه روز گذشت پیغامبر علیه الصلوة والسلام با لشکر دورتر رفتند - و درمیان راه بتقدیر الٓه اهل نجده انچنان حائل گشته که آن یاران بحضرت پیغامبر علیه الصلوة و السلام پیوستن نتوانستند - ضرورةً هم در خانه ماندند - و دران مهم یاران پیغامبر علیه الصلوة و السلام مشقت بسیار و محنت بیشمار دیدند - چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ازان مهم بازگشتند و در مدینهٔ سکینه[۳] رسیدند یاران چون شرمساران بعذر پیش آمدند - و از حال احوال اضطرار خود بازنمودند - شَغَلَتْنَا اموالنا

(۲ ن) خصال پسندیده و افعال گزیده * (۳ ن) میمنه *

و اهلونا یا نبي الله علیک الصلوة والسلام - مارا مال ما و اهل و عیال ما پایگیر گشت - بدین سبب در رکاب دولت و سعادت پیوستن نتوانستیم - حضرت پیغامبر علیه الصلوة والسلام عذر ایشان نه پسندید رخ مبارک از ایشان گردانید - ایشان را تدارک معنوي فرمود - دستارهاي ایشان از سر ایشان فرود آوردند - ایشان را در ستونهاي مسجد بستند چنانچه معلمان مرکودکان صغیر را ادب کنند ادب کردند - معهذا آن یاران آنچه در ملک خود داشتند بنظر پیغامبر صلی الله علیه و سلم آوردند - و تقریر کردند - یا نبي الله علیک الصلوة و السلام چون از شومت این مال احوال ما برین مقال کشید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از ما رنجید هریکي از ما اینچنین محنت دید آنچه[2] از متاع دنیاوي داشتیم ازان تجرید[3] شدیم - التماس میکنیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم این مال از ما بستانند - و بنظر خویش قبول فرمایند - و این مال بدرویشان عطا گردانند - و از ما خشنود گردند[4] - و ازسر ما بازآیند - با آنکه آن یاران اینچنین کردند و در عالم تجرید و تفرید سر نهادند با این هم[5] حضرت[6] مصطفی صلی الله علیه وسلم با ایشان بازآورد نکردند - آن یاران شکسته خاطر گشته چون مغمومان و محزونان بدر دوست نشستند - حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بر[را] پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمان فرستاد

(۲ ن) رنج از متاع • (۳ ن) مجدور • (۴ ن) شوند • (۵ ن) با این همه (۶ ن) پیغامبر •

و برین نوع آگاهي داد - کقوله تبارک و تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم - چون نزول این آیت در شان آن یاران رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم عذر ایشان قبول کرد - و آن مال بدرویشان داد - چون حضرت رب العالمین سلطان فیروزشاه را همه افعال احسن و خصال مستحسن الهام کرد از وي همه کارهاي لطیف و کردارهاي شریف در وجود میآمد - المقصود چون بر خانجهان فرمان سلطان فیروزشاه رسید دستور مذکور چون دستوران شاه فغفور براي تفحص این کار و تجسس این اخبار درنشست - هرکه از لشکر بازمیگشت سرهنگ دیوان بر قانون مجرمان اورا میگرفت - در دیوان از حال او میگفت - و اگر آن شخص چاکر بودے بر او تدارک معنوي شدي چنانچه بعض معارف را همین قدر تدارک کرده که یکان و دوکان روز از سبب مزاج پادشاه میان بازار بدیدن خلائق صغار و کبار در کنده کشیده - بعده رها کرده - هم بدین تدارک اکتفا کرده - فاما نان و دیه و وجه ایشانرا ذرهٔ مضرت نرسانیده - این(۲) چه بود - این(۳) از خوب اعتقادي و احسن صفاتي شاه بود که رخ نمود - و اگر نه اینچنین‌ها در قهر ملکي هیچ کسے بل و جلادت روا ندارد و نداشته است *

* بیت *

عفو را پیش ساز در عالم * عفو بهتر ز گوهر کاني‌ست
آنکه بر منهج تکبر رفت * تا ابد در غم و پشیماني‌ست

(۲ ن) این همه چه بود * (۳ ن) این همه از *

* قطعه *

زینهار اي رفیق خوش زنهار * در جهان طنز[2] و کبر نگزیني

چشم خودبیني ار توان بردوز[3] * کانت نعمت است خود بیني

مقدمهٔ یازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم ٹهته و فراخيِ سال مر لشکر را[4]

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله بکوچ متواتر سمت ٹهتّه میرفت هریک منازل و مراحل میگذشت هم در آغاز روان شدن خدمت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین نبیسهٔ خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین‌ذکریا رحمة الله علیهم اجمعین برابر بود بازنمود - اگر فرمان جهاندار و طغراي شهریار شود این دعاگوي درگاه و دولت خواه بارگاه التماسے دارد پیش تخت شاهنشاه سلیمان جاه بازنماید - فرمان شد میباید‌گفت - جوهر گوهر معاني بالهام حضرت رباني میبایدسفت - خدمت شیخ الاسلام گفت چون کرت اول خداوند عالم بدولت و سعادت از شهر دهلي جانب ٹهتّه روان شده درمیان اجودهن زیارت بندگيِ شیخ الاسلام فرید الحق والدین کنان در زمین ٹهتّه درآمده - و مشائخ شهر ملتان را پهلو مال گذاشته - زیارت بندگيِ شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین‌ذکریا رحمة الله علیه نکرده - و تا غایت ایام میان این دو خانوادهٔ اهل اکرام هیچ کس با درایت بسي

(۲ ن) ظن * (۳ ن) ارتواني دوز * (۴ ن) مراحل لشکر را *

بیک نفسي فرقي پیدا نیاورده - درین کرت شهنشاه اهل مکنت نذر کنند چون تهته فتح شود خداوند عالم میان ملتان شده زیارت مشائخ ملتان کنان حضرت شاه جهان بسلامت و سعادت در شهر دهلي نزول فرمایند - چون کلام شیخ الاسلام بگوش شهریار عظام رسید سلطان فیروزشاه باعتقاد تمام جواب با صواب داد - و این لفظ از زبان کشاد - که این تعلق در خاطر من نیز هست - و کرات و مرات در دل میگذشت انشاء الله تبارک و تعالی تا درین باب خواست الله تعالی چیست کما قال النبي صلی الله علیه و سلم و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور در صحیحین مسطور است *

* بیت *

مرا زنده پندار چون خویشتن
من آیم بجان گر تو آئي به تن

لحاصل(۲) درین کرت بحر اندک بود - چون سلطان در زمین تهتهیان نزول فرمود تهتهیان از تعلق آمدن سلطان در مقام خود بیغم بودند در زراعت(۳) مشغول شده در مواضع و خطط و قصبات و قریات خود زراعت میکردند - و اول کرت که سلطان فیروز از(۴) تهته بي غرض سمت گجرات بازگشت تهتهیان این سخن را وزود حجت ساخته بودند و میگفتند (برکت شیخ تهبا اِک موا اِک تها) اعني از آثار تقدیر رباني سلطان محمد تغلق درپي ما جان داد - و سلطان فیروز

(۲ ن) في الحاصل * (۳ ن) در جفت و زراعت * (۴ ن) در *

از پي ما گريخت - الغرض چون آوازهٔ سلطان فيروز در تهته رسيد هريک از طائفهٔ سندهي شنيده که شاه هندي با انواج عساکر بسوي ما درید - و سلطان فيروزشاه بکرم الله درين کرت از غايت مسرت مستعد شده و قصد کرده از گجرات روان شده بود - بکوچ متواتر در زمين تهته درآمد - تهتهيان از هيبت سلطان فيروز بغايت و بے نهايت ترسيده آباداني که بر لب آب سنده بود خراب کرده گذار(۲) از لب آب سنده برده درميان(۳) حصار گلين ساکن شده - چون سلطان فيروزشاه با جيوش هواخواه در محل آبادانيهاي ايشان رسيد بمعاينه ديد که تمام خلائق ايشان غلهٔ ربيع کاشته براي زراعت کوشش(۴) بيش گماشته غلهٔ زراعت ايشان دلمل شده - و تهتهيان گذاراي(۵) لب آب سنده رفته - هنديان در کرانهٔ لب آب سنده نزول کرده کنگهره با خندق مرتب گردانيده خلق لشکر در نعمتها افتاده ابواب راحت کشاده - اما البته نرخ غله موازنهٔ هشت جيتل و ده جيتل پنج سيري بود - بدان سبب که هنوز غلهٔ نو بمراد نرسيده بود - چون غلهٔ نو رسيد بکرم الله تعالى ارزان شده - المقصود بحکمت حضرت ودود هر چهار جانب خلائق لشکر با کرّ و فرّ دران زمين ميگشتند - غلهاي ديهاي تهتهيان مي‌دروردند(۶) - و ديهاي کرانهٔ لب آب سنده بے عدد بود که شمار آن از گفتار بيرون بود - و خلق بعضے ديها که گذارا شدن نتوانستند

(۲ ن) گداراي لب آب * (۳ ن) در حصار گلي * (۴ ن) کوشش ايشان زائل شده * (۵ ن) از گذار لب آب * (۶ ن) ميدريدند *

بر دست خلائق لشکر گرفتار گشتند - چون آثار این گفتار و اسرار این کردار بگوش شهریار رسید نقیب درگاه و چاوش بارگاه بحکم فرمان شاه درمیان لشکر ندا گردانید - که این مشتی خلائق از اهل اسلام اند برده کردن و غل در کردن انداختن نیامده است - هر آنکس که ایشان را بگیرد باید که در وثاق خود ندارد(۲) - هرکه اینچنین کند او(۳) گناهکار باشد - چون این چنین فرمان شد که ایشانرا در دیوان بیارند تسلیم کنند موازنهٔ چهار هزار سندهي در دیوان جمع شد فرمان شد که ایشان را در مقام بهتر نگاه دارند - و سه‌گان(۴) سیر غله پس غري علوفه از دیوان عالئ وزارت دام عالیاً بدهنند - و درانوقت منگه پنج تنکه مني بود - و چهار تنکه مني جرت بود - ایشان را غلهٔ منگه بر حکم فرمان میدادند - چیزي که سلطان فیروز در حق این گرفتاران کرد کسي نکند - زهي حلیم و کریم فیروزشاه * * بیت *

* خاک درش بر سر شاهان سزاست *

* خاک(۵) بران سر که نه اینش هواست *

مقدمهٔ دوازدهم گذارا شدن ملک عمادالملک و ظفرخان از لب آب سنده و جنگ دادن با طائفهٔ سندیان

نقل است که چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز(۶) در کرانهٔ

(۲ ن) ندارند * (۳ ن) آن * (۴ ن) یکان * (۵ ن) خاک دران هرکه نه اینش هواست * (۶ ن) فیروز *

لب آب سنده فرود آمد و طائفهٔ تهتهیان با جمعیت بے پایان گذاراي لب آب سنده بودند گذار شده رعنائیها میکردند سلطان فیروز را اتفاق افتاد که بعضي لشکر را براي قتال و پایمال (۲) گذاراي لب آب سنده میباید فرستاد - بعد (۳) تامل بسیار و اندیشهٔ بیشمار جهاندار شهریار خواست تا ملک عمادالملک و ظفرخان را از لب (۴) آب سنده گذارا کند - و طائفهٔ سندهیان با قوت فراوان و جلادت بے پایان گذاراي لب آب سنده تا هفتاد کروه بحر سوار و مرد جرار حائل بودند - در قسم هوشیاري و بیداري کوشش مي‌نمودند گذارا شدن ممکن نبود - بعد از مشورت بسیار و اندیشهٔ بیشمار اصل سخن برین قرار یافت - تا ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان بپاي بارگردند - و بسوي شهر دهلي روند - و بحر (۵) نیز برابر خویش بارگردانند - صد و بیست کروه زمین کرانهٔ لب آب سنده گرفته بروند - فرود بهکر گذاراي لب آب سنده شوند - چون گذارا روند صد و بیست کروه مسافت زمین قطع کنند - در زمین تهتهیان درآیند با ایشان قتال کنند - زهي دلاوري شهنشاه - المقصود همچنان کردند ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان و افواج (۶) بے‌پایان صد و بیست کروه بارگشته فرود بهکر گذارا شده در زمین تهتهیان درآمده تهتهیان نیز با جمعیت انبوه سوار وپیادهٔ با شکوه از درون حصار بیرون

(۲ ن) پیلمال * (۳ ن) بعد تامل و فکر و اندیشهٔ بیشمار * (۴ن) گدارا لب آب سنده کند * (۵ ن) و اسیر نیز * (۶ ن) و جرار بے پایان *

آمدند - میان هر دو طرف جنگ سخت شده که در تحریر نگنجد و سلطان فیروز درین بر بود اگرچه حصار تهته مینمود - از بسیاري عرض لب آب سنده دوم طرف نظر نمي‌افتاد - چون کرانهٔ دوم دیده نمیشد از حال درآویز مبارزان و قتال غازیان که با تهتهیان میشد اینجانب چه خبر - مگر همین قدر بود که گرد مراکب غازیان مینمود - سلطان فیروزشاه منتظر دو چشم بسوي آسمان کشاده در انتظار لشکر گذار ایستاده - تا حضرت الله چه چیز(۲) پیدا خواهد آورد - المقصود چون شب درآمد و شاه سیارگان بر آسمان برآمد سلطان فیروزشاه از الهام الله یک نفر ملک هواخواه دریک زورق سوار کرده گذاراي لب آب سنده فرستاد - و آن ملک درگاه را بر راه کرد که اي فلان بر بشیرا بگوي تا بازگردد - و رخ بدین جانب آرد - براي جنگ دست برنیارد - زیراچه مشتي مسلمانان جانبین و بیگناهان طرفین تلف میشوند - باید که همدران راهي که رفته بودند همدران راهي بازگردند چون آن امیر گذارا رفته و این کلام بر عماد الملک و ظفرخان رسانیده ایشان با تمام لشکر بازگشتند - چنانچه صد و بیست کروه از گذارا در تهته رفته بودند همچنان صد و بیست کروه بازگشتند روه بهکر درین بر شدند - بحضرت شهنشاه پیوستند - چون عمادالملک و ظفرخان بر سلطان آمدند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - که عمادالملک این مشتي تهتهیان از ما کجا روند - اگرچه

(۲ ن) خبر *

در سوراخ مور چون مار خزند - سپاه لشکر سلطان بعنایت ربانی[2] همدرین مقام خواهد[3] ماند - و درین زمین شهری بزرگ آبادان کنیم تا حکم[4] الله تعالی چیست * * بیت *

شب نه بینی که تیرتر گردد * یکزمانی که روز خواهد شد

مقدمهٔ سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی برای طلب حشم

نقل است چون سلطان فیروزشاه را چند روز در کرانهٔ لب آب سنده گذشت هر کسی در کار و مصالح خود مشغول گشت سلطان فیروزشاه با مشیران درگاه در محل خلوت بمشورت نشست آخر الامر همبرین اتفاق قرار گرفت - تا عمادالملک را در دهلی روان کنند - و آن مقدار لشکر که در دارالملک دهلی است ار حشم شهر و اقطاعات و پرگنات در تهته بیارد - چند[5] روز شاه فیروز عمادالملک را وداع کرده - بوقت وداع فرمان شد که بشیرا نخواهم که تو بر خانجهان برای گرد[6] کردن حشم امر کنی - خانجهان آنچنان وزیریست که در فرمایش اینجانب یک لحظه و لمحه اهمال و اغفال بخود راه ندهد - توهمین خدمت کنی که خود را بنمائی - تو برای مصلحتی فرستاده شدهٔ - وگرنه خانجهان بمجرد رسیدن فرمان تمام[7] حشم و جمیع

(۲ ن) سبحان * (۳ ن) خواهد شد * (۴ ن) حکم ربانی * (۵ ن) سرچند روز * (۶ ن) روان حشم * (۷ ن) با تمام *

خدم اینجانب روان کند - المقصود چون عمادالملک از تهته سوي دهلي روان شد منزل بمنزل سرچندگاه در حدود شهر دهلي رسید خانجهان شنید که عمادالملک مي‌آید تا (۲) حشم روان گرداند - درین محل دستور (۳) اکمل استقبال عمادالملک کرد - بمجرد آنکه نظر خانجهان بر عمادالملک افتاد عمادالملک از مرکب عزت پاي بزمین (۴) نهاد خانجهان نیز از اسپ خود فرود آمد - چتر خود را از سر خویش (۵) علیحده داشته - چون هردو یکجا شدند (۶) اول عمادالملک دست خود را بسوي پاي خانجهان برده - و خانجهان نیز چون دستوران اهل تمیز بتواضع تمام بشتاب گام باهتمام دست خود را بسوي پاي عمادالملک برده - بعده هر دو کنار گرفتند - و بر (۷) اسپان سوار شدند - خانجهان از چتر دور شده برابر عمادالملک حکایت کنان میرفتند - خانجهان عمادالملک را درون درسراي سلطان آورده هر دو یکجا نشسته خانجهان جامهاي پاکیزهٔ زردوزي و زربفت از هر جنس نادوخته پیش عمادالملک آورده - عمادالملک بازگشته در خانهٔ خود فرود آمده - بعده خانجهان یک لک تنکه بوجه علوفه براي عمادالملک فرستاده - الحاصل (۸) دستور کامل خرد خطها براي طلب لشکرها در کل قطاعات بلاد ممالک فرستاد - چنانچه حشم بداؤن و قنوج و سندیله و اوده و جونپور و بهار و ترهت و مهوبه و ایرج (۹) و چندیري و دهار

(۲ن) تا حشم در لشکر * (۳ن) دستور الملک * (۴ن) بر زمین * (۵ن) خود * (۶ن) شده * (۷ن و در * (۸ن) في الحاصل * (۹ن) ابرجهبه *

و حشم حضرت از میان دراب و غیر دراب و سامانه و دیبالپور و ملتان و لاهور و اقطاعات دیگر این تمام لشکرهاي قاهرهٔ خانجهان در زمان جمع گردانیده - خانجهان هر روز براي این کار مدام در مسند مي‌نشست - و هرروز عمادالملک آمدي در پهلوي خانجهان نشستني - میان خانجهان و عمادالملک کلام محبّانه و آثار اسرار بطانه رفتي - بعد چندگاه دستور هواخواه لشکرهاے قاهرهٔ حاضر گردانید و برابر عمادالملک روان کرد - عمادالملک نیز چون معتمدان(۲) اهل تمیز بتمام حشم و جمیع خدم بتعجیل تمام بشتاب گام و به منزلهاي مدام بحضرت شاه نیکنام در تهّتهٔ پیوسته ارحال(۳) و افعال خانجهان پیش سلطان بسیار و بیشمار گفت - که دستور چون دستوران فغفور همه گوهر احسن و جوهر مستحسن سفت - سلطان فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه بشنیدن اوصاف دستور هواخواه و رسیدن لشکرهاي عالم‌پناه بغایت خوش گشته در مقامات خرمي به بیغمي نشسته - و آن تمام حشم و خدم پیش تخت اعلی گذشته ار پیش شهنشاه هریکي جامها یافته - معهذا چون تهّتهیان بیوفا شنیدند(۴) (که لشکر سلطان‌فیروز صاحب فتح و نهروز هر روز ار دهلي جوق جوق میرسند - و در هرلحظه دلهاي سندهیان مي‌افتد - و اهل تهّتهٔ این هم شنیدند که سلطان فیروزشاه بحمایت حضرت الّه(۵) میخواهد که تا سپاه هم درین زمین کند) دلهاي

(۲ ن) مقبلان اهل‌تمیزان • (۳ ن) از حال واقعات • (۴ ن) شنیده •
(۵ ن) حضرت سبحان •

ایشان بکلي افتاده - هریکي از ایشان رخ بسمتي دیگر نهادن (۲) گرفت - و خلائق لشکر فیروزشاه را از کرم الله درین کرت از تاثیر (۳) رحمت آلة فراخي نعمت بے نقمت بي‌اندازه بود - و کسانیکه از لشکر سلطان بازگشته بودند (از شنیدن اخبار فراخي نعمت در لشکر) سخت پشیمان و پریشان شده میگفتند - کاشکے نمي‌آمدیم - القصه درمیان تهته قحط مهلک افتاد - هریک تني از ایشان رخ بسمتي نهاد چنانچه کرت اول درمیان لشکر سلطان فیروز تنکچه شده بود باز سبب (۴) گراني غله حیراني رخ مینمود همچنان کرت دوم درمیان تهتهیان از جهت گراني غله حیراني تمام پیش‌آمده - و آن سبب چه بود اندران ایام که شهنشاه نیکنام کرت اول از زمین تهته بازگشت هریکي از تهتهیان در مقام قدیم و مسکن مستقیم خود آرام گرفت تهتهیان بیخوف و هراس شده آن غله که موجود داشتند آن تمام غله براي تخم در گشت زار خود ریختند - چون وقت درو غله رسید سلطان فیروزشاه از گجرات بسوي تهتهیان دوید - غلۀ ایشان (۵) بتمام زراعت قابض گشت - خلائق لشکر از جهت غله بیغم نشست - درمیان تهتهیان بدین سبب غله گران شد - و قحط (۶) افتاد که تهتهیان در معرض تلف افتادند - چنانچه درمیان ایشان یک تنکه و دو تنکه سیري غله

(۲ ن) نهادند * (۳ ن) تاثیر کرم آلة و رحمت الله * (۴ ن) از سبب * (۵ ن) غلۀ ایشان گرفت و بتمام زراعت قابض گشت * (٦ ن) قحط افتاد ایچنین غله گران شد که تهتهیان در معرض آلا *

رسید - هر روز خلق ایشان کشتي سوار از اضطرار گرسنگي در لشکر شهنشاه از خورد و بزرگ میآمدند - تهنه روي بحرابي آورد - جام و بابهبنه اندیشه کرد درین مقام(۲) صواب آنست که با درگاه با جاه فیروزشاه باید پیوست - از جمله غمها باید رست - در مقام بیعمي باید نشست(۳) - چنانچه خدمت شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة و الغفران فرماید • • رباعي •

آمد گه آنکه بوي گلزار • ممسوح کند گلاب عطار

خواب از سرخفتگان بدربرد • بیداري بلبلان اشجار

بعده جام و بابهبنه بعد از اندیشهٔ بسیار و مشورت بیشمار اصلاح اختیار کردند - و انفار(۴) پرکار و اشخاص هوشیار بخدمت قطب العالم سیدالسادات مفخر آل طٰهٰ و یٰس سید جلال الحق و الشرع و الدین حسین بخاري قدس الله سره العزیز در آچّه فرستادند - و ازحال احوال(۵) خویش بازنمودند - تا خدمت سید السادات از آچه بیایند - ما را در پاے سلطان فیروز اندازند - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة والغفران میفرماید • • مثنوي •

نشاید زدن تیغ بر آفتاب • نه البرز را کرد باید خراب

نه اقبال را شاید انداختن • نه با مقبلان دشمني ساختن

میاویز در مقبل نیکبخت • که افگندن مقبلان هست سخت

(۲ ب) مقال • (۳ ب) باید نشست ستایش کردن گذشت چنانچه حدمت آه (۴ ب) نفران • (۵ ب) احوال •

سنگت بر آبگینه نخست * که چون بشکند دیر گردد درست

مقدمۀ چهاردهم آغاز اصلاح[۲] با تهتهیان

نقل است چون تهتهیان را اتفاق برین آسود که تا اسرار انوار خدمت سید جلال الدین باید کشود جام و بانهبنه میان خود یشه کردند - و یک نفر مخصوص در آچه فرستادند - و احوال خود نمودند - خدمت سید السادات سید جلال الدین طالبا دین خصوص کرده در لشکر سلطان فیروز آمد - چون خدمت سید در کر رسیدند تمام خلق لشکر براي پايبوس سيد بدل و جان شیدند - و هر که از طائفۀ اهل در سراي پايبوش خدمت سید دي[۳] خدمت سید میفرمودند بابا انشاء الله تعالی و بعنایت آله یان چند روز اصلاح خواهد شد - خدمت سید چون نزدیکتر رسید لطان فیروز چون معتقدان براے ملاقات خدمت سید از دل و جان وشید- چون دوستان استقبال نمود - باعزاز تمام و اکرام مستدام درون لشکر آورد - دران هنگام که سلطان فیروزشاه و خدمت سید جلال الدین اهل اکرامُ میان خود مصافحه کردند بمجرد خدمت سید جلال الدین ابوالبرکات فرمود - که عورتے صالحه و پارسا درون تهته بود - از برکت[۴] دعاي او[۵] تهته فتح نمیشد - هرچند که این دعاگوي درگاه مناجات بحضرت آله میکرد و دست حاجات بسوي قبلۀ مناجات بحضرت

(۲ ن) صلح * (۳ ن) کردند * (۴ ن) برکات * (۵ ن) آن *

بي‌جهات برمي‌آورد آن پاک دامن حائل مي‌شد - امروز سه روز باشد که آن عورت ازجهان خرامیده در مقامات جنت آرامیده - امید است که تهنّه بدست آید - چون تهنّهیان شد که حضرت سید جلال الدین در لشکر نزول فرمودند پیغامها بتواتر (۲) بخدمت سید میفرستادند (۳) - و کیفیت دشواري خویش بازنمودند خدمت سید نیز آنچه مطلوب ایشان بود با سلطان استقامت د... آنچه ایشان ازغایت خاطر پریشان خود بازنمودند (۴) سلطان فیروزشاه اصغاء آن از راه مرحمت آرزاني فرمود *

* بیت *

چوخصمان گرفتار خواري شدند * همه (۵) درمیان زینهاري شدند

الغرض چون تمام مطلوب بابهینه و جام حضرت سید طالب رضاء حضرت علام با سلطان فیروزشاه استقامت داده (۶) بابهینه با جام رخ بمشورت نهاد (که بر سلطان فیروز رسانیده اند که این تمام شور از بابهینه بود دربن‌کار سنتهش (۷) بیشمار او میفرمود - اگر اول من بروم پایبوس آنحضرت کنم بعده تو بیائي تا در اقامت این فعل درین زمین پدید آید روشنائي) جام را نیز کلام بابهینهٔ نیکنام بغایت پسندیده افتاد - بابهینه را براي رفتن پایبوس اول اجازت داد - روزدیگر بابهینه بحضرت سلطان فیروزشاه آمد *

(۲ ن) حضرت * (۳ ن) میفرستند * (۴ ن) بازنموده * (۵ ن) جنش * (۶ ن) دادند * (۷ ن) سناهش *

مقدمۀ پانزدهم آمدن بانهبنه و جام بدرگاه (۲) فیروزشاه

نقل است آن (۳) روز که بانهبنه بدرگاه فیروزشاه پیوست اتفاقا دران روز سلطان فیروزشاه در شکار سوار شده بود - هم در شکارگاه بعنایت پروردگار بر شهریار اخبار آوردند که بانهبنه مي آید - دران ساعت سلطان فیروز براي گرفتن گرگ مشغول بود - و انواع کوشش مینمود - چون آثار این اخبار و تاثیر این گفتار بگوش آن شهریار رسید از اندک و بسیار که مزاج آن جهاندار بود ذرۀ تغیر در بشرۀ مبارک پدید نیامد - زیراچه البته درآدمي زاده خلقت بشریت باقي ست (۴) دنبال کسي که چندین مشقت دیده باشند از شنیدن آمدن او البته انشراح باطن حاصل ميآید (۵) - و اثر آن ظاهر میگردد و مینماید - اما زهے تاجدار پرکار آن جهاندار بود که بشنیدن اخبار آمدن بانهبنه از حال خود ذرۀ تجاوز نکرده - آنکه موسسان اساس بلاغت و مهندسان هندسۀ فراست بکنایت کیاست گفته (چیزي که در کار ملکي و آئین جهانداري سلطان فیروزشاه بداند در دل غیري خطرۀ ازان نگذرد) این سخن راست است - المقصود بانهبنه هم در محل شکار رسید - دران وقت سلطان فیروز از کشتن آن گرگ فارغ شده بود

(۲ ن) بر سلطان فیروزشاه * (۳ ن) آن روز که سلطان فیروز در شکار سوار شده بودند بعنایت پروردگار بر شهریار آه * (۴ ن) یافته است * (۵ ن) میشود *

زیر سایهٔ چتر شاهي و دیهیم پادشاهي جولانگري مینمود و بیکدست چوب زرین چتر گرفته بود - همدران حالت بانهبنه پگ در گلوي خود کرده و تیغ در گردن خود بسته چون مجرمان و گناهکاران با هزاران اضطرار رسید - چون(۲) بندگان مطیع در پاي شهریار گیتي مدار افتاد - رکاب سعادت را بوسه داد - و گفت العفو عند القدرة - چنانچه مناسب اینحال خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران مي‌فرماید * * ابیات *

باصل ارجهان پادشاهي تراست * که فرمان و فرّ آلهي تراست
ترا ایزد از بهـــر عدل آفرید * ستـــم ناید ارشاه عادل پدید
بدرگاه تو سر نهـــم بر زمین * نه من جمله کشور خدایان کزین
درین داوري هیچ پیغاره نیست * ز مهمان پرستي مرا چاره نیست

معهذا چون بانهبنه در پاي سلطان‌فیروز افتاد و رکاب سعادت را بوسه داد دران وقت سلطان بمرحمت دست بر پشت او نهاد - و این لفظ ار زبان مبارک کشاد - بانهبنه چرا ار ما(۳) چندین مي‌ترسیدي ما کسي را مضرت نمیرسانیم - خاصه بر تو - خاطر جمع دار اندیشه مکن - چنانچه بودي اضعاف آن خواهي شد *

* رباعي *

* بار آیي کنون ارانچه بودي افزون باشي *
* ور تا بکنـــون نبودي اکنـــون باشي *

(۲ ن) چون بندگان مطیع دوید در پاي آه * (۳ ن) من *

* اکنون[۲] که بوقت جنگ بودي تو چنان *

* بنگر که بوقت آشتي چون باشي *

القصه درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که بانهبنه را یک سر اسپ تازي بارگیر بدهند - حضرت شاه را با بانهبنه همین قدر کلام بود - باز سلطان بشکارگاه مشغول شد - موازنهٔ یکپاس بعد از آمدن بانهبنه شکار[۳] باخت - همدران روز متصل بانهبنه جام نیز رسید - جام براي پايبوس شهنشاه عظام بسرعت تمام دوید - جام نیز چون عاقلان با تمیز براي پايبوس هم در محل شکار رفت - چون حجاب بارگاه و عهده داران درگاه جهاندار جام را براي پايبوس تختگاه گیتي مدار بردند جام مذکور دران وقت چون امانیان مشهور پگ بسته در پاي سلطان فیروز افتاده - زیراچه پگ در گلو کردن و تیغ در گردن بستن مر طائفهٔ مجرمان را بوقت آمدن بدرگاه سلاطین هم در اول کرت است - چون کرت اول بانهبنه پگ در گلو کرده و تیغ در گردن بسته در پاي سلطان فیروز افتاده بود بعد ازان[۴] چون جام پايبوس حضرت شاه نیکنام کرد پگ بسته ماند - في الحاصل چون جام بآرزوي تمام پايبوس شهریار عظام کرد شهنشاه بر[۵] سمند عزت سوار بود - در مقام مسرت جولانگري مینمود - دست مبارک خود بر پشت جام فرود آورد - وکلام بلیغت تمام برآورد - جام زبان بعجز کشاد - و آنچه

(۲ ن) اکنون که بوقت جنگ جاني وجهان * (۳ ن) بشکار تاخت *

(۴ ن) ازو * (۵ ن) در *

بی‌فرمانی کرده بود یک یک بدرگاه عالم پناه باز نمود - درین محل جام این مصرع خود خواند - و آن اینست * * مصرع *

* شاه بخشنده توئی بندهٔ شرمنده منم *

حضرت فیروزشاه بیر جام را بسیار نواخت - بدل و جان با حالت او (۲) پرداخت - جام بیر یک اسپ تازی بارگیر یافت - سلطان این (۳) مصرع خواند * * مصرع *

* از من نبرد بدی و خود بد نکنم *

معهذا چون شهنشاه از شکارگاه بازگشت و به بنگاه آمد جام و (۴) (۵) بابهینه را جامهای زردوزی با علمهای بهروری داد - جامه بالا آورد (۶) نمونه یافتند - و نفران دیگر که برابر ایشان بودند هریکی را باندازهٔ او (۷) جامه دادند - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامی علیه الرحمة والغفران میفرماید * * ابیات *

بهر مرز و بومی که من تاختم * زبیگانه آن خانه پرداختم
کسی کو مرا نیک خواهی نمود * ز من هیچ بدخواهی او را نبود
چو دادم کسی را بخود زینهـــار * نگشتم بران گفته زنهار خوار
زبانم چو بر عهد شد رهنمون * نبردم سر از حد فرمان برون
سیه تا سپیدی گرفتم به تیغ * ندادم بخـــواهندگان بی دریغ

(۲ ن) آن * (۳ ن) پاکیزه * (۴ ن) ازانجا * (۵ ن) و در * (۶ ن) با علمدارهای بهروری - در دیگر - با علمهای علمدارهای بهروری * (۷ ن) هریکی براندازهٔ خود جامه یافته *

فی الجمله سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود تا جام و بانهبنه را بگویند که[۲] اتباع و خیلخانهٔ خود را برابر من سمت دهلي روان کنند ایشان نیز چون مزاج شهریار برین‌کار دیدند اتباع و خیلخانهٔ خود را از گذارا آورانیدند[۳] - برابر رکاب روان کردند * * بیت *

* هم تهته بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنة لله که این هم شد و آن هم شد *

مقدمهٔ شازدهم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي

نقل است چون جام و بانهبنه بکوشش تمام بحضرت شهنشاه عظام پیوسته تعلق ایشان بکلي رفته - در لشکر حضرت فیروزشاه شادئ عام ظاهر گشته - هرجانب خلائق بي‌علائق در لشکر در مقام خرمي نشسته - حضرت فیروزشاه خواسته تا از زمین تهته بسوي مرکز خود بازگردد و مراجعت کند - پسر جام و تماچي برادر بانهبنه را ولایت تهته داده - و ایشان را مراتب داده - ایشان مبلغ چهار لک تنکه نقد بوجه خدمتي ادا کرده - و هرسال چندگان لک تنکه نقد و اسباب و اسپان قبول کرده - حضرت شاه فیروز با لشکر مظفر و منصور با جام و بانهبنه و خیل خانهٔ ایشان بتمام بسوي دهلي بازگشت - درین محل آن شاه اکمل فرمان داد[۴] تا جام و بانهبنه را پیش دهلیز خاص فرود آرند - و فراشیندهٔ سفید از

(۲ ن) تا • (۳ ن) بردند * (۴ ن) فرمود *

مواشحانهٔ خاص بدهند - و ملک سیف الدین خوجو را فرمان شد تا ایشان را در سرای ادب بیاموزند - اما بر طریق نگاهبانی بر آئین سلطانی - المقصود جام و باهبنه اتباع خود را ارگدارا با خیلخانهٔ تمام در لشکر آوردند - و در بحر سوار کردند - سلطان فیروز بجانب دهلی با فتح و بهروزی بازگشت - و ملک سیف‌الدین خوجو شب و روز بر راه کردهٔ شاه ملازم ایشان می‌بود - در محافظت ایشان جهد مینمود - روزی آوازهٔ خاست که کشتی (۲) اتباع و فرزندان باهبنه غرق شد - باهبنه شتاب با هیبت تمام سمت لب آب دوید - ملک سیف الدین خوجو در دل خود گدرانید مگر باهبنه حرکت می‌کند بدین بهانه میخواهد باز در مقام خود رود - ملک سیف الدین خوجو نهایت در فکر افتاد - پسر خود را بر سلطان فرستاد - و برین منوال عرضه داشت کرد - که آوازهٔ چنان خاسته در کشتی که اتباع و فرزندان باهبنه بودند آن کشتی در لب آب سنده غرق شد - بدین تشویش باهبنه شتاب طرف لب آب میرود - دربن محل گمان چیز دیگر میشود اگر ما را فرمان شهریار باشد باهبنه را منع کرده شود - چون پسر ملک سیف‌الدین خوجو آثار این چنین اخبار بگوش آن جهاندار رسانید حضرت شاه تامل خطرات در دل گدرانید - فرمان شد برو بر پدر خود بگو - اگر باهبنه برای تحقیق کردن اخبار تا کرانهٔ لب آب سنده میرود تو هم برابر شده باش - و اگر نه بینی باهبنه حرکت کرده در کشتی

(۲ ب) در کشتی فرزندان باهبنه غرق شدند *

سوار میشود و میخواهد که در مقام خود برود باید که بانهبنه را مانع نشوي - همین قدر بگوئي (اي بانهبنه اگر مردي و جلادت داري برو) و تو بازگردي - من دانم و بانهبنه * * مثنوي *

وگر نه پس آنچنان آشتي * ره خشمناكي چه برداشتي
دران دوستي جستن(۲) اول چه بود * درين(۳) دشمني كردن آخر چه سود
نداني كه من با چنين دستگاه * كه برچرخ انجم كشيدم سپاه
نباشم چنان عاجز و روز كور * كه برگردم از جنگ بيدست زور

الحاصل(۴) تا مادام كه پسر ملك سيف الدين خوجو بر پدر خود برسد و فرمان شاه برساند پيش ازان بربانهبنه اخبار آورده بودند كه دران كشتي كه فرزندان او بودند غرق نشده سلامت است - بانهبنه هم ازان محل(۵) بسوي لشكر بازگشت - حاصل از ايراد اين نكات آنست كه سلطان فيروز زهي(۶) تاجدار مستظهر بود كه چون ملك سيف الدين خوجو آنچنان نكتۀ بانهبنه بردست پسر خود بحضرت شاه عرضه داشت شهريار جهاندار ذرۀ خطره در خاطر مبارك نگذرانيد - و انديشۀ نكرد سلطان فيروزشاه پادشاهے بود اهل تجربه و پخته - و جهانداري جهان گشته جهان ديده - وگرنه غيري اين تحمل نكند * * بيت *

بتعليم و دانش تنومند بود * بدانش پژوهي برومند بود

القصه سلطان فيروز بكوچ متواتر سمت شهر دار الملك دهلي بعنايت

(۲ ن) بستن * (۳ ن) ازين * (۴ ن) في الحاصل * (۵ ن) خجل *
(۶ ن) شاهي تاجدار بود كه خود ملك سيف الدين خوجواه *

ارلي مراجعت کرد - و خلائق لشکر بعد از دو و نیم سال کامل بسوي خانهاي خویش با خوشي و خرميِ بیش بازگشتند - بعنایت الّه (۲) پس چندگاه مقابل ملتان نزول کرد - مخصوص کرده در ملتان رفت زیارت مشائخ ملتان علیهم الرحمة و الغفران بدل و جان بجا آورد در باب خلائق ملتان احسان (۳) فراوان برآورد - و فتحنامهٔ تهنه در دهلي بر خانجهان فرستاد - چون فتحنامه در دهلي رسید دستور مشهور که منتظر آن سطور بود بسوي آن فرمان بسر درید - و در ملاء عام خواند در شهر دهلي بیست و یکرور طبلهاي شادیانهٔ نهکانه زدند - فرمایش قبّها شد - این بیت در فتح نامه بود * * بیت *

* ما میرسیم و ارپيِ چیزی که رفتــه شد *

* آن هم بمـــا رسید و برابر همیرسد *

خانجهان با استعداد فراوان و خدمتي بيِ پایان تا حد دیبالپور استقبال نمود *

مقدمهٔ هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال تا حد شهر مشهور دیبالپور

نقل است چون خانجهان مستعد شده راه دیبالپور پیش گرفت چون بحضرت شهنشاه پیوست شکر فراوان گفت - خدمتهاي بسیار و پیشکشهاي بیشمار پیش (۴) حضرت جهاندار گذرانید - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) سر چندگاه * (۳ ن) احسان فراوان و لسان بی پایان * (۴ ن) بحضرت جهاندار *

از هریک محنت و مشقت تهته و راه گجرات که خلق لشکر آن شاه دیده بود پیش دستور مشهور بازنمود - درین محل دستور اکمل ابواب راز کشود - و هریک شدائد و مکائد که خلق لشکر را رسیده بود و بر نامرادیِ آب و باریدن آب باران رحمت از غیب بر سر تشنگان بارید چون عنایت بیغایت حضرت الله تبارک و تعالی در باب شهریار جهاندار است براحت بدل شد - و این چنین مقامی مخالفی (که از عهد سلطان معزالدین محمد سام باز تا غایت تاجداری از تاجداران دهلی را دست نداده چنانچه لشکر قاهرهٔ سلطان علاءالدین با آن دستگاه سلاطین روم و چین در مقام تهته دوید از غایت جایگاه قلب و زمین منقلب ستدن نتوانستند - و حضرت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه با آن لشکرهای قاهره و استعداد ظاهره سالها در حدود تهته عمر بسر برده بتقدیر الله تبارک و تعالی گوهر فتح دست نداده) حضرت شهریار و مکنت جهاندار را خدایتعالی بقدرت اعلی و بکرم عمیم و عنایت مستقیم خود این چنین مقام مخالف بغیر تیغ دست داده - و این[۲] اندک نیست * * بیت *

بادی[۳] تو همه وقت شاد و خرم * بد خواه نکون فتاده در غم

القصه[۴] سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت[۵] آله با لشکر منصور بسعادت و سلامت[۶] از شهر دیبالپور روان شده در شهر دار الملک دهلی رسید

(۲ ن) و این نه اندک است * (۳ ن) بادت همه وقت شاد و خرم *

(۴ ن) المقصود * (۵ ن) حضرت ودود * (۶ ن) در *

تمام خلق شهر با بیرقهاي لطیف و اسبابهاي شریف چون اصحاب ظریف استقبال کردند - در دهلي قبها بستند - بانواع آراستند درمیان خلائق جهان شادي عام شد - و خلق از اطراف و اکناف جهان براي تماشا مي‌آمدند - و لطافت میگرفتند - در زیر هر قبه الوان نعمت بیشمار انبار(٢) کرده بودند از جنس طعام و شراب و تنبول و میوه از هر جنس تر و خشک - هرکه براي تماشا مي‌آمد الوان نعمت مي‌خورد - هیچکسے را منعے نبود - جمله عالم در مقامات خرمي و درجات بیغمي آسود - در خانه جشنها آغاز شد - زیراچه خلائق مسکین بعد از دیدن محنتهاي فراوان و مشقتهاي بے پایان در خانهاي خود آمده - و با عزیزان و دوستان خود ملاقات کرده سبحان الله هر که ازان مهم سلامت در خانه آمد در خانهاي ایشان شادي - و هرکه دران مشقتها و محنتها سر در کونجي‌رن نهاده و جان بحضرت جانده داده در خانهاي ایشان ماتم - در بعضي خانها سرود - ودر بعضے خانها گریه و زاري - چون حضرت فیروزشاه این افواه از خلائق شنید آب از چشم گردانید - و سر دستور فرمود(٣) که بیچاره خلق بعضے از ایشان سرگردان سر دران کونجي‌رن نهادند - و اسباب و املاک بباد دادند - امروز در خانهاي ایشان گریه و زاري ست - اگر در تهته رفته نمیشد به میبود - این خلائق را این روز ره نمي‌نمود - بر خانجهان فرمان خسرو جهان شد - هرکه با ما در مهم تهته بود و دران

(٢ ن) ایثار * (٣ ن) میفرمود *

کونجی‌رن آسود آنچه آن شخص استقامت داشت بر ابنای او مقرر و مستقیم دارند - ایشان را بچیزی نرنجانند - کرت دیگر کیفیت ایشان پیش (۲) من گذرانیدن حاجت نیست - و هرآنکس (۳) که باما مخالفت کرد و در گجرات دهیازده ستد و ما را گذاشت و در شهر آمد نان و دیه ایشان نیز مقرر و مستقیم دارند - نخواهم هیچکسی را از کسے و خسی کسی (۴) برنجاند - این که گفتم شمهٔ از مهم تهته بود *

* ابیات *

در تهته چو شاه رخ نهاده * شاهانش دویده پا فتاده

آورده همه برابر خویش * گنجینه بداندیش زحد بیش

معهذا جام و بانهبنهٔ نیکنام با تمام خیلخانهٔ خویش از تاثیر رعب سلطنت بیش از آثار انوار ازلی در شهر دهلی رسیدند - فرمان شد تا خیلخانهٔ ایشان را متصل سرای ملکه (۵) مقام دهند - تا ایشان بخاطر جمع دران جایگاه ساکن شوند - چون خیلخانهٔ ایشان دران محل جای یافتند دران مقام با فرحت تمام آبادان شدند - و آن محل را سرای تهته نام داشتند - و حضرت فیروزشاه مبلغ دو لک تنکه برای جام و دو لک تنکه برای بانهبنه نقد از خزانهٔ موفوره در وجه انعام سالینه تعین کرده - و جز این هرروز جامها و اسباب (۶) و نعمتهای فراوان چندان می‌یافتند که تهته را بکلی فراموش کردند (۷) - و بوقت بارجا

(۲ ن) بمن * (۳ ن) هرآنکه * (۴ ن) بکسے نرنجانند * (۵ ن) ملک * (۶ ن) اسپان * (۷ ن) کرده *

چون سلطان فیروز در تخت نشستی جام و بابهینه طرف باروی راست درخاصخانهٔ دوم فرود صدر صدور جهان درحکم فرمان شاه می نشستند انشاء الله و بعون الله بیان نشستن ایشان پیش خسرو جهان در وقت بار در مقدمهٔ بیان بارجای نبشته آید - و ارحال و احوال هر یک خانان و ملوک درگاه که دران محل بحکم فرمان شهنشاه بمرتبه می نشستند مشرح[۲] شرح داده شود - معهذا چون ازین سخن چند سال گذشت و تماچی برادر بابهینه در تهته برگشت حضرت شهنشاه جام را برای دفع شر او در تهته فرستاد جام در تهته رسید و تماچی را سمت شهر روان گردانید[۳] - و بابهینه هم در دهلی ماند و پیش سلطان فیروزشاه خدمت میکرد - چون سلطان تغلق شاه بپادشاهی نشست بابهینه را چتر سپید[۴] داد - و در تهته روان کرد بابهینه در اثنای راه جان بحق سپرد ‌‌• • ابیات •

هستند سه کس ستیزه کاران • عورات و صغار و تاجداران
تا سر ندهند روند انکار[۵] • آرام بود بهر سه دشوار

مقدمهٔ هژدهم وضع طاس گهریاله بعد از آمدن مهم تهته

نقل است هر وضعی که سلطان فیروزشاه بالهام الله در عهد دولت خویش بفراست و کیاست در مملکت دارالملک دهلی

(۲ ن) مشروح • (۳ ن) کرد • (۴ ن) بلند • (۵ ن) انکاره •

رضع کرده اعجوبه زمانه بود - یکي ازان(۲) نوادرات این بود که آن را طاس گهڑیاله گویند - هیچ پادشاهي صاحب دستگاهي مالک(۳) تختگاهي را میسر نیامد - زیراکه هروضعي که پادشاهي درجهان پدید آورده البته بعد مرور ایام و کرور اعوام آن چیز ازجهان رفته(۴) - مگر از مهتر آدم صلوات الله و سلامه علیه تا نوبت(۵) دولت سلطان انبیا شهنشاه اصفیا رهنمای اولیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از جملهٔ سلاطین که در(۶) زمین بتقدیر حضرت رب العالمین جولانگري نمودند شش یادگار ازشش(۷) پادشاه عالم پناه درین جهان فانیي بحکمت رباني باقیي مانده - چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران بیان فرمود *

* بیت *

چو برگشت(۸) کرد ازجهان روزگار * زشش پادشه ماند شش یادگار

کلاه از کیومرث آفاق(۹) گیــر * زجمشید تیغ از فریدون سریر

زکیخسرو آن جام گیتي(۱۰) نمای * که احکام انجم دران یافت جای

فروزنده آئینهٔ گوهري * نمــودار تاریخ اسکنــدري

همــان خاتم لعل بردوختــه * بمهــر سلیماني افروختــه

المقصود ازسلطان فیروزشاه نیز وضع طاس گهڑیاله ازحد خراسان تا

(۲ ن) از * (۳ ن) ملک * (۴ ن) ازجهان رفته و حبط گشته - و در دیگر - از جهان رفته ونسیه گشته * (۵ ن) نبوت * (٦ ن) درین * (۷ ن) ازشش تاجدار نامدار * (۸ ن) برگشته شد * (۹ ن) شد تخت گیر * (۱۰ ن) انجم *

بنگاله این یادگار باقي ماند - اما آن شش چیز که ازان شش تاجدار باقي ماند در هرشش چیز ایشان را یکان چیز مطلوب بود - و بیشتري (۲) ازان وضع مقصود دنیاوي مینمود - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله وضع طاس گهڑیاله کرد و در وضع کردن آن جد و جهد بسیار نمود اگرچه ظاهرا مطلوب دنیاوي میگیرد چون در زیر معني نظر کنند مقصود آخرت نیز بر دست مي‌آید - چنانچه این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف که مورخ تواریخ سلاطین شریف است درین تواریخ بر سبیل اختصار هفت منافع دیدی در قلم آورده منفعت اول آنست چون طاس گهڑیاله بنوازند آواز آن در گوش جهانیان برسانند عالم و عالمیان از رفتن روز و گذشتن شب معلوم کنند - اهل غفلت جبلت را از انصرام شدن عمر عزیز خود یاد آرند زمان زمان هزار افسوس کنند - در طلب آخرت میل کنند *

* بیت *

* هر ساعتي که بر در شه طاس میزنند *

* نقصان ز عمر میشود آن یاد میدهند *

منفعت دوم آنست چو هوا تاریک شود در سمت آسمان بتقدیر حضرت سبحان غبارت پدید آید مسکین مصلیان را وقت ظهر و عصر معلوم نشود - بدلائل عقلي و ادراک فهمي نماز ظهر بوقت عصر ادا کنند - و نماز عصر بوقت غروب ادا کنند - درین مسئله

(۲ ن) درس شش چیز *

میان علماے دین و مشائخ اهل یقین اختلافات بي‌نهایات است هریکي باجتهاد خویش از آثار انوار کثرت درک بیش قولي مخالف قولي میگویند - چون این چنین حرکات[۲] میان مصلیان با برکات پدید آید و بدیشان معلولي رخ نماید بمجرد آنکه آواز طاس گهڑیالة بگوش[۳] ایشان برسد جملہ عالم را معلوم شود که این‌قدر روز گذشته است و این‌قدر مانده - وقت ظهر درآمده و یا گذشته - هیچ شبه در اوقات ظهر و عصر نماند - منفعت سیوم آنست چون صاحبان نماز تهجد براي اداي نماز تهجد برخیزند و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتند - و نماز تهجد بر پیغامبر ما صلي‌الله علیه وسلم فرض بود - کما قال الله تعالی فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا - و سنت است بر امت پیغامبر علیه الصلوة و السلام - اگر[۴] مومني تهجد اختیار کند (و وقت تهجد آنست که چون شب از نیمه چیزي زیادت گذشته باشد) چون صاحب نماز تهجد براي تهجد برخیزد و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتد - چون آواز طاس گهڑیاله در گوش او برسد شبه از دل او برخیزد - منفعت چهارم آنست که براي شناختن سایهٔ اصلي مر مصلیان را حاجت کلي‌ست - و درین مسئله میان علما اختلاف جبلي‌ست - بلکه[۵] علما گویند که دانشمند کامل حال کسي‌ست که او چهارده علم خوانده باشد و علم نجوم داخل این چهارده علوم است - و شروع کردن در علم نجوم

(۲ ن) اوقات * (۳ن) در گوش * (۴ن) نقلست اگر آه * (۵ن) ملک علما *

حضرت مصطفی صلي الله عليه و سلم منع فرمود - و علما نيز منع کرده - مگر همين قدر که احکام سايۀ اصلي معلوم شود - و سايۀ اصلي در هر ماه شمسي گشتن ميآيد - زيراچه وقتي روز بزرگ ميشود و شب خرد - وقتي شب بزرگ ميگردد و روز خرد - از يک و نيم قدم تا ده و نيم قدم مدت دوازده ماه شب و روز زيادت و نقصان ميشود - و اين تفاوت بجز عالم رباني ديگرے نميداند - چون وضع طاس گهڑياله شد و دران طاس براي معرفت پاس قانون نهاده و آئين پديد آورده چون پاس مرتب شود در طاس آخرين باختيار حکماي باريک بين گجر[۲] زنند - اعني آن[۳] مقدار پاس[۴] که آن روز ست بعد اتمام پاس آن قدر طاس روزينه در هم‌نوازند - معلوم شود که درين ماه آفتاب در فلان برج است - و سايۀ اصلي درين ماه در فلان برج است - چندين قدم است - درين ضابطه بنجوم شروع کردن حاجت نيست - منفعت پنجم آنست که چون روزه‌داران ماه مبارک رمضان عمت برکاته روزه بدارند وبوقت نماز شام بحکمت حضرت علام هوا تاريک شود و اهل صوم گمان برين برند مگر آفتاب غروب کرده و وقت نماز شام در آمده بدين گمان صائمان روزه افطار کنند - بعده هوا صاف شود - و غبار از آسمان برود - آفتاب نمودار کند آن طائفه روزۀ ماه مبارک رمضان شکسته باشند - ميان علماي شريعت و مشائخ طريقت در باب اين طائفه اختلاف افتاد - هريکي

(۲ ن) کج - کنج * (۳ ن) اين * (۴ ن) طاس *

درین مسئله بانواع اجتهاد آگاهي داد - آن مسکینان روزه افطار کنندگان درین گفتگو افتادند - چون حضرت فیروزشاه وضع طاس گهڙياله کرد بمجرد آنکه بوقت غروب آواز طاس گهڙياله بگوش روزه داران رسد في الحال روزه افطار کنند - و ازین جملهٔ اختلاف علما بیرون آیند زهي منافع عظیم - منفعت ششم آنست چون اصحاب سحري (۲) براي خوردن طعام سحر برخیزند و بعد از خوردن طعام سحر ایشان را معلوم گردد که صبح دمیده است برین وجه در روزهٔ (۳) ایشان شبه افتد چون آواز طاس گهڙياله بگوش ایشان رسد از قیاس بقیهٔ شب معلوم گردد - اگر شب باقي باشد طعام بخورند - و اگر صبح دمیده باشد بغیر خوردن طعام سحر روزه بدارند - منفعت هفتم آنست اگر کسي خواهد نماز عشا در ثلث شب بگذارد (و نماز خفتن بعد از ثلث شب گزاردن مستحب است) چون آن شخص برخیزد و گمان برد مگر از شب چیزي باقي نیست براي آداي نماز عشا در تردد افتد - چون آواز (۴) طاس گهڙياله بشنود آن تردد از خاطر او برخیزد این هفت منافع بود که این مورخ درین تواریخ بازنمود - و اگر تمام منافع وضع طاس گهڙياله بنویسد مطول گردد - الغرض ازان شش یادگار سلاطین پیشین یکان منفعت دنیاوي بود - از وضع طاس گهڙياله هفت منفعت اخروي روي نمود - معهذا چون سلطان فیروزشاه

(۲ ن) سحر * (۳ ن) روزهٔ ایشان بشبه افتد * (۴ ن) آواز از طاس گهڙياله *

ار مہم ٹہٹہ بازگشت در شہر دهلي آمد - در استمالت مملکت مشغول گشت - براي وضع طاس گهڑياله در نشست - چند روز حضرت شاه فيروز و منجمان درگاه او را همدرين گذشت - چون آوار طاس در گوش خلائق افتاد هر يک تني که ازان انجمن براي تماشاي طاس گهڑياله در شهر فيروزآباد آمده بودند هريکي ابواب حيرت کشاد - براي ديدن طاس گهڑياله رخ نهاد - جملهٔ عالم از وضيع تا شريف جوان و پير کبير و صغير براي نظاره آمدند - و آن طاس گهڑياله بالاي دربار(۲) کوشک شهر فيروزآباد داشتند - خلائق براي نظاره ميرفتند - تا کار(۳) منافع طاس گهڑياله و عظمت او بجائي رسيد و بمرتبهٔ کشيد که درميان سکهاي تاجداران و علامات(۴) جهانداران داخل آمد - و سکه چه باشد که بغير پادشاه با جاه عالم پناه بر غيري اطلاق نتوان کرد - طاس گهڑياله نيز دائم پيش دَربار دُربار سلاطين نيکوکار نوارند - اين بود شرح طاس گهڑياله - خواجه ميفرمايد *

* بيت *

بار مسيحا نکشد هر خري(۵) * محرم دولت نشود هر سري

قسم چهارم بازآمدن سلطان فيروزشاه از سوارئ مہمہاي بزرگ و مشغول شدن باستمالت مملکت هژده مقدمه

(۲ ن) در باب * (۳ ن) کاربار * (۴ ن) علامات داران جهانداران *
(۵ ن) کسي *

مقدمهٔ اول بازآمدن[2] حضرت فیروزشاه از سواریٔ مهمها

نقل است سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت اله در شهر دهلي بود - در استمالت مملکت جهد بلیغ مي‌نمود - ماناکه رسولان از معبر رسیدند - ایشان را براي[3] پایبوس درگاه شهنشاه بردند - رسولان مذکور بر طریقهٔ مستغیثان[4] مشهور زبان کشادند - بدان سبب که قربت[5] حسن کانکو در معبر پادشاه بود - چون سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانهم ازین جهان بدان جهان پیوست و سلطان فیروزشاه در پادشاهي نشست فرمانهاي شهنشاه در معبر رفت - خلق معبر متفق گشت - جمیع خلائق در دولت‌آباد رفت - قربت‌حسن کانکو را پیش کردند - و در معبر آوردند - و بر سر خویش بپادشاهي اختیار کردند - سر از اطاعت سلطان فیروز کشیدند - و قربت‌حسن کانکو (که در معبر بپادشاهي نشسته بود) جمله افعال قبیح بصریح پیش گرفته راویان محقق برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته و گوهر اخبار بدین‌آثار سفته - چون آن قربت‌حسن کانکو در محل بارجا بار دادي در دست و پاي خود پیرایهٔ عورات پوشیدي - در گلوي و دست او همه پیرایهٔ عورات بودي - و او را با امارادان افعال قبیح

(۲ ن) بازماندن * (۳ ن) از براي * (۴ ن) مستغاثیان * (۵ ن) قریب حسن‌کانکو *

بصریح شدی - الله تبارک و تعالی جمیع مسلمان را از اقامت این فعل نگاهدارد - آمین آمین آمین - القصه (۲) چون قربت‌حسن‌کانکو در شهر معبر این چنینها آغاز کرد خلق معبر ازو بغایت و بی‌نهایت تنگ آمدند - و ازو و از افعال او بستوه رسیدند - بکن (۳) مفسد که در حوالی معبر میباشد با جمعیت انبوه و پیلان با شکوه در معبر درآمد - و قربت‌حسن‌کانکو را زنده گرفته - بعد از گرفتن کشته شهر معبر خود گرفته - بتمام (۴) معبر که شهر مسلمانان بود خراب گردانیده بلکه عورات مسلمانان بر دست هندوان گرفتارشده (۵) - در شهر معبر بکن (۶) اقامت کرده * * بیت *

خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار

الغرض چون این آیندگان در خدمت سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز آمدند چنین داستان بازنمودند - سلطان فیروزشاه بر ایشان گفت که در اول حال و آغاز مقال ارذات شما صفات طغیان ظاهر گشت چون خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانهم از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده فرمان طغرای ما بجانب شما صادر شده - شما اطاعت فرمان ما نکرده در دولت‌آباد رفته قربت حسن‌کانو را آورده در معبر نشانده - چون ازو افعال قبیح

(۲ ن) فی القصه * (۳ ن) یمکن مفسد * (۴ ن) بتمام معبر که مسلمانان بودند خراب گردانیده * (۵ ن) خراب شده و گرفتار گردیده * (۶ ن) کفر اقامت شده *

صريح در وجود آمده قهر حضرت الله تبارك و تعالی جل جلاله و عم نواله بر شما نازل شده اهل كفر استيلا يافته هر همه را زير و زبر گردانيده اين زمان شما مضطر شده و بينوا گشته اينجانب آمده - پيش ازان اين قدر انديشه نكرده - درين وقت لشكر ما از غايت بسياري مهمها و سواريهاي متواتر ماندگي آورده است - چندگاه بكرم اله لشكر ما در شهر قرار گيرد ماندگي فرود آيد - انشاء الله تعالی اگر حيات باقي ست و عنايت الله دمادم ساقي(۲) ست بار ديگر آن طرف رخ آورده شود - سبحان الله تعالی زهي شاه فيروز پادشاه صاحب كياست و فراست بود - چون ديد كه لشكر بغايت درمانده شده و چند مهم متواتر كرده اگر سمت معبر سواري شود تا چه نوع افتد *

* بيت *

* شهر و سپه را چون سوي نيك خواه *
* نيك خواهد همه شهر و سپاه *

معهذا سلطان فيروزشاه مستثني رسولان معبر را بازگردانيد - و گلدستهٔ معذرت بدست شان داد - و خود بدولت و سعادت دنبال استمالت مملكت در امورهاي سلطنت مشغول گشت - بعد چندگاه حضرت فيروزشاه با دستور هواخواه در محل خلوت انوار آثار مملكت و اسرار سلطنت درميان آورد - و اين لفظ از زبان برآورد(۳) - و راز دل از بسياري فكر مشكل پيش او كشاد كه ما را اتفاق سواري سوي دولت‌آباد

(۲ ن) باقي * (۳ ن) برآورده بر راز آه *

در دل میگذرد - ارسبب ضعف خلق اندیشه کرده میشود - و پادشاهان برای گرفتن ممالک و در ضبط آوردن اقالیم نعایت حریص باشند - جوهر و گوهر کوشش بحد تراشند - آن زمانه زمانهٔ پیشین بود - درین دورها از تاثیر گردش طورهای زمانه دیگر پدید آمد [۲] کما قال النبي علیه الصلوة و السلام کل یوم اکثر یعنی هرروز ارروز دیگر در اشغال کوتاه است - درین محل دستور باردمود که حاصل ار مملکت در چیز است - یک چیز آنست که پرورش رعیت و استمالت مملکت و غمخوارگی اسلامیان اهل سنت و بیغم گردانیدن دمیان بد ملت و در آمان داشتن امانیان سلطنت و دوم چیز آنست قلع کفار و قمع اشرار و گرفتن ممالک بکوشش بیشمار - بحمد الله که در عهد دولت شهریار و دور مکنت جهاندار پرورش رعیت و استمالت مملکت و محافظت مسلمانان اهل برکت در طور عظمت شاه اینچنین شده که هیچکس بتجسس نسبی درآئین تاجداران پیشین و قوانین شهریاران دور بین اینچنین نشان نداده و قلع کفار ار اقبال جهاندار بتوفیق عنایت حضرت غفار بسیار بسیار شده - و لشکر دار الملک دهلی چنان تازه و قوت گرفته است که سوار شدن شهریار حاجت نیست - چون در مقامی کفره روی بفساد آرد بندهٔ ار بندگان درگاه و معتمدی ار معتمدان بارگاه نامرد [۳] شود بیخ آن طائفه برکند - تا انتباه دیگران شود - اما برای گرفتن ملکها

(۲ ب) بتر الدنیر کوتاه (۳ ب) گردد *

و دست آوردن اقاليم در جوار مملکت دهلي بيشتري اقاليم اهل اسلام است - و تيغ زدن با اهل اسلام يک فائده حاصل آيد - و ده زيان روي نمايد - آن ده زيان اينست - يکي آنکه هر قدمي که مردم جانب قلعهٔ مسلمانان ميزنند و براي رنجانيدن ايشان ميکوشد آن تمام عقاب بر حکم فرمان حضرت وهاب در نامهٔ اعمال اين کس مينويسند - دوم آنست اموال بيت المال براي آن جمع ميکنند تا قوت در اسلام زيادت گردد - نه آنکه بيت المال خرج کنند - و براي قلع مسلمانان روند - سيوم آنست چندين هزار مسلمانان نيکوکار بي موجب در محنت و مشقت ميافتند - چهارم آنست عمر عزيز و حيات لطيف در باطل ميگذرد - و در دمي و قدمي گناه مينويسند - پنجم آنست اگر آن مقام در دست آيد و گوهر فتح روي نمايد چندين هزار عورات مستورات و مخدرات مسلمانان فضيحت ميگردند - ششم آنست اموال باطل و نامشروع در بيت المال جمع ميشود - هفتم آنکه سلاطين ديگر را مقاومت کردن با اهل اسلام دستور ميشود - هشتم آنکه چنين افعال ميان شهرياران خوش خصال پسنديده نبود - نهم آنکه براي مالايعني چندين هزار در هزار خصمان حاصل ميشوند - فرداي قيامت آمنا و صدقنا جواب هر يک دادني ست - دهم آنکه در محشر قيامت از روي حضرت سيد الانبيا پيغامبر با صفا محمد مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم شرمندگي آرد - کما قال رسول الله صلى الله عليه و آله

و سلم انما المؤمنون اخوة - درین محل دستور مذکور مکرر کرده که بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه این ده وجه بر سبیل ایجاز و اختصار بازنموده - اگر از گناه مضرت اهل اسلام گفته آید مدتي باید که آخر شود - و آن یک فائده چیست آنست که میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان آوازه براید که فلان پادشاه فلان اهل اسلام را بقهر و غلبه دست آورده - و مشتي مسلمانان را که دران مملکت بودند زیر و زبر گردانیده - در اقامت این فعل عندالله هیچ نفعے نیست و مضرت بسیار و گناه بیشمار و خصمان بي کنار - و اهل کیاست عقل و درایت فضل از جهت خود نمائي میان خلق عند الله گناه بیشمار اختیار نکرده - چون خانجهان چنین داستان بر قانون راستان بیرون داد (٢) و آثار اسرار پیش حضرت شهریار صریح کشاد حضرت فیروزشاه را کلمات دستور موافق افتاد - بغایت پشیمان و پریشان گشت - و چشمها پر آب کرد - و فرمود که درین کلمات همه (٣) رموزات فوائد (۴) درجهاني و قواعد اساس سلطاني است - بعد ازین جزم کرده شد که بغایت علام بر اهل اسلام لشکرکشي نکنم - حاضران درگاه و ناظران بارگاه که پیش آن درگاه (٥) بودند سر بر زمین آوردند دعا کردند - درین محل سلطان فیروزشاه گفت آنکه (٦) مسلمان خواهد بود چگونه او را غم ایمان خود در دل نخواهد گذشت - و دنیا چیزے

(٢ ن) سپردن داد * (٣ ن) هم * (۴ ن) ازان * (٥ ن) آن ماه *
(٦ ن) آنچه مسلمانان خواهند بود که او را غم آه *

نیست - اگر با ایمان رفته شد زهے کار و خهي بازار و احسن کردار دران روز سلطان فیروز خانجهان را بارانيي علم کتف کسوت خاص که پوشیده بود پوشانید - زهے پادشاه (۲) نادرهٔ دوران و خهي (۳) وزیر اعجوبهٔ جهان - المقصود آنکه حضرت شهنشاه برگزیدهٔ حضرت اله (۴) بدین سبب مدت چهل سال کامل در مملکت شامل ملک راند و از زیان و مضرت اهل اسلام احتراز کرد - چنانچه خواجهٔ نظامي نوشته * ابیات *

سکندر بتدبیر دانا وزیر * بکم روزگاري شد آفاق گیر

شه ما که بد خواه را کرد خرد * براي وزیر از جهان گوي برد

مقدمهٔ دوم اهتمام سلطان فیروزشاه براي جمع کردن بندگان

نقل است چون شاه فیروز را بتقدیر اله براي جمع کردن بندگان هواخواه اهتمام بسیار و کوشش بیشمار در دل افتاد تا کار این بار و آثار این گفتار بجائے کشید و بمرتبهٔ رسید که بر جمله مقطعان اقطاعات و کل عهده داران احسن صفات تاکید بر تاکید شده هر محلي که نهب کنند باید که بندگان بچینند (۵) - آنچه لائق درگاه و شایستهٔ بارگاه پادشاه باشند بحضرت ما برسانند - آري عجب کاري و

(۲ ن پادشاهي * (۳ ن) زهي * (۴ ن ؛ حضرت ودود * (۵ ن) بپچستند *

بوالعجب اسرارے - چوں در کاري و نهاد کرداري پادشاهاں اهتمام
فرمایند و کوشش نمایند معلوم است که چه شود - جملهٔ مقطعاں
چوں در حضرت خسرو جهاں میآمدند هر یکي بر اندازهٔ دستگاه
خویش از آثار رعیت(۲) شهریار بندگاں چیده و خوبصورت و اصیل را
جامهاي پاکیزه پوشانیده زرباکها کشیده بر سر ایشاں کلاه و موزههاي
لعل در پاي و دستارچهٔ کشیده در کمر بسته خدمتي پیش تخت
میگذرانیدند - و رسمي بود سلطان فیروز را هر سال چوں مقطعاں
از اقطاعات براي پایبوس حضرت شهنشاه شش جهات میآمدند
خدمتها از هر جنس بر اندازهٔ دستگاه خود میآوردند(۳) - چنانچه
از جنس اسپاں تازي دریائي و ترکیاں بیش بهائي و پیلاں نامتناهي
و جامهای بانواع اجناس قیمتي و آوانيِ زر و نقره بے قیاس و
اسلحه(۴) و شتراں و استراں و جز آں هر یکي بر اندازهٔ اقطاع خویش
از هر جنسے بعضے صدگاں و بعضے پنجاهگاں و بعضے و بیستگاں
و بعضے یازدهگاں میآوردند و میگذرانیدند - و بندگاں نیز میآوردند
و فرماں حضرت شهریار(۵) و طغراي مکنت جهاندار بریں جمله بود - آں
مقدار خدمتي که مقطعاں اقطاعات بیارند آں را قیمت کنانند
بدل محصول اقطاع مجرا دهند - بلکه قاعدهٔ خدمتي بے قیاس وضع
سلطان فیروزشاه بود - در عهد سلاطین ماضیه ایں رسم نبود - هر مقطعے

(۲ ن) رعب * (۳ ن) میاوردند * (۴ ن) و شکرهٔ و اسلحهٔ * (۵ ن)
حضرت شهنشاه شهریار *

که از اقطاع آمدے آنچه میسر شدے پیش حضرت سلاطین ماضیه گذرانیدے - و آن خدمتي در محصول وضع نشدي - چون دور حضرت فیروزشاه رسید فرمان فرمود - که مقطعان را خرج و اخراجات بسیار ست ایشان را خدمتي معاف دارند - و مزاحمت ندهند سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - هر مقطعي که از اقطاع بیاید و هر جنسي که دران اقطاع دست میدهد بسیار بسیار در حضرت بیارد - و بهاي آن از محصول مجرا ستاند - تاهردو طرف عزت حاصل آید - هم مقطع را حرمت باشد - وهم آن خدمتي درخور پادشاه میان خلائق پیش تخت بگذرد - تا چهل سال کمال این قاعده مستقیم ماند - الحاصل از تاثیر جهد آن شهریار هر مقطعي که بندگان بسیار خدمتي میگذرانید بران مقطع مراحم فراوان و عواطف بي پایان مبذول میفرمودند - و هر مقطعي که بندگان اندک گذرانیدے در باب او مرحمت بر موازنهٔ آن شدي - چون مقطعان اقطاعات را بالیقین محقق گشت[۲] (که قصد حضرت شاه براي جمع کردن بندگان هواخواه بسیار ست) جمله مقطعان اقطاعات را از همه[۳] کارها و کل کردارها این کار اهم پیش آمد - این کار را بر همه کارها مقدم داشتند در[۴] چند سال از تاثیر جهد خسرو خوش خصال بندگان پسندیده افعال چندان جمع شدند که در تحریر قلم و تقریر زبان در نگنجد چون حضرت شاه را معاینه شد که بندگان بسیار جمع شدند بعضے را

(۲ ن) گشته * (۳ ن) هم از کارها * (۴ ن) سر - که *

در شهر ملتان و بعضے را در شهر مشهور دیبالپور و بعضے را در شهر حصار فیروزه و بعضے را در سامانه و بعضے را در گجرات و همچنین در هر اقطاعي براي سکونت فرستاد - و هم دران اقطاعات استقامت ایشان هر یکي کرده - براي پروردن ایشان دست احسان برآورده و بعضے بندگان را هم در اقطاعات مذکور میان حشم نان پرداخت تعین کرده - و دیهها در وجه داده و دیگر بندگان که در شهر بودند هر یکي را مشاهرهٔ کامل تعین کرده - بعضے را صد تنکه و بعضے را پنجاه تنکه و بعضے را چهل و بعضے را سي و بعضے بیست و پنج تنکه کمینه را بیست تنکه - و از ده تنکه کسي را کمتر نبود - و در ماهي یا شش‌گان ماهي یا چهارگان ماهي یا سه‌گان ماهي نقد بي‌قصور و نقصان از خزانهٔ معموره میبافتند - بعضے در کلام الله و حفظ و بعضے در علوم دینيي و بعضے در قسم تحریر مشغول شدند - و بعضے در خانهٔ کعبه بر حکم فرمان رفتند - و بعضے را تسلیم طوائف کردند ایشان حرفت صنعت آموختند - موازنهٔ دوازده (۲) هزار نفر بندگان کاسب هر جنس شدند - و چهل هزار بنده هر روز در نوبت سواري و خانه حاضر میبودند - جمله یک لک و هشتاد هزار بندهٔ آن شهریار در شهر و اقطاعات جمع شدند - حضرت شاه فیروز براي ایشان بسیار چیز میخواست - و براي آسودگيي و سیريِ ایشان کوشش مینمود - چنانچه بیخ استقامت و دستگاه ایشان در مغز زمین رسید

(۲ ن) دو هزار *

شهریار این کار بر خود طریقهٔ واجبات پنداشت - تا کار این بار بجائے رسید[2] و کردار این اسرار بمرتبهٔ کشید[3] که عرضهٔ بندگان علاحده مجموعه دار علیحده خزانهٔ وجه بندگان علیحده دیوان بندگان علاحده چاؤش غوري و نائب چاؤش غوري دیوان علیحده - اعني اصحاب دیوان بندگان از اصحاب دیوان عالي وزارت بکلي علیحده بود - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله جانبي[4] سواري کردي بندگان تیرانداز علیحده جُنگ بسته پیش شده میرفتند و بندگان تیغدار هزار[5] هزار علیحده و بندگان آورد علیحده و طائفهٔ بندگان ماهلے بر پشت نر گاو میش سوار علیحده و بعضے بندگان هزاره اسپان تازي و ترکي‌سوار با خیل و تبار هزار اندر هزار عقب پادشاه شده میرفتند - اینچنین بندگان بي‌عدد جمع شدند - تا کار بحدي رسید که درجمیع کارخانهاي خاص (چنانچه آبدار وشرابدار و جامدار و مطبخي و عطردار و طشت دار و چتردار و شمعدار و پرده دار و جاندار و سلاحدار و شکره دار و یوزبان و سیه گوش دار و پیلبان و ستوربندان و خاصدار و دارو دار و سنگتراس و سقا و جز آن و براي[6] خدمت محل درون و محل برون و علمخانه و در نوبت پاس و ترغاک و چوکي در سفر و حضر و بندگان قرآن خوان در کتابخانه و علمخانه و گهڑیال خانه و محرران در

(۲ ن) کشید * (۳ ن) رسید * (۴ ن) جائے * (۵ ن) هزار در هزار *
(۶ ن) و براي خدمت محل، درون و محل دوم و محل سیوم و علمخانه *

دواوین و بعضے بندگان در دیوان عرض و دیوان وزارت میان بعیا و بعضے بندگان مقطعان و پرگنه‌داران و شحنگان محلها و حر آن) تعین شدند چنانچه هیچ مقامي از بندگان سلطان فیروزشاه خالي نبود - و هیچ شهریاری تاجداري در مملکت دهلي این مقدار بندگان جمع نکرده مگر بفرمان خدای تبارک و تعالیٰ سلطان فیروز توفیق یافته - و سلطان علاءالدین مرحوم موازنهٔ پنجاه هزار بنده جمع کرده بود - و مشیر(۲) و بشیرش ایشان بودند بعد دور علائي بحکمت کبریائي هیچ پادشاهے یا حاکمے صاحب دستگاهے در مرکز دارالملک دهلي براي جمع کردن بندگان غلو(۳) نکرده - مگر سلطان فیروز کرده - سبحان الله چون در ازل(۴) حضرت ذوالجلال و کریم متعال قلم برین رانده (که در شهر دارالملک دهلي بحکمت ازلي چند سال بعد از نقل فیروزشاه تقابل و تغابي میان زمرهٔ مسلماني پدید آید - و آن مطرتها بواسطهٔ بندگان مذکور بخلائق جهان زج نماید) حضرت الله تبارک و تعالیٰ بقدرت اعلیٰ سلطان فیروزشاه را برین آورد - تا در مدت چهل(۶) سال کمال بندگان را جمع گردانید(۵) - چون احکام الله تبارک و تعالیٰ بنفاد رسیدنیست سلطان فیروزشاه بتقدیر حضرت آله این کار را یکي از فرائض(۷) پیش گرفت - و براي جمع کردن بندگان بدل و جان در نشست - تا این کار این بار بدین پایه رسید و بدین مقام انجامید

(۲ ن) مدشر * (۳ ن) نعلی * (۴ ن) ازل آزال * (۵ ن) کرده *
(۶ ن) چنس * (۷ ن) فرائضات *

چون بندگان مقطعان پیش میگذرانیدند بعضے بندگان بر حکم فرمان سلطان تسلیم بعضے امرا و ملوک میشدند - تا ایشان را ادب خدمت آموزند - امرا و ملوک آن بندگان را بر طریق فرزندان میپروردند و طعام و جامه و سر جامه شستن(۲) و هنر آموختن و مقام خوردن و خفتن و غمخوارگي ایشان بواجبي نگاه میداشتند - و هرسالي ایشان را پیش تخت میگذرانیدند - و ادب(۳) و خدمت و هنرهاي ایشان پیش تخت عرضه میداشتند - سلطان فیروزشاه در باب آن امرا و ملوک چندان مرحمت میفرمودند که در تحریر نیاید - حاصل ازین سطور آنست که اینچنین اهتمام بکوشش شهنشاه عظام را درین کار افتاد - آخر الامر کار بندگان مذکور بجائے کشید که بعد از سلطان فیروزشاه سرهاي جگرگوشگان او را بي‌دریغ بریدند - و پیش دربار آویختند - کما قال الله تبارک و تعالی و عسی ان تحبوا شیئا و هو شرلکم - انشاء الله تعالی در مقدمۀ ذکر سلطان محمد فیروز(۴) ذکر ایشان نوشته آید * * بیت *

* حکمے که خدا کرد حقیقت شدنیست *

* از حکم خدا کیست که گردن تابد *

مقدمۀ سیوم آمدن جامۀ خلیفه خلد الله ملکه

نقل(۵) است چنانچه از حضرت خلیفه خلد الله ملکه جامه

(۲ ن) نشستن * (۳ ن) آداب خدمت * (۴ ن) ابن فیروز شاه * (۵ ن) نقل است جامه که برای محمد شاه بن تغلق شاه آمد آه *

برای سلطان محمد شاه بن تعلق شاه می‌آمد همچناں برای سلطان فیروزشاه نیز حضرت خلیفه جامه فرستاد - و برای سلطان محمد بن تعلق شاه جامه بالتماس او آمده بود - چنانچه بیان آن این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف در ذکر سلطان محمد بن تعلق شاه مشرح نبشته است - و برای سلطان فیروزشاه بکرم آله حضرت خلیفهٔ با جاه بغیر (۲) التماس فرستاد - بلکه حضرت خلیفه چند نشانهٔ مراتب خویش نیز برابر داده - و هربار که جامهٔ خلافت از حضرت خلیفه برای سلطان فیروزشاه آمدی سه دست جامه آمدی - یکی برای (۳) سلطان‌فیروز دوم برای شاهزاده فتح‌خان سیوم برای خانجهان - المقصود چون جامه از حضرت دارالخلافت میآمد سلطان فیروزشاه استقبال میفرمود - از شهر بیرون میآمد - و خلعت خدمت حضرت خلیفه را بتعظیم و تکریم تمام بر هردو دست میگرفت - و برسر و چشم خود میداشت - بعده بادب تمام در ملای عام بحضور خواص (۴) و عوام بشرف خلعت خلیفهٔ زمان ابن‌عم بن رحمان و امام وارث ملک (۵) امامان ابوالفتح ابی‌بکر بن ابی‌الربیع سلیمان خلدالله ملکه و خلافته و علی العالمین فضله و رافته مشرف گشت - و منشور فرمان طغرای همایون اعلی اعلاه الله شرقا و غربا و جنوبا و شمالا دائما قائما رافعا عالیا (که برای جمیع امور امامت (۶)

(۲ ن) با جاه و نعم الدعاس فرستاد • (۳ ن) ازبرای • (۴ ن) خاص و عام • (۵ ن) امان • (٦ ن) امامت و خلافت و نیابت و سلطنت •

خلافت و نیابت سلطنت من کل الوجوه باذن مطلق از حضرت دار الخلافت صادر شده بود و بخطاب سید السلاطین مخاطب گردانیده بودند) آرندگان بدست سلطان فیروزشاه طاب الله ثراه دادند - سلطان آن منشور همایون را بسرعت تمام پیشتر شده بهردو دست با ادب تمام و اعزاز و اکرام ستده بوسیده برچشم راست و چشم چپ داشته تا دیرے برتارک سر نهاده (۲) - وبشرف مطالعه آن مشرف شده - بعده بسوي دار الخلافت سر (۳) بر زمین آورده - و حجاب بارگاه بانگ برآورده بشرف سعادت ملاقات و مصافحه و کنار گرفتن آرندگان باهتمام تمام با هر یکی مشغول شده - و بر هر یکي پرسش فراوان کرده - بعده شاهزاده فتح خان را جامهٔ خلیفه پوشانیده - و خانجهان را جامهٔ خلیفه پوشانیده - بعده آرندگان جامه و فرمان منشور را براي هر یکي بر اندازهٔ هر یکي جامها بدست خود میپوشانیده - وجمیع خانان درگاه و امرا و ملوک بارگاه را جامه ها از جامدار خانهٔ خاص میپوشانید - دران روز بحضرت شاه فیروز جشن عام بحضور خلائق تمام میشد - سلطان فیروزشاه جامهٔ خلیفه را بدین تعظیم پوشیدي و آن جامه را براي تبرک و برکت درجامدار خانهٔ خاص میداشتند و آن نشانهاي مراتب دولت را در علمخانهٔ خاص گرد مي آوردند آرے عجب اسرارے - چون سلطان فیروزشاه بعنایت اله بدین حد نظر از خود بیني و خود ستائي برداشته نظر بر کرم حق

(۲ ن) داشته * (۳ ن) رو آورده *

داشته بود (یعني من چه مرتبهٔ آن دارم که جامه از حضرت خلیفه التماس کنم و این خصال انبیا و اعمال اولیا است) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در دل خلیفه الهام کرد تا بغیر واسطهٔ التماس سلطان فیروزشاه از درگاه حضرت خلافت جامه رسید - سبحان الله آن زمان که پیغامبر ما محمد مصطفی با صفا صلی الله علیه و آله و سلم عمر مبارک ایشان بحد چهل سالگي رسید بعد از چهل سال کمال مدت شش ماه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت الله تبارک و تعالی بکرم عمیم و احسان قدیم در خواب وحي مینمود - و هربار ملک رویا ابواب بشارت با اشارت میکشود - درین محل پیغامبر فرمود - اگرچه شش ماه بخواب میدیدم و این اشارت با بشارت در خواب مي‌شنیدم که تو پیغامبري با آن هم خود را درین مرتبه نمیدانستم - هم ازینجاست و درین مسئله اقاویل علما ست که خواب چهل و ششم جزو ست از اجزاء(۲) نبوت - زیراچه پیغامبر را بعد از چهل سال کمال شش ماه وحي در خواب بود - بدین(۳) وجوه چهل و شش جزو باشد - معهذا بعده بعد از شش ماه وحي در بیداري آمد - که آن قصص در تفاسیر مسطور ست - و در همه کتابها مذکور - چون حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اینچنین نظر از خود بیني برگرفته

(۲ ن) از پیغامبري * (۳ ن) بدین وجوه چهلي و ششمي چهل وشش جزو باشد *

بود حضرت الله تبارک و تعالی ابواب کرم کشود - و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را ختم انبیاي درگاه خود گردانید - چون سلطان فیروزشاه را حضرت آله بهمه چیز آراسته بود این خصال انبیا و افعال اولیا در ذات با برکات احسن صفات او عطا فرمود - از غایت بزرگي نظر از خود بیني برگرفت - و بدرگاه با جاه اعلی بارگاه دارالخلافت گستاخي التماس جامه نکرد - و خود را چیزے ندانست - الله تبارک و تعالی او را جامه از غیب رسانید - و ختم سلاطین گردانید * * بیت *

* من کیم تا همه عالم بنهم پای طلب (۲) *
* زانکه در کویتو سرهاي سران پامالند *

مقدمهٔ چهارم نشستن سلطان فیروز در محل بارجا

نقل است که سلطان فیروزشاه را محلهاي نشستن در بارجا سه محل بود - یک محل را محل صحن گلین گفتندي - و آن (۳) محل را محل داکه نیز میگفتندي یعني محل انگور - و محل دوم را محل چهچه چوبین گویند - و محل سیوم را محل بارعام گویند - و آن محل را صحن میانگي هم (۴) گویند - آرے عجب اسرارے در روش جهانداري و آئین شهریاري ست - محل بارجا صحن گلین محل

(۲ ن) من کیم در همه عالم تا نهم پاي طلب * (۳ ن) که آن محل را محل دکهه آه * (۴ ن) همه *

جميع خانان درگاه و ملوک بارگاه و امرا و معارف با جاه و بعضي اهل قلم با کلاه - هريکي بموجب تبليغ در محل صحن گلين براي سلام ميرفتند(۲) - و محل چهچه چوبين محل اخص خواصان ست - و محل(۳) سيوم يعني محل صحن ميانگي محل بار عموم خلائق ست - و بيان بارجاي محل صحن گلين اين مورخ طالب دين در مقدمهٔ بارديده و بيان بارجاي محل صحن ميانگي در مقدمهٔ شرح جشنهاي اعياد و شب برات و روز نو روز و ايام ميزباني و ملاقات رسولان و جز آن کتابت کرده شده - المقصود چون سلطان فيروزشاه طالب دين سکونت شهر دهلي گذاشته بود در شهر فيروزآباد ميماند - چون خواستي که درمحل بارجا بنشيند بعد از دو سه روز چون از طاعات و عبادات فارغ ميشد و قرآن ميخواند (سبحان الله زهے مشغولي که فيروزشاه داشت چند سوره از کلام الله هر روز خواندي - و در روز جمعه سورهٔ کهف و در شب جمعه سورهٔ طٰهٰ بے ناغه خواندي - و هر(۴) روز نماز پنجگانه با جمعيت و جماعت گزاردي - وچند سيپاره ازکلام الله هر روز وظيفه داشت - چون سلطان فيروزشاه قرآن خواندي و با آيات قرآن قران شدي درعين خواندن هر جاکه اسم الله اعظم ديدي ازغايت شوق و نهايت ذوق بدست بوسيدي - و بر چشمها ماليدي - اين فعل بر خويش بر طريق واجبات لازم گرفته بود * * رباعي *

(۲ ن) ميرفتندي * (۳ ن) و محل سيوم آنست يعني * (۴ ن) و پنج وقت نماز هرروز با جمعيت آه *

من نام ترا بر کف خود بنگارم * پس دیده بران نام نهم خون بارم
ازبسکه دو دیده در خیالت دارم * در هرچه نگه کنم توئي پندارم)
الحاصل(۲) بحکم فرمان شهنشاه کامل بعد فراغ طاعات(۳) و عبادات تخت دولت آراسته میکردند - اول حضرت شاه فیروز خود آمدي - و بر تخت سلطنت و اورنگ مملکت نشستي - بعده سراپرده‌داران خاص و عهده‌داران سراپرده میرفتند - و خدمت میکردند - پیشتر میشدند و مي‌پرسیدند - که براي گذاشتن سلام چه فرمان میشود - فرمان میشد خلق را در محل سلام بگذارند - سراپرده(۴) داران خاص اول حجاب(۵) را میگذاشتند - چون حجاب خدمت کردند بعده بندگان تیغدار(۶) چند نفر معدود با سپرهاي زرین و سیمین رها میشدند - بعده دیوان رسالت رها شدي - و اصحاب دیوان قضا برابر دیوان رسالت میرفتند بعد از ایشان دیوان عالي وزارت دام عالیاً رها شدي - و همیشه محل دیوان وزارت طرف راستاي تخت است - بعد از دیوان وزارت دیوان عرضه رها شدي - و کوتوالان برابر ایشان میرفتند - و محل دیوان عرض طرف بازوي چپ تخت است - جمله شاهزادگان و خواصان عقب تخت سلطان فیروزشاه ایستاده شدندي - و البته بعضے امرا و ملوک و صاحبان اقطاعات و کارکنان معاملات ایشان نیز بر طرف چپا بودندي هر یکي بر نسبت خود ایستاده شدي - هیچکسے را از زمرهٔ معارفان(۷)

(۲ ن) في الحاصل * (۳ ن) طاعت و عبادت * (۴ ن) پردهٔ داران *
(۵ ن) حجاب اهل مناب * (۶ ن) بیمقدار * (۷ ن) معارف *

دران ایام بغیر کلاه بزک[۲] رها نمیکردندي - مگر همان چند نفر تیغدار و اشخاص که از پیش تخت جامهٔ زردوزي و بند سپید و کمر زر و کلاه باریکي و خلعت دیگر یافته بودند - چون آن اشخاص در دولتسراي خاص شاه مي‌آمدند هر روز آن کسوت پوشیده حاضر میشدند سبحان الله چه طور بود دور[۳] سلطان فیروزشاه که جمیع خانان و ملوک و امرا و معارف و اهل قلم همه کسوت نرمینه داشتند - و بهوس تمام در بر میکردند - دران ایام قباي جامه پوشیدن میان بزرگان عیب بود هر یکي از جامه عار کردي - القصه بالاي در یا نشیب هیچ کسے با وصلت بسے بغیر موزه و موي بند رها نمي‌شدي - گاه‌گاه بودي که در وقت بارجا شهنشاه مستثنی بتماشاي پرانیدن شکره مشغول شدي و گاه گاهے بگردانیدن اسپان - اما آن طائفه که متصل تخت شاهي و نزدیک اورنگ شهنشاهي مي‌نشستند (چنانچه خانجهان وزیر ممالک[۴] متصل تخت راستا مي‌نشست - و امیرمعظم امیراحمد اقبال بالاتر از خانجهان و یک زانو پستر از خانجهان[۵] مي‌نشست - و این مرتبه در قسم ملکي و آئین جهانداري نه بالاتر خانجهان گویند نه فرود تر - معهذا ملک نظام الملک امیرحسین امیر میران که نائب وزیر ممالک بود فرود خانجهان مي‌نشست) متصل تخت همین سه نفر پاي تخت مي‌نشستند - و طرف باروي راستا عقب

(۲ ن) تبرک ٭ (۳ ن) بدور سلطان فیروزشاه ٭ (۴ ن) مملکت ٭
(۵ ن) خانجهان و زیر مملکت ٭

خانجهان بفاصله مقداري يک جامه‌خانه دو تو کرده فراز ميکردند در صدر آن جامه‌خانه قاضي صدرجهان نشستے - و متصل او بانهبنه مربع نشستي - و متصل او منگلي‌خان آغلي[2] نشستے - و متصل تخت شاهي طرف چپا خالي بودي - و يک جامه‌خانه دو تو طرف بازوي چپا بفاصلهٔ مقداري فرازکردندي - در صدر آن جامه‌خانه بازوي چپا ظفرخان بن ظفرخان نشستے - و متصل او احمدخان[3] و انيرتهو صاحب دو چتر - و متصل او اعظم‌خان خراساني نشستے - و در عقب راي مدارديو[4] و راي سبير و راودت ادهرن بر زمين مي‌نشستند - دران ايام اين مورخ ضعيف شمس سراج‌عفيف بر[5] اصحاب ديوان عالي وزارت بحکم فرمان حضرت جهاندار در محل سلام ميرفت - الغرض چون خانجهان آمدي برابر او تمام اصحاب ديوان وزارت بودي - هر همه[6] با خانجهان هم در محل حجاب سلام ميکردند - جمله اصحاب طرف راستا در محل خود ايستاده ميشدند - پسران و برادران و برادر زادگان دستور مشهور که بودند بالاتر از اصحاب ديوان ايستاده ميشدند - بفاصلهٔ[7] دو آدمي فرق آن بودي - معهذا دستوران مستثني پيش شدي - دوم کرت سر بر

(۲ ن) منگلي خان اغل * (۳ ن) احمد خان کاتههٔ ضابط * (۴ ن) بلاَرديو * (۵ ن) براي * (۶ ن) هرهمهٔ با خانجهان بهم در محل خود ايستاده ميشدند پسران و برادران آهٔ * (۷ ن) بمفاصلهٔ دو آدمي *

زمین آوردي - حضرت[2] سلطان بدست مبارک اشارت کردي یعني بنشین - باز دستور کرت سیوم سر بر زمین نهادي - و در محل خود نشستے - و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر ممالک دران حالت برابر وزیر بودي - و در عهود سلاطین ماضیهٔ شهر[3] دارالملک دهلي قاعده بود که نائب وزیر پیش تخت محل نشستن نداشت - چون در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیابت وزارت ملک نظام الملک یافت و او در محل مشرت ملکي در درگاه سلطان فیروزشاه آراسته بود و خواهر سلطان فیروزشاه نیز در نکاح او بود چون ملک نظام الملک مرتبهٔ نیابت وزارت داشت و الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی او را بانواع آراستگي آراسته بود شهنشاه فرمود تا چنین نائب وزیر فرود وزیر بنشیند - الغرض باز آمده شود بر سر سخن - بمجرد آنکه خانجهان سلام کردي و در محل خود نشستے سلطان فیروزشاه جانب راستا مقابل خانجهان رخ آوردي - و با او بحکایت[4] مشغول شدي - تا آن زمان که خانجهان پیش سلطان فیروز بودي رخ و کلام سلطان جانب خانجهان بودي - بوجود وزیر حکایت با غیري نبودي - اگر سلطان خواستے کسي را دران محل طلبد[5] بسوي خانجهان اشارت کردي - خانجهان آنکس را طلب کردي - و اگر سلطان بر کسے مزاج گرم کردي هم رخ جانب خانجهان بودي - در

(۲ ن) حضرت سلطان چون سلاطین اهل گاه بدست مبارک • (۳ ن) در شهر • (۴ ن) بحکایات • (۵ ن) بطلبیدي •

امور قلیل و کثیر سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله رخ جانب دستور هواخواه کردي - آري بوالعجب اسراري - آنچه تاجداران کامگار و شهریاران نامدار در قسم ملکي کرده‌بودند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله همان آئین بجا آوردي - چنانچه قابوس‌حکیم در قابوس‌نامه نبشت که سلاطین را واجب است چون وزیر پیش ایشان باشد رخ کلام بسوي غیري نکنند - اگر بوجود وزیر پادشاه بے‌نظیر رخ کلام سوي غیري کند دران روز ربع مملکت آن پادشاه روي بنقصاني و ویراني آرد - بدان سبب که وزیر را با تمام مملکت محاسبه میباید کرد - اگر چه پسر پادشاه است یا برادر - برین وجوه جمله اصحاب مملکت و ارباب سلطنت دشمن وزیر اند - اگر پادشاه بوجود وزیر هواخواه رخ کلام با غیرے کند اهل اختصاص و اصحاب اخص خواص را گمان افتد - مگر پادشاه بر دستور هواخواه مزاج گردانید که رخ بسوي غیرے نمود (۲) - چون در دلهاي ایشان اینچنین گمان افتد در دلهاي ایشان عظمت وزیر نقصان شود - وزیر نیز دل زده گردد (۳) - و گمان برین برد مگر از ذات من صفات نا شایسته در وجود آمد که شه رخ بغیري آورد - بدین سبب تقصیر در محاسبه افتد - چون در حساب کردن اعمال عمال اهمال افتد اموال بیت‌المال در خزائن نرسد - هرآینه بنیاد مملکت و اساس سلطنت روي بخرابي آرد - قوام پادشاهي و نظام شهنشاهي از مال است - در دستورالوزراء نوشته است - بیچاره وزیر

(۲ ن) شد * (۳ ن) شود *

پرتدبیر بے نظیر مالي که هر عمالي از تاثیر قیلی و قالی در قعر زمین فرود برده اند دستور مشهور (۲) از آثار انوار معاملت سطور انگشت در چشمهاي ایشان مياندازد و بیرون ميآرد - وزیران شهریاران دانند که فرقهٔ وزرا و زمرهٔ دستوران مستثنی چه طائفه اند * * بیت *

براي جهاندیدگان کار کن * که صید آزمودست گرگ کهن

القصه چون سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ الله تبارک و تعالی تاجدارے صاحب تجربه بود (۳) میان بلغاي ملکي از همه فائق ميزمود - چون دستور پیش بودي رخ و کلام کام نا کام بغیري نیاوردی - و اگر کسے را پیش تخت براي پایبوس ميبردند سلطان فیروزشاه بالهام الله البته بیشتري از معارف مملکت ارمعرفت (۴) ابا و اجداد او را شناختي - و اینچنین ادراک از آثار انوار طبعیت حافظه (که حضرت اله در ذات با برکات فیروزشاه عطا گردانیده) بود - و اگر نه از آدميزاد ضعیف نهاد (کما قال الله تبارک و تعالی خلق الانسان ضعیفا) اینچنین ادراک اکبر چگونه میسر آید - که چندین هزار در هزار آدمي را (که براي پایبوس ميآرند) ارآبا و اجداد بشناسد - و با ایشان بتکلم (۵) هم بزبان ایشان درآید - و خلق نماید - و آن اشخاص را بخوشي و خرمي بازگرداند - و ایشان دعا کنند * * بیت *

چو شاه جهان از جهان برترست * جهان کان گوهر شد او گوهرست

(۲ ن) مشهور مستور * (۳ ن) بودي * (۴ ن) مفارقت - معارفت *
(۵ ن) متکلم *

في الجمله انشاء الله تبارک و تعالی رموزي چند از قسم ملكي در آخرين اين مقدمه شرح داده آيد - سلطان فيروزشاه تا يكپاس روز در محل بارجا مي‌نشست - بعده غير محل ميشد - خانان درگاه و ملوک بارگاه بازميگشتند - خانجهان بر آئين(۲) قديم وزيران در مسند وزارت مي‌نشست - محاسبهٔ اعمال عمال پيش ميگرفت - هر يک اصحاب در وظائف خود مشغول ميگشت - ايدون درين محل سوال وارد ميشود - اگر كسے از جملهٔ ملوک بمتابعت اهل سلوک سوال كند چون به نشستے كه طرف راستاي تخت خانجهان و امير احمد اقبال و ملک نظام‌الملک نشستے - و طرف چپا متصل تخت هيچ كسے را با قربت بسے مجال نبودي كه متصل تخت طرف چپا به نشيند - و چپاي سلاطين هرگز خالي نباشد - اين بر چه چيز حمل توان كرد جواب گفته(۳) آيد - اندران ايام كه اين مورخ ريزه‌چين مورخان خوشخرام در محل سلام پيش تخت ميرفت چپا متصل تخت خالي ميديد اين مورخ از خدمت والد خود پرسيد - ايشان فرمودند - كه طرف چپا هميشه محل سر لشكرست - چون سلطان فيروزشاه در آغاز جلوس خويش عهدهٔ سر لشكري بغلام خود بشيرا داد و او را عمادالملک خطاب كرد او را محل نشستن طرف چپا متصل تخت نبود - و در جلوس سلطان فيروزشاه اگرچه خانجهان وزير بود طرف چپا متصل تخت نشستے - و طرف راستا متصل تخت خان اعظم تاتارخان

(۲ ن) قانون * (۳ ن) گفته اند *

نشستے - چون بعد از چندگاه بتقدیر(۲) الّه تاتارخان ازینجهان خرامید بعده خانجهان بحکم فرمان طرف راستا بمحل خود نشست - طرف چپا خالي ماند - بعده اندران ایام خان اعظم ظفرخان از بنگاله بحضرت شاه آمد - چنانچه از حالت مقالت آمدن او این مورخ در قسم دوم مشرح نبشته - المقصود چون ظفرخان بحضرت سلطان آمد بعد ازچندگاه حضرت شهنشاه ظفرخان را مسند داده - دران وقت فرمان شد ظفرخان طرف چپا متصل تخت نشیند - چون ظفرخان بعد چندگاه بدان جهان پیوسته بجاي(۳) او پسر او دریاخان شغل یافته - و ظفرخان خطاب او شد - کیفیت نشستن این ظفرخان پیش تخت بردند - فرمان شد که در باروي چپا در صدر متصل تخت چنانچه ظفرخان مرحوم نشستے(۴) او نیز بنشیند - سبحان الله زهے عظمت و مکنت تختگاه دارالملک دهلي - و همچنین(۵) اگر کسے اعتراض کند که در محل بارجاي صحن گلین مذکور سیدزرکالے و مولانا جلال‌الدین رومي و شیخ‌الاسلام کجا مي‌نشستند - جواب سیدزرکالے فرود صدرجهان در باروي راستا نشستے - و مولانا جلال‌الدین رومي متصل سیدزرکالے نشستے - و شیخ وقت از وقتیکه براي ملاقات سلطان آمدي بعد یکپاس روز آمدي - و دران وقت سلطان

(۲ ن) بتقدیر الله تعالی • (۳ ن) بجاي او پسر او دریاخان را خطاب ظفرخان شده فرمان رفت که دازوي چپا در صدر آ٤ • (٤ن) مي‌نشست •

(٥ ن) و چون همچنین •

فیروز از تخت خاسته بودے - و در محل چهچه بالاي نهالچه نشستے چون شیخ الاسلام آمدي سلطان برخاستے استقبال نمودي - و دست سوي پایهاي شیخ الاسلام آوردي - و شیخ الاسلام سلطان فیروزشاه را در کنار گرفتے - و دعا کردي - بعده هردو نفر یکجا متصل [۲] مي نشستند ثالث را آنجا مدخل نبود - حکایات بےنهایات میان خویش میکردند - و طعام و میوه و شربت و تنبول مي خوردند - بعده شیخ الاسلام میخاست سلطان فیروزشاه چند گام شیخ الاسلام را رسانیدي و باز همچنان شیخ اسلام کنار گرفتے - و دعا کردے - و بازگشتے اگر وقتے شیخ الاسلام را با پادشاه غرضي بودي هرگز بحضور نگفتے مگر آنکه بر کاغذ نبشتي و در دستارچهٔ خود پیچیدي همانجا گذاشتے - چون سلطان بعد رسانیدن شیخ الاسلام باز بالاي نهالچه آمدي آن دستارچه با کاغذے یافتے - تمام کاغذ خواندي - و جواب آن بر حسب مطلوب و مقصود خدمت شیخ الاسلام فرمان همان زمان پیش خود مرتب کنانیدي - و بر دست ملکے دادے - و فرمودے اي فلان این کاغذ زود بخدمت شیخ الاسلام برسان - چنانچه شیخ الاسلام در خانه نرسیده باشند تو پیش [۳] از ایشان برسي - آن ملک همچنان کردي - و درانوقت در محل چهچه چنانچه قاضي بغدادي و ملک مبارک کبیر و امثال ایشان پس پشت سلطان ایستاده شدندي *

(۲ ن) هردو تن * (۳ ن) ازان برس *

مقدمهٔ پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک آن روزگار[۲]

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیکنام بتمام خانان عظام و ملوک اهل اکرام و معارف اهل احتشام و زمرهٔ محرران خوش کلام و فرقهٔ ترکشبندان ثابت اقدام و جمله اشخاص خواص و عوام احرار[۳] و غلام همه را خوشي و خرمي و بیغمي بود - و جمیع خلائق را زمان زمان فرحت و بهجت روي مینمود - تاثیر آن عصر و آثار تدم سعادت سلطان فیروزشاه مبارک و میمون بود - چون[۴] سلطان فیرور صاحب فتح و فیروز و نصرت و بهروز سمتے سواري کردے ملوک آن زمان را چندان فرحت بودي گوئي در اقطاعي باسم فرماندهي میروند - زیراچه بکرم الله از اقبال آن شاه هر همه را استقامتهاي بسیار بسیار و انعامات بیشمار اقطاعات و پرگنات و قصبات و قریات و باغات و جز آن در وجه هر یکي معین بود - و همگنان را دران فرحت برکت بسیار و حاصلات بیشمار بود - کم کسی ار معارف در سرای بودي که او فراشخانه نداشت - همه را فراشینه بر اندازهٔ یسار بودي - و البته کنیزکان صاحب جمال بآهنگهاي کمال براي رفع ملال و لطافت وصال و پسندیدگي خصال و دفع[۵] خیال هر یکي برابر خویش مي‌بردند - و در هر منزلي بهر نزولي فراغت فراوان

(۲ ن) آن دور * (۳ ن) امراء * (۴ ن) چنانچه * (۵ ن) رفع *

و وسعت (۲) بے پایان و غلهاي ارزان (۳) - وهیچ خوف مظلم (۴) پادشاه و ذره ذره هراس حاضر و غائب نه - اگر در عهد دولت سلطان فیروزشاه چون آئین سلاطین اهل گاه اگر سبب مصلحتي حاضر و غائب شدي تا خلق از خانهاي خویش از تاثیر تشویش بیش بتعجیل ترین در رکاب سعادت پیوندند چند روز آوازهٔ حاضر و غائب میشد - و هرگز بانتها نرسید - البته در عهد فیروزشاه از برکت عقیدهٔ نیک آن پادشاه طائفهٔ ترکشبندان از سبب حاضر و غائب بے نان نشدند - المقصود در لشکر سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت (۵) آله در هر وثاقي و اوتاقي خوشي و خرمي بے اندازه بود - و بحدي (۶) فراخي بود که در هر خیمه مطربان سرود میگفتند - و صاحبان دستگاه الوان نعمت خرج مي‌کردند - خلائق را از غایت خوشي و خرمي بازگشتن از لشکر خوش نیامدے - زیراچه در شهر در خانهاي همگنان آسودگي چنان بود که اصحاب لشکر را بهیچ وجه تعلق خانه در خطرهٔ ایشان نگذشتي - و در لشکر از آثار بسیاري دستگاه کثرت خوشي و خرمي تا کار لطافت و فراغت خلق بجائے کشید که چندین مسلمانان براي اندک مصلحت برابر رکاب رایات اعلی شده میگشتند - و از بسیاري فرحت و بهجت بازگشتن خوش نیامدے - و طوائف اهل بازار از بسیاري دستگاه اسباب و اموالِ ساکنان شهر دهلي با

(۱ ن) سعادت * (۳ ن) غلهاي ارزان و نعمتهاي بےپایان * (۴ ن) ظالم * (۵ ن) حضرت ودود * (۶ ن) تا بحدي *

انشراح ظاهر و مسرت باطن برابر رکاب بیرون میآمدند - بلکه رسمے ست قدیم و آئینی ست مستقیم میان طائفهٔ اهل حرفت البته در لشکر بادشاه کسے روان شدے که او را رئیس شهر اجازت فرمودي - براي[۲] روان شدن در لشکر بعضي طوائف اهل بازار بر رئیس شهر منت میکردند - و خدمتے میدادند - زهے طور نادر که درر حضرت سلطان فیروزشاه بود - چون شهنشاه شهریار برگزیدهٔ حضرت غفار[۳] از سواري شکار مراجعت کردے و عنان سمند عزت سوي شهر گردانیدے هر یک ار زمرهٔ خانان درگاه و ملوک بارگاه سمت خانهاي خویش با فرحت بیش بازگشته میآمدند - و ار خانها هر یک توشهٔ بسیار و میوهٔ[۴] بیشمار روان میکردند - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت الله با فتح و فیروزي و نصرت و بهروزي کرانهٔ لب آب جون مقابل کوشک نزول فرمودي چند روز پیش اران بفرمایش خانجهان تمام کوشک شهر معظم فیروزآباد سپید گري میکردند - و بانواع نقشها منقش میگردانیدند - خانجهان دستور مشهور استعداد فراوان و اسباب خدمتي بے پایان فرمایش کردے - در هر چهار جانب شهر فرمایش بیرق شدي - پس هر پنجاه بیرق یک دهل و دو شهنا و برغون بودي - موازنهٔ دوازده هزار بیرق ار هر چهار جانب شهر جمع شدي - و آن تمام خلق پیش دربار[۵] درر بار

(۲ ن) براي برابر روان شدن لشکر * (۳ ن) حضرت الله * (۴ ن) میوهاي * (۵ ن) درگاه دربار *

شهریار نامدار کامگار عالم مدار نیک کردار خوش آثار با شمار حاضر میگردانیدند - چون شهنشاه مکنت در کرانهٔ لب آب جون نزول میفرمودند و این کلام باهتمام تمام چون خسروان اهل اکرام و سلاطین عظام از زبان مبارک خویش مي کشادند (تا از زمرهٔ خانان درگاه و ملوک بارگاه و امراي با جاه و معارفان[۲] با آگاه و امثال ایشان پیش رفتن ندهند - سبب آنکه تا یک جا در شهر درآمده شود) از غایت فرحت و نهایت بهجت آن شب خلائق را شب عید بودي - فی الحاصل چون خسرو خاور رخ بباختر نهادي و خروس صبح حي علي الصلواة در دادي خانجهان با تمام شهرداران[۳] و با کل کارکنان و بیرقهاي بے پایان گذاراي لب آب جون رفتے - سلطان فیروزشاه را پایبوس کردي - بعده سلطان فیروزشاه با جاه بعنایت آله با خوشي و خرمي و انشراح و بیغمي بطالع سعد و میمون و بروز و اختر مبارک و همایون درون شهر فیروزآباد درآمدے - و خدمتي جمیع عهده داران شهر پیش تخت گذشتے - اول خدمتي خان اعظم همایون خانجهان پیش تخت میگذشتي - بعد ازان خدمتي ملک الشرق ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک گذشتے - بعد ازان خدمتیات جمهور خوانین و امرا و علما و فقها و سادات و مشائخ و معارف و مشاهیر و جمیع سکنه اهل چهارجانب شهر و اطراف و اکناف بلاد و ممالک (که دران وقت در شهر دارالملک دهلي

(۲ ن) و معارف آن بارگاه * (۳ن) شهرداران و با کل کارکنان وقارات *

بخدمت خان اعظم همایون خانجهان بسببِ از اسباب ممالک[۲] حاضر میبودند) جمهور خلائق بر اندازهٔ دستگاه خویش خدمتیات پیش تخت اعلی میگذرانیدند - و گردان[۳] ترکشبند وجهداران مستعرف (که در خدمت بودند هریکي در سمتِ با فراغ دل و جمع خاطر از مهم بازگشته در دیهها‌ي خود بر خیلخانهٔ خود که در دیهها‌ي سکونت داشتند) ایشان در مقامات خویش[۴] بانشراح تمام و فلاح ایام میرفتند با نزدیکان و دوران خویش کیفیت حال نیک و بد هرچه بود بازمي‌نمودند - سبحان الله تبارک و تعالی هریک تنے درعهد دولت آن شهنشاه آسوده حال و فارغ البال و مفرح الاحوال بود - الغرض[۵] اینچنین فرحت و بهجت خلائق شهر و بلاد دارالملک دهلي داشت و اینهمه آثار انوار رحمت رحماني بود که بکرم الله و رحمت الله فراخي نعمت و ارزاني چیزها بود - و سبب قلوب نیک آن جهاندار بود - تا کار این کردار بجائے رسید و بمرتبهٔ آرامید که از بسیاري آسودگي خلق بیچاره دختران مسکین را هم در خردسالگي کدخدائي[۶] میکردند - رے عهد با برکت و دور با عظمت و مکنت که طور سلطان فیروزشاه بود که از برکت قدم مبارک ذرهٔ بےبرکتي وناخوشي دران عصر پدید نیامد - آري عجبب اسراري - این کمالیت

(۲ ن) ممالیک * (۳ ن) و گرد آن مي‌گشتند وجهداران مستعرف که درآه * (۴ ن) حود * (۵ ن) سبحان الله اینچنین فرحت * (۶ ن) کارخیر *

آن دادند تا آخرالامر بعد از رفتن فیروزشاه بجوار رحمت آله دهلي زیر و زبر گردد - و آن کسان که مانده اند[۲] مدام و الدوام آن عهد را یاد کنند و بگویند - عهد دولت شاه فیروز ن یادگار ماند که هرگز فراموش نشود * * رباعي *

* آن چه وقتم بود کان خوش عهد با ما یار بود *
* این متـــاع درد را در کوي او بازار بود *
بارها بینـــم بخود و آن عهـــدها[۳] یاد آورم *
کاین[۴] همان مرغیست یا رب کاندران گلذار بود *

مقدمهٔ ششم در بیان فراخيِ سال و ارزاني نعمت

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله آرزاني نعمت[۵] و فراخيِ سال بکمال جال بود - و این آرزاني نه در بقعهٔ شهر مینمود - بلکه در تمام بلاد ممالک آرزاني پدید آمده بود - مدت چهل سال کمال در دور آن خسرو خوشخصال هیچ کسے روي قحط ندید - اینچنین سال فراخ شد که خلق دهلي عهد سلطان علاءالدین مرحوم فراموش کردند - زیراچه فراخيِ سال که در عهد دولت علائي بود در عهد هیچ پادشاهي دین پناهے نبود - و سلطان علاءالدین براي

(۲ ن) بودند * (۳ ن) عیشها * (۴ ن) کاین همان مرغیست گویا *
(۵ ن) نعمت بي نقمت *

آرزاني نعمت چندان کوشش کرد که آن قصها در تواریخ مشهور مذکور است - مایه(۲) بسوداگران داد - اموال فراوان و زرهاي بے پایان پیش ایشان نهاد - ابواب مراحم پادشاهي بر ایشان کشاد - ایشان را مواجب معین(۳) کرد - دست احسان برآورد - آنگاه در عهد علائي بحکمت کبریائي آرزاني نعمت پدید آمد - و در عهد دولت فیروزشاه بعنایت الٓه از آثار انوار عقیدت آن پادشاه بغیر کوشش آن شهنشاه آرزاني غله بدوام بوده - و این عطاي(۴) رباني و تاثیر کرم(۵) سبحاني ست - تا کار آرزاني غله بجائے رسید که درون شهر دهلي هشت جیتل مني گندم وچهار جیتل مني نخود و جو - مسکین لشکري یک جیتل میدهد - و ده سیر دلیده اسپ را میچراند - همچنین ار تاثیر عقیدهٔ پاک آن شهریار طالب دین ار هر حبوبے بهر(۶) یک جنسے آرزان - و ار جنس قماش اسباب چنانچه جامه چه ار جنس سپیدینه و چه ار جنس نرمینه جمله چیزها آرزان - دران ایام شهنشاه عظام فرموده تا نرخ شیرینها از گذشتها چیزي فرودآرند - چون جمله آرزان شود نرخ شیریني کم کردن شاید - المقصود در مدت چهل سال کمال در دور آن خسرو خوشخصال ار آثار کرم ذوالجلال آرزاني(۷) بکمال

(۲ ن) مال * (۳ ن) تعین * (۴ ن) عطاي آله * (۵ ن) کرم الله *
(٦ ن) بهریک جنسے آرزان و از جنس قماس چنانچه روغن ستور دو و نیم حیتل سیري و شکر تري سه و نیم جیتل سیري و از جنس قماش اسباب چنانچه جامه * (۷ ن) اینچنین آرزاني *

حال نمود - و اگر مبادا وقتے[2] گران شدے و یا چند روزي امساک باران پدید آمدے یک تنکه منی رسیدے - آنهم چند روز معدود از برکت قدم شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خلائق مملکت دهلي بعنایت ازلي مدت چهل سال روي قحط ندیده[3] - آري عجب اسراري - در عهد دولت فیروزشاهي بعنایت الهي چنان ارزاني نعمت بود - و همچنان آباداني بسیار روي نموده - که درمیان دوآب از کوه سکروده و کهرله تا کول یک دیه براي نام خراب نبود - و یک[4] بدست زمین نا کرده نماند - دران ایام پنجاه و دو پرگنه درمیان دوآب آبادان شد - و همچنین در غیر دوآب - و همبرین منوال در هر اقطاعي و شقے (چنانچه شق سامانه) میان یک کروه چهار دیه آبادان گشته در دیهي خلائق بے علائق بیغم نشسته - در عهد دولت آن شهنشاه اینچنین مملکت آسایش کامل گرفته - سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله در استمالت باغات نیز هوس بکمال داشت - صحن چمن هریک باغ را بکوشش تمام آراست - از غایت استمالت یکهزار دویست موضع باغ در جوار شهر دهلي نهاده شد - آنچه که ملک و وقف مردمان بود سلطان فیروزشاه بغیر تصحیح[5] حجت بدان اشخاص مستقیم داشته - از غایت بسیاريِ استمالت بےنهایت که درباغات کرده دربنا کردهٔ سلطان علاءالدین سي پنجي باغ نهال شد - در بند سالوره

(۲ ن) وقت وقتي * (۳ ن) ندیده بود * (۴ ن) و یک دست * (۵ ن) بعد تصحیح حجت *

هشتاد پنی باغ بنا کردند - در چیتور چهل و چهار پنی - درهر باغی
انگور از هرجنس سپید و سیاه خرمائی و چیتوری و ارغوانی و سیری
و آلو و خایه غلامان هفت جنس انگور شده بود - و یک جیتل سیری
فروخته شدے - و همچنین در هر یک باغ میو باجناس مختلف
محصول باغات در عهد دولت آن خسرو جهات یک لک و هشتاد
هزار تنکهٔ حصهٔ دیوان(۲) خارج حصهٔ املاک باغبانان - و محصول میان
درآب دران ایام هشتاد لک تنکه برد - همچنین از بسیاری استمالت
آن طالب دین شش کرور و هشتاد و پنج لک تنکه محصول بلاد
ممالک دارالملک دهلی بود - اگرچه شاه فیروز در عهد دولت خویش
بفراست و کیاست بیش باندک مملکت دارالملک اختصار کرده
تا آن هم محصول بلاد ممالک که آن مقدار بود آن تمام حاملات را
به نسبت هر یکی قسمت کرده - خانان را براندازهٔ خانی - و زمرهٔ
امرا و ملوک را بر اندازهٔ کامرانی - و معارفت را بر اندازهٔ راحت
جانی - و حشم را دیهها در وجه بر اندازهٔ تن آسانی - و غیر وجهی
را ادای مال از خزائن سلطانی - و باقی مایحتاج را اطلاق بحکم
فرمان حضرت سلیمانی - چون اطلاق وجه داران در اقطاعات رفتے
ازهر یک اقطاع وجه یار نصف کامل بر دست آمدے - دران ایام
چندین کسان اطلاقات یاران براضی جانبین خرید میکردند - وثلث
مرتب در شهر میدادند - ایشان را در اقطاعات نصف مسلم رسیدی

(۲ ن) دیوانی *

و آن خریداران اطلاقات وجه اطلاقات از اقطاعات در سواد(۲) میانداختند ازان نیز ایشان را نفعے کامل میشد - چندین کسان در عهد دولت آن خسرو جهان از سبب خرید وجه یاران غني شدند ؛ و ایشان را روزگار ساخت - المقصود سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جملهٔ محصول بلاد ممالک بر جمیع خلائق قسمت کرده - بلکه پرگنات و اقطاعات قسمت شده(۳) - چنانچه خانجهان وزیر ممالک خارج وجه سپاه و یاران و فرزندان مبلغ سیزده لک تنکه داشت - و بدل آن چندین اقطاعات و پرگنات یافت - همچنین آن طالب دین هر یکي را بر اندازهٔ(۴) ارزش بعضے را هشت لک تنکه و بعضے را شش لک تنکه و بعضے را چهار لک معین(۵) فرموده - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله اینچنین کرد جملهٔ خانان و ملوک که دران عصر بودند غني گشتند - هر یک تن که دران انجمن بود مالهاي فراوان و زرهاي بے پایان و جواهر کثیر و الماس پارهاي بے نظیر جمع کردند آري عجب کاري - آنروز که ملک شاهین شحنه (که نائب امیر مجلس خاص آن درگاه بود) نقل کرد متروکهٔ او را تفحص کردند مبلغ پنجاه لک تنکه نقد از خانهٔ او بیرون آمد خارج اسبابهاي دیگر و نفائسات برتر و جواهر افزون تر - و از بسیاريِ متروکهٔ مال ملک عمادالملک بشیر سلطاني معلوم و مبرهن همگنان(۶) است - انشاء الله

(۲ ن) سودا موداي * (۳ ن) شدند * (۴ ن) براندازهٔ آن ارزش *
(۵ ن) تعین * (۶ ن) همه اصحاب *

تعالی شرح حال عماد الملک در قسم پنجم این تواریخ مشرح شرح داده آید - معهذا هرآئینه چون سلطان فیروزشاه در دور عظمت و طور مکنت خویش اینچنین کرد و دست احسان برآورد جمله عالم دوستدار[۲] گشت - هریک وضیع و شریف کمر هواخواهي درمیان بست[۳] * ابیات *

فریدون فرخ فرشته نبود * ز عود و ز عنبر سرشته نبود
ز داد و دهش یافت آن نیکوئي * تو داد و دهش کن فریدون توئي

مقدمهٔ هفتم شرح احوال حشم

نقل است در عهد دولت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز هشتاد هزار سوار بود[۴] خارج بندگان و این جمله سوار جرار و پهلوانان نامدار تا سال تمام به عرض میگذشتند - و البته بیشتر احوال اسپ کم بها هم در دیوان گذشتي - و اصلاح نیز میدادند و اکثر وقت اینچنین اخبار در گوش آن جهاندار رسیدي شنیده نا شنیده کردي - چون سال سپري شدي و بیشتر یاران را اسپ ناگذشته ماندي از حال آن کارکنان دیوان عرض کیفیت پیش تخت بردندي - که سال منصرم شد - و چندین اسپ ناگذشته ماند درین محل آن شهنشاه اکمل فرمود که روز جمعه الغ نمي نشینند عرض جمعات سال تمام الغ بنشینند - چون آن نیز منصرم شدي

(۲ ن) دوستداران * (۳ ن) دربسته * (۴ ن) هشتاد هزار سوار بود * بعضي نود هزار سوار بود خارج بندگان *

و البته اسپان بعضے یاران نا گذشته ماندند چون این کیفیت نیز بازنمودند که عوض جمعات الذکک نشستند با آن هم چندین اسپ نا گذشته ماند براي گذشتن باقي اسپان چه فرمان میشود فرمان میشد که دو ماه مهلت دهند - چون آنهم منصرم شدي و از حالت آن مقالت پیش تخت بازمینمودند - که مدت دو ماه دیگر مهلت شده بود آن نیز منصرم شد - و چندین اشخاص اسپان نگذرانیدند - دران ایام ملک رضي اهل اکرام (که یکي از اولیاي عظام بود) نیابت عارضي ممالک داشت - و کار حشم درگاه را بواجبي میآراست - دران[۲] وقت پیش تخت جهاندار بازمینمود - که آن اشخاص که اسپان در دیوان نگذرانیدند[۳] بیشتري یاران خیلها براي آوردن وجه اطلاقات در اقطاعات فرستاده شده اند - صاحبان خیلها چون ازان مصلحت فارغ شوند بعده در شهر درآیند - و هم در اثناي آن سال سپري شود[۴] - حالت دشوارئ این بیچارگان در مقامات دشواریست - این طائفه ضایع میماند[۵] - ازین اشخاص که عرضه نگذشته بیشتري همین طائفهٔ مصالحي اند - درین محل شهنشاه اکمل بشنیدن این اخبار و تاثیر این اسرار خوشدل شدي و فرمودي - چون یکي در مصالح فرستادهٔ سرگروه خود رود و در غیبت او سال منصرم شود و او عرض نگذارد و اسپ او نا گذشته بماند اگر او را رد کنند حالت او دشوار شود - در خانهٔ او

(۲ ن) دران محل * (۳ ن) نگذرانید * (۴ ن) میشد ـ میشود *
(۵ ن) میمانند *

مانم افتد - بعده شاه فیرور فرمان فرمود که ار صاحبان خیلها موکل[2] ستانند - هریاری که در مصلحتی رفته است آن یار هم در دیوان اقطاع عرض[3] نگذارد و اسپ بدهد یا همدران محل نگذارد - تا این تعلق ارپیش یاران مسکین نرود - سبحان الله سلطان فیرورشاه اینچنین[4] شفقت و مهربانی در حق عامهٔ خلائق داشت هیچ پدری و برادری اینچنین نتواند کرد - البته چون مزاج این[5] شهنشاه نرس بود مدت چهل سال هیچ کسے در دیوان عرضه با گذشته نماند - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامی علیه الرحمة و الغفران فرماید * * ابیات *

شاه که ترتیب ولایت کند * حکم رعیت برعایت کند

تا همه سر بر خط فرمان نهند * دوستیش در دل و در جان نهند

آری عجب اسراری که در عهد دولت آن شهنشاه و طور مکنت آن پادشاه سال منصرم شده بود - همین یکرور ارسال مانده بود که دفاتر دیوان عرض ببندند - یکنفر بنده ار بندگان درگاه و مختصے ار مختصان بارگاه را اسپ در دیوان عرض با گذشته مانده بود - اتفاقا دران رور آن بنده در محل درون نوبتی بود - آن بنده بدل خراب و جگر کباب با هزار اضطراب نشسته اندوه میکرد - و آه نا امیدی ار سینه میکشاد - و ار حال خود با یار دوم میگفت - چنانچه آثار آن گفتار و انوار آن کردار بگوش جهاندار رسید - شهریار هر دو را پیش

(۲ ن) موکد * (۳ ن) عرض نگذرد و حدند همدران محل نگذراند این تعلق آه * (۴ ن) همچنس * (۵ ن) آن شهنشاه ندس *

خود طلبید - و از مقالت ایشان استفسار گردانید - ایشان حال مقال خویش مخفي داشته - چون شهنشاه براي تحقیق آن کوشش گماشته و از تاثیر شفقت مکرر کرده پرسیده که میان شما چه کلام بود آن بنده که اسپ او نا گذشته بود اسرار دل خود بازنمود - که فردا دفترهاي دیوان عرضه خواهند بست - و من بنده اسپ نگذرانیده‌ام میان ما بندگان این کلمات بود - درین محل شهنشاه اکمل فرمود اي فلان برو با نویسندگان دیوان در ساز - آن بنده گفت که اندوه من همین ست که قدرت اخراجات ندارم - بدان سبب در مقامات اضطراب مانده ام (۲) - فرمان شد براي اخراجات چه باید تا خاطر تو بیاساید - آن بنده بازنمود اگر یک تنکه زر باشد اسپ اصلاح شود حضرت فیروزشاه از ملک (۳) تنکه دار یک تنکه آن بنده را دهانید و او را ازین اندوه رهانید - چون آن بنده آن تنکۀ زر یافت بسوي دیوان عرض شتافت - و آن تنکۀ زر پیش نویسندگان نهاد و اسپ اصلاح داد - چون باز آمد شهریار فرمود که اي فلان غرض تو حاصل شد (۴) - آن بنده سر بر زمین نهاده بازنمود که از مرحمت خداوند عالم کار من بنده باتمام رسید - درین محل شهنشاه بر زبان گردانید گفت الحمد لله - حاصل از نکات مذکور درین سطور آنست که اینچنین در قسم ملکي که تواند کرد - کقوله علیه الصلوة

(۲ ن) اضطرار * (۳ ن) از ملک نیکخواه خریطه دار یک تنکه زر آن بنده را دهانید * (۴ ن) مرحمت عام خداوند کار من باتمام رسید *

و السلام التعظيم لامر الله و الشفقة علی خلق الله *

* بيت *

بر سر هرکس چو ترا دست هست * دست مکش از سر هر زير دست

مقدمهٔ هشتم بردن پسر(٢) عمادالملک کيفيت ياران پيش سلطان فيروزشاه و جواب با صواب يافتن

نقل است رقتی(٣) ملک اسحاق عمادالملک پيش شاه فيروز رفت و کيفيتي گفت - که اگر فرمان شود چون بعضي اشخاص از طائفهٔ ياران حشم پير و معمر شده اند و در سواري آمدن نميتوانند بجاے ايشان جوانان با قوت را استقامت دهند - و دران ايام ملک عمادالملک پير شده بود - ملک اسحاق پسر او بجاي پدر کار ديوان عرض ميکرد - چون ملک اسحاق اينچنين کلمات پيش شهنشاه با برکات بازنمود سلطان فيروز فرمود - اي اسحاق نيکو کيفتي ست که پيش ما آوردهٔ هرآئينه چون يکے پير شود او را دور کنند - و بجاے او ابناے او را و يا غيرے را استقامت دهند - بهر دو حال آن پيران کهن سال را خواري بکمال روي نمايد - همين پدر تو بشيرا پير شده است - باري اول همين پدر خود را از شغل و استقامت دور کن(٤)

(٢ ن) کيفيت ياران پير ملک اسحاق عمادالملک پيش آه * (٣ ن) وقتيکه * (٤ ن) معزول کن *

انگاه من پیران مملکت خود را دور کنم - ازین فرمان ملک اسحاق ابکم ماند - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت الله فرمان فرمود - اگر پیران بیچاره را که مدام بیچاره مانده اند دور کنم و بجاي ایشان ابناے ایشان و یا غیرے را نصب کنم (۲) آن پیران مسکین ضائع مانند - در وقت پیران سالي بکمال حال خواري پیش آید - بهمه حال بآن پیران سال تغیرے نکنند - و آنکه بابناے ایشان کنند این زمان آن زمانه است که فرزندان عاق میخیزند - یکی آنکه از سبب پیري دلهاي پیران بغایت ویران است - چون استقامت ایشان بکشند و ابناے یشان را کنند و آن پسران عاقي ورزند بیچاره پیران را خوار گردانند دلهاي پیران شکسته گردد - اما برو فرمان برسان تا بجاے پیران معمر هر کرا پسر باشد درسواریها بجاے پدر بیاید برطریق و کیل - و هرکرا پسر نباشد داماد بیاید - و هرکرا داماد نباشد غلام را بفرستد - تا همه پیران بیچاره در خانه بمانند و آسوده شوند - و همه جوانان با قوت برابر رکاب بیایند (۳) *

* ابیات *

رسمیست که مالکان تحریر * آزاد کنند بندهٔ پیر

اي بار خداي گیتي آراے * بر بندهٔ پیر خود ببخشاے

فرمان شد اي اسحاق اینچنین کیفیتها نیارید - حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از سبب پیري رزق از بندگان خود بازنمیگیرد من که مخلوقم از سبب پیري چگونه ایشان را از استقامت

(۲ ن) کنند * (۳ ن) باشند *

محروم گردانم - چنانچه شیخ سعدي علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* قطعه *

* چه جرم دید خداوند سابق الانعام *

* که بندهٔ در نظر خویش خوار میدارد *

* خداي راست مسلم بزرگواري[٢] و لطف *

* که جرم بیند و نان بر قرار میدارد *

القصه[٣] هر قولي و فعلي که از ذات ملک[٤] صفات سلطان فیروزشاه شهنشاه شش جهات در امور ملکي و قضایاي مالي صادر شدهٔ اینچنین بود - هریکي آثار و اسرار گفتار و کردار شاه جهاندار لائق کتابت تواریخ آمدهٔ - آري عجب اسراري - هرچند که این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف میخواهد تا ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از بسیاري افعال احسن و خصال مستحسن بآخر نمیرسد * * بیت *

گر در تن من زبان شود هرموئي * یک وصف تو از هزار نتوان کرد

معهذا چون ملک اسحاق این چنین کلمات از زبان خسرو ابوالبرکات شنید و اینچنین فرمان در دواوین رسانید جمیع خلائق دست بدعا برداشتند * * ابیات *

* الٰهي[٥] تا جهــان را آب و رنگیســت *

* فلــک را دور و گیتي را درنگیســت *

(٢ ن) بزرگي و الطاف * (٣ ن) سبحان الله هر قولي * (٤ ن) ملکي صفات * (٥ ن) خدایا *

* جهان را خاص این صاحب قران کن *
* فلک را یار این گیتي ستان کن *

مقدمهٔ نهم شرح آوردن منارهاي سنگین

نقل است چون سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله(۲) از سواريِ سمت تهته در شهر دهلي آمد بیشتر اوقات چون شهریاران شش جهات در حریم شهردهلي سواري کردي - دستبردے(۳) بحربیان نمودي - در حریم دهلي بحکمت ازلي دو منارهٔ سنگین بود - یکي مناره درحد موضع توبره شق سالوره و خضرآباد دامن کوه - و مناره دوم درحواليِ قصبه میرتهه - و این منارها از وقت پندوان(۴) درین مقامات داشته بودند هیچ پادشاهے صاحب دستگاهے عالم پناهے که در تختگاه پادشاهي در دارالملک دهلي نشست هیچ یکي را این چیز میسر نیامد - مگر(۵) سلطان فیروزشاه را این دست داد - درین(۶) باب ابواب کوشش کشاد بمشقت بسیار و کوشش بیشمار بقصد فراوان و کوشش بي پایان این منارها را آورد - یکي را درون کوشک فیروزآباد متصل مسجد جمعه داشت - و آنرا منارهٔ زرین نام نهاد - و دوم را در کوشک شکار بکوشش بیشمار و حکمتهاے بسیار داشته - المقصود راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر معاني

(۲ ن) حضرت الله تعالی * (۳ ن) دستبردي بجزئیات * (۴ ن) هندوان باز درین آة * (۵ ن) ملک سلطان * (٦ ن) درین نوبت دست کوشش کشاد *

سفته - که این منارههاي سنگین چوبدستي ازان بهیم ملعون بود که در قد و قامت بغایت بلند مینمود - و زور بسیار داشت - بدان سبب بسوي پهلوانان اسیر براي قتال کوشش بکمال میگماشت در تواریخ اهل کفر آمده است - که بهیم ملعون از آثار اسرار قدرت(۲) پروردگار روزي هزار من طعام خوردے و درایام او هیچ کسے با قوت بسي با او بس نمیآمد - بلکه در زور و دلاوري بحدي بود - که اگر پیل را در بیره درختي و بیرون انداختي آن پیل از مشرق در مغرب افتادي - دران ایام طرف هند تمام اهل کفر ساکن بودند - میان جوبش از آثار قوت بیش ابواب قتال میکشودند - و این بهیم ملعون را پنج برادر بودند - و بهیم ملعون از همه برادر خرد تر بود - و بیشتر اوقات مویشي برادران بد حرکات چرانیدي - و این دو منارهٔ سنگین بر روي این زمین بجاي چوبدستي بدست خود گرفتي و مویشي را بدین چوب سنگین بازگردانیدے - و دران ایام بحکمت حضرت علام قد و قامت مویشي هم بر اندازهٔ خلق(۳) آن ایام بود المقصود بیشتر اوقات سکونت(۴) ایشان در زمین دهلي بود - چون(۵) بهیم ملعون ازینجهان رفت و بعالم دیگر پیوست این دو مناره درین دو مقام یادگار خود گذاشت - کفار آن زمانه چون معتقدان

(۲ ن) قدرت بیچون و بیچگون هزار من طعام هر روز خوردے * (۳ ن) حلقت * (۴ ن) مقامات سکونت * (۵ ن) هم ازینجا ست چون بهیم ملعون بدوزخ پیوست مهرهٔ عذاب سقت این دو منارهٔ *

یگانه جمع شدند - و میان خود متفق گشتند[۲] - برای یمن این هر دو منارہ را در هر دو مقام باهتمام تمام داشتند - گویند[۳] قد آدمیان زمانهٔ پیشین از تاثیر حکمت حضرت رب العالمین دراز بود چنانچه از حالت مقالات قدهاي ایشان اهل تفاسیر در کل تفاسیر بے نظیر هریک مفسرے مشرح بازنمود - المخصوص[۴] این عنایت بیغایت و کرم بے نهایت در حق پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم شده که قد امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم خرد افتاده[۵] - حضرت[۶] رب العالمین بر خاتم مرسلین هفت منت نهاد و هفت بشارت داد - ازانجمله یکي آنست اي[۷] محمد صلی الله علیه و سلم میداني که امت ترا براي چه آخر همه امتان آوردم تا ایشان میان گور دیري نمانند - دیگر[۸] امت ترا قوت بسیار ندادم براي آن تا ایشان بقوت خود غره نشوند - و بیفرماني حضرت من نکنند - دیگر[۹] امت ترا قد کوتاه دادم براي آن تا ایشان بطعام و جامه بسیار محتاج نگردند - و براي حاصل کردن آن از حضرت من دور نه افتند - الهي بکرم عمیم و لطف قدیم خود ما را مسلمان آفریدي - مسلمان دار و مسلمان بر - و میان زمرهٔ مسلمانان حشر ما کن

(۲ ن) گشته براي تلف این هردو الخ * (۳ن) سبحان الله قد آدمیان * (۴ ن) مخصوص این * (۵ ن) افتاده است * (۶ ن) حضرت الله تبارک و تعالی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم هفت منت نهاد * (۷ ن) یا * (۸ ن) یا محمد امت ترا براي * (۹ ن) یا محمد امت ترا قدکوتاه *

از برکت این آیت - توفني مسلما و الحقني بالصالحین *

* قطعه *

پنجه کشاد ست عقاب اجل * چند چو طاؤس خرامان روی
عالم (۲) دنیا شده (۳) گیر اي حسام * جهد دران کن که مسلمان روی

الحاصل بهیم ملعون این دو منارهٔ سنگین بدستکاری خویش از تاثیر قوت بیش راست کرده بود - چون سلطان فیروزشاه در مقامات هر دو مناره رسید این هر دو را یکی از عجائبات دید - بالهام (۴) الله تبارک و تعالی در دل مبارک گذرانید - که این منارهها را ازین مقام برای نام باهتمام تمام در شهر دهلي باید رسانید - شهریار جهاندار بمشقت بسیار و قصد بیشمار این منارها را آورد - و در شهر فیروزآباد و کوشک شکار داشت - و کوشش بیش گماشت - افسانهٔ فرود (۵) آوردن آن منارهٔ زرین از مقامي که دران بود چون سلطان فیروزشاه سمت سالوره و خضرآباد سواري کرد و دست قوت شکار (۶) بشکاري برآورد (و خضرآباد از شهر دهلي نود کروه است) جانب کوه پایه در موضع توبره منارهٔ سنگین دید - در خاطر مبارک گذرانید - اگر این منارهٔ عجیب را در شهر دهلي برند حالیا چنین یادگار بر روي روزگار درمیان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان باقي ماند - بعد از فکر بسیار و اندیشهٔ

(۲ ب) عالم و عابد شده گذر اي حسام * (۳ ب) شوی * (۴ ب) بالهام حق تبارک در دل * (۵ ب) فرود آوردن منارهٔ زرین در مقامي که بود چون سلطان فیروزشاه * (۶ ب) بسوي شکار شکاري *

بیشمار برای فرود آوردن آن منارهٔ نامدار فرمایش کرده - آن مقدار قصبات و قریات که درحوالی مناره بودند از میان دوآب و غیر دوآب هر همه را جمع آورده - و خلائق لشکر از طائفهٔ احرار و بندگان حلال خوار از قسم سوار و پیادگان جرار گردآمدند - اسبابهای گونا گون و ادواتها از گفتار بیرون گرد کرده - و برای بستن نوالها محلوج درخت سینبل آورد - و ازان محلوج نوالها بسته در تکیه‌گاه[۲] مناره برای آن داشته که چون مناره بوقت کافتن بنیاد خم خورد و در زمین افتد چون منارهٔ سنگین است نباید که از غایت زور بشکند - المقصود چون بیخ مناره کافتند منارهٔ مذکور خم خورده بران نوالهای متکا افتاد - بعده آهسته آهسته یکان یکان نواله از زیر مناره بیرون آوردند - چنانچه بعد چند روز از کرم الله و اقبال شاه منارهٔ مذکور هموار در زمین غلطید چون در بیخ مناره تفحص کردند یک سنگ بزرگ چهار گوشه فرود مناره بجای کهنبی بود آنرا نیز بیرون آوردند - و منارهٔ مذکور بالای آن کهنبی بود - المقصود مناره را با پرکالهای نی نیزه و با پوست خام از سر تا پایان پیچیدند - تا آفت بدو نرسد - بعده گردون مرتب کردند با چهل[۳] و دو پایه - و در هر پایه طنابها بستند - و چندین هزار آدمی

(۲ ن) در تکیه گاه منارهٔ داشته بیخ مناره از بنیاد کافته و نوالهای محلوج در تکیه گاه منارهٔ برای آن داشت که چون الخ * (۳ ن) با چهل و دوپایه که در عرف آنرا الرهسه گویند گویند منارهٔ مذکور بمشقت بسیار و محنت بے شمار بالای آن گردون داشتند *

بیکبارگي رور میکردند - آخر بمشقت بسیار و محنت بیشمار بالاي آں گردوں داشتند - و در هریک پایهٔ گردوں یکی طناب ریشماں موازنهٔ دهکاں مي بستند - و در هریک طنابے دو بستگاں بهر گرفتند - و بدل و جاں رور کردند ایچنیں در هر چهل و دو پایه طنابها بستند و چندیں هرار آدمي بیکبارگي رور میکردند - بعدهٔ آں گردوں با آں منارهٔ رواں شد - چوں لب آب جوں ار دیه توپرهٔ نردیک است سلطاں فیرورشاه خود برابر شده آں منارهٔ را در کرانهٔ لب آب جوں آورده - و تمام بحر در لب آب جوں جمع گردانیده - و در جوں کشتیهاي بزرگ و وسیع میباشد - چنانچه در بعضي کشتي پنجهرار من غله میگنجد و در بعضے کشتي هفت هرار من - و آنکه خرد است درآں دو هرار من غله میگنجد - ایچنیں کشتیها جمع آورده - بعدهٔ منارهٔ را بحکمت در کشتیها انداخته درمیاں لب آب جوں کرده در شهر فیرورآباد آورده بحکمت بسیار و طلسمات بیشمار دروں کوشک فیرورآباد برد و عمارت براي ایستادهٔ کردن منارهٔ آغار شد [٢] - دراں ایام ایں مورخ خوشه چیں خواں مورخاں بیک نام محمد دوارده سالگي رسیده بود - المقصود چوں منارهٔ دروں دربار فیرورآباد در رسانیده و متصل مسجد جامع عمارت آغار کرده آں عمارت بصنعت کاریگراں اهل مهارت و بصارت ار سنگ گهرسنگ [٣] با چونه ریخته برآورده - و

(٢ ن) آغار شده ایسادهٔ ایسادهٔ کردن منارهٔ ر بن میاں کوشک فیروزآباد آغار شد دراں ایام ایں مورخ * (٣ ن) کهرمل *

بهر پوشش که برمیآورند سلطانِ فیروزشاه بالهام اله حکمتے کرده بود که دران حکمت آن منارہ را بالا میبردند - بعده عمارت پوشش دیگر آغاز میکردند - چون منارهٔ مذکور در هر پوشش مشهور بالا رفت بعده براي ایستاده کردن منارہ حکمتے دیگر کردند - چون خواستند که منارہ ایستاده کنند طنابهاي ریسماني موازنهٔ دهکان مني آوردند - و فرود هرِشش پوشش چرخهاي چوبینه داشتند - یک سرِ طناب در سر آن منارہ بستند - و دوم سر طناب با چرخ قید کردند - در هر چرخي چندین هزار بنده سختي میکشیدند - و یکبارگي زور میکردند و چرخها را در گردش مي‌آوردند - چون قوت بسیار شدي و خلائق زور نمودي البته نیم گز منارہ بالا آمدي - چون منارہ نیم گز بالا برآمدي در پهلوهاي منارہ بجاي تکیه‌گاهاي او چوبهاي بزرگ و نوالهاي مملوج درخت سینبل میداشتند - تا باز منارہ بر عمارت نه افتد - همبرین طریق میان چند روز که هر روز زور و قوت میشد بعد چندگاه (۲) از آثار و اسرار کرم غفار و ستار بر حسب مطلوب و مقصود شاه فیروز مسعود منارہ هموار و راست ایستاده شد - و در گرداگرد منارہ از پایان منارہ تا سر آن چوبهاي بزرگ بیشمار و بیقیاس داشتند برقانون تکیه‌گاه طریقهٔ کالبد قبهٔ چوبین - و آن چوبها باهن پیچي کرده تا منارہ بهیچ جانبے (۳) خم نخورد - اینچنین منارهٔ زرین هموار ایستاده کرده بودند چنانچه تیر باشد هموار

(۲ ن) مرچند گاه * (۳ ن) جائے *

و راست - ذرهٔ میل خم نه - و آن سنگ چهار گوشي بوقت
ایستاده کردن مناره داشته - فی الجمله چون مناره ایستاده شد
بالاي مناره هم در(۲) دور سر آن مناره چند دور از سنگ سیاه و سپید
وصل کرده - و بالاي آن سنگ سیاه و سپید قبهٔ مسین با ملمع زر
داشته که آنرا بهندوي گلس گویند - و ارتفاع مناره سی و دو گز
است - هشت گز درون عمارت است - و بیست و چهار گز بالاي
عمارت است - معلوم نشد که در زمین موضع نوبره(۳) ایستاده
کرده بود - و کدام کس داشته بود - چند سطور مشهور بخط هندوي
در پایان مناره نقره کرده بودند - سلطان فیروزشاه بسیار بار داران
و سیوڑگان طلبید - هیچ کسے خواندن نتوانست - بعضے گفتند
که بعضے مردم کافر آن هندوي خواندند - دران نبشته بودند - که
این مناره را ازین مقام هیچکسے با قوت بسے نتواند جنبانید - نه از
سلاطین اهل اسلام و نه از رایان خود کام - مگر در زمان آخرین
پادشاهي صاحب دستگاهي پیدا آید که او را سلطان فیروز نام باشد
او قصد نماید - و این مناره ازین محل بیرون آرد(۴) - چون اینهمه
توفیق بعنایت الله تبارک و تعالی است هر چیز که سلطان فیروز
اندیشید الله تبارک و تعالی بدامن مراد او رسانید - چنانچه
نیکبختي ببشت * * رباعي *
از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

(۲ ن) از * (۳ ن) توبره * (۴ ن) آورد *

لطفت (۲) بکدام ذره پیوسته دمي * کان ذره به از هزار خورشید نشد (۳)
افسانهٔ منارهٔ دوم که درون کوشک شکار داشته اند - منارهٔ مذکور درمیان
دوآب حوالي قصبهٔ میرتهه بود - مناره کوشک شکار از منارهٔ زرین
چیزي خرد است - منارهٔ مذکور نیز آن شهریار مشهور هم بدین
حکمتهاي گوناگون و مشقتهاي روز افزون آورده درون کوشک شکار
بالاي کوه داشته - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت ودود
منارهٔ دوم را بالاي کوشک شکار ایستاده گردانیده - و دران روز از
مراحم شاه فیروز جشن عام براي خواص و عوام (۴) بود - جمله عالم در
مقامات بیغمي جولانگري میذمود - خمهاي شربت بے عدّ و بے حدّ
در کوشک شکار پرکرده - هریک اشخاص از زمرهٔ آینده و فرقهٔ رونده
آزان خمها شربت میخوردند - هرکه براي تماشا دیدن آمدي شربت
خوردي - بعده بازگشتے - هیچکسے را از کسے و خصے منعے (۵) نبود
چون مناره ایستاده شد و کوشک مرتب گشت شهرے بزرگ
دران مقام آبادان شد - جمله خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه
هریکي براي خویش خانهاي با تکلف برآوردند - آري عجب کارے
چه بود (۶) که سلطان فیروزشاه دنبال این منارهاي سنگین چندین محنت
و مشقت دیده بقصد فراوان و کوشش بے پایان دربن مقامها نهاد (۷)

(۲ ن) عونت بکدام ذره پیوست گهي * (۳ ن) ناهید * (۴ ن) خاص
وعام * (۵ ن) ممانعتي * (۶ ن) که بر چه بود که سلطان الخ *
(۷ ن) کشید

تا[٢] بعد از من درین جهان یادگار ماند - و کسے بروح من فاتحه خواند *

* بیت *

آنچه درو هست چو بیند کسے * یاد کند از من مسکین بسے

معهذا هریک تاجدار مستغنی البته در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش چیزي[٣] یادگار چون جهانداران بلند تبار در جهان گذاشته اند - چنانچه سلطان شمس‌الدین التمش منارهٔ بزرگ درون مسجد جمعهٔ دهلي[٤] برآورده - که از حالت و مقالت آن معلوم و روشن است - هریک جهاندار براندازهٔ خود بسیار چیزي یادگار گذاشته این دو منارهٔ عجیب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آورد یکے از عجائبات دوران ست - بلکه اندران ایام که امیر تیمور صاحب قران اهل عظام از خراسان در مملکت هندوستان بسلطنت درآمد خلائق دهلي را بحکم تقدیر ازلي بحضرت دوست رسانید چند روز در شهر دهلي مانده یادگار هریک تاجدار باهتمام تمام و بقصد چند گام دیده چون عنان سمند عظمت جانب این دو مناره گردانیده همان زمان بر زبان مبارک گذرانیده[٥] که درین جهان بحکمت حضرت[٦] رحمان زمرهٔ سلاطین و خسروان باریک بین یادگارے ازهرکردارے گذاشته اند - و البته آن یادگار بعد مرورایام رفته ناپدید شده نام آن بر زبان کسي نرفته - چنانچه امیرخسرو میفرماید *

(٢ ن) که * (٣ ن) چیزي چیزي * (٤ ن) دهلي قدیم * (٥ ن) آورده * (٦ ن) حضرت سبحان *

* بیت *

بسا تاجور کامد و باز خفت * که نامش ندانند چون کس نگفت

معهذا امیر تیمور درین محل کفته - که این دو منارهٔ سنگین که سلطان فیروزشاه طالب دین را میسر آمد هر دو[2] تا قیامت باقیست امیر مذکور بمشهور گفته و گوهر عجیب سفته - که من چندین ملکها کشته ام و ممالکها گرفته ام درهیچ مقام بحکمت حضرت علام اینچنین یادگار با تکلفات بسیار ندیده‌ام - آري این جمله چیزها از احوال این منارها از ابتداي حال تا انتهاي مقال حضرت خسرو خوش خصال در پایان منارهاي مذکور حفر[3] کنانیده - چون یک دور دو دور بگذرد بعضي آدمیان درین جهان بیایند و این منارها به بینند بگویند که این فعل اندازهٔ آدمي نیست * * مصرع *

* ما را بَدَلِ نیک همه نیک درآید *

مقدمهٔ دهم در بیان شکارهاي فیروزشاهي

نقلست سلطان فیروزشاه که همیشه با فتح و بهروز بود در قسم ملکي ابواب اسرار[4] میکشود - چون از سبب ملکي از سواريِ مهمها عنان سمند دولت باز پیچید بعده در دل گذرانید - که در سواريِ سلاطین و امامان دین آرام خلائق روي زمین است - و سلاطین بغیر مصلحت ملکي که آن رکن اصلي‌ست سواري کردن مصلحت

(۲ ن) که هردو * (۳ ن) نقره کنانیده * (۴ ن) اسرار چون بناء میکشود *

ندیده - و سمت مفسدان گریز پای سواری کردن منع فرموده از شناعت(۲) جاه - ضرورةً آئین باختن شکار و در ضمن آن تاختن سوی حربیان خونخوار وضع کرده - و سلطان فیروزشاه هوس باختن شکار از ایام صغار بسیار داشت(۳) - هرآئینه فعل شکار در دور آن جهاندار یکی از ارکان ملکی قرار یافته(۴) و بسیار باخته - المقصود بارها درین کردارها سلطان محمد بن سلطان تغلق شاه گفتی - ملک نائب امیر حاجب مردی دانا و در کفایت مستثنی است - اما انسوس که هوس باختن شکار بسیار دارد - بسوی شکار بیکار(۶) کوشش بیش گمارد(۵) - و دنبال کنجشک ملک بباد دهد - القصه سلطان محمد چندین پند دادی اما نمیدانست(۷) که الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی فیروزشاه را ختم تاجداران دارالملک دهلی خواهد گردانید - و چندین کسان را از زمرهٔ مسلمانان نفع از شکار او خواهد شد - زیراچه چون سلطان فیروزشاه در مقام شکارگاه شکار کردی و قصد برای پره(۸) کردن بسیار نمودی چون پره کردی بغایت خوش گشتی - دران محل هرچه کسی التماس خود بار نمودی البته(۹) بعز اجابت مقرون شدی المقصود چون شهریار برگزیدهٔ حضرت غفار را در کارشکار اهتمام افتاد

(۲ ن) شناخت * (۳ ن) بازداشته * (۴ ن) قرار یافت و بسیار باخت مصرع * یکی خوب دستی دگر راستی خود را - المقصود الخ * (۵ ن) می‌گمارند * (٦ ن) سبحان‌الله سلطان * (۷ ن) نمیگذاشت * (۸ ن) پرده * (۹ ن) الغرض *

در عهد دولت خود شکارها بانواع باخت - و درین کار کوشش بیش گماشت - در هر قسمي شکار بیشمار کرده - در هر[2] یک قسم جانوران درنده پیدا آورده - از یک جنس یوز و پلنگ چندان جمع کرد که در عدد نیاید - و از جنس سیاه‌گوش چندانکه در تحریر نگنجد - و از جنس سگ چندانکه از قیاس گذشته - بلکه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله در عهد خود چندان شیر شکاري حاصل کرده بود و از قسم باز و بحري و ترمتي و شاهین و سیمتن و مانند آن چندان موجود شد که در وهم و فهم انسان نتواند آورد - و این تمام جانوران درنده و گیرنده تسلیم بندگان بودند - دنبال هریک جانور دوگان و سگان نفر بنده براي غمخوارگي بودند - و این تمام نگاهبانان جانوران درنده اسپ سوار میرفتند - چون سلطان فیروزشاه در سواري شکار بیرون آمدے مراتب شکار چهل و پنج نشانه برابر[3] رکاب رفتي - و از قسم فراشخانه یک دهلیز و یک بارگاه و یک خوابگاه و یک گنبد سفید بزرگ که آن نیز وضع خاص آن شهریار نیکوکار بود برابر رکاب روان میگردید[4] - چون سلطان فیروزشاه در راه رفتي پیشتر از مراتب شده فوج کشیده جمیع خانان و ملوک برابر[5] آن فوج و شاهزادگان تمام برابر فوج آن جهاندار نیکنام[6] میرفتند - و دو نیزهٔ پر طاؤس که آن مخصوص وضع سلطان تغلق بود در میمنه و میسرهٔ

(۲ ن) از هر * (۳ ن) در رکاب * (۴ ن) میکردند * (۵ ن) براي *

(۶ ن) نامدار *

فوح خامهٔ شهنشاه رفتے - و فرود آن در نیرهٔ جانب میمنه همه
چارپایگان دربدهٔ میرفتند - و در میسرهٔ همه پردگان گیرنده - و سلطان
فیروزشاه اسپان(۲) بسیار و بیشمار داشت - آن تمام اسپان(۳) در پنج پایگاه
مي‌بستند که آنرا پنج محل میگویند - انشاء الله تعالی و بعونه
بیان هریک پایگاه(۴) در ذکر کارخانهاي آن شهنشاه شرح داده آید
معهذا از جملهٔ(۵) این پنج پایگاه یک پایگاه شکره خانه بود - و یکهزار
و دویست اسپ فرود شکره میرفت - دران ایام ملک دیلان امیر
شکار بود - و ملک خضر بهرام نائب امیر شکار بود - باریدهان(۶)
و موجداران آن شکره خانه علیحده بودند - هریک از اصحاب
شکره خانه امراي کبار بود - در پروش شکره هریکي جد مینمود
چون سلطان فیروزشاه را درین قسم هوس بسیار بود درین باب
جد کشاد - تا باقي عمر همدرین مشغولي گذشت - درین کار
بکوشش بیشمار درست کردن پرها در لشکر در هنگام شکار باختن
بیشتر بود - آري عجب اسراري - چون سلطان فیروزشاه در شکارگاه پره
کردي اینچنین پره شدي که از زمرهٔ سلاطین پیشین کمتر کسے کرده
است - اگر پادشاهے صاحب دستگاهي گاه از گاهے از جملهٔ سلاطین
پیشین را هوس پره شدي در زمان واحد پره میکردند - بعده
همان زمان پره مي‌شکستند - و سلطان فیروزشاه هفتگان روز و هشتگان

(۲ ن) اسباب ٭ (۳ ن) اسباب ٭ (۴ ن) هریك پایگاه فیروزشاه
شرح داده‌آید ٭ (۵ ن) ازانجمله پنج پایگاه ٭ (۶ ن) باریداران ٭

روز دور پرہ مستقیم میداشت - و هر روز درون دور پرہ شکار میباخت *

* بیت *

بر صید (۲) چو کرد شه سواري * بر نام نماند یک شکاري

الحاصل چون آن شهریار کامل درین کار شکار پرهاي انواع جنس کردہ این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بیان هر یک پرہ علیحدہ نبشت - تا پندے باشد مر خردمندان را - افسانۂ پرۂ گورخر و گورخر در زمین جنگل میباشد - و اینچنین مقام بحکمت حضرت علام میان دیبالپور و سرستي است - دران زمین بیشتري بي آبي ست میان چند کروہ هر جانب خرابه - و اگر صد گز زمین بکاوند بعدہ روي آب به بینند - و اگر مسافري و یا راہ گذري در هواي تابستان راہ غلط کند از غایت بے آبي و نهایت اضطراري جان بجاندہ دهد زیراچه آب بغیر منزل جائے دیگر نیست - و خصال گورخر ست که در مقام بے آبي باشد - در محلي آرام گیرد که در حریم آن بقعه و نواح آن رقعه هشتاد کروہ آب نبود - و خرابه باشد - و قانونے است که چون (۳) گورخران تشنه میشوند هشتاد کروہ زمین قطع کنند - و در محل آب روند - و آب بخورند - و باز در مقام آرام بیایند - و شکار گورخر کردہ نشود مگر در هواي تابستان - زیراچه در تابستان گورخران یکجا مقام میگیرند - و در هواي زمستان و برشکال البته متفرق میشوند

(۲ ن) هرچند چو دور شه سواري * (۳ ن) که گور وان ارجائي که مي نشینند هشتاد کردہ *

المقصود چون شهنشاه طالب رضاي حضرت ودود خواست تا شکار گورخر کند بنگاه را میان خطهٔ سرستي و ابهر داشت - و خود بدولت و سعادت براي شکار گورخر کوشش گماشت - سلطان فیروزشاه از بنگاه سوار شد - درین محل آن شهریار اکمل فرمان فرمود تا سوار اسپ جید بیاید - و سوار اسپ ضعیف هم در بنگاه بماند - دیگر جهاندار فرمان فرمود - تا خلائق لشکر که برابر شهریار انسر خواهند بود باید که باهتمام تمام آبهاي سه روزه ذخیره برگیرند هم براے خویش و هم براے مراکب خود - چنانچه اکثر خانان و ملوک آب بر شتران[2] برگرفتند و بعضے در گردن کهاران و پشت ستوران آب ذخیره برداشتند سلطان فیروزشاه بوقت نماز عصر از بنگاه سمت شکارگاه کوچ کرده و بدانجانب رخ آورده بسرعت تمام و بشتاب گام روان شده تمام شب رانده - چون روز شده تا وقت نماز ظهر در مقام آرام گورخر رسیده دران مقام پره کشیده میان پانزده کروه دور پره شده - بعده آهسته آهسته از غایت جنبیدن دور پره میان چهار کروه داشت گورخر بسیار و بے شمار درون پره درآمد - دران شب همانجا فرود آمد چون روز شده در روز دوم شهنشاه شکار گورخر باخته سمند عزت بسوي ایشان تاخته - از بامداد تا شبانگاه شاه شکار گورخر کرده بوقت نماز شام پره گورخر شکسته شهنشاه جانب بنگاه بازگشته - هم بدان طریق با اصحاب فریق خود تمام[3] شب رانده - و دو پاس روز نیز

(۲ ن) در • (۳ ن) تمامت •

رانده و دو پاس (٢) روز سیوم روز رانده در بنگاه رسیده - حاصل ازین آنست که آن شهریار بعنایت کردگار (٣) هفتاد کروه رفته شکار گورخر باخته باز در بنگاه پیوست * ابیات *

تیرے که ز شست خویش بکشاد * زو شیـــر بمرد و گرگ افتاد
هر سو که بصیـــد رخش رانده * بر نام شـــکار یک نمـــانده

افسانهٔ پرهٔ شکار شکاري از آهو و گور و نیل‌گاو و جز آن - آرے اینچنین شکارے بیشتري در حوالي بداؤن و آنواله (٤) میباشد - زیراچه این اجناس بےقیاس جانور در محلي باشد که دران محل هم (٥) خرابه بود و هم دران محل آب و کاه باشد - اینچنین خرابه در مملکت دهلي بحکمت ازلي دران ایام در هیچ مقام نبود - بدان سبب که سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله پادشاهي باجاهي صاحب دستگاهي بود بمعماري مملکت و رعیت پروري سلطنت بسیار کوشش داشت و کوشش برین گماشت تا اینچنین خرابه درحوالي بداؤن مدام خراب باشد مخصوص براي شکار شکاري - و اگرنه دران مقام نیز (٦) آباداني شدے از غایت توجه (٧) آن جهاندار پرگار - الحاصل هر سال آن خسرو خوش‌خصال از شهر (٨) فیروزآباد بسوي شکار سواري کردي - و مخصوص کرده دران خرابه رفتي - شکار بیشمار باختے - البته این مورخ ضعیف

(٢ ن) و دو پاس روز در بنگاه رسید * (٣ ن) پروردگار * (٤ ن) اتواله * (٥ ن) همه * (٦ ن) بس * (٧ ن) استمالت * (٨ ن) سمت *

شمس‌سراج عفیف برابر بودي[۲] - چون سلطان فیروزشاه بکوچ متواتر
بآرروي تمام بشتاب گام دران صحرا میرسید و میخواست که پرهٔ
شکار کند پیش اران یک رور بر حکم فرمان شاه فیرور فرمایش
میکردند - و خلائق لشکر را دران شب بطویله فرود می‌آوردند
دران شب دهل پاس نمیردند - و درین مقام[۳] نمي‌نواختند - سلطان
فیروزشاه دران رور ار فرودگاه کوچ میکرد - و تمام لشکر ار سوار و پیاده
و بندگان جرار برابر میبودند - و بنگاه نیز برابر شاه میشد - و دران رور
خود بدولت و سعادت بالاي بلندي استاده میشد - و فرود آن
بلندي سواران لشکر در پره رها مي‌شدند - و دو نشانهٔ شکار بحکم
فرمان جهاندار مي‌آوردند - یک نشانه را در طرف راستا مي‌فرستادند
و نشانهٔ دوم را طرف چپا - یک جانب ملک نائب باربک
ایستاده سواران را در پره رها میکرد[۴] - و در پره مي‌گذاشت - و جانب
دوم ملک عماد الملک دنبال آن نشانهاي شکار - هر یک سوار
بدم ریر مي‌رفت - هر یک خیل علیحده علیحده میگذشت - چون
یاران خیل در پرهٔ مي‌رفتند اول نیره آن خیل رها میکردند - بعده
دنبال آن نیرهٔ تمام سواران خیل‌دار مي‌رفتند - بعضی اشخاص ار
تاثیر حسد بیقیاس که در جسد آدمي تعبیه است درین محل
پیش آن شهریار اکمل مي‌گفتند - که مر شمار عرض لشکر همین‌ست

(۲ ب) بدائرهٔ * (۳ ب) رور شده نهیر مقام نمي نواختند * (۴ ب) میگذاشت *

زیراچه سوار هریک خیلدار بدم ریز میرود - آن شهریار را گفتار ایشان بر مزاج نیفتادي - ازان[۲] گفتار اعراض کردي - الغرض چون هر دو نشانه موازنهٔ دهگان کروه رفتند سوار دم ریز برابر[۳] نشانهاي مذکور میرفتند[۴] - چون سوار بتمام رها شدے[۵] بعده طائفهٔ بندگان خاص در پره رها ميشدندي - و میان بندگان نیز در هریک صده یکان بیرق بودي - ایشان[۶] نیز بتمام ميرفتند - بعده اسپان پایگاه شکره خانه ميگذاشتند - و خلق کار خانها نیز در پره رها شدندے[۷] - بعده پیلان در پره رها میشدندے - و اگر دور پره بزرگ بودي پیش از پیلان سواران بنگاه رها ميشدند - بعده پیلان - القصه چون این هردو نشانه درمقام میعاد یکجا میشدند دران محل آتش میافروختند تا دود برآید - و معلوم شود که پره پیوست - و آن مقدار سوار که بدم ریز ميگذشت مقابل یکدیگر عنانهاي خود ميگردانیدند تازي سواران درون پره ميآمدند - فرمان از زبان خسرو جهان ميرسانیدند - تا سواران مذکور آهسته[۸] آهسته در دائرهٔ حلقهٔ پره درآیند - و فرمان دیگر ميرسانیدند - تا نباید که هیچ طرفے شکارے بیرون آید - معهذا چون سواران درميآمدند فرمان از زبان

(۲ن) ازین * (۳ ن) براي * (۴ن) میفرستادند * (۵ ن) رهانیدي * (٦ ن) ایشان نیز در پره صده رها شدندي چون بندگان نیز بتمام میرفتند پایگاه و شکره خانه * (۷ن) بعده سوان در پره رها میشدند * (۸ ن) [illegible]

خسرو جهان مي‌رسانيدند - (٢) تا سواران مذکور آهسته آهسته پيلمال
کنان در دائرهٔ حلقهٔ پره درآيند - و فرمان ديگر ميرسانيدند تا نبايد
که هيچ طرفے شکارے بيرون آيد - هرچند که دور پره گرد ميشد
سوار پره از يک تو دو تو مي‌شدند - و از دو تو سه تو مي‌کشتند
اينچنين شدي که سواران حلقهٔ پره مقابل يکديگر ديده شدندے
اول روز دور پره ميان سه چهار کروه ميداشتند - چون روز با خرمي
رسيد دران وقت فرمان ميشد - هرآنکس که در محلي در حلقهٔ
پره ايستاده است آن شخص همدران محل فرود آيد - و در ايام
پرها محل و غيرمحل نبودے - هرکه درمحلے ايستاده است همانجا
فرود ميآمد - و همچنين سراچهٔ خيلداران باتصال يکديگر برميآوردند
تا اينچنين شدي که در جمله دور پره يک دور سراچه بودي - زيراچه
سراچهٔ اين خيلدار با سراچهٔ آن خيلدار اتصال يافتي - و سراچهٔ
آن خيلدار با سراچهٔ خيلدار ديگر - بدين طريق دور پره که
ميان چهار پنج کروه بودي گرد پره يک دور سراچه مي‌نمودي
و پيش دور سراچها کنگهره مي‌بستند - درگردا گرد پره يک دور
کنگهره بودي - و عقب سراچها بنگاه خيلداران فرود ميآمدند - و اهل
بازار نيز متصل خيلهاي خويش فرود ميآمدند - چون برين
طريق دور پره استحکام يافتي (٣) درون پره تفحص مي‌کردند - اگرشيري

(٢ ن) تا آهسته آهسته در دور پره گرد ميآمدند هرچند که دور پره
الخ * (٣ ن) دران *

ري و يا گرگي بودي فيروزشاه اول آن را زدے - بعده دنبال
كاري شدے - و در ايام پره دهليز برنيامدے - بارگاه و خوابگاه (۲)
ذ سفيد برآمدے - و بر هريک خيلداران فرمان شهريار بود - كه
ان خويش در الغكهاي خود هشيار باشند - آمدن ايشان در
ي حاجت نيست - تمام خيلداران با ياران در الغكهاي خود
نها پيش كرده هوشيار وبيدار ميبودند - يک دور پره از تركشها بود
ي دور پره با اينچنين محكمي (۳) استحكام يافت وشكاران از هريک
س دوران پره محبوس گشت چنانچه ازهزارها گذشت معهذا
طان فيروزشاه هر روز ازپره سواري كردي - و موازنهٔ پانصد وششصد
ار از زمرهٔ شاهزادگان وخانان و ملوک برابر سوار (۴) ميشدند - سلطان
روزشاه درون پره درآمدي و شكار باختي - دنبال شكار خود تير
داختي - و پيش الغک هر خيلداري كه شكار زدي همه بدان
خيلدار انعام شدي (۵) - بدين طريق موازنهٔ هفت هشت روز شاهفيروز
كار باختي - سمند عزت دنبال شكار تاختي - چون خواستي كه پره
شكنند و شكار باقي مانده را بگيرند برحكم فرمان شهنشاه روي
زمين يک تير آتشين درميان پره ميگذاشتند - و دهلها با شهناها
مينواختند - جميع خلائق در ميآمدند - شكارے كه درون پره
مانده بود غارت ميكردند - هريک از طائفهٔ كهار و كوانيي كه در

(۲ ن) خوابگاه لعل * (۳ ن) بدين محكمي * (۴ ن) سواري
كردندي * (۵ ن) دادي *

لشکر سلطاني بود براي گرفتن شکاران قصد مينمود - هر يک
هر يک صيدي را بکوشش[2] گرفته مي‌آورد - در ايام پره چا
گوشت شکاران شدے که از غايت بسياري گندگي برآمدي
بعضے اشخاص ارطائفه زيره ما گوشت شکار قديد کرده تا شهر د
مي‌آوردند - و اگر سلطان فيروزشاه شکار گاوميشان جنگلي ک
و ايشان بسيار بودندي بر حکم فرمان براي ايشان نيز پره ش
اما هم زمان واحد پرۀ گاوميشان شدي - چون شهريار شکار با
همان زمان پره مي‌شکستندي - زيراچه گاوميشان ار تاثير
بي‌پايان درون پره دير نمانند - المقصود[3] سلطان فيروزشاه برگم
حضرت آله هرسالے در هرسواري اينچنين سه چهار پره کرد
انگاه فيرورشاه با بنگاه سمت شهردهلي بارگشتي - آري عجب کا
اين همه نمودارها و کتابتها در تواريخ براي عبرت ست
خردمندان را * * رباعي
آرند يکي و ديگري بربايند * بر هيچکس اين راز همي‌نکشا
مارا زقضا جزاين همين ننمايند * پيمانه توئي بار بتو پيما
افسانۀ شکار شير و ماهي - حضرت فيروزشاه صاحب دستگاه گاه و ب
ازهر يک جنس شکار ميباخت - و بکوشش تمام و قصد مدام ع
الدوام مرکب عزت بسوي شکار مي‌تاخت - همه وقت[4] خود

(٢ ن) گوش گرفته * (٣ ن) ما هوا المقصود * (٤ ن) همه وقت
بپرانيدن *

به پرانیدن شکره و گرفتن صید مشغول داشت (۲) - چون آن شهریار در محلي نشستي پیش او شکره را باولي میداند - و اگر سوار در راه رفتي هم شکره بسوي صید پرانیدي - و اگر از جنس چهارپایان پیش او چیزي خاستي یوز و یا سیه‌گوش بجانب آن رها کردندي بلکه دوازده هزار نفر بندگان باهلي در رکاب رایات اعلی میرفتند و طائفهٔ باهلي کسانے بودند که دامهاي آهوان بالاي پشت ستوران بار کرده برابر میرفتند - چون آهوان در محلي مقام گیر میشدند آن دامداران دران مقام دام فراز میکردند - آهو دران دام افتادي - و بعضے بندگان باهلي بر نرگاومیشان سوار مانند گردان جرار و کنده آوران نامدار و پیکان زوپین از آهن و پولاد بر دست ایشان - چون در جنگلي و یا کیلي شیر حصاري شدے بندگان طائفهٔ باهلي از جزوي وکلي نرگاومیشان را یکجا مي‌کردند - وخود بر پشت ایشان ایستاده میشدند - نرگاومیشان بدیدن شیر شاخهاي یکدیگر متصل یکدیگر میکردند - و همه همچنان نزغه کرده بر شیر در مي‌آمدند - و آن بندگان باهلي از بالا به ژوپین میدوختند - البته شیر کشته شدے و گاه گاه بودي که سلطان فیروزشاه فرمودي تا دامهاي بزرگ بالاي شیر اندازند - و هر چهار جانب آن دام پیلان قید کرده پیلمال کنان بالاي دام شده مي‌آمدند - آن شیر را زیر دام میگرفتند - و گاه گاه بودي که حضرت فیروزشاه فرمودي تا پیلان را بر شیر ژیان درآرند

(۲ ن) مشغولي *

چون پیلان بر شیر زور میآوردند شیر بر پیل حمله آوردي - دران حالت شهدشاه با حلادت بر شیر خود تیر زدي - تا بجائے رسید و مرتبهٔ این کردار بمحلي رسید که چند شیر از جنس قلاویز پیش دربار حضرت جهاندار ميبستند نیمهٔ در راستاي دربار و نیمهٔ در چپا *
(۱)

* رباعي *

از گرگ و گوزن و گور نخچیر * جز شیر نزد بدیگري تیر
در کشتن شیر کم شود سیر * نگذاشته در جهانش یک شیر

و همچنین اگر در تلي ودهندي ماهي بودي شهنشاه فرمودي که آن دامهاي گران که بالاي ماده پیلان بار کرده میبردند آن دامها دران تلي ودهند اندازند - بر حکم فرمان شاه آن دامها را میانداختند - و تمام ماهي میگرفتند - آري سلطان فیروزشاه مقبول درگاه حضرت آله این چنین شکارها ساختي که از سلاطین پیشین کم کسي ساخت مگر فیروزشاه درین کار کوشش بیش گماشت - و همچنین شهنشاه دین دو دیگ دولهٔ آهنین بزرگ راست کنانیده بود - اینچنین بزرگ که در هریک دهگان گرگ پخته شدي - شکاري دیگر معلوم است که چند پخته شود - و دو دیگدان آهنین با دهگان پایه براي این دو دیگدوله مرتب کنانیده - آن هر دو دیگدوله با هر دو دیگدان صد و بیست نفر کهار در سواریهاي جهاندار برابر رکاب میبردند - چون

(۲)

(۲ ب) دهگان گرگ پخته شدي دریک دیک دوله ده گرگے پخته گردد شکاري دیگرالخ *

بمنزلي(۲) نزولي شدي و گوشت از شکار شکاري بسيار جمع شدي دران ديکدوله مي پختند - و بخلق الله(۳) ميدادند - و چندان(۴) پخته ميشد که بيشتر خلق خوردي - همچنين آن شهريار روي زمين در عهد دولت خويش بفراست و کياست بيش هروضعے که کرد هريک چيز اعجوبهٔ روزگار بود - آري بوالعجب اسراري که ايشان همه رفتند - و آنچه درين جهان کردند با خود بردند - از ايشان نامي بيش نماند - اين همه نمودارها و شرح کردارها عبرت خردمندانست * * ابيات *

اين رسم جهان بيوفائيست * مغرور شدن بدو خطائيست
هرکس که بزاد او بميرد * جاويد جهان کسے نگيرد

مقدمهٔ يازدهم در عمارتهاي گوناگون که سلطان فيروز شاه کرده

نقل است شاه فيروز با نصرت و بهروز را براي آوردن عمارتهاي جد بسيار و جهد بيشمار بود - درين کار بکوشش هزار(۵) قصد نمود هريک پادشاهي دين پناهي صاحب دستگاهي که بر تخت مملکت و اورنگ سلطنت دارالملک دهلي نشست و ملکهاي ديگر بقهر و غلبه گرفت براي عمارت اين قدر کوشش نکرد - هوس فراوان و کوشش بے پايان درين کار سلطان فيروز داشت - بانواع نمونه در کار(۶) عمارت از

(۲ ن) در منزلے * (۳ ن) بخلق خدا * (۴ ن) چندان طاهري *
(۵ ن) هزار بار * (۶ ن) درگاه عمارت *

تاثیر کثرت رعیت آراست - از قسم شهرها و حصارها و کوشکها (۲) و بندرها و مساجدها و مقابرها بسیار و بیشمار بنا درمود - چنانچه شهر حصارفیروزه و فتح‌آباد که از حالت و مقالت آن این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف در مقدمات سابق مشرح شرح داد - و همچنین یاد - پورآباد و فیروزآباد هارني کهیرة و تغلق (۳) پور کاسنه و تغلق پور بیشتر مقابر سلاطین چبوتر و جز آن - در هر محلے و مقامے برای آن مقامات انواع اصطرار رح مینمودند - و البته رسمے ست در قسم ملکي و ائیني ست در روش جهانداري هر یک شاه که در عهد خود بر تختگاه نشست چیزے املاک از قسم قریات برائے اصحاب و ارباب با برکات باسم ملک احیائي احیا کنند - و حاصلات آن قریات داخل مقابر خویش گردانند برائے اصحاب و ارباب - تا بعد از کوچ رحلت ایشان در مقابر و مدارس اینها خیر (۳) جارے باشد - و آن جمله دیهها خراب گسته و برباد شده اصحاب و ارباب آن مقامات محروم مانده - هریکي از تاثیر عسرت بے آیت با امیدي خوانده بدین سبب جملۂ حظائر تاریک گشته - سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و بالهام الله در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش درین کار اهتمام بسیار کرده و کوشش بیشمار برده مقابر جمیع سلاطین مرمت کنانیده از سر تازه‌تر گردانیده - و آن مقدار قریات که پیش ازین داخل هر یک مقبره بود و بسبي خرابي روي میدمود

(۲ ن) گشته بود • (۳ ن) چیزے •

هر یک رعیت مستهلک شده بود آن تمام دیهها را آبادان کنانیده اصحاب و ارباب آن مقابر که متفرق شده بودند بلکه هر یکي سر در جهان گرفته میرفتند سلطان فیروزشاه بالهام الهٰ هر همه را جمع کنانیده مقابر سلاطین و امامان دین تازه و معمور گردانیده - و همچنین آن شهریار روم و چین فیروزشاه طالب حضرت رب العالمین حظائر مشائخ طریقت و علماي شریعت قدس الله اسرار هم را نیز از سر مرمت کنانیده - بلکه در حظائر سلاطین و مشائخ دین تختهاي (٢) چوب صندلین در گنبذ ایشان داشته هریک مقبره را از سر آراسته - آري بوالعجب اسراري - در عهد دولت فیروزشاه و دور مکنت آن شهنشاه هم نفع بزندگان عام و هم نفع بمردگان مقابر عظام رسیده * * بیت *

نیکي کن چون ترا دسترس است * کین عالم یادگار بسیار کس است

اما این بنگر که هیچ وقتي و یا هیچ ساعتي کار عمارت از آثار اسرار مهارت بیکار نکنانیده - چون در محلي عمارت آغاز شدي اول دیوان وزارت برآورد مایحتاج تیار ساختي - و مال بتمام از خزانهٔ شهریار عظام تسلیم کارکنان و عهده داران عمارت میشد - بعده عمارت آغاز میکردند بدین نوع مدت چهل سال در عهد دولت فیروزشاه عمارتهاي گوناگون از هر جنس مرتب میشد (٣) * * بیت *

چو دولت هر کرا داده بخود راه * نبشته (٤) بر سرش نصر من الله

(٢ ن) تختهاي درهاي گنبذ ایشان از چوب صندل داشته * (٣ ن) شده * (٤ ن) نبشته آیت نصر من الله *

نصب شود ما که بیکاریم بر کسے درآمد کنیم - چون این مسکینان فقیران بے نوایان ار سبب بیچارگي و بیکاري چندین تعلق و تلق دارند بدین تمنا آه(٢) نا امیدي ار دل برمیدارند - درین محل سلطان فیروزشاه فرمودي این تعاق مالایعني ار پیش دل بیکاران دور گردانیدم - هر کجا که بیکاري پرکاري بود در محل تسلیم میشدي آري احسن کرداري رے نیتهاي خالص که فیروزشاه داشت - هر نیتي که کرد همه نیک بود - هر قولي و فعلي که اندیشید تمام براي طلب آخرت بود - کما قال النبي صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات - چنانچه مناسب این حال حضرت خواجهٔ نظامي مورخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید *

* ابیات *

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائي بچنگ آور ار چنگ او
درختے ست شش پهلو و چاربیخ * تذي چند را کرده در چار میخ
یکایک ورقهاي ما ز ین درخت * بزیر اوفتد چون وزد باد سخت
مقیمي ندیني درین جاي کس * تماشا کنان هر یکے یک نفس
درو هردم ار نو بري میرسد * یکي میرود دیگري میرسد
جهان کام و ناکام خواهي سپرد * بخود مایگي پی چه باید فشرد
درین چار سو هیچ هنگام نیست * که کیسه بر مرد خود کام نیست
بدام جهان هستی ار وام او * بده وام ار رستني ار دام او

(٢ ن) آه ار نا امیدي *

مقدمهٔ سیزدهم شرح اسباب کارخانهای فیروزشاهي

نقل است سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز (۲) مانند تاجداران مشعلهٔ گیتي افروز سي و شش کارخانه داشت - براي جمع کردن اسباب کارخانها کوشش بیش گماشت - هریک کارخانه بانواع متاع و اجناس نفیس آراست - در هریک کارخانه چندان اسباب جمع شده که نتوان شمرد - جمیع اسباب از جنس زرینه و سیمینه (۳) یا مرصع و یا مکلل بود - هرسال در هر یک کارخانه خرج بسیار آمدی - چنانچه از جملهٔ سي و شش کارخانه بعضے کارخانه راتبي بود و بعضے غیر راتبي - آنکه راتبي بودند (چنانچه پیلخانه (۴) و پایگاه و مطبخ و شرابخانه و شمع خانه و شترخانه (۵) و سگخانه و آبدارخانه و مانند آن) این چند کارخانهاي راتبي در هر روز در عهد دولت شاه فیروز درین کارخانهاي راتبي خرج بسیار آمدي خرج کارخانهاي راتبي در هر ماهے یک لک و شست هزار تنکه راتب این کارخانها بود خارج رجت آن کارخانهاي مذکور و خارج مشاهرهٔ حاشیه و اصحاب دیگر - مبلغ یک لک و شست هزار تنکهٔ

(۲ ن) فیروز * (۳ ن) پشمینه * (۴ ن) خیلخانه * (۵ ن) و نفر یعني شتران و شکر و ابدارخانه و طشتدارخانه و مانند آن این کارخانها راتبي بود هر روز در عهد دولت اﷲ *

سیمین خرج راتب بود - و خرج کارخانهای غیر راتبی چنانچه جامدارخانه و عملخانه و فراشخانه و رکابخانه و مانند آن درین کارخانها هرسال فرمایش اسبابها شدی - در هرسالے اسبابهای نو راست کردندي - در جامدارخانه هرسال در ایام زمستان شش لک تنکه را فرمایش زمستانی شدی خارج فرمایش بهاري و تابستاني - در علمخانه(۲) هرسال هشتاد هزار تنکه را فرمایش براي اسباب مراتب شدي خارج سرمائي(۳) حاشیه و وجه اصحاب علمخانه و در فراشخانه موازنهٔ دو لک تنکه را فرمایش فراشینه شدي - در عهد دولت آن شاه و مکنت آن شهنشاه اینچنین فرمایشها میکردند و هریک کارخانه عهدهٔ خانان کبار و ملوک نامدار بود - چنانچه جامدارخانه عهدهٔ ملک علي و ملک اسمعیل بود - که ایشان عهده داريمر جانداري میمنه نیز داشتند - وپیلخانها در عهدهٔ ملک شاهین(۴) سلطاني و شکره خانه عهدهٔ ملک خضر بهرام و علمخانه و پایگاه خاص و رکابخانه عهدهٔ ملک محمد حاجي و زرادخانه و سلاحخانه عهدهٔ ملک مبارک کبیر سلاحدارخاص و وکیل در بود - طشتدارخانه عهدهٔ ملک بلالخان و جواهرخانه عهدهٔ سلطان الشرق اعني خواجهٔ جهان سرور سلطاني بود - اینچنین خانان معظم و ملوک اعظم عهده داران کارخانها بودند - و از زمرهٔ اهل تصرف هریک کارخانها را متصرفان شاه جهان از پیش خویش تعین کرده بود - چنانچه ملک

(۲ن) حمخانه * (۳ب) سه ماهي * (۴ن) ساهن سلطاني و سکخانه *

کمال الدین تورتیخان(۲) تصرف جاندارخانه داشت که صاحب بند سپید بود - همچنین در هریک کارخانه همه امرا و معارف تصرف داشتند دران ایام تصرف علمخانه و رکابخانه و پیلخانهٔ میسره از پیش تخت عهدهٔ پدر و اودر این مورخ بود - و از جهت ایشان درین کارخانها این مورخ کار کردي - معهذا بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودي که درمملکت دنیاوي همین دو گوهر لطیف با دو جوهر شریف است یک گوهر قسم اقطاعات و پرگنات و معاملات - و گوهر دوم قسم کارخانها - چنانچه لکهوکه محصول اقطاعات ست همچنان لکهوکه در کارخانها جمع میشود - برین وجوه تصرف یک کارخانهٔ من کمتر از تصرف شهر ملتان نیست - درسي و شش کارخانه متصرف از پیش خویش تعین کرده بود - و خواجه ابوالحسن تصرف مجموع کارخانها داشت - آنچه فرمایش میشد اول بر خواجه ابوالحسن فرمان رسیدی - او بر هریک متصرفان کارخانها فرمایش کردي و در زمان واحد باتمام رسانیدي - و دران ایام دیوان مجموع کارخانها علیحده بودي - محاسبات کارخانها دران دیوان شدي - اگرچه در دیوان وزارت نیز متصرفان کارخانها حساب کرده میدادند - چنانچه اصحاب دیوان محاسبهٔ اقطاعات میکردند همچنان حساب کرد کارخانها نیز شدے - و در هر کارخانه حاشیه(۳) بیعدد بود - چنانچه فراشخانه و بیلخانه و علمخانه و پایگاه درین کارخانها حاشیه بسیار بود - و

(۲ ن) توریت خان * (۳ ن) محاسبه *

سرماهي متواتر مي يافتند - اما پايگاه سلطان فيروزشاه در پنج محل مي بستند - پايگاه بزرگ در سهروان و سلطان پور و پايگاه دوم در قبله سيم[2] درون دربار شهريار مي‌بستند - و آن را پايگاه محل خاص ميگفتند - محل چهارم پايگاه شكرخانهٔ خاص - و محل پنجم پايگاه[3] بارگيرداران بندگان خاص - وخارج اين پنج پايگاه چندين هزار اسپ در حوالي دهلي ميچريد كه آنرا سه پنج ميگفتند - و كار خانهاي نفر اعني شتر عليحده بود - عهدهٔ داري اين كارخانه ملك دلشاد داشت كه دران ايام او را دلشاد شحنه نفر ميگفتند - دلشاد مذكور را سلطان ابوبكر شاه در دور پادشاهي خود خطاب صفدرخان كرده بود - و چتر لعل داده بود - و در كارخانهٔ نفر شتران بسيار - بيشتر[4] آن شتران در ديهاي ميچريدند حوالي شق و بلاهن - و آن قريات همه در وجه ساربانان گرفته بودند - چيزي شتر در شهر ميبود - چون هنگام سواري شهرياري شدي جمله شتر درشهر مي‌آوردند - هر سال شتران زيادت ميشدند - زيراچه چنانچه جميع مقطعان اقطاعات هر سال خدمتيات از هرجنس و صنف ميگذرانيدند شتران نيز ميآوردند - سبحان الله زهے ايام با بركت و نعمت كه دور ملك فيروزشاه بود - البته محاسبهٔ هيچ كارخانه درمدت چهل سال براسلوب محاسبان نشد - چون محاسبان مملكت معاينه كرده بودند كه سلطان

(۲ ن) سيوم * (۳ ن) پايگاه بار كه دران بندگان خاص * (۴ ن) بيشتران شتر *

فیروزشاه بالهام حضرت آله بر جمیع خلائق در(۲) لطف و احسان کشاده گلدستهٔ بسیار بدست(۳) ایشان داده از گناه کبیرهٔ خلائق مملکت بوفور سلطنت بازآمده - چون کارکنان درگاه و محاسبان اعمال عمال شهنشاه اینچنین معاینه کرده هرآینه ایشان نیز با خلق سهولت گرفتند - که

الناس علی دین ملوکهم *   * بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

* هرچه که سلطـــان بکنـــد آن کنـــد *

معهذا در عهد دولت آن شهنشاه اگر محاسبهٔ اقطاعي شدي بمجرد آنکه مقطع اقطاع ازاقطاع خویش درحضرت آمدي و پایبوس شاه کردي آن مقطع را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - موازنهٔ حساب کرد او میدیدند - و پیش تخت فیروزشاه میبردند و میگذرانیدند - باقي بیرون میآوردند - بعد از سوال و جواب في الحال مقطع را روان میکردند - و چون سال انصرام شدي محرران کارخانها را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - از ایشان مجملات ميستدند - و باقي از قسم نقد و جنس بیرون میآوردند - بهمه(۴) حال درین مدت چهل سال محاسبات بر اسلوب محاسبان نشده - و این نیست که سلطان فیروز ازینها بے علم بود - بلکه نیکو میدانست - دیده(۵) چشم مي بست بهمه حال از جهت محاسبهٔ اعمال عمال دیده نا دیده میکرد

(۲ن) از لطف در احسان * (۳ن) انبار * (۴ن) از ایشان همه حال *
(۵ ن) دیده پسندیده *

آري زهے خوشي و خرمي که عمال[2] آن دور داشتند - امید میدارم چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله با اهل عمال درگاه اینچنین معامله ورزیده طرف[3] گناه صغائر و کبائر ایشان ندیده حضرت الله تبارک و تعالی کریم و رحیم ست بقدرت اعلی در وقت سوال و جواب عمل مملکت و کردارهاي امور سلطنت او را بکرم بخشیده باشد - زیراچه چنانچه زمرهٔ تاجداران و فرقهٔ شهریاران در دار دنیا سرقوم خلائق آمده همچنان بحکمت حضرت سبحان با پادشاه حساب کرد آخرت بسیار و بیشمار ست - چون حضرت مهتر یوسف علیه السلام ازین جهان بدان جهان پیوست و از سراي فاني در گلذار جاوداني[4] رفت (و البته مدفن اکثر ابیا صلوات الله علیهم اجمعین درون بیت المقدس است) چون جنازهٔ مهتر یوسف علیه السلام در بیت المقدس بردند خواستند درون ببرند و دفن کنند از درون بیت المقدس آواز برآمد - که یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس در خاک سپارند[5] - که او پادشاه مصر بود - اگرچه با خلائق انواع عدل نمود - با[6] او محاسبه بسیار ست - همچنان کردند که مهتر یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس داشتند - بیشتر ابیاي اهل صفا درون بیت المقدس آسوده اند - مگر حضرت مهتر یوسف علیه السلام را پیش در بیت المقدس داشته - معلوم است

(۲ ب) عمدار * (۳ ب) طرف گناه صغار و کبار در ایشان ندید * (۴ ب) باقي * (۵ ن) سارند * (۶ ب) اما *

هتر یوسف علیه السلام چگونه پادشاهے بود - هفت سال که قحط
در شهر مصر روي نمود و خلائق آن مکان بتقدیر حضرت سبحان
ب اضطرار کشود و هیچ تنے بر بستر راحت براحت نیاسود
ن مدت مهتر یوسف علیه السلام طعام سیر نخورد(٢)ے - وقتے(٣) بسوي
ه دست تمنا نبردے - گفتند اي یوسف علیه السلام خرمنهاي
ه بر دست داري - سبب(٤) چه در مقام اضطراري - طعام سیر چرا
نخوري - مهتر یوسف علیه السلام جواب چون اهل مثاب دادي
ابواب اسرار باز کشادي و فرمودي - اگر سیر خورم گرسنگان را فراموش
ردانم - دلهاي ایشان برنجانم - معهذا اگرچه مهتر یوسف پیغامبر
لیه السلام صاحب صفا در وفا کامل بود این چنینها در دل خود
میگذرانید با این همه حال در حدیث پیغامبر ما محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم آمده است - که مهتر یوسف علیه السلام
بعد از رفتن جمیع انبیا در جنت ششم ماه در بهشت رود - بسبب
آنکه در مقام حساب ایستاده باشد - چون از کرم حضرت آله سلطان
فیروزشاه در دار دنیا حساب آخرت اینچنین دید همچون برگ بید
لرزید - با(٥) بندگان خداي تبارک و تعالی آساني گزید(٦) * * بیت *

* از گناه خویش سوزاني همي ترسي(٧) ولیک *
* با کریمي کار داري غم مخور مردانه باش *

(٢ن) نخوردند * (٣ن) وقت لقمه دست تمنا نبردند * (٤ن) بچه سبب
(٥ ن) تا با بندگان * (٦ ن) گرداند * (٧ ن) همي پرسي *

مقدمهٔ چهاردهم شرح بیان احوال سکهٔ مهر ششگانی

نقل است سلطان (٢) فیروزشاه در طور عظمت و دور مملکت خویش چون سلاطین اهل کیش سکه‌هاي مهر چندین (٣) نوع پدید آورد چنانچه تنکهٔ زر و تنکهٔ نقره و سکهٔ چهل و هشتگاني و مهر بیست و پنجگاني و بیست و چهارگاني و دوازده‌گاني و ده گاني و هشتگاني و ششگاني و مهر یک جیتل - چون فیروزشاه چندین اجناس بیقاس مهر وضع گردانیده بعده در دل مبارک بالهام حضرت حق تعالی و تبارک گذرانیده - که اگر بیچاره فقیران از اهل بازار چیزے خرید کنند و از جملهٔ مال او نیم جیتل و یا دانگي باقي ماند آن دوکاندار دانگ خرده ندارد - و اگر این راه گذرے آن باقي بر او بگذارد ضائع رود - اگر ازان دوکاندار طلب کند چون این مهر نیست از کجا دهد - تا ازبامي او رهد - برین وجوه میان بائع و مشتري مقالت این (٤) حالت بتطویل کشد - سلطان فیروزشاه فرمان فرمود که مهر نیم جیتل که آن را اده گویند و مهر دانگ جیتل که آنرا بیکه خوانند (٥) وضع کنند - تا غرض فقرا و مساکین حاصل شود - المقصود در جلوس سلطان فیروزشاه دارالضرب مهر شش‌گاني عهدهٔ کجرشاه بود

(٢ ب) چون سلطان * (٣ ب) بچندین انواع بے قیاس مهر وضع گردانید *
(٤ ب) آن * (٥ ب) گویند *

عهده دار مذکور درین عمل مشهور کوشش بیش میذمود - چند(۲) لکهه تنگه را مهر شش‌گاني در عهد دولت سلطاني بعهده داري کجرشاه مهر زده بودند - ما نا که دو نفر گویندگان چالاک پیش تخت شاهي و اورنگ کژ کلاهي برآئین قانون پادشاهي گویندگي کردند - و برین جمله بازنمودند - که در مهر شش‌گاني عمال حضرت جهانباني یک حبهٔ نقره نقصان انداخته اند - اگر امتحان کنند راستي حال و صدق این مقال في الحال پیش تخت معلوم شود - و بران کارکنان و عهده داران رود آنچه رود - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله آن کیفیت را تسلیم دستور مشهور بمستور کرده - دران ایام خانجهان مقبول نیکنام در حیات بود - نقل خانجهان مقبول در سنه ۷۷۲ اثنین و سبعین وسبعمایة رو نمود(۳) - الحاصل درین محل وزیر کامل الفاظ اکمل بازنمود - و ابواب اسرار ملکي کشود - که مهر سلاطین درمیان ممالک روي زمین بدخترک بکر ماند - اگر مبادا دخترک بکر براست و یا بدروغ در محلے متهم گردد و بدنام شود بعده آن دخترک را با وجود جمال و کمال بسي کسي نخواهد - همچنین اگر مهر سلاطین طالبان دین معاذ الله براست یا بدروغ کسي از آثار(۴) گفتار طمع بسي سبب نقصان مهر کیفیت دهد گوئي في الحال مهر پادشاهي بدنام میشود - در اقالیم جهان و ممالک دوران آوازهٔ قبیح بصریح میرود - بدین صورت مهر بدنام میشود - هیچ کسے بردست

(۲ ن) چندانکه * (۳ ن) بود * (۴ ن) ازآزار آثار گفتار *

نمیگیرد - بشنیدن این‌کلام شهریار عظام فرمود - که برای تحقیق این گفتار و تصدیق این کردار کدام راه پیش شاه گیرند - دستور مشهور رموز مستور از غور کدور بیرون داده ابواب اسرار ملکی کشاده - که در اهمال انداختن این‌کار محض غلط و امتحان کردن عین خطا - درین محل شهنشاه اکمل فرمود که رموز این راز بازمیبایدکرد - تا رشتهٔ شبه ما از پیش عقل برخیزد - دستور مذکور الفاظ مستور بشهریار مشهور گفت - و جوهر گوهر معانی ملکی سفت - که گویندگان را مقید بند[۲] میباید کرد - و برای[۳] احتیاط این کار و تحقیق این کردار درمحل خلوت میباید بست - بعده در امتحان این کار درباید نشست - فی الحاصل آن گویندگان را که دو نفر بودند هر دو را بند کردند - و در بندیخانهٔ دیوان وزارت داشتند - میعاد احتیاط بر روزدوم انداختند - چون خانجهان بازگشت حضرت شاه در خلوت رفت - دستور مذکور بمستور طلب بحرشاه کرد - چون او حاضر آمد خانجهان آغاز کرد - الفاظ اسرار از زبان برآورد - که عاقبت کار از زمرهٔ عمال کم کردار طمع اموال در دل بسیار باشد بدین سبب مهرهٔ بےعاقبتی تراشد - و قانون است در جهان که

(۲ ب) مقید مقید می باید * (۳ ب) و برای احتیاط این کار در باید نشست فی الحال آن گویندگان را بتحقیق این کردار در محل خلوت چون اصحاب خلوت میباید بست بعده در امتحان این کار باید پیوست چنانچه آن گویندگان را که دو نفر بودند الخ *

همیشه فرقهٔ کارکنان در افراط (۲) بے نهایت کوشند - و این نیست که
این کار از ذات تو آمده باشد - برو از کارکنان خود تحقیق بکن - اگر
همچنین باشد که آن گوینده می‌تراشد من تدبیري سازم که درین
میدان شطرنج بازي با فرزي (۳) بند بازم - تا راستيِ مهرشش‌گاني
بکرم رباني درمیان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان ظاهر گردد
معهذا چون کجرشاه اهل خطا از پیش دستور مستثنیٰ بازگشت
بر کارکنان خود رفت - براي راستيِ این‌کردار در نشست - بعد از
گفت و شنود نهفت از زمرهٔ کارکنان تحقیق گشت - که یک حبهٔ
نقره در مهر شش‌گاني نقصان است - کجرشاه پیش دستور شهنشاه
راستيِ حال و صدق مقال بازگفت - درین محل دستور مسطور مهرهٔ
سرّ سفت - و گفت که در محل خلوتگاه براي احتیاط این‌افواه طائفهٔ
زرکران را خواهند آورد - برو با ایشان یار شو - کجرشاه چون این (۴) افواه
از زبان دستور درگاه شنید که وزیر پرتدبیر مستظهر گردانید سمت
زرگران دوید - چون ایشان را دید آنچه از زبان دستور شنید بگوش
ایشان رسانید - که شما را درین‌کار چیزے در دل مي باید گذرانید
تا راستيِ حال از آثار درستيِ مقال ظاهر گردد - ایشان بر کجرشاه
گفتند - و گوهر صدق بصدق سفتند - که دران محل بحضرت شهنشاه
اکمل ما را برهنه کرده این فوطه و یک تو جامه خواهند بندانید

(۲ ن) بتوفیرات بے نهایات * (۳ ن) ما ازین بند * (۴ ن)
این چنین *

وبراي امتحان خواهند برد - اگر بنوعي(۲) چند حبهٔ نقره دران محل
برما برسد ما درون بوته توانيم انداخت - کجرشاه با انکشت فروشان
نيز بارگشت - آثار اسرار پيش ايشان گفت - ايشان درين کار سعي
نموده يک انکشت ار ميان خالي کنانيده و چند حبهٔ نقره درميان
آن انداخت - و دهن انکشت با موم مهر کرده - چون روز دوم شده
حضرت شاه بادستور درگاه در محل خلوت نشسته - دران محل حضرت
شهريار اکمل بالاي پلنگ نشسته - و خانجهان دستور بر جامه خانه
آرام گرفته کجرشاه را با گويندگان آورده - و زرگران را برهنه گردانيده
فوطه در ته ايشان بندانيده - و انکشت فروش انکشتان آورده پيش
زرگران انبار کرده - زرگران مذکور چند ششگاني برحکم فرمان برآورده
مشهور معهود در بوته انداختند - بالاي آتش در نشاندند - آتش
ميدميدند - و حضرت فيروزشاه با وزير هواخواه در محل خلوت(۳)
در حکايت مشغول گشت - ميان شاه و وزير اکثر اسرار ملکي ميرفت
طائفهٔ زرگران درعين دميدن آتش آن چند حبهٔ نقره که درون انکشت
بود با نير گرفتند - و سبک ميان بوته انداختند - چون بوته از آتش
فرود آوردند و سرد کردند پيش تخت وزن کردند - چنانچه برآورد
قديم بود مهر ششگاني هم بدان براستي آسود - صدق مقال جمال
نمود - گويندگان دروغگويان شدند - سلطان فيروزشاه کجرشاه را جامه
داد - و ابواب مرحمت(۴) و عاطفت کشاد - درين محل وزير اکمل

(۲ ن) اکنون * (۳ ن) خلوتگاه * (۴ ن) مرحمت بعاطفت *

باز نمود - چون مهر حضرت شهریار و سکهٔ مکذت خسرو گیتي مدار از آثار گفتار این گویندگان کامگار در امتحان راست بیرون آمد[2] حضرت شاه فرمان دهد - تا کجرشاه را بر پشت پیل سوار کنند تا جهانیان بدانند که مهرشش گانيِ حضرت جهاني سره است - و درو هیچ نقصاني نیست - و کدورتي نه - همچنان کردند که کجرشاه را بر حکم فرمان شاه بر پیل سوار کرده درمیان شهر گردانیدند - و آن گویندگان دروغي شده - حضرت شاه ایشان را در محلي بر سبیل جلا روان کرده - اما بعد از چندگاه دستور هواخواه کجرشاه را از کار معزول کنانیده - اما به بهانهٔ دگر - آري اگر همچنین[3] وزاري عاقل نباشند کار ملکي[4] و کردار جهانداري بدشوارے کشد - هریک خواص و عوام[5] کلمات احسن صفات از زبان کشاد *

* بیت *

وزیري چنین شهریاري چنان * جهان چون نگیرد قراري چنان

مقدمهٔ پانزدهم در بیان بناي دیوان خیرات و شفا خانهٔ با برکات

نقل است حضرت شاه ابوالبرکات بمتابعت سلاطین شش‌جهات دیوان خیرات براي تزویج بنات بنا کرده - اعني آن مسلمانان غمگین و مومنان مسکین که فقیرانند و دختران دارند. و آن دختران بحد بلوغ

(۲ ن) امده است * (۳ ن) این چنین * (۴ ن) ملکا *
(۵ ن) عظام *

رسیده اند و پدران ایشان اسباب کار خیر ندارند بدین سبب دائم دلهاي ایشان پریشان - بلکه در اوقات متبرکات دلهاي ایشان خراب(۲) و مدام درمقام اضطراب و در دریاي التهاب غرقاب - این بیچارگان را نه در شب خواب نه در روز قرار - رهٔ عسر و خفي اضطرار - درین محل حضرت جهاندار چون جهانداران والا تبار و شهریاران کامگار فرمان فرمود هر آنکس که دختری دارد بالغه باید که آن شخص در دیوان خیرات اخبار رساند - و شرح احوال خویش(۳) و بیان درد دل پر ریش پیش عهده داران دیوان خیرات بازنماید - و از جمله عهده داران خیرات یکي سید امیر میران بود - که دران ایام بفعل امانت و دیانت مي نمود - همچنین اصحاب دیگر - المقصود شهنشاه مقبول حضرت ودود فرمود که تا عهده داران دیوان خیرات ازحالت مقالت اصحاب ابوالبنات تحقیق کنند - بدلائل عقلي و براهین نقلي حاوي شوند - بر اندازهٔ حال هرکسی(۴) وجه تعین کنند - جنس اول پنجاه تنکه جنس دوم سي تنکه جنس سیوم بیست و پنج تنکهٔ نقره بسبب(۵) کار خیر دختران بدهند - الغرض چون اینچنین چیز امامت گشت هر یک عهده داران خیرات براي اقامت این کار دربنشست - مسلمانان فقیر و عورات بیوهٔ حقیر از اشخاص صغیر و کبیر از هر چهار سوي مملکت در شهر بازآمدند - و اسامي دختران

(۲ ن) بیخواب * (۳ ن) احوال اموال حویش * (۴ ن) هریک *
(۵ ن) بسبب کار خیر دهند بجهت دختران *

در دیوان نویسانیدند - و مالهاي کثیر براي خرید اسبابهاي بي‌نظیر[2] برداشتند - از مراحم شاه و عواطف شهنشاه چندین هزار دختر خوش اختررا کارخیر شده - بدین سبب چندین کسان را روزگار ساخته - کما قال النبي علیه الصلوة و السلام ابوالبنات مرزوق یعني پدر دختران البته درین جهان مرزوق باشند - آري عجب کاري و بوالعجب اسرارے - عجب قومي اند دختران چنانچه حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از حالت مقالت دختران در فرقان[3] بر سرور محبان فرمود - کما قال الله تعالی المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر - یعني اي محمد صلی الله علیه وسلم مال و پسران این هر دو چیز درین جهان زینت دنیا اند و باقي چیست - عمل صالح که بهتر ست - و اتفاق مفسرین برین ست که آن عمل صالح چیست - احسان در حق دختران - و این نیز در حدیث ست - که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - احسان کنید در حق دختران اگرچه پرکالۀ خرما باشد - و این نیز در حدیث ست هرکه در کار خیر دختر کسے از آثار یگانگي بسي بیک نفسي پیش سمدهیان در روز کار خیر کوزۀ آب در[4] دست کرده ایستاده شود الله تبارک و تعالی او را ثواب جزیل روزي کند - زیراچه طائفۀ دختران بغایت ضعیف و دائم شکسته خاطر اند - و محکوم غیرے - و اگر دختر آسوده مادر و پدر او

(۲ ن) لا نظیر * (۳ ن) تنزیل فرقان * (۴ن) بر *

بخواب بیغمي غنوده - و اگر مبادا دختر در خانهٔ شوهر در عذاب لاجرم مادر و پدر او مدام در غرقاب التهاب - سبحان الله با این همه احوال در اقوال پیغامبر صلی الله علیه وسلم است - که اگر مرا دامادي از علي به بودي چه خوب بودي - یاران پرسیدند یا نبي الله از علي بهتر کیست - پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - بهتر از علي گورست - چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرماید * * بیت *

* چه خوش گفت جمشید باراي زن *
* که یا خانه یا گور به جاي زن *

همچنین عزیزي فرماید * * ابیات *

دختر دوختر[۲] چو نام دارد * شرمنده پدر مدام دارد
گر نیک زن ست برده اسباب * ور بد باشد بکرد ے آب
تا زاده نکو بخانه دختر * چون زاد بلا بمرد بهتر
ور زنده بماند در جهان او * در خانهٔ خصم خویش نیکو
در خانهٔ هر که دختري زاد * جز گور دگر مباد داماد
با آنکه ببود نیک اختر * نا زاده نیکوترست دختر
زن ناقص عقل آفریدند * بر نام زنان ورق دریدند

القصة بطولها و عز[۳] قبولها چنانچه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله تبارک و تعالی و عونه دیوان خیرات براي تسکین ابو البنات

(۲ ن) دختر در خطرة * (۳ ن) عن *

بناکرد همچنان دارالشفا براي هریک بیگانه و آشنا شهري و غریب نزدیک و دور جوان و پیر اهل دولت و فقیر بنا گردانید - افسانه بناي شفاخانه که آن را صحت‌خانه نیز گویند - کما قال الله تبارک و تعالی لیس علی الاعمی حرج ولا علی المریض حرج *

* بیت *

ز درویش ختن تا منعم روم * کس از دریاي فضلش نیست محروم

حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در بنیاد نهاد جسد آدمي زاده هژده(۲) هزار علت نهاد - و اسرار عنا و آثار بلا در تن آدمي پدید آورد - ازین جمله شش هزار علت آنست که اطباي حاذق و حکماي صادق نه نام آن علتها بدانند و نه نام دارو - و شش هزار علت آنست که اطبا نام آن علتها بدانند - اما براي دفع علت دارو ندانند - برین وجوه حضرت قادر کریم و خصمي لیل و نهار مستقیم خصمي علل را بخصمي مخلوقات اهل زمین بمخاصمت گماشته - وتخم این بلا و عنا در زمین گلستان ابدان(۳) آدمیین بید قدرت و کمال حکمت کاشته - چون افواج و امواج علل(۴) حصار تن و کنگرهٔ بدن را محصّر گرداند مریض مسکین با دل اندوهگین و سینهٔ غمگین چون مجذوبان(۵) غمگین دروازهٔ راه اکل و مشرب شرب را بسته دارد شاید(۶) طبیب عقل درآویز کردن پرهیز فرماید - مریض مسکین با وجود

(۲ ن) دوازده هزار علت نهاد * (۳ ن) بدن آدمي * (۴ ن) علت *
(۵ ن) محزونان * (۶ ن) نشاید *

يقين ميان دو بلا درآيد - يكي علت بيماري - دوم كثرت فقر و اضطراري آثار اين دو زخم بر دل مريض بيچاره هموارة تاري[2] - لاجرم مريض مسكين در ايام مرض كه فلوسي وجه‌معاش و پشيزي براي انتعاش بدست او نماندة از غايت بے قوتي و ضعف جبلتي جانب كوي نا اميدي راندة - و آيت نامرادي خواندة - موكلات قضاي زمانه براي قوت عيال‌خانه برسبيل عادت زمانه زمان زمان زبان ملامت كشادة مريض بيچارة از آثار بيچارگي بسيار دل برمردن نهادة - از غايت اضطراب و ديدة در اسكاب مريض در قلب درياي علت افتادة - آثار ارادت رباني و اسرار حكمت حضرت سبحاني اكثر ابواب بلاي پرعنا بر چشمهاي ظاهري و باطني‌مريض كشادة - مريض مسكين با دل‌غمگين ميان بلاهاي گونا گون و علتهاي روز افزون كه درصحت درتكاپو بود در ايام مرض از تنگ دو ماندة دردل گدازيدة - كه ازين جلبت[3] اليم و هلاكت عظيم جان درودم بے برود كارم مگر يكسو شود - المقصود چون بار اين دو اندوة مانند كوة با شكوة يكے علت زحمت دوم كثرت اضطرار قوت صحت بر تن بيمار نناچار زور آوردة حضرت سرور عالميان و شفيع مجرمان براي معالجت بيماران و تداوي مريضان فرمودة[4] - كما قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم العلم علمان علم الابدان و علم الاديان صدق يا رسول الله صلى الله و سلم * * بيت *

(٢ ن) كاري * (٣ ن) رحلت در ديگر هلة * (٤ ن) تاكيد بر تاكيد فرمودة قال النبي صلي الله عليه و سلم *

* هر درد را که بینـــي درمان و چارهٔ هست(۲) *

* درمان درد سعـــدي با دوست سازواري *

لاجرم همیشه تاجداران تفقد حال بیماران باهتمام تمام و کوشش دوام مدام کرده - هر یکي در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش بر دل پرریش(۳) نوش ایثار مبذول داشته تفقد مهجوري و مجبوري(۴) بکمال کوشش در ذمهٔ شفقت خود پنداشته این(۵) افعال سنیه و خصال مرضیه را بسر برده - هر یک شهریار در ادوار و اطوار عهد خود صحت خانه از تاثیر شفقت بطانه برآورده - ابواب کرم و اسباب نعم برآشنا و بیگانه کشاده - شربت خوشگوار بر کف معلولان نهاده - معجونهاي مختار از دارخانهٔ اختیار بمغمومان داده - در کلمات بقراط و علامات سقراط است که مدام سلاطین خوش نام تربیت بیماران و تفقد مریضان کرده - شاه جمشید با عظمت خورشید سوال این مقال بدین منوال از وزراي خوش خصال خود کرده - که سلاطین را در آئین جهانداري و قانون شهریاري از گفتار و کردار کدام آثار بهتر ست - باجماع(۶) گفتند - و جوهر گوهر این شبه شبیه متفق سفتند - که دور گردانیدن خار بناچار از صدر بیمار که همیشه بیچارهٔ بیمار در علت مرض گرفتار ست - در اقامت این فعل ثواب بسیار است - از شجرهٔ مراد ثمرهٔ بیشمار ست - در اقامت عمل این امل

(۲ ن) گشت * (۳ ن) بر درویش کوشش بسیار * (۴ ن) مخموري *

(۵ ن) این افعال مفید و خصال مرحیر * (۶ ن) تا جماعه *

کوشش تاجداران بسیارست - چنانچه مناسب این قول امیر(٢) خسرو فرموده * * بیت *

درعمل خیر توقف مکن * چون بکني هیچ تاسف مکن

الغرض سلطان فیروزشاه با عون عنایت حضرت الله تفقد بیماران و تربیت زمرهٔ گرفتاران از سر شفقت بطانه مبذول داشته کارخانهٔ شفاخانه و آستانهٔ صحت خانه ار آثار تربیت خسروانه براي آشنا و بیگانه بنا فرموده بر معلولان ضعیف و مغمومان نحیف در دولت سعادت کشوده طبیبان حاذق و حکیمان صادق بعهده داري آن داشته(٣) تخم امید در کشت زار بیمار بے تیمار کاشته - ادویه(٤) و وجه اطبا تعین فرموده - و برین جمله بازنموده - چون مریض مسکین از تاثیر مهجوري رئامت و مخموري سقامت بر ایشان پریشان دل آید و از احوال مقال خویش و اقوال درد دل پرریش بدیشان بارنماید باید که طبیبان دانا و حکیمان توانا نبض مریض بگیرند - و دلیل او را بدلائل عقلي و رموز فهمي به بینند - بر حسب مزاج بیمار علاج از سر تیمار کنند بران علل مختلف تداوي متفق سازند - معجونها علی التساوي(٥) ایثار نمایند - تا مزاج بیمار به تیمار معتدل ایشان در اعتدال آید وقت صحت تن و سلامتي بدن درآید * * بیت *

نیست سر آغاز تر ار آدمي * نیک سرانجام تر از مردمي

(٢ ن) امیر خسرو ترک الله طالب دین علیه الرحمة و الغفران فرمود *

(٣ن) قرار داشته * (٤ن) مال ادویه * (٥ن) علل المساوي پرنارند *

معهذا چون سلطان فیروزشاه بچندین قید بموکلان تاکید بتاکید کرده آستانهٔ شفاخانه و صحت‌خانه براي عامهٔ مریضان بنا فرمود اطباي حاذق و حکماي صادق و خدماي مصدق و جراحان و کحالان دران مقام تعین[2] گردانیده - و ادویه و اطعمه و اشربه براي مریضان از خزانه مقرر کرده - باب[3] کرم عام به‌شفقت تمام بر خلائق خاص و عام کشاده - چاؤش درگاه ندا[4] هل من سائل درداده - لاجرم بیماران گرفتار و معلولان بے تیمار برخاستند - و لنگان و افتان و خیزان هرگامے ده جا افتادند - و بهر قدمي صد جا نشستند - چون یکي بدستش یا دست کش غیرے به‌پیش آستانهٔ شفاخانه شتافتند بمجرد منظوري نظر و دیدن اصحاب شفاخانه را بےصبر بیماران و بیچاره چون اهل اضطرار دست سوال بانگشت مقال برداشتند - خادمان مملکت که نصب گردانیدهٔ شهنشاه بودند بتاب شتاب بسوي[5] اهل تپ و تاب شتافتند تخم بشارت صحت در صحن چمن گلزار امید حیات ایشان کاشته باعزاز عام و مرحباي تمام با بشارت سلامتي و سلام علی الدوام چون اصحاب یگانه جانب آستانهٔ شفاخانه اشارت به‌بشارت داده - کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین * * بیت *

* چون تو شدي سایهٔ یزدان پاک *

* سایه نشان باش برین مشت خاک *

(۲ ن) نصب گردانیده * (۳ ن) دربار کرم * (۴ ن) ندا به سائل درداده * (۵ ن) بسوي اهل شتاب بتاب شتافتند *

معهذا اطباي حادق و حكماي صادق كه زير قبهٔ آستانهٔ كارخانهٔ
سفاخانه تكيه زده بانتظار بيماري منتظر نشسته بمجرد آنكه بيماري
مخمورے و مريضے مهجوري در ايشان رفته و از حالت مقالت رحمت
خود شرح داده طبيبان مذكور و حكيمان مشهور بمعالجت معلولان و
تربيت مخموران مشغول شدند - حدس حواس خمسهٔ خود را بر بيمار
ے تيمار مبذول كردند - چهار طبع مريض را بتاثير سه هوا بدو ادلهٔ
عقلي و نقلي در روز[2] واحد دريافتند - و برحسب مزاج بسوي
علاج شتافتند - از غايت اشفاق و مهرباني بلكه از مهرجادي داروي
تلخ از داروخانهٔ شفاخانه چون گلاب در كام بيمار بكام و ناكام چكانيدند
و معجونهاي تداوي حيات تركيب يافته بآب حيات در حلق بيمار
ے تيمار چون جلاب چشانيدند - بمجرد معالجت مريض بيچاره از
علت مرض خلاص يافته چون شير ژيان سوی آهوی[3] جهان دوان دوان
روان شده - آرے آن مريض افتاده ايستادی - و ايستاده را بنيادی
بسوی تدبيرها ارسادي بخت كشادي - عمل امل را پيش نهادي
در نعمت بدست دولت كشادي - گوش را بگوش گوشه گوشي چشم
را بچشمک زدني بكوشے زبان را زمان زمان تمنا بهر نوشي و نفس را
آرزوي بهر توشي بخت را در عالم اقبال خوشي بخروشي - چون
مريض از درد اليم و محنت عظيم رهائي يافت دستش بسوي
كدبرائي شتافت و پاي مريض در ميدان روائي بچوگان صحت

(۲ ن) ميان زمان واحد • (۳ ن) آهوي جان دوان و روان شده •

گوي غفلت باخت - زبان با ترجمه بيان لسان در عالم شکر ني شکر شتافت - تا غايت بيمار بے تيمار را قصد صلوات بتاثير کثرت بليات و نکبات با تيمم بود - بمجرد صحت تن شفاي بدن براي لطافت نظافت بشارت اشارت بسوي وضو کرد - مريض مذکور بعد از اتمام طهارات بدوگانهٔ تحيات (۲) مشغول گشت - بعد از فراغ نماز و اتمام نياز (۳) بدعاي مزيد دولت دارين حضرت فيروزشاه طالب کونين مشغول گشت - مناسب اين حال و موافق اين مقال حضرت پيغمبر ما محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم از غايت صفا ازان حال بدين منوال فرمود - کما قال النبي صلى الله عليه و سلم ادخال السرور في قلوب المومنين صدقة *

* بيت *

دور بتو خاتم دوران نبشت * باد بخاك تو سليمان نبشت

آري عجب اسراري - در ديوان خيرات و شفاخانهٔ بابرکات شهنشاه شش جهات از آثار شفقت بطانه براي آشنا و بيگانه ديهاي معمور و مزروع داخل کرده - تا حاصلات آن قريات در ديوان خيرات و شفاخانه خرج شود - چنانچه حضرت جهاندار اين چنين خيرات اقامت کرده همچنان براي اهل علم و حفاظ و علما ادرارها تعين کرده (۴) و ايشان را وجهها داده - راويان شريف بروايت لطيف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف گفته - که مبلغ سي و شش لک تنکه (۵)

(۲ ن) حيات * (۳ ن) راز * (۴ ن) فرموده (۵ ن) تنکه ايمه بداد ممالک بوجه ادرار تعين داشتند *

ار بلاد ممالک بوجه ادرار تعین داشتند - بلکه چهار هزار و دویست نفر که مدام دل ریش(٢) بودند ار دیوان استحقاق مشاهرة میبردند - و عهده‌دار مستحقان درعهد دولت آن شاه جهان علیحده بود - ار صدقهٔ سلطان فیرورشاه نکرم(٣) الله هر همه را بحوشي و حرمي گذشت هرچند که این ضعیف میخواهد که دکر سلطان فیرورشاه بآخر رساند ار عایت بے نهایت الطاف و اشفاق که آن شهریار را با خلق افتاد بآخر نمیرسد - چنانچه مناسب این حال امیر(۴) خسرو علیه الرحمة میفرماید * * بیت *

* یافتـــي ار کشت ازل خوشـــهٔ *
* راست کن ار بهر خدا(٥) توشـــهٔ *
* گرچه جهانداري و شاهیت هست *
* سوي خدا بین و مشو خود پرست *
* در حق او گشت بخود داشتـــي *
* دیر خصومت شو و زود آشتـــي *

مقدمهٔ شاردهم شرح جشنها

نقل است حضرت شهنشاه سلطان فیرورشاه در قوانین آئین سلاطین اهل گاه در مواسمات رور اعیاد و شب برات و رور نورور جشنهاي عام کردي - دریں کارکوشش چوں خسرواں اهل تمار نمودے

(٢ ں) با دل ریش * (٣ں) نکرم الله تبارک و تعالی (۴ں) امیر خسرو ترک الله * (٥ ں) اند *

چون روز عید نزدیک رسیدي پیش ازان ساختگي جشن شدي - و در شب عید حضرت فیروزشاه بسیار شب بیدار بودي - بلکه بارها درین کردارها حضرت شاه رخ بسوي ملک نائب باربک آوردي و فرمودي - ابراهیم تو چیزي نهٔ - اگر تو درین کار شروع کني من چندین خون نخورم - و اگرنه در عهد خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن تغلق شاه انار الله برهانهم چون شب عید شدي سلطان محمد بر من همین قدر گفتے که نائب امیر حاجب فردا عید ست - بمجرد آنکه از زبان سلطان محمد این مقدار لفظ بیرون آمدي من همان زمان تمام استعداد جشن روز عید موجود میکنانیدم تو آنچنان نهٔ که اسبابهاي جشن مرتب توانی کنانید (۲) - من بدین سبب تمام شب براي استعداد روز عید نشسته میباشم - المقصود شهنشاه مسعود برگزیدهٔ حضرت ودود معبود خود اهتمام میکرد افسانهٔ جشن روز عید - چون روز عید میشد در هرهفت (۳) صحن کوشک شهر معظم فیروزآباد برگ درختان نغزک که آنرا در عرف پتي گویند در تمامت صحنها فراز میکردند - و در محلهاي (۴) شیب که آنرا صحن میانکي گویند بر حکم فرمان شاه بارگاه جهان پناه نصب میگردانیدند (۵) که آن محل را محل بارجاي بارعام نیز گویند - و دران محل پادشاه اکمل یک کوشک براي عام فرمایش کرده بود - چون حضرت جهاندار خواستي که بارعام بر خلائق خواص و عوام دهد دران محل نشستے - و

(۲ن) کرد * (۳ن) هشت * (۴ن) محل پا شیب * (۵ن) میکردند *

در هردو بغلک آن کوشک دو پا شیب از چوب می‌بستند - و نهالها از هر جنس میداشتند - بعضی نهال از ابریشم و بعضی از برمینه و بعضی از جنس کمان زر و نقره و بعضی نهالها از جامهٔ(۲) سپید و بعضی از موم و بعضی از گل و بعضی از اصل نهال بے عدد و بے شمار دران محل میداشتند - و تمام دیوارهای صحن میانکی جامهٔ برمینه میگرفتند - و جامخانهای لشکری(۳) در تمام صحن بارجا قرار میکردند و از جنس میوهٔ تر و خشک دران میبردند - چون چاشت میشد حضرت فیروزشاه می‌آمد - در محل کوشک می‌نشست - ملک نائب باربک بیرون می‌آمد - اول بندگان تیعدار رها میشدند - بعده بیست و یک چتر در میمنه و میسره میگذاشتند - ده چتر راستای سلطان و ده چتر درچپا - و یک چتر بر سر سلطان میداشتند - و تمام چتر بانواع رنگها بودی - بعضے چتر لعل و بعضے سبز و بعضے برنگ گل لعل و بعضے دو رنگ و بعضے کنج و بعضے نسیج و بعضے سیاه و بعضے سپید و بعضے مشمع دورنگ لعل که آنرا میکهد(۴) بیر میگویند(۵) و در برشکال(۶) پادشاه بر سر میداشت(۷) - چون چترهای مذکور در محلهای خود ایستادند بعده(۸) نشانهای مراتب درون میبردند - و

(۲ ن) از جامهٔ رنگین ازجامهٔ سپید * (۳ ن) لنگری * (۴ ن) مهلهک * (۵ ن) میگفتند * (۶ ن) هوای بشکال * (۷ ن) میگذاشت * (۸ ن) بعده نشانهای مکسانی و کلنی و مکلل پیش تخت میبردند و نشانهٔ پیاده دران روز دران محل بردن فرمان نبود و نشانهٔ مکسانی موازنهٔ صد و شصت و پانصد و هفتاد بودے *

در جشنهاي ايام اعياد تمام نشانهاي مكساني مكلف و مكلل پيش تخت مي‌بردند - و نشانۀ رساله دران روز دران محل بردن فرمان نبود - و نشانهاي مكساني موازنۀ صد و شست يا صد و هفتاد بودي - و بغايت زيبا نمودي - المقصود اصحاب علمخانه برابر مراتب در محل درون ميرفتند - بعده اسپان پايگاه خاص با زينهاي مغرق محل درون ميبردند - بعده بعضے پيلان اراسته بكمال (۲) لباس با تختگاه زرين و زينهاي نقرگين و جلهاي دو رنگين در محل درون ميرفتند - و پيش تخت فلک رفعت دام رفعتها سر بر زمين مي‌آوردند - و سلام ميكردند - و بزبان خود دعا ميكردند - و درميمنه و ميسره در محلهاي خود ايستاده ميشدند - بعده اصحاب شكره‌خانه با اكثر شكره‌داران درون ميرفتند - بعده طائفۀ مطربان و اهل طرب را ميبردند - تمام مطربان جامه هاي معصفر در بر و دستارهاي لعل بر سر - و طائفۀ اهل طرب با پيرايهاي مرصع و مكلل و لباسهاي (۳) بيش بها هريک نفر چهل‌گان هزار تنكه را پيرايه پوشيده - هر يكي نادوشيده - چنانچه مناسب اين (۴) حال عزيزے بازديده * * بيت *

همه نارِ پستان ببالا چو تير * ز پستان هريک شكر خورده شير

مناسَب اين حال و لائق اين مقال عزيزي ديگر نيز فرمايد *

* ابيات *

(۲ن) كمال فهم و لباس * (۳ن) و با كسوتهاي بيش بها هر يک چهارگان هزار تنكه * (۴ن) اين خصال عزيزي حال بازيده *

در سرو قدش دو بار پیدا * در سرو که دید بار پیدا
سر تیر دو بار بود چون تیر * پوشیده زهر دو نیشکر شیر

القصه چون این‌چنین محل مرتب گشت طائفهٔ قوال ساز برگرفتند
اهل‌طرب برقص مشغول شدند - بعده تمام خلق از زمرهٔ خانان کبا
ملوک نامدار و معارف پرکار و علمای کامکار و مشائخ (۲) روزگار در مح
سلام رها میشدند - بعده تمام خلق میرفت - و اصحاب دیوان ر
رسالت دام رفیعا با طائفهٔ خویش و اصحاب دیوان قضای ممالک
دام تعظیمهم و اصحاب دیوان مذکور و اصحاب دیوان عالی وزارت د
عالیا برابر دستور با مهارت و اصحاب دیوان عرض ممالک دام جما
هر یکی در مقام خویش نشسته و ایستاده - معهذا چون روز بقیام
یک پاس کم زبیش برآمدی حضرت فیروزشاه در نمار عید سر
شدی و این‌جملهٔ خانان و ملوک و تمام اهل سلوک از مجلس جشن
بیرون آمدندی - و سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله بمتابعت
تاجداران صاحب کلاه گاه‌گاهی در پیل سوار شدی - و گاه‌گاهی
اسپ - و با دو چتر بیرون آمدی یک چتر بر سر سلطان - دوم چ
بر سر تغلق‌شاه میبود - و تغلق شاه با چتر مقداری پیش شد
میرفتی - و باقی چترها (۳) همه در محل جشن میداشتند - سلطان (۴)
فیروزشاه برگزیدهٔ درگاه حضرت الله نمار عید در سواد کوشک بزو

(۲ ن) مشائخ روزگار و اتقیای سبیل بے شمار - در دیگرے - و ابناء سبیل
بے شمار * (۳ ن) چترها * (۴ ن) سلطان فیروز بالهام حضرت الله *

میگذارد - و چون از نماز فارغ مي‌شد در(۲) کوشک همایون بازگشته در بارجا مي‌نشست - دران وقت خدمتیات میگذشت - اگر در هواي زمستان عید شدي سلطان فیروزشاه مخصوص زمستاني همه در روز عید پوشیدے - و اگرنه در روز عید بعضي خانان و ملوک جامه میيافتند - معهذا (۳) چون بانگ پاس آمدي غیر محل شدي ترتیب آرایش جشن بازگشتي - تمام طائفهٔ قوال و اهل طرب دران روز انعام میيافتند *

* ابیات *

(۴) در داد صدا بعیش و شادي * زد طبل برسم کیقبادي

شاهانه بکرد میــزباني * شد شهر همه بشادماني

افسانهٔ باختن بازیهاي شب برات - چون ماه شعبان در میآمد از پیش تخت ملک رفعت فرمایش بازیهاي شب برات میشد - در پانزدهم شب ماه شعبان خسروجهان درون کوشک فیروزآباد هوائیهاي گلریز عنبر بیز میباخت - درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش میگماشت - چون شب برات نزدیک رسیدے شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بازیهاي بسیار موجود میگردانیدند - و در کوشک نزول فیروزآباد براي رها کردن بازيِ شب برات چهار النگ تعین میشد یک النگ خاص - دوم از آن ملک نائب باربک - النگ سیوم از

(۲ ن) سمت کوشک همایون باز میگشت باز در بارجا مي‌نشست * (۳ن) چون شاه آمدي عز محل شدي ترتیب آرایش جشن بازگشتي تمام طائفهٔ قوال و اهل‌طرب از نذر انعام مي‌یافتند * (۴ن) در داد صلا بعیش کاري *

آن ملک علي - چهارم از آن ملک یعقوب پسر ملک محمد حاجي
درین هر چهار النگ سي (۲) گان خروار طبل و دمامه تعین مي‌شد
و درکوشک نزول درین هرسه شب چندان مشعل و چراغ میداشتند
که تمام میدان گرد بر گرد کوشک نزول طریقهٔ روز روشن نمودي - و
هرچهار النگ کشتیها میبستند - دران کشتیها مشعلها برمیداشتند
و درین هر سه شب در هر چهار النگ طبل مینواختند - باریهاے
گوناگون میگذاشتند (۳) - و فرود کوشک نزول درین هر چهار النگ دهل
و بهیر و شهنا مینواختند - خلائق از اطراف و اکناف دارالملک
دهلي و خلق شهر دهلي مخصوص کرده درین شبها در فیروزآباد از
عوام و خواص مسلم و هنود (۴) صغیر و کبیر حاضر (۵) شده تماشا میدیدند
القصه تا سه شب اینچنین باریهاي بوالعجب میگذاشتند - و حضرت
شاه فیروز صاحب فتح و بهروز (۶) درین شبها خود کمتر آمدي مگر بنادر
گاه گاه - و از زمرهٔ شاهزادگان و فرقهٔ خانان و ملوک هر همه درکوشک
نزول حاضر میشدند - اصحاب (۷) پیلخانه پیل گلین راست میکردند
و اصحاب نفر شتر گلین - این تمامْ چیزها در شب برات پیش حضرت
خسرو شش‌جهات مي‌آوردند - و شهنشاه بتوفیق آله هر یکي را

(۲ ن) مي گار * (۳ ن) میداشتند * (۴ ن) جهود * (۵ ن) حاضر میشدند و تماشا * (۶ ن) فیروز با نصرت و بهروز * (۷ ن) اصحاب پیلخانه پیل گلین راست میکردند و اصحاب پایگاه حضرت شهنشاه مادیان و اصحاب نفر الخ *

انعام دهانیدے و بازگردانیدے - مقصود ازین چیست - در عهد دولت آن شهنشاه بکرم الله بهر بهانه خلائق را فرحت و بهجت بود - زهے دور با سعادت و مکنت بود * بیت *

* نه چندان آرزومندم که وصفش در بیان آید *
* اگر صد نامه بنویسم حکایت بیش ازان آید *

مقدمهٔ هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطربان بعداز نماز جمعه بحضرت سلطان فیروز

نقل است چون روز جمعه میشد بعد از نماز جمعه حضرت شاه میفرمود(۲) - که طائفهٔ مطربان هر چهار شهر و طائفهٔ پهلوانان این هر چهار مقام و طائفهٔ ادوتیان را هر روز جمعه بعد اداي نماز درون در سراے حاضر آرند - چون حضرت شاه فیروز از نماز جمعه بازگشتے در محل چهجهٔ چوبین بار دادے - این هر سه طائفه موازنهٔ دو سه هزار آدمي را جمع میکردند - ایشان را بحضرت سلطان فیروزشاه میبردند - حضرت سلطان(۳) یکزمان با طائفهٔ مطربان و شنیدن سرود ایشان مشغول میگشت - چون بعد از زمانے از ایشان فارغ میشد بعده طائفهٔ پهلوانان و گروه(۴) یلان چون یلان کشتي میگرفتند - چون بعد از زمانے از ایشان نیز فارغ میشد(۵) بشنیدن قصها و افسانهاے ادوتیان

(۲ ن) فرموده بود * (۳ن) سلیماني * (۴ ن) گروه ملازمان * (۵ ن) میگشت *

هر دو نشانهٔ اژدر بالاي پيل در ميمنه و ميسره ميرفتند - و دوگان نفر نشاندار درون صندوق پيل مي‌نشستند - و آن نشانها ميگرفتند با طنابها با صندوق پشت پيل مي بستند - چون حضرت شاه فيروز ار دور نموداري كرد ار مسافت دو سه كروه آن دو نشانها نموده[۲] ميشد - ايضا چنانچه حضرت فيروزشاه اين دو نشانه وضع كرد همچنين دو دهل برزگ نيز وضع گردانيد - و آن دو دهل ار دهلهاي قانوني يكے دست در طول و عرض بيش بود - و اين هردو دهل بالاي صندوق پيلان مي‌بستند - و ميان آن صندوق دو نفر دهولي را مي نشاندند - دنبال آن نشانهاي دهلها هم ميرفت - آري بوالعجب اسراري - اين هردو نمونهٔ جديد وضع حضرت فيروزشاهي بود - يكي آنكه دو نشانه اژدر پيل و دو دهل بزرگ و اسطرلاب نام نشانه متصل مناره زرين آويخته بودند - و اسطرلاب نصفي دائم پيش پادشاه بودي اين بود شرح قسم چهارم كه دركتابت آمده - ايدون آغاز كرده آيد و هميدون شرح داده آيد از مقامات[۳] قسم پنجم تا آخر عهد سلطان فيروزشاه كه بعد او جحاز مملكت بجنبش[۴] آمده - و بتقدير الله تبارک و تعالى در دهلي چها رفته *

* ابيات *

هر نفس ار عمر غنيمت شمر * ياد كن ار تاجـــوران ديگر
كاول شان چرخ ببالا كشيد * آخر شان خاک بخارا كشيد
قصهٔ ضحاک وجم ايدون بخوان * نامهٔ جمشيد و فريدون بخوان

(۲ ن) نمودار ميشد * (۳ ن) مقدمات * (۴ ن) نخش - نحشش *

قسم پنجم شرح محلوقیٔ سلطان فیروزشاه و بیان نقل شاهزادهٔ فتح خان و بیان عظمت بعضے خانان و ملوک و شرح آخر

عهد او هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در بیان محلوقیٔ سلطان فیروزشاه طاب ثراه

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله ارادت بر
خدمت شیخ الاسلام شیخ علاءالدین نبیسهٔ خدمت شیخ الاسلام شیخ
رید الدین اجودهني قدس الله سرهم العزیز داشت - آن قدر ایام که
حضرت شهنشاه عظام در ملک بود بمتابعت اولیا اتباع نمود - در
خر عمر محلوق نیز شد - همه وقت اعتقاد با مشائخ داشت - براي
محبت ایشان سعي بیش میگماشت - مدت چهل سال کمال باتباع
ریعت تخت دولت آراست - هربار که خواستے جائے سواري کند
مام مشائخ شهر دهلي را زیارت میکرد - چنانچه بیان آن این مورخ
ضعیف شمس سراج عفیف در مقدمات(۲) بالا مشرح نبشته است *

* بیت *

(۲ ن) مقامات *

مرا زنده پندار چون خویشتن * من آیم بجان گر تو آئي به تن

المقصود سلطان فیروزشاه در (سنه ٧٧٦ ست و سبعین و سبعمایة) سمت بهرایچ سواري کرده - چون در بهرایچ رسیده زیارت بندگي سپه سالار مسعود غازي رحمة الله علیه بجا آورده - و دران مقام چند مقام کرده - اتفاقا شبي از شبها خدمت سپه سالار مسعود خود را بسلطان فیروزشاه در خواب نمود - و بدیدن سلطان فیروز دست بر محاسن خود فرود آورد - یعنی این اشارت بدین آورده که ایام پیري علیه آورده استعداد آخرت میباید کرد - خود را یاد میباید آورد (٢) چون شهسوار خاور از مشرق رو برآورد سلطان فیروزشاه محلوق شد دران روز از غایت محبت شاه فیروز بیشتر خانان مملکت و ملوک سلطنت محلوق گشتند - آري عجب اسراریست در قصیۀ محبت و مودت - دران ایام که حضرت پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در آخر محلوق شدند (دران هنگام که فرمان حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله آمده کما قال (٣) الله تبارک و تعالی محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون دران روز پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم محلوق گشت) جمیع اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین موي سر فرود آوردند از غایت محبت و نهایت مودت پیغامبر علیه الصلوة و السلام - سلطان فیروزشاه نیز چون مشائخ اهل تمیز در آخر عمر عزیز محلوق شده بیشترے خانان و اکثر ملوک موي سر

(٢ ن) شهسوار خور از مشرق خاور بر آورد * (٣ ن) قوله تعالی *

دور کردند - سبحان الله چون سلطان فیروزشاه در دار دنیا محبت اولیا بکمال رسانید الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی آثار اسرار انوار ولایت اولیا در جبین او آشکارا گردانید - همیشه روي سلطان فیروزشاه از انوار اولیا تابان بود - چون محلوق شد یک شیخي صاحب سجاده مینمود این همه چه بود از برکت محبت علما و مشائخ صلحا - کقوله علیه السلام لا یشقی جلیسهم * * رباعي *

بیواسطهٔ واسط اگر راه روي * ار راه یافتي بسوي چاه روي
ور پیرویش کني زیمن قدمي * در یکدو زمان عالم شه راه روي

فی الحال حضرت شهنشاه کامل بعد از محلوق شدن و موي سر فرود آوردن آنچه در مملکت و روشهاے سلطنت نا مشروعات بود و خلق را مستنکر مینمود بتمام دور کنانید - تا آنجا که ذهن او رسید آنچه در محصولهاے بلاد ممالک نا مشروع دید جمله دور کنانید - و بر زمرهٔ عمال اعمال و فرقهٔ کارکنان اهل[۲] اغفال تاکید بر تاکید گردید - تا وجوهات ناجائز نستانند *

مقدمهٔ دوم دور کردن نا مشروعات[۳]

نقل[۴] است که سلطان فیروزشاه بعنایت الله و حمایت الله آنچه در بلاد ممالک نا مشروعات بود و بر خلاف شرع روي مي‌نمود بتمام از محصول بلاد مملکت دور کنانید - و آن مقدار روشها که در قسم

(۲ ن) اهل اعتقاد * (۳ ن) نا مشروعات حضرت شهریار شش جهات *
(۴ ن) نقل است آنچه نامشروعات بر خلائق روی مي نمود بتمام *

ملکي وضع بود و آن روشها مخالف شرع مي‌نمود(۲) همه را منع گردانید - یکي ازان نقاشي مصور در محل خلوتگاه سلاطین - و آن آئین تاجداران برین است - که البته در مقام آرامگاه ایشان نگار خانهاي مصور راست کنند - تا سلاطین بوقت خلوت نظر بدان تصویر کنند - سلطان فیروزشاه از غایت خوف حضرت آله فرمان فرمود تا تصویر درین کارخانها نکنند - زیراکه مخالف شرع است - بجاي صورتگري نقش بانواع بوستان بر وفق(۳) دوستان نگارند براي تماشا و نا مشروع دیگر آن بود که در عهد سلاطین ماضیهٔ از زرئین و مسین و زرین و نقرگین صورتگري بودي - و آن برخلاف شرع نمودي سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله آن جمله دور کنانید - و همچنین بیشتري سلاطین ماضیه اواني زرین و سیمگین استعمال(۴) میفرمودند و طعام و آب هم بدان اوندها میخوردند - سلطان فیروزشاه از بسیاري خوف حضرت آله(۵) استعمال در آوندهاي سنگین و گلین کردے - و همچنین در علمها و نشانهاي مراتب(۶) همیشه صورت تصویر میکردند سلطان فیروزشاه آن جمله چیزها دور کنانیده - آرے چون همیشه زمرهٔ علما و فرقهٔ صلحا پهلوي آن حضرت علیا میبودند آنچه ایشان از محصول بلاد ممالک نا مشروع مینمودند سلطان فیروزشاه آن چنان

(۲ ن) روي مي‌نمود * (۳ ن) مقدار - مقتداي * (۴ ن) استعداد * (۵ ن) حضرت الله تبارک و تعالی استعداد در آه * (۶ ن) نشانهاي مراتب و در سر نشانهاي مراتب *

محصول ستدن نداده - و منع کرده - و از جمع نقصان کنانیده
وقتے پیش تخت فیروزشاهي علماي درگاه شهنشاهي از آثار خوف
حضرت الهي جل جلاله و عم نواله چند چیز از قسم نا مشروعات
پیش حضرت شهنشاه شش‌جهات بازنمودند که در عهد سلاطین ماضیه
وضع کرده بودند - یکے (۲) ازانها از حال دانگانه گفتند - و دانگانه چه بود
آن مقدار قماش که در سراے عدل زکوة شود ازقسم نصاب و غیرنصاب
بعد از فارغ شدن و ستدن مال زکوة آن تمام اقماش درخزینه (۳) مي‌آوردند
و از سر وزن میکردند - و در تنکه یکدانگ میستدند - ازین چنین وجه
مبلغي مال جمع میشد - اما در خزینهٔ دانگانه اهل تجارت از آشنا و
بیگانه حیران میشدند - زیراچه براي ستدن آن دانگ و احتیاط کردن
کارکنان بر طائفهٔ تاجران سختي میکردند - و اکثر احوال در اهمال
مي‌انداختند - بدین سبب اهل تجارت در اضطرار میبودند - مدتے
در خزینهٔ دانگانه میماندند - دیگر در شهر دهلي مستغل نا مشروع
بود - و مستغل چه باشد کرا زمین خانها و دوکانها - و این آئین
برمصداق فرمان سلاطین ماضیه بود - مبلغ یک لک و پنجاه هزار تنکه
جمع میشد که آنرا کرا زمین گفتندي - دیگر نا مشروع وجه جزاري
بود برمصداق فرمان شهریاران ماضیه - و جزاري چه باشد - چون قصابے
ماده گاوي ذبح کند در هر سرے دوازده جیتل بدهد - ازین وجه نیز
مبلغے مال در بیت المال میرسید - و همچنین فرمایش دوري (۴) میشد

(۲ ن) یکي ازان حال دانگانه بود * (۳ ن) ضریبه * (۴ ن) روزي *

و دوري آن بود که دران ایام سوداگران از طائفهٔ خواص و عوام غله و نمک و قند و شکرتري و قماش دیگر بکوشش تمام ستوران بارکرده در شهر مي‌آوردند - آن ستوران ایشان را کسان دیوان بزور میگرفتند و در دهلي قدیم میبردند - و در دهلي قدیم هفت حصار برآوردهٔ هفت تاجدار نامدار ست - و آن بتمام کهنه گشته است - و دران مقام از گردش[2] ایام خشتهاي بے پایان از حصارهاي مذکور افتاده و شکسته و دوري کشته - دران محل کسان دیوان طائفهٔ سوداگران را با ستوران بهم میبردند - و یک دفعه خشت دوري در ستوران بار کرده در شهر فیروزآباد براي کهور میرسانیدند - بدین طریق هر سوداگري که از اطراف و اکناف در دهلي میآمد او را نمیگذاشتند تا آنکه یک دفعه خشت از دهلي قدیم در شهر فیروزآباد نرسانیدي[3] چون این چنین تعدي آغاز شد طائفهٔ سوداگران از اطراف جهان در شهر دهلي آمدن بکلي احتراز کردند - بدین سبب در شهر دهلي غله و نمک گران شدن گرفت - از احوال این حال و شرح تفصیل این مقال بتمام و کمال پیش حضرت خسرو خوش خصال رسانیدند - و از هر یک چیز مشرح بازنمودند - بلکه پیش تخت حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بدین حد گفتند - که سوداگرے سه من پنبه آورده بود - عهده داران خزینهٔ[4] دانکانه آن شخص را درون خزینهٔ دانکانه بردند - و در اهمال انداختند - نه ازان سوداگر بیچاره

(۲ ن) از تاثیر گردش اعوام * (۳ ن) نمي‌رسانید * (۴ ن) صرنده *

سه دانگ میستانند و نه او را میگذارند - چون[۲] مدتے آن شخص
دران حالت ماند دران سه من پنبه آتش زد - و سوخت و برفت
اعني عجز تجار بدین حد است - و از سبب دوري نیز چون بر
طائفهٔ سوداگران تعدي شد هرآینه سوداگر در شهر آمدن ماند
هرآئینه گراني غله و نمک و بعضے قماش دیگر پیش آمد - و همچنین
مستغل یعني کرا زمین چون از طائفهٔ عورات بیوه این طائفه
و عز قبولها چون اعوان
درگاه و انصار بارگاه پیش تخت ایشان را ... حضرت پادشاه چون درستداران
هوا خواه این آثار کردار و اسرار گفتار مشرح باز نمودند و ابواب راز
باز کشودند سلطان[۳] فیروزشاه بالهام حضرت اله این همه انواع ناصحان
دولت خواه شنیده و بتمام از آغاز و انجام استماع نموده جمیع علما
و مشائخ بلاد و ممالک و شهر را طلبیده فرمان فرموده - اگرچه بعضے
چیزها در جمع محصول مملکت و حاصلات اموال سلطنت سلاطین
پیشین سبب مصلحتے وضع کرده و یا درگوش ایشان از قباحت این
چیزها نرسانیده این زمان این احتیاط در دور ما کردن شاید - تا
جهانیان را جمال شود - و در آئینهٔ جمال کمال نماید - اگر از روي
شرع ستدن این چیزها باشد نستانند - و اگرنه مانع شوند - و از

(۳ ن) چون مدتي آن شخص دران [illegible] محبوس ماند بعد آن
شخص دران سه من [illegible] سلطان فیروزشاه طلب کرد بالهام او .

جمع محصول دور کنند - الغرض جمله علماي با صفا و تمام مشائخ مستثنی و صاحبان دیوان قضا بحضرت شاه طلب شده - و از ایشان استفتا طلبیده - جمیع علما و مشائخ متفق اللفظ و المعنی فتوی دادند - و از کتب معتبر روایات راجح بیرون آوردند - که ستدن این وجوهات در علم شریعت یکي از نامشروعات است - چون همه[۲] علماي شریعت و مشائخ طریقت فتوي بحقیقت تحقیق داده درین محفل حضرت شهنشاه فرمان فرمود تا[۳] جمیع چیزها دور گردانند - و بالاي پیل پیش دربار جهاندار یک فصل با تفصیل خوانند - برحکم فرمان شاه قاضي نصرالله که قضاي لشکر شهنشاه داشت بالاي پیل‌سوار شده آن فصل بر دست گرفته از زبان حضرت شاه جهان در ندا خوانده - اگرچه سلاطین پیشین (که بر روي زمین بودند و در اشغال مملکت و اعمال سلطنت ابواب هوشیاري به بیداري مینمودند) از سبب مصلحتي این چنین خراجها گرفتند و یا پیش ایشان دستور مشهور بمستور باز نه نمودند چون از روي شرع گرفتن این چنین چیزها جائز نبود من در عهد دولت خویش از آثار[۴] خوف بیش این جمیع چیزها دور گردانیدم - آري عفیف اسرارے در وقت خواندن آن ندا این مورخ متابع مورخان اهل صفا دران روز دران محفل حاضر بود - و بدان خواندنیها ناظر بود - معهذا

(۲ ن) چون فحول علماي شریعت و جمهور مشائخ طریقت * (۳ ن) وجوهات * (۴ ن) از آثار خوف و انوار خشیت بیش این *

براي استماع اين نداي مستثني كل خلائق بلاد ممالك از اعلي تا ادني اشخاص بےقياس حاضر آمده - چندان آدمي برروي زمين جمع شده كه از گفتار و شمار گذشته - چون قاضي نصرالله دران جايگاه در عين خواندن فصل در بيان الفاظ دانگانه رسيد الفاظ تكرار تقرير برزبان گردانيد - و بگوش جهانيان رسانيد - دانگانه كه آن را دهدگانه گويند زهے روش فيروزشاهي در قسم پادشاهي كه حاصل محصول اين چيزها حضرت شهريار عظام بتمام از رقم بلاد ممالك دور گردانيده(۲) راويان صادق بروايت(۳) مصدق برين مورخ گفته و جوهر گوهر احسن سفته مبلغ سي لک تنكه از جمع بلاد ممالک دور گردانيده - و اين تمام چيزها كه دور شده(۴) در سنه ۷۷۷ سبع و سبعين و سبعماية بود چنانچه عزيزے مناسب اين حال باز نمود * * مثنوي *

در عدل چنان بكرد بنياد * كان شير بپاى ميش افتاد

مردم ز منار ذلق افتد * بهتر كه زبان خلق افتد

مقدمهٔ سيوم سوختن زناردار پيش دربار حضرت شهريار

نقل است در عهد دولت فيروزشاهي و دور مكنت حضرت پادشاهي آن شهنشاه برگزيدهٔ درگاه حضرت آلهي جميع آثار اخبار ملكي بدرگاه او آگاهي بود - مخبري صادق بدان درگاه با جاه عالم‌پناه

(۲ ن) گذانيده * (۳ ن) برِوايات * (۴ ن) شده بود *

سلطان فیروزشاه بازنمود که درون دهلي قدیم زناردارے بے هنجاري پیدا گشته که براي بت پرستي بآشکارا در نشسته - در خانهٔ آن بت پرست بت پرستي میشود - و تمام خلائق شهر از طا\ء مسلم و هنود (۲) براي پرستیدن بت در خانهٔ او میروند (۳) - و آن زناردار و کافر بد کردار یک مهرگي چوبین راست کرده - درون و بیرون آن صورت دیول بانواع نقاشي منقش گردانیده - و اهل کفر در روز معین در خانهٔ آن زناردار جمع آمده اساس بت پرستي بنیاد نهاده - چنانچه هیچ عهده داري برکارے ازین حال خبر ندارد - درین محل پیش حضرت شهنشاه اکمل بتکرار رسانیده که عورتے مسلمه را آن زناردار مرتده کرده - و در دین کفر درآورده - چون چندگاه حکایتهاي آن زناردار از آثار گفتار مخبران نیکو کار منتشر (۴) شده و اعوان درگاه و انصار بارگاه بحضرت شهنشا متواتر گفته فرمان از پیش خسروجهان شده تا آن زناردار را بآن مهرگي نیز در شهر فیروزآباد بیارند - چون آن زناردار باضطرار تمام در فیروزآباد آمد (۵) از حضرت فیروزشاه فرمان شد تا تمام علماي عظام و مشائخ اهل اکرام و مفتیان خوش کلام را در حضرت بطلبند - و از ایشان فتوي طلبند و دران فتوی این تمام واقعه بیان کنند - چون علما و مشائخ صالحا و مفتیان اهل صفا حاضر شدند و بر ایشان از حال آن زناردار (۶) بازنمودند اهل علم فتوی داده

(۲ ن) یهود * (۳ ن) میرفتند * (۴ ن) مسموع * (۵ ن) آوردند *
(۶ ن) آن طوایف *

ابواب شریعت بتحقیقت کشاده - که رخصت شرع بدین است تا این زناردار و کافر بدکردار مسلمان شود - و اگر از ایمان آوردن ابا آرد او را زنده بسوزند - المقصود بران زناردار مردود هرچند ایمان عرض کردند و راه راست نمودند قبول نکرد - و کلمات انکار از زبان برآورده سر در اسلام نیاورد - الغرض آن زناردار را بحکم فرمان شهریار و اشارت جهاندار پیش دربار آوردند - و هیزم انبار کردند - دست و پاي آن زناردار محکم بستند - و درمیان آن همیه انداختند - و آن مهرگي را بالاي انبار هیزم نهادند (۲) - و فرود انبار هیزم آتش زدند این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف دران روز پیش دربار حضرت شاه فیروز حاضر بود - و بدان حالت ناظر - بوقت نماز دیگر در مهرگيِ آن زناردار از دو جانب آتش زده - یکجانب طرف سر آن زناردار و دوم جانب طرف پایان او - چون هیزم خشک بود اول آتش بدان زناردار از طرف پایان رسید - زناردار از آثار اضطرار آه از سینه کشید همدران حالت و هم بدان مقالت آتش از جانب سر آن تیز دوید زناردار (۳) مذکور در زمان واحد سوخته شد - زهے صلابت شریعت که شهنشاه طالب اسرار طریقت ذرهٔ از شرع تجاوز نکرد * * بیت *

* هم بتان را سوخته هم بت پرستاران را بسوخت *

* هم بکشت آتش پرستان آتش شان هم بکشت *

(۲ ن) انداختند و انبار هیزم را آتش زدند * (۳ ن) درین محل زناردار بسوز دلیت زناردار مذکور در زمان واحد سوخت *

مورخ ایشان را دیده بود - و این علامات یکي ار عجائبات است *

* ابیات *

ميداني که از بهر چه تقدیر * ترا بر لوح هستي کرد تصویر
...صر آنکه در خدمت شتابي * بیک لحظه سرار خدا[یی] [نتابي]

...رح داده آید ار حیوانات عجیب - ار قدرت حـ... الله جل
... رانگوا[یـ]ـے با سه پا در عهد دولت سلطان فیروزشاه آوردند - این
... آن ... کاتب ... را دیده بود - رنگ ابلق ... گوسپند را
...ست بود و یکـ... از ... - و بجاي پاي دوم بقیاس پستان ماده گاو
پستان شکل دیده ... شد - و آن گوسپند این چنین بود که
پا درین (۳) راه بمراه ... و دو بتوانست ... رفت - علف و آب
خود میخورد - چندگاه آن گوسپند پیش دربار شهنشاه
بودند - بلکه درمیان (۴) کوشک فیروزآباد میداشتند - تا خلائق
...نند - و تماشاي قدرت حق جلاله کنند - افسانهٔ زاغ سیاه با نول
...هاي لعل - در عهد دولت سلطان فیروزشاه یک زاغي سیاه (۵) را
...د - که تمام وجود او سیاه (۶) بود مگر نول و پایها لعل داشت
چنین زاغ اعجوبهٔ جهان و نادرهٔ دوران باشد - زیراچه زاغان زمانهٔ
...مام سیاه اند بر طریقهٔ دودرنگ (۷) - و نولها و پایهاے ایشان نیز سیاه

...ان) گوسپندے باسه پا آوردند - این مورخ * (۳ن) در راه خود میتوان
...ن) یک نذر * (۶ ن) سیاه و کش * (۷ ن)

میباشد - اما آن زاغ با نول و پایهاي لعل بود - چندگاه آن زاغ را پیش دربار شهنشاه داشته بودند - این مورخ آن زاغ را دیده بود - افسانهٔ طوطي سپید با نول (۲) و پایهاي سیاه و شرح سر ماهي دریا - معهذا چون در عهد سلطان فیروزشاه طوطي سپید آوردند حضرت شاه فرمان فرمود تا این طوطي را در کوشک نزول بدارند - تا خلائق (۳) نظاره کنند وصنع (۴) آلهي به بینند - و عبرت گیرند - ایضا یک سر ماهي دریا آوردند و پیش دربار داشتند - آن سر ماهي بغایت بزرگ بود - در بزرگي بقیاس سر پیل بزرگ که با خرطوم باشد آن مقدار مینمود - آرے عجب اسرارے - از افسانهاي مار و داستانهاے ماهي در بزرگي و درازي هرچه گویند بیشتر باشد - آن سر ماهي نیز چندگاه پیش دربار بود - افسانهٔ گاو با پنج پاي - در عهد دولت آن شاه جهان و شهنشاه زمین و زمان فیروزشاه سلطان (۵) انار الله برهانه یک گاوي را آوردند که آن گاو (۶) پنج پا داشت - این مورخ او را دیده بود - آن گاو برنگ سپید بود - چهار پا بر قانون چهار پایان داشت - و پاي پنجم از کردن او بیرون آمده بود - و آن پاے پنجم که از گردن بیرون آمده بود تا شانه آویزان بود - اما آن گاو هیچ حرکتے بدان پاے پنجم

(۲ن) نوک * (۳ن) و خلائق * (۴ن) وضع * (۵ن) السلطان * (۶ن) آن گاو پنج پا داشت و پاي پنجمي ازگردن او بیرون آمده بود - و آن پاي پنجم که ازگردن او بیرون آمده بود هیأت آن با طریقهٔ هیأت دستهاي گاران مینمود از گردن که بیرون آمده بود تا شانه آویزان بود *

کردن نمي توانست ، آن پاي بطريقهٔ انگشت ششم که بر دست آدمي باشد همچنان مي نمود - چندگاه پيش دربار بسته بوده

* مثنوي *

ششم انگشت بهر رنج باشد * نه از روي زيب بحر (۲) باشد

افسانهٔ گاو که سم او بطريقهٔ سم اسپ غير چاک بود - اين رخ آنرا ديده بود - سمهاي دو دست او طريقهٔ سم اسپ ، و سمهاے دو پاے او طريقهٔ سمهاے گاوان با چاک - و آن گاو برنگ سپيد مينمود آرے زهے عجائبات قدرت حضرت (۳) الله جل جلاله و عم نواله *

* بيت *

اگر پاي پيلست و گر پر مور * بهريک تو داده ضعيفي و زور

ايدون و هميدون آغاز کرده شود بيان عظمت بعضي خانان درگاه و بعضي ملوکا بارگاه حضرت فيروزشاه بمتابعت مؤرخان تواريخ هريک پادشاه

مقدمهٔ ششم بيان عظمت خان اعظم تاتارخان

نقلست خان اعظم و خاقان معظم صاحب السيف و القلم (۴) برگزيدهٔ حضرت سبحان جل جلاله و بر کشيدهٔ خسرو جهان خان اعظم تاتارخان عليه الرحمة و الغفران - معلوم کسان و مفهوم جهانيان

(۲ ن) هزار رنج * (۳ ن) حضرت ذوالجلال * (۴ ن) والعلم *

اد که تاتارخان مرحوم از اصل ترک بود - راوی محقق بروایت
مصدق بازنمود - که در ایام خالیه(۲) و قرون ماضیه پادشاهی با جاه
صاحب دستگاهی مالک تختگاهی از پادشاهان خراسان در عهد
دولت سلطان غیاث الدین تغلق غازی در ولایت بے نهایت زمین
ملتان و دیبالپور تاخت - و برای نهب و تاراج کوشش بیش(۳)
گماشت - آن پادشاه زنی صاحب جمال داشت که بے او یکزمان
قرار نداشت - اتفاقا آن پادشاه آن زن را نیز برابر خویش از آثار
اسرار انوار محبت بیش آورده بود - و آن زن باردار بود - چون آن
پادشاه در حدود ولایت ملتان و دیبالپور رسید بتقدیر الله تعالی(۴)
آن زن بچه آورده - قضا را همدران شب سلطان تغلق بر لشکر آن
پادشاه برای شبخون افتاد - و ابواب قتال چون(۵) قتّال کشاد - و درمیان
لشکر هزیمت افتاد - هر یکی رخ بسمتے نهاد - در عین دویدن و
پوئیدن و گریختن این بچه را در گهواره گذاشتند - و هر یکی(۶) روی
بتقدیر نهادند - چون لشکر سلطان تغلق شاه درانجا رسید هر چهار جانب
بطریقهٔ تجسس و تفحص دوید(۷) - خلق لشکر سلطان تغلق این بچه را
در گهواره یافتند - پیش سلطان آوردند - چون سلطان تغلق این بچه را
دید بغایت پسندید - و بجای پسر پرورد - و تاتارملک نام کرد
تاتارملک در عهد سلطان تغلق خرد سال بود - در عهد سلطان محمد

(۲ ن) سابقه * (۳ ن) گوش کوشش بیش * (۴ ن) بتقدیر الله تبارک
و تعالی (۵ ن) چون قنطال * (۶ ن) هر همه * (۷ ن) دید *

بزرگ شد - در جلادت و شجاعت آیتی خاست - و در دلاوری گندآوری اعجوبهٔ دهر گشت - در عهد سلطان محمد در لشکرکشیها و صفدریها نشانهٔ دهر شد - چنانچه از غایت قوت و نهایت فتوت مقامات قلب گرفت - راویان شریف بربن مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف بروایت لطیف گفته چوهر گوهر احسن سفته - که وقتی سلطان‌محمد از تاتارملک به سببی دل گران کرد - از زبان خود الفاظ عنف برآورد - تاتارملک را در محلی جدا گردانید (۲) - تاتارملک چون دران مقام رفت چند بیتی از احوال خود برای سلطان‌محمد نبشت ابیات مذکور درین سطور (۳) برین جمله است * * غزل *

وه ندانم از کجـــا رنجیـــدهٔ * بے سبب از دوستـــان ببـــریدهٔ

بانگ دی‌خوش (۴) میزند جانان من * نالـــهٔ بیچـــارگان نشنیـــدهٔ

در تو یاری هرگز این عادت نبود * از طریق خود مگـــر گردیدهٔ

گر گناهی کرده ام ما را ببخش * زانکه تو چندین گنه بخشیدهٔ

از تتار خســـته بالله العظیم * نیست جرمی بے سبب رنجیدهٔ

المقصود چون سلطان محمد این ابیات پر از آیات بخواند کلام احسن بر زبان راند - تاتارملک را ازان محل آورانید (۵) - و مراحم فراوان و عواطف بے پایان در باب او مبذول گردانید - معهذا تاتارملک اهل صفا را در عهد دولت حضرت فیروزشاه مستثنی تاتارخان خطاب شد

(۲ ن) کردند * (۳ ن) درین سطور برین جمله است ابیات این ست *

(۴ ن) بیخوش * (۵ ن) بیارند *

چتر قطیفه یافت - عظمت دیگر آنکه بالاي چتر تاتارخان بجاي هماي زرین طاؤس[۲] زرین داشت - و این طاؤس زرین مخصوص بالاي چتر سلاطین میباشد - زهے عظمت و مکنت تاتارخان - چون حضرت فیروزشاه در محل صحن گلین بار دادي و در محل بارجا نشستے جانب راستاي سلطان فیروز که آن دائم محل وزرا ست تاتارخان مي نشست - و جانب چپاي سلطان فیروز خانجهان مقبول مي نشت - اگر چه خانجهان وزیر بے نظیر بود در محل بارجا متصل تخت آن شاه اهل صفا جانب راستا تاتارخان نشستے چون بتقدیر الله تبارک و تعالی تاتارخان نیکنام در مرور ایام بحضرت علام پیوست بعده خانجهان طرف راستا در محل وزرا نشست - حضرت فیروزشاه را بر تاتارخان دولتخواه اعتماد کلي بود در امور ملکي بیشتر احوال حضرت خسرو خوشخصال مشورت با تاتارخان کردي - و البته حضرت فیروزشاه با اوج جاه بر راے تاتارخان نیکخواه کارهاي مملکت و کردارهاي سلطنت بپرداخت رسانیدي - خان مذکور چون دوستداران مشهور مخلص و هواخواه حضرت فیروزشاه بود - صلاحیت بسیار داشت - حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله ذات او را بانواع آراستگي آراست - تاتارخان بعنایت سبحان و توفیق حضرت رحمان سمت خانهٔ کعبه رفتا - و حج گذارده بازگشت - مدام و علی الدوام در صحبت تاتارخان

(۲ ن) طاس *

اهل عظام علماي کرام و مشائخ خوش نام[۲] مي بودند - تفسير تاتارخاني که در جهان مشهورست آن تفسير جمع کردهٔ تاتارخان بود - چنين گويند راويان روايات و حاكيان حكايات که تاتارخان خواست که تفسيري مفصل مرتب کند - تمام تفاسير را جمع کنانيده جماعهٔ[۳] علما را حاضر گردانيده - در هر آيتي و کلمهٔ آن قدر مفسران گذشته که اختلاف نوشته بودند تاتارخان آن جميع اختلاف در تفسير خويش نوشته بود[۴] - براي تاليف تفسير بدل و جان در نشست - و در هر يک اختلاف حواله بدان صاحب تفسير کرده - گوئي جملهٔ تفاسير در يک تفسير جمع گردانيده - چون آن تفسير مرتب گشته تاتارخان آن تفسير را تفسير تاتارخاني نام داشته - و همچنين خان اعظم طالب دين يک فتاوی راست کنانيده - و آن[۵] بدين نوع بود که جمله نسخ فتاوي شهر دهلي بر خويش جمع کرد - در هر مسئله و در هر کلمه که اختلاف هر يک مفتي ست در فتاوي خود نوشته و آنرا فتاوي تاتارخاني نام داشته - و اختلاف هر يک مفتي حواله بصاحب آن فتاوي کرده - اينچنين فتاوی موازنهٔ سي جلد مرتب شده - آرے احسن کرداري - تاتارخان در علم شريعت علوّ بسيار داشت[۶] - بقوت شريعت در درگاه طريقت تحقيقت آراست - براي ادراک نکات کمال اين هر سه مقامات کوشش بيش

(۲ ن) خوش کدام * (۳ ن) فحول علما * (۴ ن) بودند * (۵ ن) و آن چه نوع بود جمله نسخ * (۶ ن) ناصب *

گماشت - از غایت طلب فراوان و جذبۀ پایان تاتارخان پاي بر
نردبان عشق نهاد - حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله بقدرت
اعلی ابواب شوق (۲) در دل او کشاد - چنانچه خان مذکور خبر داده *

* بیت *

* گفتي که تتارخان (۳) دیرینه غلام تست *

* اغماز چنان کردي گوئي که نمیداني *

سبحان الله دیر بازست که نیک بختي این مصراع گفته و دُرّ
احسن سفته * * مصرع *

* سخن کز دل برون آید نشیند لا جرم بر دل *

نیکبختي دیگر مناسب این حال بیتي نوشته * * بیت *

* هر که سخن را بسخن ضم کند *

* قطرهٔ از خون جگر کم کند *

القصه (۴) در دل خان اعظم و خاقان (۵) معظم عالم دین حاجي و غازي
تاتارخان چندان خوف امور شرع بود که چون خان اعظم مذکور
در لشکر منصور روان شدي (البته رسم خانان و ملوک ست که
چندگان کنیزک از جنس بکستري (۶) برابر خود روان کنند) تاتارخان
کنیزگان خود را اسپ سوار نبردي - گردونها راست کنانیده بود
که آنرا بزبان هندي بهرکر (۷) گویند - خان مذکور براي ستر آنرا

(۲ن) شرف * (۳ن) آخر * (۴ن) فی القصه * (۵ن) خان معظم *
(۶ن) تسری * (۷ ن) بهرکه *

تحت پوش کنانیده بود - و مانند[۲] حجرهٔ ساخته کنیزگان را درون گردونها قفل میکردند - تا نظر نا محرم بر ایشان نه افتد - زهے احتیاط که تاتارخان اهل برکات داشت - همه اعمال پسندیده و خصال ستوده در ذات تاتارخان مرکب بود - بتقدیر الله تبارک و تعالی خان مذکور بعد چند سال معدود از جلوس نیک نفوس شهنشاه سلیمان جاه فیروزشاه خان هوا خواه بحضرت آله پیوست * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *
* کمر بخدمت سلطان به بند و صوفي باش *

مقدمهٔ هفتم بیان عظمت خانجهان

نقل است خان جهان دستور خسرو جهان مقبول نام داشت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله او را بهمه چیز آراست - در عالم جاهلیت او را کنّو[۳] میگفتند - اصل[۴] او از تلنگ بود - میان طائفهٔ خویش از همه اعلی مینمود - در عالم[۵] جاهلیت به راي تلنگ

(۲ ن) و مانند حجرهٔ ساخته راي بهتر پرداخته کنیزکان را درون آن گردونها تحت پوش مي نشاندند و درهاي آن گردونها قفل میکردند تا نظر نا محرم بر ایشان نیافتد * (۳ ن) کنور - کنّو * (۴ ن) اهل او - اصلاً آن *
(۵ ن) در ایام جاهلیت برای تلنگ اختصاص بسیار و بیشمار داشت - آمدن خانجهان از تلنگ در مناقب سلطان محمد بن سلطان تغلق مشرح نوشته شد چون راي تلنگ را سلطان محمد از تلنگ برابر خود جانب شهر دهلي روان کرد در اثناي راه راي بدخواه بدوزخ پیوست *

اختصاص بیشمار و بسیار داشت - چون راي تلنگ را سلطان محمد جانب شهر دهلي روان کرد در اثناي راه راي بدخواه بدوزخ پیوست - خانجهان چون مطیعان پیش سلطان محمد ایمان آورد و کلمهٔ طیبهٔ طاهره(۲) از زبان کشاد - کما قال الله تبارک و تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات - بدرستي و راستي نیکي برندهٔ بدي ست *

* بیت *

* حاصل دنیا چو یکي ساعت است *

* طاعتی کن کز همه به طاعتي است *

معهذا چون خانجهان اهل صفا بشرف اسلام مشرف گشت سلطان محمد اورا مقبول نام داشت - و در حق او مراحم فراوان و عاطفت بے پایان گماشت - چون سلطان محمد در ذات خان اعظم خانجهان همه صفات اهل کیاست و فراست دید خانجهان را نیابت وزارت شهر دهلي داد - و ابواب مراحم کشاد و چون خانجهان در پروانها نشان کردي و امضاي خود نبشتی دران امضا همچنین باردیدي که (مقبول بندهٔ محمد تغلق) معهذا اگرچه وزیر مستثنی خواندن و نوشتن نمیدانست اما اعقل الناس بود - بدرک فراوان و خرد بے پایان داشت - بقوت عقل درگاه(۳) تختگاه دارالملک آراست - هم در عهد سلطان محمد در ابتداي حال و آغاز مقال قوام الملک خطاب شد - اقطاع ملتان یافت - بعده

(۲ ن) ظاهر * (۳ ن) در درگاه *

نائب وزیر شد - و دران‌ایام خواجهٔ جهان اهل اکرام وزیر سلطان محمد بود - الغرض خانجهان نائب وزیر قابض و ضابط[2] خاست - امور دیوان وزارت بکمال حال آراست - و مقطعان اقطاعات و معاملات را چندان خوف ار خواجهٔ جهان نبودي - ار قوام الملک بغایت بے نهایت میترسیدند - چون خواجهٔ جهان خواستي که صاحب اقطاع را تهدید کند بر قوام الملک سپردي[3] - قوام[4] الملک بران اشخاص بمعاملت بے قیاس سختي بسیار کردي - همچنین چون خواجهٔ جهان طالب دین ار دیوان خاستي قوام‌الملک دیوان داري کردي بر مقطعان بسختي بر آمدي - مالهاي فراوان و اسباب بے پایان در خزائن سلطان جمع کنانیدي - خواجهٔ جهانرا نام بیش نبودي کارهاي دیوان وزارت و علمهاي آن ار آثار مهارت قوام الملک صاحب فراست بپرداخت رسانیدي - خانجهان هم در عهد سلطان محمد عظمت گرفته بود - چون دور پادشاهي و طور مکنت شهنشاهي سلطان فیروزشاه بکرم حضرت الله رسید خواجهٔ جهان با آن عقل و کیاست[5] بے پایان رخ از خسرو جهان گردانید - پسر سلطان محمد را بپادشاهي اختیار کرد - سمت سلطان فیروز دست بقتال بر آورد - چذانچه بیان آن حال و شرح آن مقال این مورخ دیرینه سال اعني شمس سراج عفیف درین تاریخ[6] سلاطین شریف

(۲ ن) ضابط صابطه خواست * (۳ن) فرستادي * (۴ ن) و آن باشخاص معاملت بے قیاس * (۵ ن) کفایت . کنایت * (۶ ن) تواریخ *

در صدر(۲) این شرح نموده - معهذا خواجهٔ جهان اهل صفا و قوام الملک مستثنی در دهلي بودند - چون خانجهان شنید که سلطان فیروزشاه نزدیک رسید خانجهان چون گردان و گندآوران از آثار قوت بے پایان و دلیري فراوان در روز روشن از درون شهر دهلي بیرون آمد و بحضرت فیروزشاه پیوست - پیوستن خانجهان حضرت فیروزشاه را فتح دهلي دست داد - ایدون چیزهاي که حضرت فیروزشاه را با وزیر هواخواه بود و دستور را نیز با حضرت شهنشاه روي نمود این مورخ درین سطور مسطور گردانید * افسانه نشستن خانجهان در مسند خانجهان بر آئین وزیران و قوانین دستوران هر روز در مسند نشستي و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات و حساب عهده داران معاملات بتاکید و احتیاط تمام کردي - اموال باقي حصهٔ بیت المال بتحصیل رسانیدي - هرروز روزنامهٔ خزانه پیش او گذشتي - درین محل دستور اکمل تاکید بر تاکید کردي - که بي قیاس مال روزینه در خزانه میرسد - اگر روزي مال در خزانهٔ حضرت خسرو خوشخصال اندکي واصل شدي دران روز دستور سلطان فیروز بر جمیع کارکنان و کارگذاران تفتي بر تفتي کردي - بلکه دران روز از غایت اندیشه و نهایت فکر طعام نخوردي - و درین محل فرمودي - قوام(۳) مملکت و نظام سلطنت از مال است - اگر مال در خزانه اندک شود

(۲ ن) در صدر مشرح ومنوضح باز دیده * (۳ ن) قوام الملک مدار مملکت و سلطنت از مال است *

یا در غیر محل ضائع رود بنیاد مملکت و بیخ سلطنت روي بنقصاني آرد - و اگر مبادا و عیاذا بالله منها خزائن سلاطین و گنجینهٔ اموال جهانداران دوربین بسببي تهي گشت قوام آن مملکت و آرام آن سلطنت بغایت دشوارست - بدین سبب دستور مذکور شب و روز دنبال جمع کردن اموال مشغول بودي - چنانچه مناسب این حال خواجهٔ نظامي خوش خصال علیه الرحمة و الغفران مي‌فرماید *

* بیت *

* سکندر بدستــوري رهنمون *

* زمقدونیـــه برد رایت برون *

افسانهٔ سواري خانجهان - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله و حمایت الله در مهم و یا براي شکار از شهر دهلي سواري کردے خانجهان وزیر ممالک را در شهر بجاي نائب غیبت گذاشتي - دستور مذکور چون نائبان مشهور بعد از دوم (۲) سیوم روز در جوار شهر دهلي سواري کردي - رعب خود بخلق نمودي - زهي سواري وزیر - حشم بیشمار پیلان دنبال بسیار پیادگان که همه بندگان او بودند بي حد و بي عد - جمله پسران و نواسگان و دامادان و غلامان در اسپان تازي و دریائي و ترکیان هیکل بیش بها سوار - و هر همه را بند سپید درکمر و کلاه بیش بها بر سر - با این ادوات و آلات از فیروزآباد در شهر دهلي آمدي - خلق را آرام بودي - ونظام مقام روي نمودي - بلکه خدمت

(۲ ن) دوم و سیوم *

والدين اين مورخ برين مورخ گفته و جوهر گوهر صدق بصدق سفته که حضرت فيروزشاه چون سلاطين اهل گاه با اوج جاه در آغاز جلوس نيک نفوس خود هفت سال کمال سيزده روز در شهر بود - هر بارکه بعد از دوسال و سه سال در شهر آمدي (٢) چند روز معدود در شهر ماندي باز بطرفي سواري کردي - خانجهان مقبول چون دستوران عقول جملهٔ مملکت و تمام خلائق سلطنت را بر قرار داشتي - زيراچه بر خانجهان سپاه بسيار وحشم (٣) او بيشمار - پسران و دامادان و نواسگان بي پايان - و غلامان دانا و توانا - و خانجهان خود بذات خويش (٤) وزير هوا خواه و دولت خواه چون حضرت سلطان بر اعتماد خانجهان چند سال مهمات تواتر کرد دست عنف بر مخالفان بر آورد - هر يك سري که دعوي سرکشي ميکرد هر يکي را زير امر خود آورد - بعد از نقل خانجهان مقبول سلطان فيروزشاه قبول از سواري مهمها بکلي (٥) بازماند (٦) - اگر سواري کردي هم در جوار گشتي - چنانچه عزيزي بنوشت * * بيت *

* ما اين وطن از بهر بتان ساخته بوديم *

* ايشان چو نسازند بسوزيم وطن را * .

افسانه پسران و دامادان خانجهان - خانجهان را پسران بسيار بودند زيراچه خانجهان رغبت بحرم بسيار داشت - براي جمع کردن حرم

(٢ ن) ماندي باز بطرفي سواري کردي * (٣ن) حشم داخل او بيشمار * (٤ ن) وزيرسيرت هواخواه و دولتخواه - حضرت فيروزشاه بر اعتماد خانجهان حضرت سلطان چند سال اا * (٥ ن) بکله * (٦ ن) ماند *

کوشش بیشمار گماشت - کنیزکان صاحب جمال با کمال(۲) درحرم خود جمع کنانید چنین گویند گویندگان باریک بین که دو هزار کنیزک از زمین روم و چین درحرم خود داشت - هر یک تني خود را به پیرایهاي مرصع و مکلل مي‌آراست - خانجهان با آن اشغال ملکي بي‌پایان بیشتر ارقات و ایامهاي متبرکات در حرم مشغول بودي - خانجهان را ولد بسیار شد - چون ار احوال این حال و قیل این مقال بگوش خسرو خوشحال رسید بمرحمت الفاظ عاطفت از زبان مبارک کشید - هر پسري که در خانهٔ خانجهان تولد شود(۳) بمجرد تولد شدن مبلغ یارده هزار تنکه نان کنند - و کمربند سپید ددهند - و هر دختري که ازان خانجهان کار خیر شود مبلغ پانزده هزار تنکه نان آن داماد کنند - و کمربند سپید بدهند - تمام پسران و دامادان خانجهان با کلاه و کمر بودند تا عظمت(۴) خانجهان بجائي رسید و مرتبهٔ او بمرتبهٔ کشید که بارها حضرت فیروزشاه با آن جاه فرمودي - بادشاه دهلي اعظم همایون خانجهان ست * بیت *

* دادست زمام(۵) ملک او را *

* بسپرده تمام ملک او را *

افسانهٔ خلاص دادن خانجهان کارکنان را ار سلطان فیروزشاه - اگر ار زمرهٔ کارکنان و فرقهٔ عاملان ار وجود کسي از آثار طمع بسي جنایتي برسبیل

(۲ ن) با جمال کمال * (۳ ن) شد * (۴ ن) بارها درین کردارها حضرت فیروزشاه (۵ ن) زنام *

خیانتي مي آمد آن کسان را بدان سبب پیش تخت فلک رفعت میبردند - خانجهان که اعقل جهان بود (۲) در قضایاي ملکي ومالي ابواب جد میکشود - و بهندسهٔ (۳) تهذیب کفایت و زمزمهٔ درایت از پیش تخت بازخریدي - و غضب شاه فیروز نشاندي - راویان صادق بروایت صدق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته و آثار اسرار بیشمار سفته - مانا که در فراشخانهٔ آن خسرو خسروان و سرور سروران حضرت فیروزشاه سلطان (۴) یک عدد موزهٔ زرین مرصع و مکلل با جواهر متین تسلیم عهده داران کارخانهٔ (۵) مذکور بود که بهاي آن موزهٔ مرصع و مکلل هشتاد هزار تنکه بود - اتفاقا کارکنان میان خویش از تاثیر عمل کارکني بنیش جمع شدند - آن موزه را درمیان یادگار لکهنوتي ارسال داشتند - و میان خود قسمت کردند و بردند - ناگاه بعد چندگاه حضرت شهنشاه آن موزه را یادگار کرده - زمرهٔ عمّال که فرقهٔ اغفال (۶) اند باز نمودند که موزهٔ مذکور برابر یادگار مشهور در لکهنوتي روان کردند سلطان فیروزشاه (که پادشاهي با درایت و کفایت بود) در دل خود ابواب فکر کشود - که این کارکنان آن موزه را تلف کرده‌اند - عذر ایشان نه پسندید خواست تا بران کارکنان و غلامان تهدید خسروي چون خسروان کند (۷) - درین محل دستور اکمل حاضر بود - و بدان

(۲ ن) بودي * (۳ ن) بهندسهٔ گفت کفایت * (۴ ن) السلطان *
(۵ ن) عهده داران کارداران کارخانهٔ مذکور بود * (۶ ن) انفعال *
(۷ ن) براند *

مکالمت ناظر - چون عنف شاه(۲) دید در دل اندیشید که این زمان(۳) حضرت شاه و شهنشاه زمین و زمان این کارکنان را هفت ره خواهد گردانید - فی الحال دستور خوش خصال چون دستوران حال و استقبال پیش حضرت خسرو خوب مقال(۴) ایستاده شد - و آستینهای آن عهده داران معنف گرفته از پیش حضرت فیروزشاه با تندی تمام بیرون آورد - چون از نظر شهنشاه در حجاب رسید بران عمال اهل اغفال گفته - که ای خون گرفتگان شما را از جان خلاص دهانیدم(۵) بهای موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانه میباید رسانید - چون روز دیگر شد حضرت شاه از دستور هواخواه پرسید - و این لفظ بر زبان گردانید که کارکنان(۶) آن موزه را چه کردند - دستور(۷) مذکور گفت که بهای موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانهٔ شهنشاه رسید اگرچه موزهٔ یادگار در لکهنوتی رفت یا نرفت - زهی عقل کامل خانجهان وخهی درایت حضرت شهنشاه دوران * * ابیات *

* با شاه چنان بگشته یکی *

* کاندر دل شان نماند شکی *

* میکرد بخلق زندگانی *

* دستور شده بکاردانی *

افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روی خسروجهان - نقل است

(۲ن) شهنشاه * (۳ن) که فرمان حضرت شاه * (۴ن) جمال * (۵ن) گردانیدم * (۶ن) آن کارکنان * (۷ ن) دستور مذکور بدستور گفت *

چون حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز از سواري مهم تهته بازگشت براي عمارت کوشک سالوره در نشست - بیشتر اوقات در مشغولي آن گذشت - دران ایام حضرت شهنشاه نیکنام در سالوره میبود - درکار عمارت چون سلاطین اهل مهارت کوشش بلیغ مینمود و خانجهان وزیر بي نظیر (۲) در شهر فیروزآباد میبود - در کارها و کردارهاي دیوان وزارت از تاثیر مهارت ابواب جد و جهد میکشود هر روز در مسند مي نشست - و محاسبهٔ اعمال عمال میگرفت (۳) - و در هر شنبه (۴) در سالوره میرفت - و تمام کیفیت کلي و جزوي بحضرت شهنشاه میگذرانید - چون (۵) حضرت شاه را هواخواهي خانجهان محقق گشت درخاطر حضرت شهنشاه گذشت که خانجهان را از مرتبهٔ وزارت مرتبهٔ بلند عطا کند - یکروز حضرت شاه فیروز دو ملوک معتبر را از سالوره در فیروز آباد بر خانجهان فرستاد - یکي ملک ساهن دوم ملک سید الحجاب - و گلدستهٔ بشارت بدست شان داد - و این کلام از زبان کشاد - تا ایشان از زبان سلطان بر خانجهان بگویند - چه من و چه تو - چون ترا با ما محبت از بطانه چون مخلصان (۶) یگانه افتاده است ما میخواهیم مرتبهٔ تو زیادت گردانیم - مسند چه لائق تست

(۲ن) لا نظیر * (۳ ن) پیش میگرف * (۴ن) و در هر شبانه * (۵ن) هوا خواهي خانجهان محقق گشت که کلي و جزوي بحضرت شهنشاه میگذرانیده درخاطر حضرت گذشت * (۶ ن) مخلصانهٔ یگانه افتاده تخت در وقت بارجاي من نزدیک تخت بنشین و مسند ازجهت خود بظفرخان بده *

تو نهالچهٔ زردوزي متصل تخت انداز - و در وقت بارجاي من
نزدیک تخت بنشین - و مسند از جهت خود بظفرخان بده
زیراچه مرتبهٔ نهالچهٔ زردوزي متصل تخت ازمرتبهٔ مسند زیادت
و برترست - چون این هردو نفر یعني ملک ساهن و ملک
سید الحجاب در فیروزآباد بر خانجهان آمدند رموزات کلمات
حضرت شهنشاه شش جهات بر او کشادند - آنچه از حضرت پادشاه
شنیده بودند بتمام و کمال باز نمودند - دستور مذکور از غور رموز
مستور معلوم کرد - و جواب گفت - مگر حضرت جهاندار و مکنت
شهریار بدین بهانه میخواهد که مسند ازمن بستاند - و از وزارت
معزول گرداند[۲] - و در دیوان وزارت ظفرخان را بنشاند - دربن محل
دستور اکمل گفت جوهر گوهر اطاعت چون مطیعان سفت - که
مسند هم عطاي خداوند عالم ست - و نهالچهٔ زردوزي نیز عطاي آن
حضرت ست - اما آن روزیکه من بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه
درحد سرستي بحضرت شاه پایبوس کردم آن روز خداوند عالم
بقلم توقیع مسند وزارت بنام بندهٔ خود نبشته - بلکه بران نه بسندهٔ[۳]
قسم هم رانده - که تا من باشم و اولاد من باشد مسند و شغل وزارت
از تو و از فرزندان تو بیرون نیارم - و این[۴] توقیع بر بندهٔ درگاه
موجود ست - دستور مذکور آن کاغذ توقیع بردست ملک ساهن
داد - و از زبان خود این لفظ کشاد - که شما را التماس میباید کرد

(۲ن) کند ٭ (۳ن) بسند نه قسم هم ٭ (۴ن) و آن ٭

که حضرت شاه و مکنت شهنشاه که نوشتهٔ خود را چنانچه بقلم مبارک خویش در کتابت آورده همچنان(۲) این نوشتهٔ خود را بدست مبارک خوش پاره کند - و مسند بظفرخان دهد - چون ملک ساهن و ملک سید الحجاب بحضرت شهنشاه اهل متاب آمدند و التماس دستور مستور بحضرت شاه مشهور بازنمودند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - و برین جمله بازنمود مبادا و عیاذا بالله منها که خانجهان را از مسند معزول کنم - ما می‌خواستیم(۳) که مرتبهٔ خانجهان زیادت کردد - و در رتبهٔ بالاتر شود چون او را خوش نمی‌آید هم در مسند خود بنشیند - روز دیگر چون خانجهان براي گذرانیدن کیفیتهاي دیوان وزارت با تمام اصحاب با مهارت از فیروزآباد در سالوره آمد حضرت فیروزشاه چون سلاطین صاحب کلاه با اوج جاه آغاز کرد - خانجهان مطلوب ما این بود تا مرتبهٔ شما زیادت کردد - و در خاطر شما چیزي دیگر گذشت - درین محل خانجهان چون عاقلان پیش تخت آغاز کرد و الفاظ خجستهٔ نهفته برآورد - که من مرتبهٔ زیادت و پایهٔ رتبت بے نهایت نمی‌خواهم - من بندهٔ درگاه را چه کار آید آن زمان که من بنده نهالچهٔ زردوزي متصل تخت باندازم و بنشینم - اگرچه این همه مراحم در حق بنده میشود اما بازاریان شهر دهلي من بنده را دران محل کجا بینند - و چه گویند که حضرت فیروزشاه

(۲ ن) همچنین * (۳ ن) میخواهیم *

خانجهان بندهٔ درگاه خود را از مسند معزول کرد - چون من بندهٔ بر مسند خویش در چوکهندي پیس دربار حضرت جهاندار بنشینم دران محل جملهٔ خلائق دهلي براے دیدن بیایند - چه گویند که خانجهان بر مسند نشسته است - بدین وجوه من بندهٔ مرتبهٔ مسند میخواهم - و تهالیچهٔ زردوزي(۲) بهر که فرمان شود بدهند - ازین سخن سلطان فیروز تبسم کرد * بیت *

* من(۳) نفروشم گلیم من نفروشم *

* کر نفروشم برهنه ماند دوشم *

افسانهٔ معزولي عین‌الملک - منقولست عین‌الملک را عین ماهرو گفتندي(۴) - حضرت فیروزشاه بر آئین قوانین تختگاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار ملکیِ بیش در آغاز جلوس اشراف ممالک و دیوان وزارت اخلاص کرد - تا کارهاي مملکت(۵) و عملهاي سلطنت بپرداخت رساند - و عین‌الملک مردي دانشمند کامل و فاضل در خرد اکمل و در کفایت و درایت اشمل - بلکه در کمالیت عقل و فهم اینچنین که راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته - و جوهر گوهر صدق بصدق سفته - اندران ایام که در عهد سلطان محمد بن تغلق‌شاه(۶) از ذات برادران عین‌الملک

(۲ ب) و تهالیچهٔ زردوزي فرمان شود بطفرخان بدهند * (۳ ب) نفروشم سزکله من نفروشم * (۴ب) گفتند * (۵ب) ممالك * (۶ب) سلطان‌محمد شاه بن تغلق شاه *

فعلي ناشايسته و عملي نا بايسته در وجود موجود شد بدين سبب سلطان محمد عين الملک(۲) را از سبب مصلحت ملكي تهديد معنوي كرده - بعده بعد از چند روز سلطان محمد بار عام چون خسروان عظام داده - و يک زيلوچه متصل تخت سلطان محمد انداخته - و دران(۳) روز سلطان محمد جملهٔ قضات و علماي احسن صفات و مشائخ بابركات و زمرهٔ خانان مستحسن ذات و فرقهٔ ملوک اهل درجات و معارف خوش حكايات و جميع خلائق از خواص و عوام هر يک جهات طريقهٔ محضر طلبيد . اعوان(۴) درگاه و انصار بارگاه در زمان واحد جمع گردانيد - چون اشخاص مذكور و اصحاب مشهور بحضرت سلطان محمد حاضر آمدند زمين عبوديت بجبهه سودند - هر يكي در محل و مرتبهٔ خويش . از آثار رعب بيش بايستادند - درين محل سلطان محمد فرمان فرمود - كه همه(۵) اشخاص اهل اختصاص را پيش بيارند - چون ايشان هر همه پيشتر شدند سلطان محمد رخ بديشان آورد - و فرمود كه ما از شما سوالي ميكنيم اگر نزد(۶) مردي گوهري بيش بها و جوهر قيمتي باشد و آن گوهر ازان مرد گم شود بعد چندگاه بتقدير حضرت اله ناگاه آن مرد آن گوهر را درميان نجاست بيايد بستاند يا نه - درين محل اين همه اشخاص اكمل از جملهٔ استاندهٔ مملكت و اركان سلطنت

(۲ ن) بر عين الملک * (۳ ن) و آن روز * (۴ ن) اعواتان * (۵ ن) كه اين هرهمه اشخاص * (۶ ن) برمردي *

بارنمودند - ابواب راز بارکشودند که میباید ستد - گذاشتن مصلحت نیست - چون آثار این کلام و انوار این پیام بگوش سلطان محمد افتاد کلمات صریح و نغمات فصیح از زبان کشاد - و برین جمله آگاهي داد - و اشارت بسوي عین‌الملک کرد - و این لفظ از زبان بر آورد که آن گوهر خواجه عین‌الملک ما ست که میان برادران نجاست صفت افتاده بود - ما گوهر خویش بیافتیم - دران روز فرمان شد تا عین الملک را دران زیلوچه بنشانند - المقصود عین‌الملک در کفایت و درایت اینچنین شخص بود - و قسم فضل او را غایتي نبود - چنانچه چندین کتب فضل در عهد دولت محمد شاه و فیروزشاه تصنیف کردهٔ اوست - یکي ازان ترسل عین الملکي ست که درجهان بهریک زبان معروف و مشهور ست - القصه بطولها و عز قبولها بارآمد شود بر سر سخن (۲) - چون عین الملک در عهد فیروزشاه اشراف ممالک مملکت دارالملک دهلي یافت در درگاه وظائف اشراف آراست بر امور اشراف کوشش بیش گماشت - در دیوان (۳) وزارت بنشست - اما بتقدیر حضرت آله و حکمت الله عین‌الملک را با خانجهان وزیر زمان (۴) گفتگو بودي - هریکي میان خویش از تاثیر موئي بےمر بیش الفاظ کنایت بارنمودي - از غایت گفتار بسیار

(۲ ن) سخن خویش * (۳ ن) در دیوان وزارت نشست و کارها و کردارهای اشراف پیش گرفت براي محاسبهٔ مقطعان در نشست اما بتقدیر * (۴ ن) هر زمان *

و نقار بیشمار هردو بزرگوار در درسراے نشسته مکالمت بسیار و معاندت بیشمار و مجادلت بےهنجار از حد بیرون گفتن گرفتند و هریکي ازحدود خویش الفاظ بد اندیش زیادت کردند - یک روز دستور حضرت شاه فیروز بر عین‌الملک(۲) گفت - و جوهر گوهر وظیفهٔ اشراف سفت - که مشرف را با کاغذ خرج مفصل چه کار - که از مقطعات خرج مفصل بطلبد - زیراچه مشرف صاحب استقامت جمع ست - وظیفهٔ تحقیق خرج مخصوص وظیفهٔ مستوفي ست درین محل - عین‌الملک اکمل گفت که مستوفي را با کاغذ جمع مفصل چه نسبت - معهذا هردو بزرگ مستثنی بحث کنان و کلمات اشطاط گویان بحضرت خسرو جهان رفتند - و ازحال وظائف عمل مشرف و مستوفي پیش تخت بازگفتند - دران روز حضرت فیروزشاه فرمود که مقطعان اقطاعات و کارکنان معاملات را بر راه کنند تا در دیوان اشراف جمع مفصل دهند - و خرج(۳) منتخب - و در دیوان استیفا خرج مفصل دهند و جمع منتخب - و در دیوان وزارت جمع و خرج مفصل دهند - آرے بوالعجب کاري و اسراري ازان روز بار که از زبان بےزبان حضرت خسرو جهان این لفظ بیرون آمد تا غایت روز در دیوان وزارت همان(۴) سند ماند - و اگر نه پیش ازین در طور جمیع سلاطین اهل دین درین هرسه دواوین زمرهٔ کارکنان

(۲ن) عین‌الملک را * (۳ن) و جمع منتخب * (۴ن) بهمان بسته ماند همان پسند ماند *

باریک بین کاغذ مفصل و متکیف میرسانیدند - الغرض(۲) کار مکالمت و اسرار معاندت هر دو فریق بجائی کشید و بمرتبهٔ رسید که بارها در عین گفتارها خانجهان بر روي عین‌الملک سخنان سخت بیرون انداخته گفتي - و عین‌الملک نیز الفاظ پریشان بر روي خانجهان بیرون دادي - هیچ پردهٔ نگاه نداشتي - درین محل راویان روایات و حاکیان حکایات برین مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف گفته - و گوهر صدق بصدق سفته - وقتی حضرت فیروزشاه چون تاجداران اهل گاه براي سواري شکار از شهر دهلي بیرون آمد - خانجهان مقبول و عین‌الملک بوالفضول برابر بودند - ناگاه حضرت شهنشاه در منزلی نزول کرده بود - عین‌الملک بوقت میانه روز یکایک از وثاق خود سوار شد - و پیش در سراپچهاي خانجهان آمد - و دران(۳) محل عین‌الملک از اسپ فرود آمد - و درون سراپچهاي خانجهان رفت اهل اختصاص خانجهان بر خان مذکور از حال آمدن عین‌الملک گفته - تا آن زمان که خانجهان از محل خود بیرون‌آید و با عین‌الملک تواضع نماید همدرین میان شخصی از نزدیکان(۴) عین‌الملک برملک مذکور گفت - که این سراپچهاي خانجهان ست - درین محل عین‌الملک اکمل بر کیسان خود تفت شد - و گفت که اي غیبانیان چون من پیش در سراپچهاي وزیر فرودآمدم همان زمان چرا نگفتي - پس عین‌الملک از درون سراپچهاي خانجهان بغیر ملاقات او بارگشته

(۲ن) في الغرض • (۳ن) درین • (۴ن) از نزدیکان بر ملک ملوک گفت •

در سراي بر سلطان رفته - چون خانجهان شنيد که عين‌الملک بازگشت و در در سراي سلطان رفت خانجهان نيز سوار شده بر سلطان رفت - و از حالت و مقالت آمدن و بازگشتن عين‌الملک بتمام پيش حضرت شهنشاه عظام گفت - حضرت شاه فيروز صاحب فتح و بهروز عين‌الملک را طلبيد - و به تبسم خنديد - و بر زبان مبارک راند - که خواجهٔ عين الدين (۲) در آمدن درون سرايچهاي خانجهان سبب چه بود - و بغير ملاقات بازگشتن سبب (۳) چه - باري ملاقات ميبايست کرد - درين محل عين‌الملک کلامي از اسرار ملکي برآورده و گفته - که من بنده در وثاق خانجهان نرفته بودم مخصوص در در سراي مي‌آمدم - چون ميان دائرهٔ وزير و دائرهٔ پادشاه هيچ فرقے نيست که سرايچهٔ لعل هم از آن پادشاه و هم از آن وزير - و دهليز و بارگاه و خوابگاه هم از آن پادشاه و هم از آن وزير و پيلان هم پيش در پادشاه و هم پيش در وزير - چون من بنده در هيچ چيز فرقي نيافتم همچنين تصور کردم مگر اين سرايچهاي خاص نست - بدين گمان پيش در خانجهان فرود آمدم - معهذا چون عين‌الملک پرهوا اينچنين کلمات پيش حضرت شهنشاه عليا گفت و جوهر گوهر اسرار ملکي منقلب سفت درين محل خانجهان گفت که ماندن من بنده درين مملکت گذشته - من بنده بسوي خانهٔ کعبه خواهم رفت - زيراچه تا غايت روز ميان ما ...ها

(۲ ن) عين‌الملک • (۳ ن) چه بود •

عين‌الملک فرمان برسان که تو از اشراف ممالک معزول شدي
آري عجب کاري و احسن کرداري - اين همه دادني چيست
عظمت خانجهان و حرمت و مکنت او - بلکه بارها درين کردارها
هر بار که حضرت شاه از سواري شکار مراجعت کردي و عنان
سمند دولت بسوي شهر گردانيدي چون اول اول خانجهان
در پاي سلطان افتادي حضرت شاه با آن مکنت جاه از مرکب
فرودآمدي - و خانجهان را کنار گرفتي - و پرسش فراوان کردي
تا آنکه خانجهان مقبول درحيات بود ميان شاه و وزير هواخواه
غيريت نبود[۲] - المقصود بازآمده شود بر سر سخن - چون عين‌الملک
را فرمان عزل رسانيدند و از شغل اشراف معزول گردانيدند
عين‌الملک سه روز در در سراي نيامد - بعد از سيوم روز پيش
حضرت شاه فيروز در محل سلام سلام کرد - درين محل حضرت
شاهنشاه اکمل عين‌الملک را نزديک خود طلبيد - و اين الفاظ
از زبان خود کشيد - فرمان فرمود خواجه عين‌الدين بشنو که
در[۳] مخالفتها اقاليمها خراب شود - خلائق آن مکان از پير تا جوان
در کوي نا اميدي دود - چون بتقدير حضرت سبحان جل جلاله
ميان تو و خانجهان مقالت ست اقطاع[۴] ملتان و اقطاعات بهکر
و سيوستان بر تو مفوض گردانيده شد - در اقطاع برو - و در کارها
و کردارهاي آن مقام مشغول باش - چون عين‌الملک اين فرمان شنيد

(۲ ن) نگنجيد * (۳ ن) دران * (۴ ن) اقطاعها *

بحضرت شاهنشاه زبان راستي بدرستي کشود - چون من بنده در اقطاع عمل کنم و کارهاي آنجا بپرداخت رسانم در ديوان وزارت حساب دادن نتوانم - پيش خدمت خواهم کرد - درين محل حضرت شاهنشاه اکمل فرمود خواجه عين‌الدين اقطاع ملتان از ديوان وزارت خارج گردانيدم - هرچه شما را در اقطاع ملتان عمل افتد همان مسموع باشد - کتبۀ شما کافيست - بدين شرط عين‌الملک اقطاع ملتان قبول کرد - سبحان الله حکايتي عجيب و افسانۀ غريب ازان عين الملک در سمع اين مورخ رسيد - که اين چنين داستان بر قانون پاستان لائق آنست که در تواريخ نويسند چون عين‌الملک را از سبب خانجهان از اشراف ممالک عزل شد بندگان اخص خواص و اهل اختصاص حضرت فيروزشاه ميان خويش از تاثير فکر بيش بيک[2] خانه جمع گشتند - و با يکديگر گفتند که اين نيکو نشد - که عين الملک معزول شده - امروز از سبب وزير او را عزل کردند فردا با ديگري هم از سبب وزير اين‌حال خواهد شد - ايشان هر همه دل سلطان فيروز را از خانجهان گردانيدند و خواستند تا خانجهان را در پايۀ اهانت آرند - حضرت فيروزشاه چون خسرو کژکلاه[3] صاحب جاه پادشاهي با فراست و کياست و درايت بود - درين محل فرمود - اگر خواجه عين الدين[4] اينجا بودي براى اين کار با او مشورت کرده شدي - و عين‌الملک در اقطاع

(۲ن) بيک جاي • (۳ن) کجکلاه • (۴ن) عين‌الملک •

ملتان روان شده بود - تا بیست (۲) و چهار کروه از دهلي رسیده بود - از حضرت شاه فرمان بر عین‌الملک رفت - که رخت و اشیا (۳) همانجا بگذارد - مصلحتي بخیرست - زود بیاید بشنود و بازگردد - چون فرمان خسرو جهان بر عین‌الملک رسید بسرعت تمام و بشتاب گام در دهلي رسید - حضرت شاه با آن بندگان درگاه و عین‌الملک هواخواه در محل خلوتگاه نشست - هر یک بندهٔ مخلص اسرار (۴) نهاني از آثار به داني گفت - و هریکي جوهر نصیحت چون ناصحان سفت - که وزیر را بدین حد مرتبه دادن مصلحت (۵) کدام ست - در کار و کردار او اندیشه مي‌باید کرد - از استماع این کلام حضرت شهریار نیک نام رخ بجانب عین‌الملک آورد تا او چه خواهد گفت - و کدام گوهر خواهد سفت - از استماع این کلمات (۶) و شنیدن این رموزات عین‌الملک چون ناصحان ملکَ بازنموده ابواب ملکي کشوده - و گفته که در این چنین چیزها اندیشیدن و خیالات تجیم بصریح در دل گذرانیدن در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت خلل آرد - و هر آن کس که درچنین چیزها کوشش گمارد (۷) آنکس هواخواه نباشد - زیراکه خانجهان وزیري دانا و دستوري مستقلی ست - جنبانیدن او - تا چه نوع افتد

(۲ ن) تا مساعله بیست و چهار کروه از دهلي * (۳ ن) اسباب * (۴ ن) اسرار پنهاني از آثار به داني به نهاني گفت * (۵ ن) مصلحت گذشت *
(۶ ن) این کلام * (۷ ن) نماید *

مملکت بر قرار ماند و یا جهاز سلطنت در جنبش آید جهاني را افلاس روي نماید * * بیت *

* بر گردن مرد نیک خواهي *
* شمشیر مکش بهر گناهي *

معهذا الفاظ عین‌الملک مستثنی حضرت شاهنشاه اهل‌صفا را بغایت پسندیده افتاد - بعده حضرت فیروزشاه با عین‌الملک دولت خواه مشورت کرد - و این لفظ از زبان برآورد - که این زمان چه باید کرد درین محل عین‌الملک اکمل بازنمود - و ابواب اسرار ملکي کشود - که این هرگز نبود که از حالت این مقالت در گوش دستور مسطور(۲) نرسیده باشد - او را میباید طلبید - و بگوش او میباید رسانید تا هر خوفي و هراسي که در دل وزیرست برود - و با او بیغمي بتجدید نیز میباید کرد - تا وزیر پر تدبیر و دستور بي‌نظیر بیغم شده دنبال کارهاي ملکي تواند شد - و اگرنه چون در دل او رموزات خطرات افتاد بدین سبب او جان خود را بر کف دست نهاده(۳) کارهاي بستهٔ ملکي نتواند کشود(۴) - در مرور ایام مبادا تمام کارهاي مملکت و اشغال سلطنت معطل ماند - بعضي اشخاص که درین قضیه ها بودند برین مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف گفته - گوهر احسن سفته - همان زمان خسروجهان گفته تا خانجهان را همدران محل بیارند - چون اهل اختصاص شاه خان مذکور را حاضر

(۲ ن) بهستور * (۳ ن) نهاد * (۴ ن) کشاد *

آوردند آثار[2] اسرار این گفتار آن مجلس بتمام مشرح بر او گفتند - درین محل خانجهان از شنیدن این سخنان بغایت متحیر گشته - و چون مغمومان پرغم نشسته - چون سلطان فیروزشاهِ دستور هواخواه را در دریاي اندوه غرقاب دیده حضرت شاهنشاه همدران محل با دستور مسطور بیعت کرد - و خلعت خاصهٔ خود پوشانید - و باعزاز و اکرام بازگردانید - چون دستور مذکور با خوشي و خرمي ظاهر و باطن ازان مقام چون دستوران عظام بازگشته عین‌الملک را کنار گرفت - و این لفظ گفت که من نمي‌دانستم که البته ترا با من این مقدار محبت ست - من بر غلط[3] بودم که با تو ابواب مراي بےمر مي‌کشودم - درین محل عین‌الملک گفت و مهرهٔ راستي مقال بصدق سفت - که این گمان از خاطر خود دور مي‌باید کرد که من این راي احسن و کلام مستحسن از سبب تو گفته ام - میان من و تو عداوت و مداقشه همان که بود هست من این‌همه که گفته ام از براي مدار مملکت پادشاه و قرار سلطنت شاهنشاه - هرچند که خانجهان خواست تا عین‌الملک را در خانهٔ خود ببرد عین‌الملک در خانهٔ خانجهان نرفت - آرے عجب اسراري‌ست در لوح ملکي نوشته - چون ازین حال حضرت سلطان شنید گفت * * بیت *

(۲ ن) آثار اسرار این گفتار برو کشادند از هریک آثار گفتار آن مجلس بتمام مشرح برو گفته * (۳ ن) من بد بودم *

* دشمن دانا که پي جان بود *

* بهتر ازان دوست که نادان بود *

افسانهٔ اصحاب مناصب که برابر وزير براي پرداخت امور ملکي تعين شده بودند - چون خانجهان در مسند وزارت نشستي نظام‌الملک امير حسين امير اميران نائب وزير جانب چپا متصل مسند نشستي - و فرود تر نائب وزير مشرف ممالک نشستي - و فرود تر مشرف بفرجه بريد ممالک نشستي - وجانب راستاي وزير مستوفي نشستي - چنين گفتند(۲) راويان شريف بروايت لطيف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف که مقام مستوفي هميشه فرود مشرف ست - اندران ايام که دختر زادهٔ سلطان محمد خوش کنام (که محمد نام او بود و ايشان دو برادر بودند - يکي را محمد ميگفتند و ديگري را مودود) در عهد دولت حضرت فيروزشاه شغل استيفا يافت و عزيزالملک خطاب او تعين شد درين محل حضرت شهريار اکمل فرمود که عزيزالملک دختر زادهٔ خدايگان مغفور است فرود تر مشرف چگونه نشيند - و اگر بالاي مشرف خواهم نشاند روش سلاطين با تمکين و قوانين امامان دين خواهد برگشت - سلطان فيروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله فرمود - که چون جملهٔ اصحاب مناصب ديوان وزارت جانب چپاي خانجهان نشيند عزيزالملک طرف راستا نشيند - و آن زمان که محل بار حضرت شهريار شدي

(۲ ن) گفتندي •

مستوفي بالا تر مشرف ایستادهٔ شدي - اما ناظر و وقوف با کل نواب پس پشت نائب وزیر ایستادهٔ میشدند - درین محل راویان اکمل روایت کردهٔ - و برین نمط بارنمودهٔ که شغل وقوفي در دستورهاي سلف نیست - چون سلطان جلال‌الدین خلجي در تختگاهٔ دارالملک دهلي بپادشاهي نشست انواع مصداقها پیش گرفت - و سلطان جلال‌الدین را قریبي (۲) بود که با سلطان جلال‌الدین ابواب ملکي میکشود - سلطان جلال‌الدین خواست تا آن قریب را میان اصحاب دیوان وزارت شغلي بدهد - چون تفحص کردند در دیوان وزارت هیچ شغلي نبود - وزیر پر تدبیر بارنمود اگر فرمان شهریار شود یکي را ار شغل معزول کنند - شغل بدین‌شخص دهند - درین محل سلطان جلال‌الدین فرمود - یکي را بغیر جنایت معزول کردن مستحسن نباشد - چون وزیر دریافت که البته مزاج جلالي برین ست که آن قریب را شغلي میان اصحاب شود آن وزیر شغل وقوفي پیدا آورد - اعني وظیفهٔ ناظر چیست که در جمیع (۳) مملکت که عمّال سلطنت در دیوان اشراف ممالک بدهند ناظر دران جمع نظري کند - و وقوف در خرجهاي مملکت واقف گردد - قریب سلطان جلال‌الدین شغل وقوفي یافت - براي وظائف آن کار کوشش بیش گماشت - المقصود اران روز باز وقوف و نائب وقوف میان اصحاب دیوان عالي وزارت تعین شدند - اگر وظائف اصحاب دیوان نوشته

(۲ ن) قربتي • (۳ ن) جمع •

شود کتابي جداگانه باید - آري زهي وزیر حضرت جلالي با کیاست فراوان و درایت بےپایان که بعقل کامل و درک شامل چه شغل پدید آورده - حضرت فیروزشاه نیز اینچنین وزیر پرتدبیر داشت *

* ابیات *

* اما چو براي بود تدبیـــر *
* در کار نکرد هیـــچ تقصیـــر *
* در ملک اساس سخت افگند *
* هر فتنه که خاست پست افگند *

افسانهٔ فوت خانجهان - چون خانجهان مرد معمر(۲) گشته عمر او از هشتاد گذشته تمام اعضاي او فتور پذیرفته - چون اجل او بر سر رسید زحمت بسیار کشید - دران شب که خانجهان نقل خواهد کرد دران روز حضرت شاه‌فیروز بعد از نماز جمعه یکایک سواري کرده گذاراي(۳) لب آب جون رفته هشت کروهي منزل کرده - و دران حال این مورخ دیرینه سال درمیان آن اشخاص خوش خصال حاضر بود و بدان احوال ناظر - معهذا منجمان دانا و کاهنان باریک بینان پیش حضرت شهنشاه علیا از حال اختران زیبا باز نمودند - که در علم نجوم همین(۴) معلوم میشود که این ساعت بعضي ستارگان سعد و بعضي نحس بیک جا هجوم کرده اند - تابش نحوست ایشان

(۲ ن) پیر معمر • (۳ ن) بلب آب جون رفته • (۴ ن) همچنین معلوم میشود •

برخیرست[۲] - چون دران ایام دستور انام اهل کرام در زحمت بود بدین سبب حضرت شاه سواري یکایک کرد - و همدران آخر شب جمعه دستور مذکور پرنور بحضرت عفور شکور پیوست * انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله فوت خانجهان مقبول درسال سنه ۷۷۰ سبعین و سبعمائة بود بعد ار جلوس نیک نفوس حضرت فیروزشاه هزدهم ۱۸ سال - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد تمام خلق دهلي را ماتم پیش آمد - هریک تني که در انجمني بود در مساجد و مقابر به تعزیت نشسته - زیراچه[۳] خانجهان مقبول وزیر پرتدبیر بود - ترس خدا بسیار و بیشمار داشت - مدام در درگاه و حشم و خدم بکوشش تمام آراستي - همه وقت بسوي رعیت کوشیدي - ذرهٔ ظلم بر کس روا نداشتي - در آسودگي ایشان کوشش بیش گماشتي - اگر مقطعي در ولایت ظلم کردے و مال آوردي خانجهان توفیرات او را نه پسندیدے و همه وقت رعایا را پروردي - مدام طائفهٔ کارکنان را در حمایت خود داشتي - از دل و جان پرده پوشيِ ایشان کردي - و اگر جنایتي بر سبیل خیانتي ار وجود صاحب عمل صادر شدي با حضرت شاهنشاه اهل نصارت بارآوردي - اگرچه سلطان فیروزشاه را از خیانت[۴] آن عامل روشن شده بودي هم بحسن کنایت او را

(۲ ن) برهدرها ست - ارچیزها ست * (۳ ن) زیراچه خانجهان وزیری پرتدبیری لانظیري بود * (۴ ن) جانب *

از پیش تخت خلاص دهانیدي[2] - در نقل خانجهان مقبول[3] جملهٔ خلائق شهر دهلي و بلاد ممالک را ماتم پیش آمد - آري این همه اثر امرزش او بود - زیراچه خانجهان مرید حضرت[4] شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة و الغفران بود - آن روز که خانجهان مشعلهٔ جهان و جهانیان و شمع جمیع عالم و عالمیان پیوند با خدمت شیخ کرد از زبان خدمت شیخ از آثار انوار پیش و اعتقاد بیش از طاعات و عبادات التماس کرد - درین محل خدمت شیخ اکمل فرمود - که شما وزیري - شما را همان بهتر که کوشش فراوان وجد بے پایان در کارها و کردارهاي حاجتمندان شود - و آب مراد در جوي محتاجان رود - خانجهان چون مریدان صادق الحاح بسیار و لجاج بیشمار کرد - الفاظ تکرار بتکرار برآورد - خدمت شیخ فرمود و هم برین جمله بازنمود - اگر مدام شما را با وضو مانده شود بهتر بود خانجهان امر شیخ جهان بدل و جان قبول کرد - ازان زمان باز خانجهان صاحب راز دائم با وضو بودي - درین باب کوشش بیش نمودي - اگر وقتي بالاي[5] مسند نشستي و حاجت وضو افتادي في الحال از مسند خاستي و وضو ساختي - و باز در مسند نشستي بلکه خانجهان را درین کار کوشش بحدے بود - و چون بر بالاي پلنگ بر بستر حریر بے نظیر در خواب رفتي متصل پلنگ او طشت

(۲ ن) کنانیدي * (۳ ن) مذکور * (۴ ن) خدمت * (۵ ن) بالاي مسند نشسته حاجت وضو افتادي *

و آفتابه میداشتند - بمجرد آنکه خانجهان پهلو گردانیدي همان زمان ازبالاي پلنگ فرود آمدي - و بدان طشت و آفتابه وضو کردي باز در خواب شدي - هیچکس را بیدار نکردي - آخر الامر در پایان خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز جاي یافت ◦ ◦ ابیات ◦

◦ بود ست بملک خویش با کام ◦

◦ ناگاه اجـــل بداد پیغـــام ◦

◦ کو بود بملـــک سال خورده ◦

◦ پیریش ضعیف و سست کرده ◦

◦ آن سر که بملـــك بود پرباد ◦

◦ در پاش بعرض زار افتـــاد ◦

◦ این چرخ برو وفـــا نکـــرده ◦

◦ در ملـــک خودش رها نکرده ◦

معهذا چون حضرت شهنشاه مستثنی ارحال نقل خانجهان اهل صفا خبر یافت آب در چشم مبارک خویش گردانید - که بعد ازین[۲] در مهمهاي بزرگ سواري نکنم - و ار جهت خانجهان مقبول سلطان قبول بسیار بسیار گریست - این بود عظمت خانجهان مقبول علیه الرحمة و الغفران که شمهٔ آن در کتابت آمده ◦ ◦ بیت ◦

◦ رفتند زیر خاک کز ایشان نشان نماند ◦

(۲ ن) ازین الایام ◦

* شاهان شهسوار و عروسان مه جبین *

افسانهٔ عظمت خانجهان بن خان جهان * راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کرده و برین جمله باز نموده - دران هنگام که خانجهان بن خانجهان اهل اکرام تولد شد دران ایام خانجهان مقبول اقطاع ملتان داشت - در کارها و کردارهاي آنجا کوشش بیش میگماشت - و دران ایام سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب الله ثراهما در دارالملک دهلي امور سلطنت(۲) مي آراست - خانجهان مقبول از حال ولادت پسر بر سلطان محمد شاه نوشت - از دهلي فرمان بخانجهان(۳) رفت که این پسرک را جونانشه(۴) نام کنند - خانجهان بن خانجهان را که جونانشه میگفتند(۵) هم ازینجا بود - المقصود راویان مصدق این نیز گفته و گوهر راستي و درستي سفته - که بعد از تولد خانجهان مقبول خانجهان را پیش خدمت شیخ رکن الحق والدین نبیسهٔ خدمت شیخ بهاءالحق و الشرع والدین ذکریا رحمة الله علیهم بردند - چون خدمت شیخ رکن الدین خانجهان جونانشه را دیده بر زبان خود گذرانیده - و گفته که قوام الملک این پسرک نیکو خواهد شد - ترا ازین خواهند شناخت - و دران زمان(۶) خانجهان مقبول را قوام الملک خطاب بود - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد بعد از شرائط(۷)

(۲ ن) سلطان * (۳ ن) بر خانجهان * (۴ ن) جوناشه * (۵ ن) گفتند همین بود * (۶ ن) ایام * (۷ ن) شرط *

غرا خیلخانهٔ خانجهان بر سلطان رفت - حضرت شاه فیروز بسیار تاسف کرد - و یک یک چیز از حلالخواري و نیکوخواهي خانجهان مقبول بازنمود - و ابواب مراحم پادشاهي در باب خیلخانهٔ وزیر کشود و خیلخانهٔ وزیر را جمال بکمال افزود - جونانشه مذکور را خلعت وزارت داد - و خطاب خانجهان بن خانجهان تعین کرده - معهذا این خانجهان نیز مردي دانا و کافي و عاقل و مدرک بود - در فراست و کیاست نظیر نداشت - چون فرمان سلطان جانب این خانجهان آمدي حضرت سلطان فیروز این خانجهان را فرزندم کرده نبشتي - بعد از نقل خانجهان مقبول این خانجهان مدت بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشخصال در امور ملکي و قضایاي مالي مشیر بود - هر رائي که زدي موافق مزاج حضرت شاه افتادي - البته حضرت شاهنشاه بر راي دستور هواخواه کار کردي - چون این خانجهان پیش خسرو جهان بودي حضرت شاهنشاه را رخ بسوي کلام غیرے نبودي - چون حضرت شاه و مکنت شاهنشاه از سواري بازگشتي و بسوي شهر دارالملک دهلي مراجعت (۲) فرمودي آن زمان (۳) که در حریم شهر رسیدي و خانجهان براي پایبوس رفتي چنانکه در اول ملاقات با خانجهان مقبول از اسپ فرودآمدي کنار گرفتي همچنان با این خانجهان نیز در اول ملاقات حضرت شاهنشاه با برکات (۴) از خنگ دولت فرودآمدي

(۲ ن) رجعت * (۳ ن) انگه * (۴ ن) ابوالبرکات *

و بکنار گرفتي - و شفقت و مرحمت و تربیت و پرشش فراوان فرمودے - و خانجهان مقبول البته خدمتي از مقطعات میگرفتي و ازحال آن پیش تخت علم میداد - و ازان وجه خدمتي براي گذرانیدن پیش تخت مرتب میکنانید - و در کارخانهاي خاص میرسانید - و این خانجهان یک دانگ و درم از مقطعات و از هیچکسي نخواسته(۲) - و هر سال چون دستوران خوش(۳) خصال مبلغ چهار لک تنکه را خدمتي پیش تخت میگذرانید - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله جل جلاله جمیع امور سلطنت و زمام مملکت من کل الوجوه حوالهٔ خانجهان بن خانجهان کرده بود - اما بتقدیر الله تبارك و تعالی در آخر عهد سلطان فیروزشاه بفرمان حضرت اله جل جلاله (چون همچنین قلم رفته بود و اهل حساد پرباد درمیان درآمدند - و در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت نقبي زدند) میان شاهزاده محمد خان (که بعده سلطان محمد شده بود) و میان خانجهان عداوت بیغایت و غباري(۴) بے نهایت انداختند - جوهر گوهر ملکي را منقلب سفتند - بدان سبب جملهٔ مملکت دارالملک دهلي بحکمت ازلي زیر و زبر گشت - خلائق هر یک مکان از فرقهٔ پیر تا زمرهٔ جوان هفت راه گشتند(۵) - کار اضطرار آن مسکینان از گفتار گذشت - شرح اینچنین داستانها و شرح اینچنین افسانها کس نگفت - تا کار

(۲ ن) نمي ستد * (۳ ن) خوش مقال * (۴ ن) عنادي *
(۵ ن) گشت *

غرا خیلخانهٔ خانجهان بر سلطان رفت - حضرت شاه فیروز بسیار
تاسف کرد - و یک یک چیز از حلالخواري و نیکوخواهي خانجهان
مقبول بازنمود - و ابواب مراحم پادشاهي در باب خیلخانهٔ وزیر کشود
و خیلخانهٔ وزیر را جمال بکمال افزود - جونانشه مذکور را خلعت
وزارت داد - و خطاب خانجهان بن خانجهان تعین کرده - معهذا
این خانجهان نیز مردي دانا و کافي و عاقل و مدرک بود - در
فراست و کیاست نظیر نداشت - چون فرمان سلطان جانب
این خانجهان آمدي حضرت سلطان فیروز این خانجهان را فرزندم
کرده بنشتي - بعد از نقل خانجهان مقبول این خانجهان مدت
بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشخصال در امور ملکي
و قضایاي مالي مشیر بود - هر رائي که زدي موافق مزاج
حضرت شاه افتادي - البته حضرت شاهنشاه بر راي دستور هواخواه
کار کردي - چون این خانجهان پیش خسرو جهان بودي حضرت
شاهنشاه را رخ بسوي کلام غیرے نبودي - چون حضرت شاه
و مکنت شاهنشاه از سواري بازگشتي و بسوي شهر دارالملک دهلي
مراجعت[۲] فرمودي آن زمان[۳] که در حریم شهر رسیدي و خانجهان
براي پایبوس رفتي چنانکه در اول ملاقات با خانجهان مقبول
از اسپ فرودآمدي کنار گرفتي همچنان با این خانجهان نیز در
اول ملاقات حضرت شاهنشاه با برکات[۴] از خنگ دولت فرودآمدي

(۲ ن) رجعت • (۳ ن) آنگه • (۴ ن) ابوالبرکات •

بجائي رسيد و بمرتبهٔ کشيد که در آخر کار و انتهاي کردار خلائق اين ديار ار صغار و کبار به نهب مغلول پيوست - چنانچه بيان آن مخالفت و شرح آن مجادلت (که ميان شاهزادهٔ پر تدبير و دستور بے نظير شده) اين مورخ در ذکر سلطان محمد بن فيروز نبشته ست *

* بيت *

* جهان گرچه نيرنگ سازي نمود *

* بدان خسروان بين چه بازي نمود *

مقدمهٔ هشتم در بيان عظمت ملک نائب باربک

نقل است که ملک الشرق ملک نائب باربک برادر شهنشاه ابوالبرکات بود - اما از مادري ديگر - و ابراهيم نام داشت - در هواخواهي و دوستداري حضرت شاه کوشش بيش گماشت - و حضرت فيروزشاه برادر دولتخواه خود را دوست بسيار داشتي - فرزندان نائب باربک را فرزندان خود پنداشتي - دران ايام خيل او را سپاه ميگفتند - و برهمه خيلها بالا تر مي‌نوشتند(۲) - حضرت فيروزشاه با آن جاه پسران ملک نائب باربک را خطاب خاني چون مشفقان جاني از تاثير مهرباني تعين کرده بود - چنانچه يکي از ايشان خيلخان(۳) و دوم نصرت خان و سيوم عمر خان بودند - و همچنين حضرت شهنشاه طالب دين شش زنجير پيل چون جوش نيل

(۲ ن) مي‌نشستند * (۳ ن) خليخانان و دوم نصرت خانان و سيوم عمر خانان *

ملک نائب باربک را بوجه بارگیری داده بود - چون ملک نائب باربک در در سراے حضرت (۲) شاه آمدي پیلان مذکور پیش ملک مشهور شده مي آمدند - میان سلطان فیروزشاه و ملک نائب باربک هواخواه اینچنین محبت (۳) بود که ملک نائب باربک طعام انگاه خوردي که سلطان فیروز طعام خوردي - و اگر وقتي حضرت فیروزشاه نیت روزهٔ نفل کردي ملک نائب باربک نیز از غایت دوستي شاه و دوستداري شاهنشاه نیت روزهٔ نفل کردي - تا کار محبت ملک مذکور بجائي رسید و بمحلي (۴) آرامید تا آنکه سلطان فیروز برگ نخوردي ملک نائب باربک نیز برگ در دهن نه انداختے چون حضرت شاه برگ در دهن مبارك کردي آبداران (۵) خاص که اهل اختصاص بودند آثار این اخبار بر ملک نائب باربک میرسانیدند - که خداوند عالم این زمان برگ خورده اند - انگاه ملک مذکور برگ خوردي - و اگر گاه گاهے در اندام مبارك حضرت شاه زحمتي و یاگراني پدید آمدي و بدان (۶) سبب فاقه کردي آن روز ملک باربک نیز فاقه کردي *

* بیت *

* برادر با بـــرادر بشنـــو آن ست *

* که گرمي خون شان پیوند جان ست *

(۲ ن) شهریار * (۳ ن) محبت بود و موزوني روي نمود که ملک نائب باربک * (۴ ن) همچنین آرامیده * (۵ ن) شرابداران خاص * (۶ ن) و بدان سبب فرمودهٔ اطبا فاقه کردے *

سبحان الله زهے محبت - اینچنین آثار محبت و اسرار مودت کمتر میان کسی باشد - انکاه بوالعجب اسراریست در لذت محبت زمرۂ مریدان و فرقۂ (۲) پیوند کنندگان با پیران - واجب ست که با پیر خود اینچنین محبت کنند - زیراچه چون ملک نائب باربک با سلطان فیروزشاه اینچنین محبت کرد میان هردو نفر دوگانگي برخاست - یگانگي حاصل آمد - اگر مرید با پیر در لقمه و کسو اینچنین محبت و مودت ازبطانه چون اهل یگانه کند الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بتقدیر اعلي محبت مرید در دا پیرالقا کند * کما قال النبی علیه الصلوة والسلام القلوب مع القلوب تتشاهد *

این زمان نوشته آید ازافسانها و داستانهاي ملک مذکور بعنایت حضرت غفور شکور جل جلاله و عم نواله ــ افسانۂ نیکخواهي و نیک خلقيء ملک نائب باربک

منقول است درآخر عهد چون سلطان فیروزشاه با اوج جاه بر آئین سلاطین اهل گاه در سواريِ شکار سوار شدي البته ملک نائب باربک در شهر ماندي - درون کوشک حضرت شاهنشاه

(۲ ن) فرق *

بود - اگرچه خانجهان مدام و علی الدوام نائب غیبت مي بود و در امور ملکي و مالي جد بليغ ميذمود - با اين هم حضرت شاهنشاه معظم چون تاجداران متقدم ملک نائب باربک اهل اعظم را نيز در شهر داشتي (۲) - دستور مشهور و ملک مذکور هردو در شهر ميبودند و ميان خويش از تاثير حرمت (۳) بيش ابواب اخلاص ميکشودند چون خانجهان در در سراي آمدي تا در چوکهندي وزارت نشيند اول در محل درون کوشک بر ملک نائب باربک آمدي - و سلام کردي و دران ايام ملک نيک نام در ميان ميانگي کوشک شهريار عظام نشستي معهذا چون خانجهان بر ملک نائب باربک آمدي ملک مذکور تواضع تمام نمودي - چند گام باهتمام تمام استقبال کردي - ميان يکديگر تواضع و فروتني بسيار رفتي - بعده خانجهان ازان مکان بعد زماني برخاستي - و بازگشتي - و بيرون آمدي در مسند نشستي - و ملک نائب باربک هم در ميان صحن ميانگي نشستي دران محل پيش ملک مذکور هر روز تيغداران پيش او صف زده ايستاده ميشدند - ملک مذکور همه را فرمودي بنشينيد - تا دير ايستاده شدن ندادي - هرجا که صف زده ايستاده بودند همانجا مي نشستند - و هر روز بوقت شام (۴) بر حکم اشارت ملک نيکنام دوکان قرص و يگان پرکاله پختي - و تمام نوبتيان مي يافتند - اين همه

(۲ ن) گذاشتی * (۳ ن) حرمت داشت بيش * (۴ ن) نماز شام *

از خوي نيک ستا - و آن زمان که در محل بارجاي حضرت شاه[۲]
با صفا ملک مستثني مذکور ايستاده شدي گاهے پيش محل چهچهٔ
چوبين شدي - و پيش در ايستاده شدي - با آن عظمت و مکنت
که داشت و شغلی که اورا بود هيچکس را به تندي نخواندي - چنانچه
شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران فرموده[۳] * * قطعه *

* شنيـــدم که مـــردان راه خدا *
* دل دشمنـــان هم نکردند تنگ *
* ترا کي ميســـر شود اين مقـــام *
* که با دوستانت خلافست و جنگ *

افسانهٔ محاسبه که با کارکنان خويش ميکرد - منقول ست
ملک نائب باربک را حضرت جهاندار اهل صفا اقطاعات و معاملات بسيار
داده بود - ملک مذکور مشهور دران اقطاعات و پرگنات مقطعان از جهت
خويش تعين کرده و نصب گردانيده - چون مقطعي از اقطاعات[۴]
آمدي ملک مذکور فرمودي و برعهد داران خيلخانه[۵] خود بازنمودي
تا محاسبهٔ او کنند - چون محاسبهٔ او ميکردند[۶] و مبلغي مال بران
کارکنان حال باقي بيرون مي‌آوردند پيش ملک مذکور ميگذرانيدند
درين محل ملک نائب باربک گفتي که تا يک از سر اين مردک
بستانند اگرچه باقي مال بسيار بودي - اگر بيست هزار يا سي‌هزار

(۲ ن) شهنشاه مصفي * (۳ ن) فرمايد * (۴ ن) اقطاعي * (۵ ن)
رخت خانهٔ خود * (۶ ن) کردندي *

نذکه میبودي بلکه اگر یک لک تنکه بودي همچنین لفظ فرمودي
که پگ از سر این مردک فرود آرند - دران ایام میان خلائق تمام
این سخن برین جمله شده بود که چنانچه کودکان صغیر بوقت
باختن بازيِ کودکانه در عرف گویند که پگ از سر تو بستانم مگر ملک
مذکور بدان طریق گفتي - و این همچنین نیست - ملک نائب باربک (۲)
فرمودي چون پگ از سر مرد فرود آوردند گوئي سر آن کس بریدند
وقار مرد به پگ است - ملک مذکور بمستور لفظ اهانت گفتي
و کارکن خود را از سبب مال پگ فرستادي - و بدین طریق اهانت (۳)
کردي - معهذا چون پگ از سر مقطع از سبب باقي مال فرود
مي آوردند بعد ازان هربار که آن مقطع پیش ملک نائب باربک
میرفت بغیر پگ رفتي - چون ملک نائب باربک او را بغیر پگ
دیدے بدیدن او چشم خود پوشیدي - و فرمودي زهے مردک
بے شرم - چون پگ از سر مرد فرود آوردند چه حرمت ماند
چون آن مقطع چند کرت سربرهنه پیش ملک مذکور رفتے ملک
مشهور بر کارکنان خود اشارت کردي - و گفتي که پگ او بدهند
و آن باقي مال هرچه ازو حاصل شدي مي ستدند - و آنچه دیگر
مي ماندي باقي بتمام محو شدي - این همه از اخلاق پاکیزهٔ ملک
مذکور بود - چنانچه شیخ سعدي شیرازي فرموده (۴) * بیت *

(۲ ن) مذکور بمستور * (۳ ن) فرود آوردي * (۴ ن) چنانچه
مصلح الدین سعدي *

حکم فرمان حضرت شهنشاه(۲) خدمت میکردند - چندین اقطاعات و پرگنات در وجه یاران و بدل انعام خود از حضرت شهنشاه تعین داشت - سر لشکر جیوش حضرت فیروزشاه بود - برای غمخوارگی زمرهٔ حشم و فرقهٔ خدم کوشش بسیار مینمود - در مدت چهل سال (که دور ملک خسرو خوش خصال بود) بر هیچ یاری ذرهٔ ظلم نکرده - و هیچ وقتی شکایت حشم بصریح و کنایت پیش تخت نگفته - همیشه لشکر را تازه داشته - سبحان الله و بحمده چه عهد بود عهد دولت فیروزشاه - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه(۳) هر همه با آن وجاهت جاه و دستگاه صاحبان امانت و دیانت بودند - مدام علی الدوام ابواب نیکنامی و نیک خلقی(۴) میکشودند - و این تمام امانت و دیانت از آثار انوار خوش خوئی و خوش بوئی حضرت فیروزشاه بود - و اگر نه در عهدی که پادشاه آن دور هر روشی که میان خلق مملکت پدید آرد و بهر حضالی که تاجدار آن کشور کوشش بلیغ نماید هر آئینه توابع آن پادشاه نیز چون اهل تمیز میل هم بدان چیز کنند - چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خصال حلم و انعال نعم بکمال رسانیده هرآئینه در عهد دولت او و دور مکنت او جمله ارکان دولت و اعوان ملت سلطنت بصفت حلم و کرم موصوف بودند *   * بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

(۲ن) شاه * (۳ن) پادشاهی * (۴ن) خدمتی *

* هرچه که سلطان بکند آن کنند *

اکنون نبشته آید از افسانهاي روش ملك عماد الملک بشیر افسانۀ شرح مال عماد الملک - منقول ست عماد الملک مال فراوان و زرهاي بے پایان داشت - مال او ازکرورات گذشته بود - چنین گویند راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که وقتے بدرۀ تت برای مال ملک عماد الملک حاجت شده مبلغ دو هزار و پانصد تنکه را همین تت براي بدرها خرید کردند - و بهاي بدرۀ تت چهار چیتل میباشد - حاصل ازین آنست که این مقدار مال کثیر بر عماد الملک بشیر موجود شد که مبلغ دو هزار و پانصد تنکه را بدرۀ تت خرید کردند - معهذا چون کارکنان ملک مذکور مشهور روزنامۀ رخت خانه پیش عماد الملک گذرانیدند دران محل پیش خواندند بهاي بدره تت مبلغ دو هزار و پانصد تنکه - چون روز نامه پیش او گذشت درین لفظ گفت - چون مال ار قیاس بدره کردن بگذرد آنچنان مال را در بدره کردن مصلحت نیست - درین محل ملک عماد الملک کارکنان خود را بر راه کرد - و این لفظ از زبان برآورد تا چاهها بکاوانند(۲) - و آنرا گچ کنانند - این جمیع مال را بطریق(۳) غله دران چاهها اندازند - ازان باز همچنان کردند - در گنجینۀ حضرت شاه و خزائن و دفائن آن شهنشاه مال مقداري بود - ازان(۴) سبب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله حاصل مملکت خود را بر جمیع خلائق

(۲ ن) بکاوند * (۳ ن) طریقۀ * (۴ ن) بدان *

قسمت کرده داده بود مال در خزائن بیت المال مقداري رسید اموال فراوان ودفائن بےپایان ملک عماد الملک داشت - و مدام براي جمع کردن اموال کوشش میگماشت - این همه شورها و فتنها (۲) در عهد سلطان محمد شاه بن فیروزشاه بتقدیر حضرت اله که طائفهٔ بندگان آن درگاه کردند براي همان مال بود - انشاء الله تعالی و بعون اله بیان آن شورها و خطرتها در ذکر سلطان محمد شاه نبشته آید - المقصود عماد الملک بشیر صاحب اموال کثیر بود - همچنین در عهد دولت شاه طالب دین اکثر خانان درگاه و بیشتر ملوک بارگاه مالدار بودند اما مال عماد الملک بسیار و بیشمار بود (۳) - بر هیچ کسی (۴) مالداري این مقدار روي بنمود - بلکه در هیچ عهدي بر هیچ خاني و هیچ ملکي این مقدار مال نبود * • ابیات •

* هر بندهٔ شه چو شاه دیگر *
• با پیل و سپاه و چتـر بر سر •
* شب و روز بخدمتي گرایند •
• چندان به حساب در نیایند •

افسانه شدن شاه آسمان جاه (۵) سلطان فیروزشاه به گرور مال عماد الملک منقول ست ملک عماد الملک سیزده کرور مال جمع کرده بود - و براي (۶) دیگر ازدیاد مال جد فراوان و جهد بے پایان میفمود - معهذا

(۲ ن) فطرتها • (۳ ن) داشت • (۴ ن) غنی • (۵ ن) شاه آگاه سلطان فیروز شاه • (۶ ن) و براي آن دیگر ازدیاد •

ملک عمادالملک اقطاع(۲) راپري داشت در استمالت آن کوشش بیش میگماشت - البته از خوف عماد الملک دیوان وزارت در محاسبهٔ اقطاعات و معاملات ملک مذکور اهمال کردي - کارکنان او را هیچ کسے در دیوان نطلبیدي - چون بعد از چند سال محاسبهٔ(۳) اقطاع راپري شدي مبلغي مال باقي بیرون آمدے - از حال آن مقال پیش خسرو خوشخصال گذرانیدند - دران باب شهریار جهاندار فرمان فرمود چه مال من و چه مال بشیر - چون عماد الملک شنید که حضرت شهنشاه بوقت گذشتن کیفیت باقي اقطاع راپری از قسم خزانه(۴) این چنین مرحمت فرمود عماد الملک مال خود را تذکره کنانیده(۵) پیش تخت گذرانید - و التماس خود بگوش شاه فیروز رسانید - که بندهٔ درگاه این قدر مال دارد - درین محل شهنشاه اکمل آن تذکره خواند - و هیچ چیزي بر زبان نراند - و آن تذکره باز(۶) بدست عماد الملک داد - روز دیگر چون خسرو خاور از منزلگاه خود رخ به باختر نهاد و یکسوارهٔ چرخ عنان مسافرت بسوي مغرب کشاد حضرت خسرو خسروان و سرور سروران در محل بارجا بار داد - عماد(۷) الملک مبلغ یک کرور مال بدرها کرده بدرگاه با جاه عالم پناه حضرت فیروزشاه برده - فرمان شد بشیرا این چیست - عماد الملک التماس کرد(۸) که بندهٔ درگاه چیزي علوفه

(۲ ن) اقطاع را بري * (۳ ن) محاسبهٔ اقطاع را براى شدى *
(۴ ن) خیرات چنین * (۵ ن) کرده * (۶ ن) را *
(۷ ن) روز دیگر عماد الملک * (۸ ن) گردانیده *

براي بندگان حضرت آورده است - هرچند که حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه انکار آورد و فرمود نخواهم ستد عمادالملک بالحاح و لجاج پیش آمد - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمود که (۲) بشیر ملک خاص منست - آنچه در ملک بشیر ست آن از آن منست این یک کرور مال تسلیم در خزائن بیت المال ندارند - زیراچه خزانه گنجینهٔ بیت المال ست - این یک کرور مال تسلیم مقبول عطردار کنند - همچنان کردند - و هروقت که خانجهان را در سواريِ حضرت شهریار بجهت استعداد اسباب براي چیزے حاجت شدي پیش تخت علم دادي - و اران یک کرور مال که تسلیم مقبول عطردار بود بوجه قرض ستدي - و استعداد کارخانها موجود کنانیدي - بعده چون ار اقطاعات و معاملات مال آمدي (بر (۲) ملک مقبول عطردار قرض ادا شدي - تا آنکه سلطان فیروزشاه بر تختگاه در صدر حیات بود اران یک کرور مال چیزي خرج نشدي * * شعر *

شاهت چوشاه پادشاهان * نه شاه غلام پادشاهان

افسانهٔ حالت ملک مذکور با خانجهان دستور

- منقول‌ست چون آخر دور و انتهاي طور ملک حضرت جهاندار

(۲ ن) بشیرا خاصهٔ ملک من است * (۲ ن) ازینجا دوکتاب یعني کتاب نمدر ۷۸ وکتاب نمدر۵۹۴ صحیح البیاض تا آخرست ارددو کتاب دیگر (یعني کتاب نمبر۲۰۰۱ وکتاب نمدر۲۰۰؛ یبي) تصحیح کرده شد *

رسید و ملک عماد الملک پیر معمر گشت جمیع اعضاي او فتور
پذیرفت - چون سلطان فیروزشاه براي شکارگاه سواري کردے ملک
عماد الملک را در شهر گذاشتي - ملک مذکور بعضي اوقات درون
کوشلک شهر فیروزآباد ماندي - و بیشتر اوقات در خانهٔ خود بودي
چون ملک عماد الملک طالع شدي خانجهان اگرچه در مسند نشسته
بودي في‌الحال ایستاده شدي - و از مقام خویش پیشتر شدي (۲)
و خدمت کردي - و تواضع بسیار نمودي - و شتاب کام بسوي ملک
عماد الملک دویدي - ملک عماد الملک نیز تواضع کردي - و بر دست
خانجهان تکیه کردي - هر دو میان خویش از تاثیر محبت بیش
با یکدیگر حکایت میکردند - خانهٔ خانجهان و خانهٔ عماد الملک
در فیروزآباد متصل بود - مدام گذر خانجهان پیش در عماد الملک
افتادي - و خانجهان بآداب وزارت چون دستوران خسروان با برکات
سوار میشد - چون پیش در عماد الملک میرسید خانجهان پیش ازان
اصحاب خود را بر راه میگردانید - که چون پیش در عماد الملک برسند
دهول و شهناها را نواختن بدارند - سبب آنکه نباید که ملک عماد الملک
تنگ آید - و او را مستنکر نماید - و در ایام اعیاد در غیبت شهریار
چون خانجهان از خانهٔ خود سواري کردي (۳) پیش در ملک عماد الملک
ایستاده شدي - چون عماد الملک از خانهٔ خود بیرون آمدي آنگاه
هر دو بزرگوار حکایت کنان و کلمات مستحسن گویان در مصلاي نمازگاه

(۲ ن) پیشبن شدي * (۳ ن) سوار شدي *

میرفتند - و دران محل دستور اکمل از جهت حرمت عمادالملک چتر خود را از سر خود دور میکرد - و با آنکه اصحاب حشم و ارباب خدم برابر خانجهان بودندے اما خانجهان مقبول التفات از عمادالملک بسوے غیرے نداشت * * بیت *

* از خدا ترسم و از غیر نترسم بخدا *
* که نه من بندهٔ غیرم نه خداي دگرست *

افسانهٔ آزاد کردن بندگان

منقول ست چون عمادالملک پیر گشت سستي باستخوان او پیوست - اول خود را از سلطان فیروز آزاد کنانید - و خط آزادي نویسانید - بعده موازنهٔ چهار هزار بندهٔ بنه دار مال خریدهٔ خود را آزاد گردانید - و ایشان هر همه را خط آزادي داد - و هریک بنه دار را بر اندازهٔ او مایه فرمود - تا ایشان را از جهت قوت در ماندگي نشود الغرض بعد از چندگاه ملک عمادالملک ازین جهان سوي آن جهان خرامید - سبحان‌الله و بحمده چنانچه جمیع خانان و ملوک هواخواهان سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه پیش از نقل او ازین جهان خرامیدند و بدان جهان رسیدند همچنان بتقدیر حضرت[۲] سبحان جل جلاله خانان و ملوک که دولتخواهان و راي زنان سلطان فیروزشاه بودند هم در حیات او خرامیدند - بعد[۳] از ایشان سلطان فیروز نیز

(۲ ن) حضرت حق سبحانه * (۳ ن) بعد از ایشان سلطان فیروز نیزخرامید ملک عمادالملک نیز از پیش سلطان خرامید معهذا *

خرامید - معهذا چون عماد الملک نقل کرد سلطان فیروزشاه فرمود مال بشیر مال من ست - دوازده کرور مال بود - نه کرور سلطان فیروز ستد - و سه کرور ملک اسحاق و دامادان و محارم و پسر خواندگان و غلامان او را داد - و ملک اسحاق عمادالملک نیز مال خاصهٔ خود بسیار داشت - محتاج مال بدر نبود - خارج مال مذکور و اجناس دیگر چهار هزار قبای زردوزی و دو هزار بند سپید و بند زر کمر - سبحان الله اینچنین مالها که وجه نا وجه جمع کردند و گذاشتند حساب دادنی ست - آن کسان که گرد دنیا نگشتند اگر بضرورت میل میکردند آخرالامر بدیگران ایثار کردند *

* مثنوی *

* کسان ذره ذره بیکجـــا نهند *

* کسان توده توده بهر سو دهند *

بعد از نقل ملک عمادالملک ملک اسحاق پسر او عماد الملکی یافت - این بود کیفیت ایشان - والله اعلم *

مقدمهٔ دهم بیان ندیمیٔ ملک سیدالحجاب

نقل ست ملک سیدالحجاب معروف نام داشت - او و پدر او خواجه وحید قریشی از مریدان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع والدین قدس الله سره العزیز بودند - آن روز که ملک سید الحجاب اهل مناب تولد شد راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر صدق بصدق سفته

که خواجه وحید ملک سید الحجاب را - در نظر خدمت شیخ برده بخدمت شیخ گذرانید - و دران وقت خدمت شیخ تجدید وضو می‌ساختند - بمجرد آنکه ملک سیدالحجاب را در نظر خدمت شیخ گذرانید درین محل خدمت شیخ فرمودند - خواجهٔ وحید این معروف دوجهان و مشهور عالم و عالمیان را پیشتر بیار - چون پیشتر آوردند خدمت شیخ قدرے آب وضو خویش از آثار شفقت بیش در دهن ملک سید الحجاب انداختند - و نیت خواجه وحید همین بود که در نظر شیخ ببرم تا نام تعین کنند⁽²⁾ - چون از زبان بے زبان خدمت شیخ لفظ معروف بیرون آمد خواجه معروف نام شد - المقصود ملک مذکور مرد صالح و متقي و متدین خاست - راه خانهٔ کعبه مبارک برابر حاجیان پیمود - مدام و علی الدوام ابواب درک چون عقلا می کشود - در دریای فضل و کفایت بهم و عقل بکمال داشت همیشه در درگاه سلاطین چون عقلاي باریک‌بین می آراست - در عهد سلطان محمد تغلق پیشوای عمادالملک سریر بود - و در عهد فیروزشاه ملک سید الحجاب خطاب شد - و بغایت معظم گشت - پیش حضرت سلطان فیروز ندیم بود - و سلطان فیروزشاه با آن عقل کمال و آئین ملکي که اکمل الحال بود با آن هم در کارهای ملکي با ملک سیدالحجاب مشوره میکرد - اگر سلطان فیروز به سببي از ملک سیدالحجاب رنجیدي وچند روز پیش خویش آمدن ندادي،

(۲ ن) یقین کنند *

ملک مذکور هر دو وقت پیش در سلطان بے ناغه حاضر شدي بمجرد آنکه دو سه روز ملک سید الحجاب پیش تخت نیامدي حضرت خسرو خوش خصال في الحال یاد کردے - و در عین کلام این لفظ فرمودي - که کلام ما و شرح رموزات پیام ما بجز معروف غیري نداند - و فهم نکند - و همان زمان طلب شدي - سبحان الله و بحمده ملک سید الحجاب برگزیدهٔ حضرت وهاب جل جلاله چندین کسان اهل گناه را از حضرت فیروزشاه در حال تفتي و هنگام زفتي خلاص دهانید (۲) - و چندین اشخاص را بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ کیاست استقامتها کنانید - چون حضرت جهاندار و مکنت شهریار بر کسے تفت شدي و بر روي الفاظ زفت گفتي البته ملک سید الحجاب مذکور تا وسع امکان او بودي در باب آن شخص سخن نیک گفتي - و اگر بکفایت کفایت معلوم کردي که حضرت شاه با آن شخص بازآورد بخواهد کرد چون سخن نیک گفتن نتوانستے (۳) لفظ قبیح نگفتي - و دران هنگام باهتمام تمام ساکت شده ماندي - عموم خلائق را از ملک سید الحجاب اهل مثاب منفعت بود - همچنین چون ملک مذکور خواستي ذکر کسي پیش تخت کند به بهانه دگر کسي کردي - چنانچه غرض آن مسکین غمگین حاصل شدي - چنین گویند راویان باریک بین و مخبران خوشه چین گلستان قرب سلاطین که روزي فقیري حقیر مشغول جلاله *

(۲ ن) دهانیدي * (۳ ن) نبودستي *

بر ملک سید الحجاب آمد - و از حال زار (۲) و تن نزار خویش و آثار درد دل پر ریش بازنمود - و ابواب راز کشود - که من بندهٔ فقیرم و بغایت حقیرم - با این همه حال و شرح این مقال ابوالبنائم - هیچ استطاعت بسبب کار خیر ندارم - براي رضاي خداي تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله و شفاعت حضرت (۳) مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم دستگیري کن - ملک سید الحجاب گفت که فقیر بےتدبیر برو - و پنج سیر گندم پاک بکن - و در دستارچه کن - فردا چون حضرت شهنشاه اهل صفا جانبی (۴) سواری کند مقابل سلطان ایستاده شو - تا در باب تو حکم الله تبارک و تعالی جل جلاله چیست - آن فقیر همچنان کرد - بوقت سواريِ حضرت شهریاري گندم بدست گرفته ایستاده شد - چون نظر ملک مذکور برو افتاد مرکب خود را بسرعت تمام و به شتاب گام بسوي او رانده و برسر او رسیده آن گندم از دست آن ستده پیش حضرت شاه برده گذرانیده بگوش شهنشاه رسانید - که این فقیر میگوید که درین گندم بر هر یک دانه یکبار براي حضرت شهریار سورهٔ اخلاص خوانده‌ام - چون ملک سید الحجاب پیش حضرت شاه این لفظ گفت حضرت جهاندار چون شهریاران با تبار و بختیاران نامدار بدان اعتقادي که در حق فقرا و مساکین بینوا داشت و همیشه خود را در پناه ایشان مي‌انداخت

ملکِ سید الحجاب * (۳ ن) حضرت محمد مصطفی صلي الله علیه وسلم * -

---

(۲ ن) یقین کند

آن گندم از دست سید الحجاب بدست خود گرفت - و بر چشم خویش داشت - درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که این گندم را در مطبخ برسانند - تا براي خوردن من باریک نان پزند حضرت شهنشاه فرمود - معروف این فقیر چه حاجت دارد - درین محل ملک مذکور بازنمود - که این مردے ابوالبناة ست - هیچ استقامتي ندارد که بدان روزگار بگذراند - فرمان از خسرو جهان شد روزے یک تنکه بوجه معاش براي این فقیر از عشور و زکواة شهر بدهند - آري ملک سید الحجاب این چنین استقامتها کنانیدي - تا کار این کردار و گفتار این اسرار بجائے رسیده بود که ملک مذکور بعضي را از سلطان فیروز اقطاع میدهانید - و بعضي را نان مي‌کنانید - این‌چنین محل و مرتبه که ملک سید الحجاب داشت این‌مرتبهٔ ندیم نباشد ملک مذکور بمستور در دریاي دل شهنشاه مشهور درآمده بود - هرچه گفتے بر مزاج شاه افتادي - سبحان الله عجب خصالے و بوالعجب افعالے ملک سید الحجاب داشت - چون کسے از تاثیر حاجت بسے بیک نفسے بر ملک مذکور توجه کردي البته کار آن کس بر حسب مطلوب او برآمدي - و البته از خلق بعد اتمام کار و انجام کردار بوجه شکرانه چیزے ستدي - و این جمله بحضرت با رفعت و مکنت با رتبت جهاندار رسیدي - و هیچ چیز نگفتي - چون ملک سید الحجاب از در سراي شهریار بازگشتے و در خانه آمدي بیشتر اوقات متبرکات مشغول(۲)

(۲ ن) مشغول بقرآن و تفاسیر و الفاظ حضرت رحمن جل جلاله *

بقراءت تفاسیر الفاظ حضرت رحمان جل جلاله و عم نواله جهد بلیغ نمودي - و همیشه در لقمه و کسوت احتیاط بسیار و هشداشت بیشمار داشت - شب و روز کوشش درین کار بجد مي‌گماشت اگرچه گفته اند لقمهٔ حلال در جهان اندک ست - اما علماي شریعت و مشائخ طریقت بتحقیقت[۲] گفته - و در اسرار بیشمار سفته که لقمه حلال وجه قرض حسنه است - ملک سید الحجاب مدام و علي‌الدوام از وجه قرض خوردي - و در لباس نیز احتیاط بےقیاس کردي - آنچه مشروع بودي پوشیدي - و هرچه نا مشروع بودي[۳] گرد آن نگشتي - در ذات خود ملک سیدالحجاب جمله صفات اخلاق احسن و خصال مستحسن داشت - و البته[۴] با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبت کردے - و الفاظ ضحک بازنمودي - و حضرت شاه و مکنت شهنشاه را کلمات طیبت او بغایت خوش آمدي - چندین اهل تفتي را که حضرت شاه میخواست زنتي کند ملک سیدالحجاب در هنگام طیبت بازخریدي - مدت چهل سال کمال که دور آن خسرو خوش خصال بود پیش تخت شاهي و بارجاي شهنشاهي و مجلس نامتناهي ملک سیدالحجاب که اهل

(۲ ن) بتحقیقت گفته در اسرار بآثار بیشمار • (۳ ن) نمودي • (۴ ن) و البته با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبت کردے - و بر نصیحت حال و اقوال و خصال هریکي نامي داشتي - پیش حضرت جهاندار با هریک طیبت کردي الفاظ ضحک باز نمودي •

مثاب بود در مقام ندیمي جولانگري نمودي - و پیش از سلطان فیروز ازین جهان خرامید * * بیت *

* دنیــات که منــزل عذابست *
* پنــدار که نــزد تو خرابست *
* بر نام و نشان کس نشان نیست *
* وز مرگ بهیچ کس امان نیست *

مقدمهٔ یازدهم شرح احوال ملک شمس‌الدین ابورجا که درعهد سلطان فیروز مستوفئ ممالک شده بود

نقل‌ست ملک شمس‌الدین ابورجا برادر زادهٔ ملک مجیر ابورجا بود - پیش تخت سلطان محمد تغلق انواع رموزات حرکات و سکنات خود مینمود - این ملک مجیر مذکور را ملک کبیر مشهور در غیبت سلطان محمد امرزیدهٔ حضرت غفور پیش داخول دو پرکاله کنانیده بود - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف گفته و گوهر صدق بصدق سفته - مانا که ملک‌مجیر در عهد دولت سلطان‌محمد جهانگیر در مملکت دارالملک دهلي اقطاعي داشت - اندران ایام که سلطان‌محمد اهل عظام دنبال طغي بدنام در تهته رفته چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ در مناقب سلطان محمد مشرح نبشته است - الغرض سلطان محمد

ار تهته طلب ملک مجير فرستاد - ملک مجير ار اقطاع خويش با سوار و پيادۀ بيش سمت سلطان محمد رح نهاد - اندران ايام در شهر دهلي ملک کبير نائب غيبت بود - چون ملک مجير در جوار دهلي رسيده ار سبب ملک کبير ار تاثير تکبر و تجبر ار دهلي منحرف گشته کداراي لب آب جون رفته با ملک کبير ملاقات نکرده - چون ملک مجير درميان دوآب مرود آمده بعضی اشخاص ار رمرۀ اهل اختصاص بر ملک کبير بمستور گفته - که ملک مجير چيري هوا در سر دارد - که ار بسياري غرور بسيار و پندار باشمار بغير ديدن بندگي ملکي درميان دوآب برول کرده - و ار شهر دهلي عمدا منحرف گشته - ملک کبير (که در شهر دهلي ار جهت سلطان محمد در امور غيبت امر مطلق داشت) کوشش برين گماشت تا ملک مجير را بطلبد - بعد اتفاق بسيار و مشورت بيشمار ملک کبير نامدار درميان دوآب طلب ملک مجير فرستاد ملک مجير کام و ناکام بشتاب گام در دهلي آمد - و حشم خود را هم درميان دوآب گذاشت - چون ملک مجير بر ملک کبير آمد دران وقت ملک کبير در مسند حکومت نشسته بود - ملک مجير پايان در مقام حجاب خدمت نکرد (۲) - هرچند که جهد کردند و کوشش نمودند ملک مجير کم تدبير در محل پايان سر مرود نياورد سر بانکار بر آورد - چون ملک مجير را پيشتر بردند در مقام دوم

(۲ ن) نکرده *

هم سلام نکرد - چون ملک مجیر نزدیک ملک کبیر رفت بزبان خود لفظ سلام گفت که السلام علیکم - درین محل ملک کبیر در روي ملک مجیر بنظر تیز دید - و این کلام بر زبان گردانید - که از جهت سلطان محمد در مقام حکومت باشم - نیابت غیبت امر مطلق من دارم - ترا کدام هوا بر سر افتاد - که بغیر ملاقات من مخصوص از دهلي منحرف شده روي از من بگرداني - و سوي لشکر رخ آري - مگر تو چیزي هوا در سر داري - درین محل ملک مجیر بر روي ملک کبیر لفظي گستاخ وار گفت - که هریک شیرے را مرغزاري هست - هرگز هیچ یکي با دیگري نه پیوست - قانون جهان برین رفت - چون ملک مجیر کم تدبیر اینچنین الفاظ پیش ملک کبیر گفت غضب ملک کبیر زیاده گشت - درین محل ملک کبیر گفت - تا این حرامخوار بدکردار را پیش دربار حضرت جهاندار چون دزدان اهل اضطرار دره زنان خونخوار پرکاله کنند درین محل چون اعوانان عنیف و سرهنگان مهیب دویدند و آستینهاي ملک مجیر چون مجرمان گرفتند و جانب سیاستگاه روان کردند درین محل ملک مجیر عقل گم کرده سپید گونه گشت و انگشتان هر دو دست در دهن انداخت - و پیش ملک کبیر زبان عجز چون عاجزان کشاد - عاقبت کار ملک مجیر بی هنجار را پیش داخول سلطان محمد گردن زدند - چون ملک مذکور مانند مجرمان مشهور بسیاست پیوست همان زمان ملک کبیر از حال

این قضیه بتمام و کمال از آغاز تا انجام بر سلطان محمد نوشت - از سلطان محمد فرمان طغرا بر ملک کبیر صادر شد - و دران فرمان سلطان محمد باز دیده که اعظم همایون ملک کبیر پسندیده کرده که آن چنان خود رائي و خود نمائي را سیاست کرده *

* مثنوي *

* خطرها ست در کار شاهان بسي *

* که با شاه خویشي ندارد کسي *

القصه ملک شمس‌الدین ابو رجا برادر زادهٔ ملک مجیر ابو رجا بود ابورجا ازان گویند که ابو رجایان طائفهٔ اند از[2] ملک بالا - ملک شمس‌الدین ابورجا مردي دانا و کافي و شاعر بود - که در سخن باریک بکمال رسیدي - اول حال و در آوان مقال ملک شمس‌الدین ابو رجا در عهد دولت حضرت شهنشاه مستثني و طور مکنت سلطان فیروزشاه اهل صفا میان باریدهان دیوان وزارت تعین شده بود - چندگاه میان باریدهان بود - بعده نائب اقطاع سامانه شد - و دران ایام و بدان هنگام مقطع اقطاع سامانه ملک قبول قرآن[3]خوان امیر مجلس بود چون ملک شمس‌الدین ابو رجا در اقطاع سامانه رفت در کارها و کردارهاي عمل انطاع هریکان مصداق پیش گرفت - از غایت کنایت و کفایت و درایت و فراست ملک قبول را گرد کار سامانه گشتن نداد - در هر مصداقي چیزهاے بسیار بنیاد نهاد - که در وهم و فهم

(۲ ن) در ملک بالا * (۳ ن) قرانخان *

غیری نگنجد(۲) - ملک قبول را با جملهٔ اهل اختصاص حضرت فیروزشاه محرمیت بود - هریکی مختص در کار ملک شمس‌الدین کوشش نمود - ملک شمس‌الدین را از نیابت اقطاع سامانه معزول کنانیدند بعده ملک شمس‌الدین نیابت اقطاع گجرات یافت - بسوی اقطاع گجرات شتافت - دران ایام از پیش تخت شهریار عظام اقطاع گجرات ظفرخان بن ظفرخان یعنی دریاخان علیه الرحمة و الغفران داشت المقصود ملک شمس‌الدین چون در اقطاع گجرات رفت در گجرات نیز چیزهای بسیار بنیاد نهاد - و ابواب عملهای باریک کشاد - چنانکه مقطع را با وجود نصب حالت عزل پیشین(۳) آمد - بعد از چندگاه ملک شمس‌الدین از اقطاع گجرات نیز معزول شد - و خلق گجرات خلاص یافت - و ملک شمس‌الدین از گجرات در شهر دهلی درآمد (۴) الحاصل در آخر عهد فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواری شکارگاه طرف زمین اقطاع بداؤن و انواله رخ آورده بود و در باختن شکار و تاختن کناز تا بکار کوشش بیشمار و بسیار می‌نمود دران سواری حضرت جهاندار ملک شمس‌الدین مذکور از پیش شهنشاه مشهور شغل استیفای ممالک یافت - حضرت شاه ضیاء‌الملک خطاب کرد - چنانچه ظاهر و باطن او بیاراست - ملک شمس‌الدین

(۲ ن) نمی گنجد * (۳ ن) بدین * (۴ ن) فی الحاصل در آخر عهد فیروزشاه در سال سنه ثلث و ثمانین و سبعمائة تاریخ قمری حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواری شکارگاه طرف زمین اقطاع بدؤن *

را در دیوان وزارت اجلاس شد - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - بتقدير الله تبارک و تعالی جل جلاله سلطان فيروزشاه را اين‌گمان در دل افتاد؛ و ابواب منقلب در قلب آن‌شهريار کشاد مگر کار کنان ديوان وزارت در کارهاي مملکت و کردارهاي امور سلطنت تقصير ميکنند - و دل از هواخواهي برداشته اند - اگر شمس‌الدين ابورجا را (که در فراست و درايت مستثنی ست) در ديوان وزارت تعين کنم جميع کارها و کل کردارها را سرانجام کند - اما اين ندانست که از ذات او همه صفات بلاها خواهد زاد - که جميع مملکت زير و زبر خواهد نهاد - زيرا که مُلک حضرت آن شهريار و مِلک و مملکت آن جهاندار بفيض مفضّل(۲) کردگار و عنايت بے غايت حضرت پروردگار جل جلاله مدت چهل سال کمال آراميده بود جملهٔ خلائق بےعلائق در مقام تن آساني بودند - چون ملک شمس‌الدين ابورجا که بتقدير خدا ۱۰۵۰ استيفاي ممالک يافت براي پرداخت اوامر و نواهي آن کوشش گماشت - مصداقها در ممکت پيدا آورد - که درين چهل سال نبود - گويا که بنياد شور و اساس فتنه در مملکت دهلي بحکمت لم يزلي ازو بود *

* مثنوي *

* تقدير خدا کسے نداند *

* فردا که رود کدام ماند *

(۲ ن) فضل *

اکنون هریک افسانه از افسانهاي دلتنگي و داستانهاي فتنگيِ او شرح داده آید *

افسانۀ حالت ملک شمس الدین ابورجا با حضرت شهنشاه مصفا

اسعهذا چون در دل سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بر اصحاب مناصب دیوان وزارت خطرۀ(۲) بهرگساد افتاد بدان سبب زمام امور اموال بیت المال بدست ملک شمس الدین داد - ملک شمس الدین را مقرب حضرت خویش گردانید - ملک(۳) مشهور این چنین قرب یافت که دربوستان دل و گلستان قلب اشخاص اعلی و ادنی اشجار عداوت کاشت - در هرمحلي که حضرت فیروزشاه بودي ملک شمس الدین درمحل و غیرمحل رفتي - بلکه بحدي منزلت تقرب یافت که ملک مذکور از آثار قرب(۴) رستم را زال پنداشت - چون ملک شمس الدین در خلوتها بحضرت شاه مستثنی میرفت(۵) چون خلوت میشد(۶) حضرت شاه بکیاست کفایت معلوم مي کرد(۷) که شمس الدین ابورجا البته چیزے از کیفیت دیوان وزارت خواهد گفت - وجوهر گوهر عجیب خواهد سفت - حضرت شاه جمله خواصان خود را ازان محل دور میکنانید - هرچه ملک مذکور را

(۲ ن) عدالت • (۳ ن) ملک مذکور بدستور * (۴ ن) قربت •
(۵ ن) میرود * (۶ ن) مي شود * (۷ ن) مي کند •

در دل میبود میگفت و بازمیگشت - تا کار این کردار به محلي رسید و آثار اسرار این گفتار بمرتبهٔ کشید که چون ملک شمس الدین در محل خلوتها رفتي جمله خواصان حضرت شهنشاه بغیر گفت شاه ازان جایگاه بیرون مي‌آمدند - ملک شمس الدین را هرچه در دل بودي بحضرت شاه گفتي و بازگشتي - تا کار این کردار بحدي رسید که اگر ملک شمس الدین خواستي که الفاظ نهاني به پنهاني بحضرت شاه سلیماني باز نماید و حضرت شاه در محل بارجاي بار داده باشد ملک شمس الدین همدران محل نزدیک تخت دولت رفتي - و آستین خویش بردهن خود داشتي - و در گوش سلطان گفتي - حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که ملک شمس الدین تا بي چنین قرب یافته بود - بلکه از غایت بسیاري دلتنگي و نهایت بیشماري فتنگي ملک مذکور بمستور حضرت شاه را چنان از ره برده بود که حضرت فیروزشاه با آن جاه تمام روز شمس شمس گفتي - تا اینکه زبان خشک مي‌شد - تمام کارها و کردارهاي دیوان[۲] وزارت ملک شمس الدین ابورجا کردي - و وظیفهٔ مستوفي چیست - تا در خرچهاي[۳] مملکت که درحق خلائق سلطنت مي‌شود احتیاط کند - و با قسم جمع و باقي کاري ندارد اما ملک شمس الدین ابورجا از بسیاري قرب حضرت شاه کار وزیر و نائب وزیر و مشرف و مستوفي و مجموعدار و برید و ناظر و

(۲ ن) دیوان وزارت فیروزشاه ● (۳ ن) خراجهای ●

وقوف وظائف هرهمه (۲) فرو گرفته بود - جمله اصحاب دست از کار باز داشته - آرے ملک (۳) شمس الدین از بسیاري جاه دنیاوي از جمیع اصحاب سلطنت پناهي برگشت - چون تقرب حضرت پادشاه با رفعت یافت از غایت قرب حضرت شهنشاه دانا جمله مملکت در انداخت - و دربوستان دل جمیع اهل اختصاص حضرت تخم عداوت کاشت - و کوشش براي ستدن رشوت گماشت - و دست براي رشوت دراز کرده - و هم سلطان فیروز را بر جمیع مملکت بدگمان گردانیده و هم جمله خانان و ملوک را بر خود مدعي کرده - و هم دعاي بد خلق در کار او شده - و هم تمام سران و سروران از سلطان فیروز هراسان گشته - عاقبت کار و انتهاي کردار ملک شمس الدین ابو رجا بے هنجار خود را تلف کنانیده * * مثنوي *

* نماند ستمگاره بد روزگار *
* بماند برو لعنت کردار *

افسانۀ نشستن ملک شمس الدین ابو رجا در دیوان وزارت

چون خانجهان همچون دستوران خسروان در مسند وزارت نشستے و براي پرداخت کارها و کردارها کوششي گماشتي جمله

(۲ ن) برهمه * (۳ ن) ملک شمس الدین ندانست و از دنیاوي از جمیع اصحاب ثقات مي گشت *

اصحاب مناصب در محل خويش . مي نشستندے[2] - دران ايام خواجه حسام الدين جنيدي نيک نام مجموعدار ديوان عالي وزارت در صدر حيات بود - و در اشغالهاي امور مملکت جد بليغ مي نمود - المقصود ملک شمس الدين ابورجا طرف راستاي خانجهان درمحل مستوفيان قديم نشستے - چون کيفيت هاي مملکت و شرح کارهاي و کردارهاي سلطنت از محاسبه و مکاتبه و طلب مال از قسم زيادت و نقصان در جمع و خرچ حجت و غير حجت وقسم باقي صحيح و سقيم نويسندگان و محرران دواوين بر قانون و آئين سلاطين پيشين با مقطعان اقطاعات و عمال معاملات مي‌کردند و پيش مسند مي بردند و مي گذاردند بمجرد خواندن کاغذ ملک شمس‌الدين ابو رجا مستوفي ممالک در هر کليات و جزويات در پيوستي - و يکان تقرب باريک در قسم تحرير پيدا کردي که مجموعهٔ ديوان ابکم ماندي - و کسے را مجال نطق نبودي که سوال اورا جواب با صواب تواند گفت - و ملک ضياء الملک مردي معلم[3] و فاضل و محرر ومقرر و مدبر و متکبر بود - پيش خود جز ذات با صفات حضرت جهاندار خسرو نامدار سليمان با وقار شهنشاه کامگار شاه عالم مدار مالک باوقار سلطان فيروز شهريار ديگر کسے را درنظر نياوردي و آدمي نداشتي - چنانچه چند ديوان ابيات از تصنيف خويش نوشته و پيش تخت گذرانيده بود - و با خدمت شيخ المشائخ

(۲ ن) مي‌نشستي * (۳ ن) متعلم *

شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة و الغفران لاف زده بود - در قسم فضل کار اینجا رسانیده بود که وزیر و مشرف و مجموعه دار و ناظر و برید و وقوف و نائب مشرف و نائب مستوفي در مسند نشسته مي بودند آنچه ملک ضیاء الدین مستوفي ممالک سخن مرتب کردي خانجهان هم همبران سخن موافق او حکم کردي - و ملک ضیاء الملک با همه جهان بدي کردي - و هیچ اندیشه عاقبت نکردي - و یک کوچه (۲) براي گشت نگذاشت - ملک شمس الدین ابو رجا در وظیفهٔ هریک اصحاب شروع در گفتار بدان کردار کردي که خانجهان وزیر بے نظیر و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر پر تدبیر و مشرف ممالک و غیر آن هرهمه درین محل ساکت مي بودند - و هرهمه دم میکشیدند - و ملک مذکور اره زبان بود - طبیعت پر بیان (۳) داشت - در گفتار خود بسیار پنداشت داشت - تا اصحاب دیگر بفکر و اندیشه جواب گویند ملک شمس الدین چون کارکنان پیشین در زمان واحد بر بداهت جواب (۴) گفتي - و سخن باریک گرفتي - و با زمرهٔ محرران و فرقهٔ نویسندگان در بحث شروع کردي - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که خوشه چین مورخان باریک بین ست از ازمراتب طباع انسان بتوفیق حضرت سبحان جل جلاله چند سخنے نوشته - تا فائده باشد مر خردمندان را - گفتهٔ بزرگان ست که طبائع

(۲ ن) توجه * (۳ ن) رسان * (۴ ن) جواب داد *

برسه نوع ست - یک طبیعت را حافظ گویند - یعني آنچه در سمع صاحب طبیعت رسد البته یاد ماند - و طبیعت دوم را طبیعت مدرک گویند - و مدرک آن باشد یعني آنچه دریابد یاد ماند وطبیعت سیوم را طبیعت متصرفه گویند - اعني آنچه در یابد در محل قابل تصرف کند - این همه تصنیف مصنفان و اجتهاد مجتهدان از آثار اسرار انوار این طباع مثلثه است - چنانچه مناسب این نیک بختي نوشته * * بیت *

* نيي هرکه گوش و چشم و دهن دارد آدمي‌ست *

* بس دیو را که صـــورت فرزند آدم ست *

في القصه ملک شمس الدین ابو رجا البته خالي ازین هرسه طبیعت نبود - از تاثیر این طبائع ثلثه بود که اینچنین پادشاهي با جاهي صاحب تختگاهي را ملک شمس الدین ابو رجا از ره برده - و برکل مملکت بدگمان گردانیده - اینچنین اصحاب مناصب دیوان عالي وزارت دام عالیا با آن کثرت مهارت و فراست در تماشاي گفتار و کردار ملک شمس الدین ابکم ماندند * * بیت *

* هرچه شاه آن کنـــد که او گوید *

* حیف باشد که جز نکـــو گوید *

افسانهٔ گله کردن ملک شمس‌الدین ابو رجا ازان اصحاب دیوان وزارت پیش

حضرت شهنشاه اهل بصارت

چون ملک شمس‌الدین در مملکت و امور سلطنت قابض و ضابط گشت و در کارها و کردارها در نشست یک روز در محل خلوت پیش شهنشاه رفت - درین محل حضرت شاه فرمود شمس کجا بودي - و کدام ابواب کردار کشودي (۲) - ملک شمس‌الدین باز نمود و حضرت شاه را بزبان احسن ستود - و این لفظ فرمود که در دیوان بودم - این مقدار ملک شمس‌الدین گفت و ساکت گشت (۳) - از حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بتکرار فرمان شد - شمس کارها نیکو مي شود - درین محل ملک شمس‌الدین سر فرود افگند - و چیزي نگفت - حضرت شاه سوم کرت گوهر اسرار سفت - که شمس من از تو مي پرسم جواب سبب چه نمیدهي - ملک مذکور بحضرت شهریار مشهور گفت که بیچاره شمس چه کند - هر همه یکي گشته میان چند روز من بندهٔ درگاه را تلف خواهند کنانید * * بیت *

* مزن فال بد که آورد حال بد *

* مبادا کسے کو زند فال بد *

ملک شمس‌الدین مذکور براي خود فال بد از زبان کشید همان دید ازین کلام حضرت شهنشاه عظام فرمان فرمود سبب چه هرهمه متفق شوند - ملک شمس‌الدین ازین باز نمود چون هر همه متفق شوند عاقبت کار و انتهاي گفتار روزي باشد که چیزي پیش بندگي تخت

(۲ ن) میکشودي * (۳ ن) شد *

بار نمایند - و من بنده را تلف کنانند - چون جملهٔ اصحاب یکي شوند گفتهٔ[2] من بیچاره[3] که بجاي مي آرد - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار نیکنام فرمان فرمود - که اي شمس من هرگز گفتهٔ کسي بیک نفسي در حق تو نشنوم[4] - تو بخاطر فراغ دنبال کارها و پرداخت کردارهاي دیوان باش - انشاء الله تعالی جل جلاله و عم نواله فردا بر اصحاب دیوان چه میکنم - چون روز دوم شد حضرت شاه بر قانون و آئین تاجداران صاحب تختگاه در محل با جاه بار داد - و بر خانجهان فرمان شد - تا جمله اصحاب مناصب دیوان عالي وزارت دام عالیا با نویسندگان ایشان و یاران دیوان و نقیبان هرهمه را پیش تخت سازد - خانجهان در همان زمان هر همه را پیش برد درین محل چون شهنشاه اکمل ایشان را دید پیشتر طلبید - و رخ مبارک بسوي خانجهان آورد - و فرمود خانجهان این کیست یعني شمس‌الدین ادورجا - درین محل دستور مسطور بار نمود مستوفي ممالک - بار از حضرت شاه فرمان شد مستوفي چه باشد خانجهان گفت خرچهاي مملکت صحیح کند - دران محل ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک حاضر بود و بدان باطر - علي الفور چون هور بار نمود - که ملک ضیاء الملک مستوفي ممالک و کارگذار

(۲ ن) شدند * (۳ ن) گفت من بیچاره که مي آرد شنید *
(۴ ن) ازینجا بسبب نا تمام بودن دیگر کتابهاي قلمي از یک کتاب قلمي تصحیح کرده شد *

دیوان عالي وزارت - چون نظام الملک نائب وزیر ممالک این چنین
گفت لفظ مذکور بر مزاج حضرت شهنشاه مشهور موافق افتاد - و
این کلام از درج دهن کشاد - و برین نوع اعلام داد - فرمان فرمود
آري چنین ست چنانچه میگویند - شمس کارگذار دیوان وزارت
درین محل حضرت جهاندار اکمل تکرار کرد که خانجهان از شمس
چیزي کار دیوان تو برمي آید - خانجهان گفت تا آنکه ملک
ضیاءالملک در دیوان وزارت معین شده است از کارها و کردارهاي
ملکي بکلي بیغم شده ایم - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز
فرمود - که خانجهان کسی که در کارها و کردارها حاوي باشد جمیع
سکان گلستان مملکت و کل متوطنان بوستان سلطنت با او دشمني
کنند - اگر کسي از تاثیر عداوت بسي پیش تو بگوید که ضیاءالملک
در غیبت تو ترا بدیهاي قبیح بزبان فصیح بصریح میگوید تو سخن
صاحب غرض در گوش کني - و عقدۀ نقار در دل اندازي این نوع
چگونه باشد - با شمس بنیاد عداوت نهي درین عداوت خرابيء
کار ما میشود این چگونه باشد - خانجهان گفت ملک ضیاءالملک
هرگز بد نگوید - و من بنده گفت کسي در حق ملک ضیاء الملک
استوار ندارم - برین محل دستور اکمل قسم عظیم بر زبان راند - بعده
حضرت شاه و مکنت شهنشاه رخ جانب محرران دواوین آورد
و این لفظ از زبان بر آورد - که اي خواجگان شما محرران مملکت
و نویسندگان سلطنت هستید - هر یکي از شما بعضي نویسندۀ

مشرفست - و بعضي نويسندهٔ مستوفي - و بعضي نويسندهٔ وزير و بعضي نويسندهٔ بريد - چون شمس در ديوان باشد و اصحاب شما از سبب موانعي در خانهٔ خود ماندہ باشند و شمس را بديدن كاغذے يا رجوع دفتري ضرورت افتد دران هنگام شما را سواي اين گفتن چارهٔ نيست كه اصحاب خود را خبر كنم بعدهٔ بدهم بدين صورت كار ما در حيز تعطيل افتد - چون حضرت شاه و مكنت شهنشاه اين لفظ فرمود جملهٔ محرران و كل نويسندگان سر بر زمين آوردند و دعاي شاه و ثناي پادشاه از زبان بر آوردند - و بحضرت شهنشاه چون دولتخواهان بارنمودند و هرهمه متفق گفتند - كه چون ملك ضياءالملك كاغذي و رجوع دفتر از ما بطلبد هرگز حواله بر اصحاب خود نكنيم في‌الحال بدهيم - درين محل خانجهان چون دستوران دانا و وزيران مستثني گفت - و جوهر گوهر بر مزاج حضرت شاه سفت - هر آن محرريكه در امر ملك ضياء الملك يك‌لحظه و يا يك‌لمحه تقصير كند و يا توقف نمايد سزاي او كنم - بشنيدن اين‌كلام حضرت جهاندار عظام بغايت و بے نهايت خورم شد - حضرت شاه براي بزرگي و عظمت ملك شمس الدين ابو رجا را باراني خاص از اندام مبارك كشيدهٔ در برش پوشانيدهٔ - و تمام اصحاب ديوان را يار او گردانيدهٔ - ازان روز باز ديوان وزارت بكلي دست از كارها و كردارهاي مملكت باز داشته چنانچه مناسب اين‌حال آن شيخ‌صاحب قال در گلستان مقال خود براي تذبهٔ دوستان نوشته * * بيت *

* حذر کن ز دود درونهای ریش *
* که ریش درون عاقبت سر کشد *
* بهم بر مکن تا توانی دلی *
* که آهی جهانی بهم بر کشد *

افسانهٔ سخن سخت گفتن ملک شمس الدین ابو رجا بر روی خواجه حسام الدین جنیدی برگزیدهٔ حضرت خدای تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله

چون ملک شمس الدین ابو رجا را محرران دیوان وزارت و نویسندگان اهل بصارت و مقطعان مملکت بعهدهٔ ضبط شدند و در زیر امر او مامور گشتند ملک مذکور دو وقت در دیوان می‌نشست - و کیفیتهای جزوی و کلی پیش او می‌گذشت - و خانجهان بر آئین دستوران یک وقت در مسند نشستی - و یکپاس روز مرتب نشسته بودی - از کارها منحرف شده مکدر خاطر بودی بعده ملک شمس الدین ابو رجا تا دو و نیم پاس با جمیع اشخاص در دیوان بودی - و رعب خویش از اسرار کفایت بیش باهل عمال نمودی - و آخر وقت نیز در نماز پیشین تا یکپاس شب در دیوان می‌نشست - و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات پیش میگرفت - چون

ملک مذکور از تاثیر غرور و پندار مشهور از در سراي بازميگشت چندان هجوم از اشخاص خاص و عام بتمام برابر او بيرون مي‌آمدند که سینه بسینه سائیده شدي - و ملک شمس الدین میان نویسندگان دواوین قرار داده بود بلکه خط کرده بود که هرکه از ایشان پیش از آمدن من در دیوان نیاید و بعد ازبازگشتن من باز نگردد او را تدارک الیم کنم - و استقامت او باز آرم - و در بوستان آمید او خار قبیح بصریح بکارم - مسکین نویسندگان و بیچاره محرران (که مدت چهل سال کمال در عهد دولت خسرو خوشخصال راحتها گرفته و مدام و علی‌الدوام بربستر راحت بفرحت خفته و همیشه گوهر تنعمي به بیغمي سفته و یکایک درین مشقت افتاده) حالت این بیچارگان و مقالات این در ماندگان بتقدیر حضرت سبحان و الله رحمن جل جلاله و عم نواله بدشواري کشید - و در مقامات اضطراري رسید - اتفاقا شبي ازشبها ملک شمس الدین ابورجا و خواجه حسام‌الدین جُنیدي در دیوان نشسته بودند - و نویسندگان دواوین برآئین پیشین کیفیت کارخانه با متصرف آن کارخانه پیش دیوان برده بودند - و هر یک چیزها پیشتر میگذرانیدند - ملک شمس‌الدین از هریک چیز با اصحاب تمییز سوال و جواب میکرد - و در بحث عنف بر مي‌آورد ناگاه درعلین گفتار و .ر. [illegible] که خرچي دران-کارخانه در سنون گذشته، غیر پسند رفته بود - دران محل ملک شمس الدین در بحث شروع کرد - و بر متصرف آن کارخانه گفت - که اي فلان این چنین

خرچ غیر پسندیده بگو که کرده - آن متصرف بازنموده که دیوان خرچ کنانیده - درین محل ملک شمس‌الدین رخ بخواجه جنیدي آورد و این کلام باهتمام از تاثیر رعونت تمام بر آورد - و گفت که اي خواجه این گندگیها و نا رسیدنیها کار شماست - در کارها و کردارها که من نشسته راست مي‌آرم اگر شما را در کارها و کردارها احتیاط شود من چندین خون نخورم - و این مقدار مشقت نه بینم - ملک شمس الدین ابورجا همین مقدار لفظ گفت - و مهرهٔ عنف سفت و بالاي جامخانهٔ دیوان ایستاده گشت - بندگي خواجه جنیدي را هم بالاي جامخانه گذاشت - و خود راه برداشت - دران وقت این مورخ ضعیف بدان مجلس حاضر بود - و درین گفتار ناظر معهذا چون ملک شمس الدین ابو رجا ازان جا رفته و خواجه را همانجا گذاشته درین مجلس خواجه جنیدي مستقبل قبله ایستاده و بدست راست از سبب بےحرمتي پیش محاسن خود گرفته و چشم پرآب کرده رو بسوي آسمان آورده - و این کلام باهتمام تمام از زبان برآورده - و گفته الهي تو برهمه پادشاهي - بکرم عام و شفقت تمام من بنده را باز درین جامخانه نیاري - تا بوقت پیران سال و درایام ضعف کمال ازدست این مشتي بےهنجاران بےباکان فضیحت نشوم - و با آب روي ازین جهان روم - بندگي خواجه جنید این سخن گفت - و از بالاي جامخانه سمت خانه باز گشت - سبحان الله و بحمده همدران شب خواجهٔ بزرگوار را تب گرفت - بعد از ششم روز

ازین دنیا بسوی عقبی خرامید - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری که هریک بنده را در درگاه حضرت بی‌نیاز الوهیت صمدیت جات قدرته و علت کلمته عجزی و زاری و نیازی دیگرست و کاری و باری و ساری بیشترست * * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *

* کمر بخدمت سلطان ببند صوفی باش *

رفع بزرگی خواجه جنیدی - خواجهٔ مذکور مردی صالح و متقی و متدین و امین و راستکار و خوش گفتار و نیک رفتار و احسن کردار و تمام وقار بود - و مرید خدمت شیخ المشائخ شیخ رکن الحق و الشرع والدین ابو الفتح قدس الله سره العزیز بود - یک کرامت همین بود که بمجرد مناجات حاجات بحضرت قاضی الحاجات آله بی جهات اجابت امتداد - و بحضرت الوهیت مجیب الدعوات جل جلاله و عم نواله ورد یافت - و سر بر آستانهٔ دار البقا نهاد - تا معلوم جهان و جهانیان و عالم و عالمیان گردد که در عهد دولت فیروز شاه بعنایت حضرت آله این چنین اهل قلم مجیب الدعوات بودند - و کارهای حاجتمندان و کردارهای مستمندان باتمام می رسانیدند اکنون بعنایت بیچون و حمایت بیچگونه جل جلاله و عم نواله بار آمده شود بر سر سخن - یعنی ملک مذکور از آثار غرور و اسرار فجور بر خواجه جنید مشهور مواخذه کرد - و بر آئینه جمال پاک او کلف عیب پدید آورد - و بی باکوار کلام از زبان برآورد - و در

واقعهٔ حال این معنی نبود که جنیدی در کارها و عملها نرسیدے
و یا از قسم فهم کارکنی قاصر بودے - و یا سند کارهای ملکی
ندانستے - همه میدانست - آرے رسمیست قدیم و آئینیست مستقیم
چنانچه والی مملکت باشد و هر مهرهٔ که از قسم روش خویش
می‌تراشد جمله توابع او بر مزاج آن پرداخت رسانند - و بر مزاج آن
کوشش بیش گمارند - اگر در عهدی پادشاهی دست بظلم دراز کند
هرآئینه خلائق دیگر که تبع او اند مانند شیر باندک قیل و قال و
مقال بد حال بر خلائق ظلم کنند - و در هر عصری و نوبتی و دهری
چون پادشاهی با جاهے دین پناهی صاحب دستگاهی دانا و آگاهی
در شهری عدل و فضل و بذل کند متعلقان او نیز راه عدل و فضل
و بذل گیرند - و انصاف پیش گیرند - و متابعت والی خود کنند
که الناس علی دین ملوکهم * * بیت *

* پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیردست *
* دوستدارش روز سختی دشمن زور آور ست *
* با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین *
* زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر ست *

فی الحاصل همچنین سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله جل جلاله
و عم نواله در دور عظمت و طور مکنت خویش از تاثیر خوف
قهاری و هراس جباری حضرت پروردگار غفار ستار آمرزگار کامگار
جهاندار جل جلاله و عم نواله بر جمیع خلائق کبار و صغار احسان ورزیده

و حکم شرع کرده - و بحلم فراوان عمر بسر برده - خیانت هریکي از قسم ملکي و مالي بخشیده - و در مدت چهل سال کمال هیچ کارکني را سیاست نکرده - و در عهد سلاطین ماضیه از سبب اندک خیانت و طلب مالي قلیل اهل عمال پراغفال پریشان حال را سیاستهاي گونا گون و شدتهاي روز افزون شدي - در عهد دولت و دور مکنت فیروزشاهي هیچ کارکني را و کاردارے را سیاست نشد مگر قاضي صدرالملک مقطع خط مهوبه را - و آن چگونه بود - مانا که بر قاضي صدرالملک موازنهٔ پنجاه لک سکه باغ معاملتي فرود آمد آن باقي را بتمام او تلف کرد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که پسر قاضي صدرالملک یک پاتر را بر خود داشته بود - با او انواع تمتعات مینمود - او را هرروز پنج سیر مروارید را چونه براي خوردن مي بایست - مردمان پسر قاضي صدرالملک این قدر مروارید را چونه آن پاتر را میخورانیدند - المقصود چون بر قاضي صدرالملک مقطع خط مهوبه این قدر باقي دیواني بیرون آمد با آن هم سلطان فیروزشاه صاحب فتح و جاه او را نمي‌گشت - و میگفت که خون همچو تونیي که ریزد او سر خون خود میدارد - او خود التماس کرد و این لفظ از زبان خود بر آورد که من از سرخون خویش باز آمدم - درین محل راویان روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده که قاضي صدرالملک را زحمتي شده که از تاثیر آن زحمت دلیل هستيِ خود دشوار

مي دانست - و بدان سبب قاضي صدرالملك در مهوبه خود را
در چندين جنگها انداخت - چون تقدير او نبود سلامت مي ماند
چون باقي مال اقطاع بر او فرود آمد او خود التماس كرد كه
من بنده از سر خون خود بازآمدم - بعده او را پيش دربار
حضرت جهاندار سياست شد - الغرض چون دور پادشاهي و طور
شاهنشاهي فيروزشاهي اين‌چنين بود هرآئينه جملهٔ محرران و جميع
نويسندگان آن عهد بر زمرهٔ عمال و فرقهٔ كاركنان پراغفال همه حال
وبهمه احوال عفو ميفرمودند - و در حجتها تاكيد بسيار نبود - وگرنه
معاذ الله كه از ذات شايسته صفات خواجه جنيدي و خواجه شرف
مالوه ذرهٔ خيانت آيد - و يا شمهٔ آثار مداهنت روي نمايد - و يا بغير
تبليغ وفرمان طغرا خرچي غير پسند شود - اما ايشان باندك حجت
بسنده كرده بودند - آرے بوالعجب اسرارے - بارها درين گفتار ها آن
شهنشاه با جاه سلطان فيروزشاه فرمودي كه من دست چپ خود را
استوار ندارم - وخواجه شرف مالوه را استوار بدارم - حاصل ازين آنست
كه هر يكي دران عهد اين چنين اشخاص بودند - و هر همه قناعت
داشتند - و مردمان مصلح بودند - معهذا چون ملك شمس الدين
اهل هوا در ديوان وزارت نشست مصداقهاي سلاطين ماضيه پيش
گرفت - بدان سبب بر اهل ديانت و امانت لفظ عيب گفت
و اين جمله از آثار ناداني و رعونت نفساني و تاثير حرص انساني
و اشكال وسوسهٔ شيطاني ست - در اقامت اين چيزها موجب

ندامت و شماتت ست - زمرهٔ اهل عقل و فرقهٔ ارباب فضل
از سبب مصلحتي عارضي مردمان معتبر را در معرض ملامت و
اهانت نيارند - زيراچه عجب قومي اند زمرهٔ کارکنان و فرقهٔ عابدان
هر يکي کارهاي تحرير و کردارهاي تقدير از قليل يا کثير نهايت
بدانند - اما چون روش سلطان فيروزشاه بالهام حضرت الله همه
وقت سوي علم و احسان و ايثار بودي و براي منافع خلق کوشش
مينمودي بدان سبب جميع کارگذاران عهد دولت او در محاسبهٔ
اعمال عمال سهولت ميگرفتند - و متابعت ملک خود مي‌کردند *

* شعر *

* زور منديي مکن بر اهل زميـــن *
* تا دعايت بر آسمـــان نـــرود *

افسانهٔ عيب کردن ملک شمس الدين ابو رجا بر اصحاب مناصب ديوان عالئ وزارت دام عاليا

چون ملک مذکور از آثار قرب شهنشاه مشهور در ديوان وزارت
چون هوا خواهان ضابط گشت جمله اصحاب در روزگار پستي‌نشستند
ملک شمس الدين بر اصحاب ديوان الفاظ عيب گفت - و جوهر گوهر
نا حفاظي سفت - بعضے را گفت مشتي مخلوليان - يعني پدران
ايشان در ديوان وزارت کاري و شغلي داشتند - چون نقل کردند

حضرت شاه در باب پسران ایشان مرحمت کرد - و شغل پدران به پسران داد - و ایشان از کارها و کردارهاي دیوان وزارت و عملهاي آن قاصرند و از آثار ادراک مایوس و غافل - ایشان مشتے از طائفه مخلولیان اند وبعضی را لنگر جامخانه نام کرده بود - یعني چنانچه لنگر جامخانه دروقت فراش جامخانه درکرانۀ آن میدارند تا جامخانه از آسیب باد سرد نجنبد هم همچنین ملک شمس الدین فرمود بعضي اصحاب دیوان وزارت از عقل و کفایت خالي و عاري اند - و بوقت نشستن وزیر ایشان پیش مسند مي آیند - و طریقۀ لنگر جامخانه بالاي جامخانه مي نشینند - و از کارها و عملهاي مملکت هیچ نمیدانند گویا که سنگها اند - هم همچنین ملک شمس الدین بارها با محرمان خود کفتي و مهرۀ محبت سفتي - که خانجهان را درکرانۀ چاه رسانیده ام - همین یک زینه مانده است - بعضي از حال غفلت و سهو جبلت او در کارهاي دیواني پیش حضرت سلیماني چنان بازنموده ام که سلطان فیروزشاه برین شده است تا خانجهانرا از دیوان وزارت معزول کند * * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *

* که نام بزرگان بزشتي برد *

آري عجب کاري وبوالعجب کرداري - آن روز که ملک شمس الدین ابورجا را بند کردند و جلا وطن گردانیدند مردمي نزدیک او رفت وگوهر اسرار سفت - و گفت اي ضیاء الملک تو خود را کافي و

عاقل و فاضل و کامل بگویانی ؛ از آثار عقل نباشد که خود را درین معرض آری - ملک شمس الدین بران شخص گفت چکنم مرا با وزیري کم ذات و دستوري نادان صحبت افتاد که او مدام ابواب بے فهمي کشاد - چنانچه روزي از روزها کیفیت شخصي پیش وزیر آوردند - مانا که آن شخص چیزي خیانت کرده بود و وي را خیانت ثابت شده - من بران شخص بحجت بر آمدم و برو الفاظ معاملت گفتم - دران محل خانجهان آغاز کرد ملک ضیاء الملک بر بندگان الله تبارک و تعالی بسیار نه پیچند - اگر خدا بر بندگان عدل کند آثار وجود ایشان نماند - درین باب چنانچه حدیث پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم ست - کما قال النبي صلی الله علیه و سلم هل جزاء الاحسان الا الاحسان - خانجهان این آیهٔ کلام الله را حدیث ساخت - دران محل من گفتم که خوند خان این آیهٔ نص کلام الله است - که الله تبارک و تعالی فرموده حدیث نیست - خانجهان معلوم کرد که آیهٔ قرآن را لفظ حدیث گفتم - خانجهان گفت خواهي این حدیث باشد خواهي نص باري بهمه حال احسان نیکو چیزیست - اکنون وزیري که میان نص و حدیث فرق نداند او چه وزارت تواند کرد - القصه بطولها و عن قبولها ملک شمس الدین ابورجا بر کل اصحاب این چنین عیب آغاز کرد - الفاظ تکبر و کلمات تجبر از زبان بر آورد - بلکه در کل دیوانها دست انداخت - چنانچه دیوان عرض و دیوان رسالت و دیوان

بندگان زیر حکومت او شدند - و کار مقطعان بجائے رسیدہ و بمرتبۂ کشیدہ که چون مقطعان از اقطاعات در حضرت مي آمدند اول در خانۂ ملک شمس الدین ابورجا میرفتند - و اورا مي دیدند بعدہ پایبوس سلطان فیروز میکردند - و مسکین متصرفان کارخانہا همیشه در زیر پاي او مي‌بودند - و خانجہان نیز چون اصحاب تمییز همان حکم کردے که دران مطلوب ملک شمس‌الدین بودے - چون ملک شمس‌الدین دید که حضرت شاہ فیروز وابستۂ کمین من گشت و وزیر محتاج کلام من شد و جمله مقطعان اقطاعات و عمال معاملات مطیع و منقاد من گشتند راہ طمع ملک شمس‌الدین (که براي آن تعبیه کردہ بود) پیش گرفت - و درین کار از دل و جان در نشست و دست بر رشوت دراز کرد - هم بر خلق سختي کردے - و هم از خلق رشوت ستدے - دوم روز سیوم روز خالي نبودے که حضرت شاہ سلیمان جاہ باراني کسوت خاص از وجود خویش از آثار شفقت بیش دادے - آرے بوالعجب اسرارے - هرانکس که بر سلاطین امامان دین هواخواهي کند (تا رضاي پادشاہ و پیشواي ایشان پیش گیرد براي آن تا ازین چہار گوهر آبدار یک گوهر نامدار بدست آید) چہار طائفۂ اند - یک طائفه براي آن هواخواهي کنند تا پادشاهي را مخلص باشند - و همه وقت گوهر حلال خواري تراشند - و براے قوام مملکت و نظام سلطنت مدام و علی الدوام در هواخواهي کوشند - و ذرۂ طمع در دلہاي ایشان نباشد - زهے

این طائفهٔ حلال خوار و دوستدار - و طائفهٔ دوم برای منتشر شدن نام و آوازهٔ خویش از تاثیر نخوت پیش هوا خواه پادشاه باشند - و برای زیادت شدن جاه و منزلت دنیاوی اخلاص نمایند - توپیرات مالا یعنی پیش پادشاه نمایند - و احداث حدید کنند - بدان سبب خلق خدا مستهلک گردد - چنانچه خواجه شرف الدین قاسی در عهد سلطان علاء الدین کرد - برای توپیرات لایعنی مملکت را مستهلک گردانید چنانچه از حالت آن این موح ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب علائی بتوفیق حضرت کبریائی مشرح بازدیده - اگرچه این طائفه مخلص باشند بیک وجه محرم باشند در حقیقت - زیراچه از توفیرات بسیار و کاویدن بےشمار مملکت روی صحرایی آرد *

* بیت *

* طمع را تا توانی دور میدار *

* بسا سر زین طمع برباد رفتست *

طائفه سیوم هواخواهی سلاطین بریا و نفاق کنند برای خلاص جان خویش - اما زمرهٔ سلاطین و فرقهٔ امامان دین عجب قومی اند در کلیله و دمنه نوشته است عجب گوهری سفته است - که ایشان مانند جمال امرد و جوانی عورت اند - و طائفهٔ چهارم هواخواهی برای طمع خود کنند - چنانچه ملک شمس الدین ابورجا کرد - از غایت هواخواهی سلطان فیروزشاه را بر تمام مملکت و کل سلطنت بدگمان گردانید - و خود دست در طمع دراز کرده از همه مقطعان

اقطاعات و عمال پرگنات و متصرفان کارخانها رشوت ستد - انگاه درباب او سخن مستحسن گفت - تا کار رشوت بجائے کشید و بمرتبۀ آرامید که ملک شمس الدین بر اهل عمال بے غایت و بے نهایت پیچیدگي میکرد - چنانچه آن بیچاره بیچاره شدي - و در عالم تحیر افتادي چون ازو رشوت ستدي بعد ازان ازسر او باز آمدي - در اول حال و ابتداي مقال چون ملک شمس الدین خواستي که برکسي پیچ و سختي کند او را پیش وزیر کردي - چون ازو رشوت ستدي باز پیش خانجهان چنان ذکر او کردي که او را خلاصي دهانیدي - و خانجهان نیکو دانستي که ملک مذکور بمستور سبب رشوت چنین میکند خانجهان بر تائید قول ملک شمس الدین حکم کردي - براي آن تا نابکار ابورجاي بےهنجار از آزار وزیر بازآید - و حضرت شاه و مکنت شهنشاه را معلوم گردد که مخلص درگاه کیست و منافق درگاه کیست - و همانکس که ملک شمس الدین را رشوت دادي همان زمان پیش خانجهان آمدي - و ازان حال بتمام و کمال باز نمودي که من بنده همین لحظه چندین رشوت داده ام - درین محل خانجهان فرمودي اي نادان راي هرچه ابورجا میطلبد باید داد - تا حکم خداي عز و جل چیست - سبحان الله و بحمده وقتي کاري از کارهاي ملک سید الحجاب بر شمس الدین افتاد - دران ایام بتقدیر حضرت علام جل جلاله و عم نواله ملک سید الحجاب نیکنام برابر رکاب سلطان فیروزشاه در سواري بود - کسان ملک سید الحجاب هرروز

در خانهٔ ملک شمس الدین آمد و شد میکردند - و براي اتمام کار خود مزاحم میشدند - چون اهمال و اغفال او بسیار دیدند از حال آن مقال و قیل و قال احوال کار بتمام و کمال در لشکر بر ملک سید الحجاب نبشتند - و برین جمله باز نمودند - که البته ملک ضیاء الملک در کارهاي بندگي ملکي اهمال میکند - براي او نوشته بفرستند - ملک سید الحجاب مکتوبي براي ملک شمس الدین نبشت - و انواع اشجار محبت درگلزار مؤدت کشت و در پایان قرطاس این بیت نوشت * * بیت *

* چنــد روزي دزد اگر قصــد متــاعي کردهٔ *

* خانه هم خالیست خصم خانه هم بیدار نیست *

هم بدین طریق تمام خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت فیروزشاه دشمن او شدند - و در پی او افتادند - دران ایام و بدان هنگام ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک (که در عهد سلطان تغلقشه در ممالک شده بود و خطاب خانجهان یافته بود) در صدر عزت جولانگري میثمود - روزي از روزها ملک زاده فیروز و ملک شمس الدین یکجا نشسته بودند - دران وقت پیش ملک شمس الدین محاسبهٔ اقطاع میگذشت - در هر یک لفظ ملک مذکور الفاظ پیچپش میگفت - چنانچه آن کار کن را پاي از ته میرفت - درین محل ملک زاده فیروز جوهر گوهر احسن سفت - و.کلام مستحسن گفت ملک ضیاء الملک این دو چیز هرگز دست نخواهد داد - هم زبان

دراز و هم دست دراز -- اگر زبان دراز میکني دست را کوتاه بايد گردانيد -- درين محل ملک زادهٔ مذکور بمسطور گفت ملک ضياء الملک من شنيده ام که شما را در ديوان عرض هم شروعي شده است -- تا سلسلهٔ ياري ياران در جنبش آيد -- ملک شمس الدين گفت -- چه ميکنم مشتي دزدان مانند رهزنان جمع آمده اند و دزديها ميکنند - از استماع اين کلام و شنيدن اين پيام ملک زادهٔ نيکنام فرمود که ملک ضياء الملک نيز شده است که هر همه يکي شوند و متفق گردند -- صاحب تاب آور گردند نبايد که بر تو روز را بسر آرند * بيت *

* پندم دهندم بشنوم خواهم که صبري هم کنم *
* چون تو بخاطر بگذري دل باز خسرو را همان *

افسانهٔ جلا وطن کردن سلطان فيروز ملک شمس الدين را در صرقات ميان نهالستانها

معهذا خانجهان را کار ملک شمس الدين مهم را از اهم پيش آمد - و از اصحاب ديوان وزارت از جملهٔ متقدمان اهل بصارت و مهارت کسي آن چنان نبود که با ملک شمس الدين ببيان مليح و زبان فصيح تصريح مقالات معاملتي تواند کرد - زيراچه بندگي ملک الشرق و ملک نظام نائب وزير ممالک و خواجه حسام الدين جنيدي پرتدبير و خواجه شرف مالتوه صاحب تحرير و تقرير اين

چنین بزرگوار کبار که اهل این کار بودند هر همه ازین سراي فاني سوي سراي باقي خرامیدند - اگرچه خواجه رکن الدین پسر خواجه جنیدي و خواجه یمین الدین پسر خواجه شرف الدین مالوه کار پدران خود یافته بودند بر دفاتر خود مي‌نشستند از غایت قربت ملک شمس الدین دم زدن نمي توانستند درین محل خانجهان براي پرداخت کارها و کردارهاي دیوان وزارت نائب اشراف ممالک ملک خطرالدین را مردي کافي و صالح و عاقل و دانا و فراهم در امور ملکي و مالي با مهارت یافته - در غور عمل عمال رسیده - در بحث نکات تحریر و گفتار تقریر نهایت دریافته - خانجهان اسرار نهاني به پنهاني بر ملک مذکور بمستور کشاده - و از حالت مقالات ملک شمس الدین آگاهي داده - که چنان میباید کوشید که این خار قبیح ازین گلزار فسیح بصریح باید کشید - چون از زبان خانجهان شنیدند جمله اصحاب دراوین یکجا شدند - و ملک فضل آله علي بلخي اگرچه نائب مستوفي بود محرر میماند - المقصود بحکمت حضرت ودود جل جلاله و عم نواله جمله اصحاب دیوان در علمهاي ملک شمس الدین شروع کرده نظر بر جمال اوراق عمل ابورجا انداخته دفاتر اقطاع سامانه و گجرات سمت پیش داشته - در هر یک رموزات عملیات براي تحقیق نکات ذهن گماشته - پس نیمتهاي ابورجا بر دست آورده پیش دستور مستور باز نموده - چون

مزاج حضرت شاه بر او بغایت و بي نهایت صالح بود
خانجهان براي گذرانیدن مکث میذمود - همدرین میان بتقدیر
حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله کار ملک عبد آله کارکن
پیش ملک شمس الدین افتاد - چنانچه ملک عبد آله مذکور
پیش حضرت جهاندار مشهور بصریح کلمات قبیح ابورجا بزبان
ملیح بیرون داد - و ابواب راستي بدرستي و درشتي کشاد - راویان
روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده اند که ملک عبد آله
کارکن از آل پادشاهان خراسان بود - بحضرت فیروزشاه خدمت
میکرد - مانا که ملک عبد آله مذکور دو پرگنه داشته - دران
هردو پرگنه از رقم دیواني و محصول قانوني زیادت حاصل میشد
ملک شمس الدین هم در پرگنات او پیچید - و کارکنان او را
آزارید - و در مباحثه و محاسبه کشید - خانجهان نیز چون اصحاب
تمییز از سبب مصلحت الفاظ معاملت از زبان کشید - عبد آله
کارکن بر ملک شمس الدین منت بسیار کرده - و از دل و جان
برو رجوع آورده - چون مصداق ابورجا بر پیچش بود منت
عبد آله نشنید - ملک عبد آله کارکن از احوال این حال بر
خانجهان گفته تا ابورجا را از سر من باز دارد - دران محل
خانجهان بر ملک عبد آله مذکور گفت که خصال ابورجا
که افعال او قبیح ست تا چیزي نستاند هرگز از پیچیدن نماند
درین محل دستور اکمل بر ملک عبد آله بسیار گفت - و بعده

اورا برین آورده تا شرح این مقال و فصل این احوال و افعال
و قیل و قال بد خصال ابورجا در سمع مبارک حضرت فیروزشاه
رساند - و جهانی را از شر ابورجا خلاص سازد - معهذا روزی از
روزها حضرت شهنشاه مصفا در محل بارجایی با صفا بار داده بود
و ملک عبد آله کارکن پیش تخت فلک رفعت دام رفیعا بازنمود
و ابواب راز خود باز کشود - آغاز کرد که از صدقهٔ شاه جهان
و شهنشاه دوران بندهٔ درگاه و اکمینهٔ این بارگاه دو پرگنه دارد
و ملک ضیاء الملک در پرگنات بندهٔ درگاه بغایت و بی نهایت
می پیچید برای آن تا رشوت ستاند - درین محل حضرت فیروزشاه
اکمل ملک شمس الدین را طلبید - و این لفظ از زبان بی زیان
خود کشید - فرمان شد عبد آله چه می گوید - ابورجا بازنمود
که پرگنات ملک عبد آله محصول اندکست - و حاصل بسیار
و بی شمار ست - ملک عبد آله جوهر گوهر ملکی نکات مشهور
سفت - و گفت که از صدقهٔ شاه جهان تمام مملکت دار الملک
دهلی بعنایت ازلی جل جلاله و عم نواله در عهد دولت شاهی
و طور مکنت شهنشاهی خراجها و محصولهای که هست یکییا
بده رسیده - هرکجا که تو رشوت می ستانی ازو میگذری - و هر که
ترا رشوت نمیدهد بر او قصد می نمائی - من بنده رشوت ندارم
ترا از سرخود چه نوع باز آرم - هر آئینه در کار من پیچش
بسیار و قصد بیشمار ست - درین محل جمیع اعوانان حضرت

سلطنت و انصار مکنت مملکت که دران محل حاضر بودند بیک اتفاق باز نمودند - و ابواب باطن بظاهر کشودند - و متفق اللفظ والمعني گفتند - هم همچنین است که ملک عبد الله باز نموده حضرت فیروزشاه پادشاهي با فراست و کیاست بود دریافت که شمس ابورجا در گلزار مملکت و بوستان سلطنت تخم عداوت کاشته - حضرت شاه از غایت تامل و تفکر بسیار في الحال از محل برخاست - و خانجهان بازگشت - چون در خانهٔ خود رسید دران وقت کارکنان دواوین آن درهاي ثمین و گوهرهاي متین که خیانت ملک شمس الدین در سلک گفتار و دفتر کردار منسلک گردانیده بودند پیش دستور بمستور باز نمودند - یک ازان این بود دران ایام که ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت از پیش تخت فلک رفعت مبلغ نود هزار سکه بوجه قرض براي استعداد خویش از خزانهٔ موفوره ستده بودند و آن مبلغ تا غایت روز که ملک مذکور شغل استیفا یافت فرود نیاورده بود - و خط قرض او همدران محل بود - خانجهان اصحاب خزانه را طلبیده ایشان را آگاه گردانیده - تا آن خط مبلغ نود هزار تنکه را در محل خلوت در غیبت من پیش تخت بگذرانند - چون اصحاب خزانه مانند هواخواهان یگانه از حال و مقال آن خط پیش تخت باز نمودند از زبان شاه جهان این الفاظ کشاد - که تا غایت روز این مبلغ بر او براي چه گذاشته

حضرت شاه چون آئین خسروان عالم پناه بر اصحاب خزانه مزاج
گرم کرده - ایشان هر همه خاموش مانده هیچ جواب نداده
سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله جل جلاله و عم نواله دریافت
چون ابورجا در مملکت قابض و ضابط گشت در صحن چمن
اعلی و ادنی اشجار غفلت کاشته - از غایت خوف او کسی
این مال طلبیدن نتوانست - درین محل فرمان خسرو جهان شد
تا خانجهان را بگویند که این مال از ابورجا فوالحال فی الحال
بقیل و قال بستانند - و ملک نظام‌الملک نقل کرده بود - فی القصه
چون دستور مسطور دریافت که تنور گرم شده اصحاب خود را
طلبید - و ایشان را بر راه گردانیده که تنور گرم کرده دیگر
میباید زد - اصحاب مناصب دیوان باز نمودند - و ابواب راز
باز کشودند - و هر همه متفق گفتند - دران ایام که ملک
شمس الدین ابورجای خود کام در گجرات بود از درگاه حضرت شاه
و مکنت شهنشاه فرمان برین جمله بود هر آن سوداگرے که
پیل از جزائر رود نیل برای حضرت بیارد هر پیل که درمیان
راه سقط شود بهای آن پیل نیز آن سوداگر را از خزانه بدهند
بر مضمون این فرمان ملک شمس الدین فتّان بدروغ بهای
چند پیل از دیوان وزارت مجرا برده - و آن مال میان اموال خود
داخل گردانیده - چون خانجهان همچون دستوران اینچنین
کیفیت متین از اصحاب دیوان شنیده آن سوداگران را حاضر

گردانیده - و اصحاب خود را بر راه کرده تا در غیبت من این کیفیت پیش تخت بگذرانند - اصحاب دیوان وزارت چون ارباب اهل مهارت از حال این کیفیت و مقال این خیانت پیش تخت اعلی باز نمودند - حضرت شاه و مکنت شهنشاه از ابورجای اهل تباه بکلي بد اعتقاد گشت - چنانچه شیخ سعدي علیه الرحمة و الغفران فرماید * * بیت *

* حرامش بود نعمت پادشاه *

* که هنگام فرصت ندارد نگاه *

المقصود روز دیگر خانجهان در ملوک خانهٔ سلطان نشسته بود و ملک شمس الدین پیش خانجهان رعنائیها مي‌نمود - دران حالت حضرت جهاندار با مهابت رخ بسوي ملک عبد آله کارکن آورد - و فرمان فرمود که عبد آله در ملوک خانه کیان نشسته اند - ملک عبد آله باز نمود که خانجهان و ملک ضیاء الملک نشسته اند - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که ابورجا را چه مجال که پیش خانجهان بنشیند فرمان شد عبد آله برو ابورجا را بازبگیر و ایستاده بکن - همان زمان ملک عبد آله از پیش شاه جهان در ملوک خانه آمد و ابورجا را از محل کمرگاه گرفت - وگفت فرمان میشود - ترا چه مجال که پیش خانجهان بنشیني - سبحان الله و بحمده دران روز این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف دران جمع حاضر

بود -- و بدین گفتار ناظر - میان بازرگانان دیوان عالی وزارت خدمت میکرد - معهذا چون ملك عبد الله ابورجا را از کمر گرفته ایستاده کرد درین محل ابورجا فی الحال ایستاده شد و کلاه علم که در بر او بود کشید - و کلاه دولت که بر سر داشت فرود آورد -- و پیش خانجهان ایستاده کیفیت میگفت - سبحان الله و بحمده این دنیا هیچ ثباتی و درجاتی ندارد - والی برای آن کسان که دل بر دنیا بستند - و از نعمت آخرت دور افتادند •

• بیت •

• سعدی زمانه گر بشکر پرورد ترا •

• چون میکشد بزهر ندارد تفضلی •

روز دیگر فرمان از خسرو جهان شد تا ابورجا را پیش تخت بندند و هر دو دست کله بکنند - همچنان کردند - در مطالبه و مصادره کشیدند - و تسلیم خانجهان گردانیدند - تمام اسباب خانه اورا آوردند - میان در سرای ایستاده کرده و اسباب خانه او از هر جنس بیشمار آورده درون در سرای انبارها زدند - دران روز تمام خلق اهل بازار از ساکنان هر چهار شهر برای دیدن اسباب ابورجا آمدند - درمیان در سرا هجوم خلائق بیشمار شد - از غایت هجوم بسیار آواز آن گفتار اهل بازار بگوش حضرت شهریار افتاده -- درین محل حضرت شاه فرمود این شور چیست حاضران درگاه و ناظران بارگاه باز نمودند که بازاریان هر چهار شهر

براي تماشاي اسباب ابورجا آمده اند - فرمان شد اگر ابورجا
بدي كرد با اهل مملكت ما كرد - ازان بازاريان چه كرد - كه
ايشان با فرحت تمام براي ديدن تماشا آمده اند - اهل اختصاص
بازنمودند چون ابورجا در مملكت ضابط گشت - درين مدت
كالاي هركه خريد كردي بران مسكين زور آوردے - و البته
از بهاي اصل چيزي نقصان دادي - از خوف رعب او كسے
چيزے گفتن نتوانستي - چون اهل بازار شنيده كه احوال
شمس الدين ابورجا بدين پايه رسيده براي ديدن او و اسباب
او آمده اند - درين محل شهنشاه اكمل فرمود زهے حيات بد
كه ببدنامي گذرانيده - و حضرت شاه اين بيت فرمود *

* بيت *

* سعديا مرد خردمند نميرد هرگز *
* مرده آنست كه نامش به نكوئي نه برند *

ضرت شهنشاه فرمان فرمود تا در درها بگويند كه خلائق درون آمدن
نع نباشند - خلق خدا بيايد به بيند - المقصود اسباب خانهٔ
ـ شمس الدين بها كردند - مبلغ هشتاد هزار تنكه را شده بود
ندهٔ در كوي عداوت پويندهٔ بحضرت فيروزشاه گويندگي كرد
ين جمله باز نموده كه ابورجا درون حصار جهان پناه خانهٔ دارد
، آن خانه ميان آستانه جائے يافته درون آن جا تنكهاي زر داشته
..ان خانه تفحص و تجسس كردند مبلغ سه هزار تنكهٔ زر

بیرون آمد - بعدہ خانجہان گفت اي شمس مکار مال دیگر بیار ابورجاي بے هنجار جواب داد که مال دیگر ندارم - کیفیت این پیش حضرت شاہ باریک بین بردند - حضرت شاہ بر دستور هواخواہ مزاج کرد فرمان فرمود مکر تو مال ستدن نمیتواني - مدام در تن آساني میگذراني - خانجہان که دشمن ابورجا بود ابورجا را در بست - و شدت کشیدہ کار ابورجا بدین پایه رسیدہ - معهذا بتقدیر خداي تبارک و تعالی عز و جل چون اسباب خانۂ ابورجا مي‌آوردند و درون در سراي انبار میزدند مانا که درمیان یک صندوق سه بدرۂ زهر حلاهل با نبرهاي زرین بیرون آمد آن بدرها را پیش حضرت شهنشاہ جهان پناہ بردند - از حال آن مقال بتمام و کمال باز نمودند - درین محل حضرت جهاندار اکمل فرمود - تا از ابورجا به پرسند که این چندین زهر حلاهل براي چه جمع کردہ بودي - ابورجا مذکور جواب فرستاد که این زهر براي عیال و اطفال خویش جمع کردہ بودم - ازین سخن حضرت جهاندار فرمود که ابورجا مردي شیاد و مکارست - براي جان بعضي مسلمانان جمع کردہ - حضرت الله تبارک و تعالی آن اشخاص را از قید و کید او خلاص داد - فرمان شد این هر سه بدرۂ زهر را فرود کوشک شهر معظم فیروز آباد بر لب آب جون بسوزند - الغرض بعد از چند روز حضرت شاہ فیروز صاحب و بهروز در سواري شکار سمت کفار حریم بداؤن شد - ابرجا را بر

براي طلب مال تسليم خانجهان كردند - مدت شش ماه دستور هواخواه هر روز در مسند نشستي - دران محل ملك شمس الدين را چندان ميزدند كه چوب شكسته شدے - و ذره ذره گشتي اما زهي دليري ابورجا كه چندين لت ميخورد هيچ وقتي لفظ توبه نگفت - هر روز چندان لت خوردي از غايت لت بے طاقت شدي - پاي او گرفته كشاله كنان از پيش مسند خانجهان بيرون مي آوردند - باز روز ديگر دو چندان لت خوردي - چون مدت شش ماه دستور هوا خواه ملك شمس الدين اهل تباه را لتهاي بليغ و شدتهاي گونا گون كرد بعد ازان از حضرت شاه و مكنت شهنشاه فرمان بجانب خانجهان آمد تا شمس الدين ابورجا را در مروت و تهلك جلا كنند - و اين تهلك و مروت سمت غربست ميان نهالستانها و بيابانها - و دران زمين بي آبي ها بسيارست - چنانچه مناسب آن شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران فرمايد *

* بيت *

* در بزرگي و دار و گيـــر عمل *
* ز آشنــايان فراغتـــي دارند *
* روز در ماندگي و معـــزولي *
* درد دل پيش دوستـــان آرند *

القصه بطولها و عز قبولها چند گاه كه حضرت فيروز شاه در حيات بود بر تختگاه مملكت جولان گري مي نمود ملك شمس الدين ابورجا

در تهلک و مروت جلا ماند - چون دور محمد شاه بن فیروزشاه رسید سلطان محمد ابورجا را ازان مقام باهتمام تمام آورانید - اما از آسیب اثر زخمها که از خانجهان خورده بود بر اسپ سوار شدن نمیتوانست - پالکي سوار مي گشت - بعد چندگاه ابورجاي خود خواه خرامید - و سر بدان جهان نهاد - ابورجا مدت سه سال در دیوان وزارت نشست - و طائفهٔ جمع اصحاب فرود گرفت - جمله مملکت را درهم و برهم زد - بعد ازان در سال سنهٔ ۷۸۹ تسع و ثمانین و سبعمائة شور خاست * * بیت *

* دوران بقا چو باد صحـــرا بگذشت *

* تلخي و خوشي و زشت وزیبا بگذشت *

* پنداشت ستمگر که ستـــم بر ما کرد *

* در گردن او بماند و بر ما بگـــذشت *

ایدون و همیدون چند مقدمهٔ دیگر از احوال تعبیهٔ عهد سلطان فیروزشاه کتابت کرده آید - بعده تمام کرده شود بر ذکر مناقب فیروزشاهي بتوفیق حضرت آلهي جل جلاله و عم نواله *

مقدمهٔ دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغاني و اظهار کرامت سلطان فیروزشاه بکرم الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله

نقل ست که در عهد دولت سلطان محمد شاه بن

تغلق شاه بحکمت حضرت علام جل جلاله و عم نواله هزده محل فطرت شد - چنانچه دنبال آن فطرتها سلطان محمد تغلق خون خورد - اما بکرم حضرت الله جل جلاله و عم نواله در عهد دولت فیروزشاه مدت چهل سال کمال هیچکس از آثار دستگاه بسي بیک نفسي دم مخالفت نزد - مگر ملک شمس الدین دامغاني بحکمت رباني جل جلاله و عم نواله - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - از جلوس نیک نفوس سلطان فیروزشاه تا سال سنه ۷۷۷ سبع وسبعین و سبعماية بکرم آله و عنایت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله در ملک زاني و جهانباني و سلیماني و کامراني و پادشاهي و کژ کلاهي از ماه تا بماهي خوش خرم گذشت - هر روز دولت روزافزون گشت - مدت بیست و شش سال کمال بفیض و فضل حضرت ذوالجلال و قادر پر کمال لم یزلي و لا یزال جلت قدرته و علت کلمته هر روز در مملکت و پایهٔ سلطنت دولتهاي روز افزون چون شاه فریدون زیادت بود - و در سال سنه ۷۷۸ ثمان و سبعین و سبعماية سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز در سواري شکار سمت کتبر بود - در باختن شکار و تاختن سپند دولت نامدار جد بلیغ مینمود - ناگاه بتقدیر حضرت آله جل جلاله وعم نواله از آغاز سال مذکور در ماه صفر جگر گوشه شاهزاده فتح خان طاب ثراه برحمت حق پیوست - حضرت شاه از سواري بازکشته بود - هواي بشگال

در آمده بود - حضرت شاه لب آب گنگ چون لهنگ گذارا شده فتح خان از جهان خرامیده - دران سواري شهرياري اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف برابر ركاب بود - في القصه در نقل شاهزاده فتح خان مرحوم طاب ثراه سلطان فيروز را اندوه بسيار رسيد - آب در ديده ميگردانيد - دران سال چون حضرت خسرو خوشخصال درون شهر در آمد باستعداد در آمدن شهر چنانچه هر سال مي فرمود دران سال منع شد - بعده در سال سنه ۷۸۰ ثمانين و سبعمائة حضرت شاه در شهر بود - كه يک نفر خراساني درون صحن پاشيب بر ملک نيک آمدي بر كوتوال ممالک تيغ كشيد - اول اول تيغ كه در عهد سلطان فيروز درون در سراي از نيام بيرون آمد آن روز بود - چنين گويند راويان شريف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف كه يک نفر خراساني بتقدير حضرت رباني جل جلاله و عم نواله از جملهٔ تجار خراسان بجنايتي در بنديخانه كوتوال موقوف بود - دران موقوفي بسيار محنت او را روي نمود - بعد چندگاه از حضرت شاه فرمان شد تا كيفيت بنديان بنديخانها پيس بيارند - بر مضمون اين فرمان ملک نيک آمدي كوتوال چون قانون پاسبان كيفيت آن خراساني در حضرت سليماني برده - درين محل حضرت شهريار اكمل فرمان فرمود كه او مردمي شهر غريب ست او را پيش بيارند - ملک نيک آمدي آخر وقت آن خراساني را بندها بندها بريده برابر

خویش پیش تخت فلک رفعت برده - چون هر دو نفر بالاي پاشیب در صحن آن مقام رسیدند ملک نیک آمدي پیش بود و آن خراساني در عقب او - دران محل طائفهٔ بندگان تیغدار نوبتي مي نشستند - خراساني مذکور از بسیاریِ غرور سر ازان محل دست انداخت - یک تیغ تیغداران مذکور ستد - و از نیام کشید و بر سر ملک نیک آمدي زد - دران محل ملک مذکور درون بغل خراساني در آمد - تیغ بر او کار نکرد - سلامت ماند - مگر اندکي تیغ بر سر ملک نیک آمدي رسید - درون پاشیب شور خاست و آن خراساني خواجهٔ نامدار صاحب دستگاه مردے معارف و میان طائفهٔ سوداگران بسیار عزت و عظمت داشت - بسبب جنایتے در دیوان ملک نیک آمدي بدست کوتوال ممالک گرفتار شد او را در بندیخانه داشتند - و در زندان سخت محکم قیدها کرده میداشتند - و قضیهٔ او چندین کرت ملک مذکور پیش خانجهان گذرانید - چون خانجهان در مسند مي نشست اورا پیش مسند حکومت وزارت حاضر مي گردانیدند - و خانجهان با جمله اصحاب دواوین استفسار کرد - خانجهان را دشوار آمدے و حضرت رایات جهاندار نامدار شهریار خوش کردار سلطان فیروزشاه طاب ثراه در سواريِ شکار بود - خانجهان از جهت گذرانیدن پیش تخت موقوف داشت - چون بدولت سراي خود پادشاه آمد کیفیت بندیان طلبید - او را کشاده بردند - او تیغ انداخت

هر یک تني بسوي آن گوش داشت - چون غوغا بسیار و شور خلائق بي شمار شد و ازان آواز بگوش جهاندار برسید دران حالت حضرت شهنشاه با جلادت در محل چهچهٔ چوبین نشسته بود - از غایت هیبت و نهایت دهشت حضرت شهریار با مکنت بر بام کوشک برآمد - چون خراساني مانند دشمنان جاني تیغ بر ملک نیک انداخت از کوتوال ممالک گذار کرده بعده سمت در پاشیب دویده خواسته تا بیرون آید - و طرفي فرار نماید چون تیغ برهنه بر دست او بود هیچ تیغداري و سپرداري نزدیک خراساني شدن نتوانست - چون آن خراساني خواست از بالاي پاشیب فرودآید در عین دویدن و پوئیدن پاي او لغزید - و بر زمین افتاد - بعضي تیغداران که نوبتي پاشیب بودند و جمله ملک برو دویدند - و سپرهاي خود بران خراساني انداختند و او را گرفتند - و در قید مقید گردانیدند - چون از حال این احوال و کیفیت این مقال پیش حضرت خسرو خوشخصال بردند درین محل جهاندار اکمل فرمان فرمود که اي مرد تو که از خراسان باشي برین کوتوال این چنین تیغ اندازي که او سلامت نه ماند نه بیني که چون مجرمي را پیش ما آرند قید از پاي او دور نکنند بعده فرمان شد که او را چه کنند - که مردے شهر غریب ست این خراساني را پیش دربار ایستاده کنند - و تمام طایفهٔ ایشان را پیش دربار حاضر آرند - جمله خراسانیان را بگویند تا خوي خود

در دهن این خراسانی اندازند - بعده متوکلان برابر دهند از مملکت ما بیرون کنند - چون خراسانیان خوی نخود در دهن او انداختند آن خراسانی کارد در شکم خویش زد - و خود را هلاک گردانید چون ازان حالت و اثرے از اثر آن مقالت پیش تخت باز نمودند حضرت شاه فرمان فرمود گوسپند را بپای خویش آویختند - حاصل از کنایت مذکور درین سطور برای آنست - که اول تیغ که درمیان در سرای حضرت شاه فیروز از نیام بیرون آمده این بود که در سال سنه ۷۸۰ ثمانین و سبع مائة آن خراسانی تیغ از نیام کشیده و برسر ملک آمدی کوتوال ممالک گذارد - تا چه وقت نحس بود - بعده در سال سنهٔ ۷۸۱ احدی ثمانین و سبعمائه حضرت فیروزشاه مانند سلطان اهل کاه برای باختن شکار چون جهانداران کبار سواری کرده سمت اتاوه و تیلای رفته - دران سال بتقدیر ذوالجلال و قادر پرکمال لم‌یزلی و لایزال جل جلاله و عم نواله سپاه دیگر در هوای بشکال همان جانب شده - دران سال بیشتر از ملوک هم عهد سال شاه فیروز نقل کرده - اکثر تابوت در شهر آمده در فوت هریک ملوک حضرت شهنشاه طالب اسرار سلوک تأسف فراوان و حزن بےپایان کرده - بعده درسنهٔ ۷۸۲ اثنین و ثمانین و سبعمائه شمس الدین دامغانی در گجرات فطرت کرده - و در سال سنه ۷۸۳ ثلاث و ثمانین سبعمائه ابورجا شغل استیفای ممالک یافته - و تا سال سنهٔ ۷۸۵ خمس و ثمانین و سبعمائة

عم نوالہٖ برین بود حضرت شاہ التماس عماد الملک در باب ملک
شمس الدین دامغانی اجابت نمود - و فرمان فرمود تا دامغانی
را برای نیابت اقطاع گجرات پیش تخت بیارند - بعد از
چند روز اورا در پای سلطان فیروز انداختند - دران حالت از
حضرت شہنشاہ با جلادت فرمان شد شمس تو مارا ضمان نفس
خود بدہ - دامغانی چون از زبان حضرت سلیمانی این لفظ شنید
علی الفور از زبان خود کشید - ہرکرا فرمان خسرو جہان شود
درین محل حضرت شہنشاہ اکمل فرمود کہ بندگی شیخ الاسلام
نظام الحق والشرع والدین قدس اللہ سرہ العزیز را آن ضمان نفس
خود بدہ - دامغانی قبول کرد - روز دیگر حضرت جہاندار چون
شہریاران کامگار سواری کرد - در روضۂ شیخ الاسلام مخصوص کردہ
دامغانی را برابر خود کردہ برد - دامغانی غلاف قبر خدمت
شیخ الاسلام بدست خود گرفت - و مستقبل قبلہ شدہ خدمت
شیخ را ضمان نفس خود داد - حضرت شاہ آن خود خواہ را در
گجرات فرستاد - المقصود چون دامغانی از پیش حضرت جہان
بانی روان گشت پس از چند روز در گجرات رسید - از
محصولات پرگنات و معاملات و قریات و جز آن اموال فراوان
گرفت - در دل عقدۂ فطرت بست - آلات و ادوات آن پیش
گرفت - یک دانگ و درم از محصول گجرات در حضرت
نفرستاد - و آن مقدار اصحاب برداشت کہ برابر او رفتہ بودند ہیچ

کسی را خبری نداند - بعد از چند گاه دامغانی خود خواه اسرار این آثار بر خلق گجرات کشاد - و هر یکی را بزبان شیرین مستظهر(۲) کرد . و امیر صدکان نیکو صفات بیکجا جمع آمدند - دامغانی را کشتند - معهذا آن نبشتها عین بحضرت شهنشاه بردند - هنوز آن نبشتها پیش تخت میخواندند که سر دامغانی رسید - الاغان بر سبیل سرعت دوان فرستادهٔ امیر صدکان با عرائض ایشان آمدند - دران نبشتهای ایشان بازدیده بودند - که سر شمس الدین دامغانی حرامخوار بریده پیش حضرت جهانبانی فرستاد - چون سر دامغانی آوردند از حضرت شاه سلیمان جاه فیروزشاه فرمان شد تا سر دامغانی را پیش دربار بدارند - آری این همه حشمت و مکنت عقیدهٔ سلطان فیروزشاه است که بغیر جنگ سر دامغانی بیک واقعه بریده شده - گفته اند بزرگان بلکه حدیث ست هرکه با خدا ست کرم خدای تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله با اوست - چنانچه مناسب این حال و بر لوازم این مقال عزیزی نبشته * * بیت *

* ای بنده بمن بگرد و غیرم یله کن *
* گر شاهجهان نکردی آنگه گله کن *
* رو گرد جهان بگرد پا ابله کن *
* گر همچو منی یابی مارا یله کن *

(۲ ن) صحیح البیاض *.

* یک صبح باخلاص بیـا بر در من *
* گر کار تو بر نیـارم آنگـه گله کن *

اکنون شمهٔ از کشتن دامغاني نبشته آید . تا پندي باشد مر خردمندان را

راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته جوهر گوهر آن حالت برین مقالت نوشته که شمس الدین دامغاني از حضرت جهانباني روي تافته و مخالفت ورزیده سر از فرمان برداري کشید - تمام خلائق گجرات بر حال او خندید جمیع خانان کبار و ملوک نامدار و امیر صدگان کامگار و ترکشداران اهل اختیار یکجا متفق گشتند - هر همه یکدل شدند - خصوص ملک شیخ فخر مال و امثال آن جمله بیک حمله خروج عالم کردند - بوقت صبح صادق خون ترغاک او روان گشت - و خانهٔ او خالي شد - این جمیع گردان با نیزهاي گردان در خانهٔ دامغاني در آمدند - دامغاني را کشتند - راویان مذکور این نیز روایت کردند - که بمجرد آنکه شمس الدین دامغاني از آثار ناداني و اسرار کم داني خطرهٔ مخالفت و اندیشهٔ مناقشت در دل خود گذرانید جمله خلائق از زمرهٔ صغیر و کبیر و از فرقهٔ جوان تا پیر از طائفهٔ آشنا و بیگانه که دران آستانه بودند سنگ ملامت میزدند - این همه اثر عنایت بی غایت حضرت عزت جل

جلاله و عم نواله بود - که قوله علیه الصلوة و السلام العنایة قبل الماء و الطین * * بیت *

* پیـــش از من و تو بر رخ جانهـــا شده آمد *
* طغراي خط نیک و بد و نیک و بد اختر *

مقدمهٔ سیزدهم کشتن سلطان فیروز طائفهٔ خونیان را باهتمام تمام

نقل ست حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قوانین تاجداران هرگز خونيِ را نگذاشتي در زمان واحد قصاص فرمودي چنانچه در آغاز جلوس نیک نفوس حضرت شهریار پسران ملک یوسف بغرا نامدار میان خود جنگ کردند - راویان محقق برین مورخ مدقق باز نمودند که ملک یوسف بغرا در عهد دولت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب ثراه صاحب جاه و جایگاه دارندهٔ کلاه با سپاه و بسیار دستگاه بود - درمیان مقربان آن درگاه اختصاص بی قیاس داشته - چنانچه از آثار عظمت و مکنت او جمله عالم متفق اند - المقصود ملک یوسف بغرا دو پسر داشته براي پرورش هر دو پسر کوشش مي گماشت - و این هر دو پسر از مادري دیگر بودند - اتفاقا ایشان هردو برادر در عهد دولت حضرت فیروزشاه در قصبهٔ یوسف پور که آن مقام قدیم از آن ملک یوسف بغرا بود هر دو

برادر در یوسف پور رفتند - برادر مهتر میخواست که برادر کهتر را بکشد و دفع گرداند - فرصت نمي یافت - چون این هردو برادر در قصبهٔ یوسف پور رفتند و چند روز دران مقام مقام کردند برادر مهتر مر برادر کهتر را بکشت - مادر او از حالت این مقالت پیش تخت فیروزشاهي گفت - بشنیدن این اخبار حضرت شهریار متحیر ماند - بدان سبب که برادر مهتر بحضرت شهنشاه اسیر قرب داشت - و حضرت شاه در باب او اشفاق فراوان و الطاف بی پایان میفرمود - معهذا چون کشتن برادر کهتر بر برادر مهتر اثبات شد درین محل حضرت شهنشاه اکمل در تأمل افتاد - بعد از تامل بسیار و تفکر بی شمار فرمان از حضرت شهنشاه جهاندار شد تا برادر مهتر را پیش در شاه و مکنت شهنشاه گردن زدند - و حضرت شهنشاه بر پسر مهتر ملک یوسف بغرا شفقت بسیار و مرحمت بی شمار داشت - تا آن هم قصاص فرمود - هم همچنین بتقدیر حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله در آخر عهد حضرت فیروزشاه طالب دین خواجه احمد نام نویسندهٔ بود - در خزانهٔ موفوره نویسندگي میکرد - ملاذا که متعلمي در خانه او براي تعلیم کردن خوردکان مي آمد - آن متعلم خانه در شهر دهلي داشت - و خواجه احمد در شهر فیروز آباد مي ماند - میان خواجه احمد و آن متعلم قضیهٔ محبت نیز جاري بود - قضا را خواجه احمد را بران متعلم

گمان خیانت افتاد - مانا که آن متعلم با عورتے ابواب عشق کشاده و دل بباد داده - آن متعلم روز شنبه از دهلي در فیروزآباد مي‌آمد - مدت پنج روز در خانۀ خواجه احمد مي‌ماند - خردگان او را تعلیم مي‌کرد - در روز پنجشنبه در شهر دهلی میرفت شبے از شبها خواجه احمد اهل دغا دو نفر غلام بچۀ خود را با خود یار کرده با آن متعلم در فیروزآباد در شراب خوردن مشغول گشت - در عین خوردن شراب باد غرور در کار شد - ایشان هرسه نفر اتفاق کردند - و آن مسکین متعلم را زیر کارد آوردند و حلقش بریدند - و هم دران نیم شب از خانۀ خود بیرون آوردند بالای پل ملک (که جانب راه سالوره بود) بیرون انداختند - و جامهاي خون آلودۀ خویش از تاثیر خوف بیش براي شستن بگازر دادند - چون روز شد و آفتاب نمودار گردید اتفاقا دران روز حضرت شاه بالای آن پل میگذشت - آن کشته شده را دید و همدران محل ایستاده شد - و عنان سمند دولت کشید - و دران ایام ملک نیک آمدي کوتوال نقل کرده بود - ملک حسام‌الدین پسر او کوتوالي داشت - حضرت شاه مستثنی همدران جایگاه ملک حسام‌الدین را طلبیده این لفظ از زبان بے‌زبان خود کشید - اگر کشندۀ این مقتول را پیدا نیاري بجاي این مقتول ترا بکشم ملک حسام الدین ازین فرمان بغایت حیران و متحیر گشت چون متأملان نشسته که کرا گیرد - و اثر این خون در دامن که بندد

في الحاصل سر و روی مقتول را شستند - و خون از روي او دور گردانیدند - و بالاي تن او نهادند - و تن او را در تکیه کهت داشتند تا شاید بود کسي او را بشناسد - و نشاني دهد که این مقتول از کجاست - و مولد و منشاي او چه جاي - چون دران محل هجوم خلق بسیار و بیشمار شد و جمیع خلق شهر فیروزآباد براي تماشا آمدند ناگاه بتقدیر حضرت الله جل جلاله و عم نواله شخصي آن مقتول را شناخت - و تقریر کرد که خانهٔ این مقتول درون حصار سیري ست در محلت فلان - ملک حسام الدین نشاني یافته کسان خود را درون حصار سیري فرستاده - بعد از تفحص و تجسس خانهٔ مقتول یافته - در خانهٔ او خبر کرده آن بیچارگان حیران و طیران هر همه بسوي شهر فیروزآباد دویدند چون بر سر مقتول رسیدند چه بینند که هم از ایشانست بعد از گریه و زاري و قلق و اضطراري ایشان باز نمودند - که این مقتول در خانهٔ خواجه احمد نویسندهٔ خزانه تعلیم خوردگان او میکرد - مانا که خواجهٔ مذکور بمستور بر مقتول مذکور گمان داشت - شاید بود براي کشش این مقتول کوشش گماشت خواجه احمد را پیش کوتوال ممالک حاضر کردند - خواجه احمد مذکور از تاثیر غرور منکر شد - کوتوال احوال این حال و قیل این مقال پیش خسرو خوش خصال برد - درین محل حضرت شاه اکمل فرمود تا غلامان و کنیزکان خانهٔ احمد را

شدت کنند - چون کوتوال بر غلامان و کنیزکان خواجه احمد مغرور شدت کرد ایشان هر همه راستی حال و صدق مقال بیرون دادند و این لفظ بازنمودند که خواجه احمد با دو غلام بچه و با این مقتول یکجا شراب می‌خوردند - همدران لحظه کشتند - آخرالامر آن غلامان را آوردند که با خواجه احمد یار شده بودند - ایشان اقرار کردند - که ما این متعلم را گرفتیم - خواجه احمد کارد در حلق او راند - درین محل خواجه احمد گفت که این غلامان دروغ می‌گویند من ذبح نکرده ام - همین غلامان ذبح کردند - غلامان گفتند که جامهٔ خون آلودهٔ خواجه در خانهٔ گازر داده اند - چون گازر را طلب کردند گازر مذکور جامهٔ خواجه احمد مذکور شسته آورد - دران جامه بجای داغ خون زردی علامت می‌نمود - خواجه احمد را پرسیدند این چیست - خواجه احمد مذکور تقریر کرد که مذبوحهٔ ذبح کرده بودم این علامت آن ست - درین محل حضرت جهاندار اکمل فرمان فرمود تا قصابان را طلب کنند - قصابان را حاضر کردند - و آن علامت زردی نمودند - چون ایشان دیدند بحضرت شهریار بازنمودند - که این علامت زردی از خون مذبوحه نباشد اما چون خون مردم بشویند بعده علامت زردی پیدا آید - چون قصابان این چنین تقریر کردند حضرت شاه فیروز فرمان فرمودند تا احمد خونی را در محل سیاست برند - درین محل خواجه احمد بر پای خانجهان افتاد - و ابواب لجاجت کشاد - که بهای

خون این مقتول هشتاد هزار تنکه میدهم - خانجهان دستور بمستور
از احوال خواجه احمد مغرور بحضرت شهریار مشهور باز نمود - که
خواجه احمد مبلغ هشتاد هزار تنکه بهاي خون میدهد - سلطان
فیروز شاه از آثار خوف حضرت آلله جل جلاله و عم نواله فرمان
فرمود - و برین جمله باز نمود که اي وزیر کم دان و اي دستور
نادان هرکرا مال خواهد بود او بزور مال خون مردمان خواهد
ریخت - اگر مال بستانند و از سر خون مسلمانان باز آیند
حالت مقالت خلائق بدشواري کشد - و فرداي قیامت پیش .
کرسي قضا شرمندگي آرد - درین محل خانجهان گفت که
محاسبهٔ لکهوک جمع خزانه در ذمهٔ این احمد ست - چند روز
معدود اگر توقف کنند ازو حساب ستده آید - اموال بیت المال
ضائع نرود - درین محل حضرت شاه فرمود از سر لکهوک بازآمدم
احمد را سیاست کنند - عاقبت الامر خواجه احمد را با آن
دو نفر غلام بچه بحضور خلائق خواص و عوام سیاست کردند
و معني عدل شاهي بقوله علیه الصلوة و السلام (عدل ساعة
خیر من عبادة ستین سنة) بجا آوردند - اگر هریک از علامات
و مقامات فضل حضرت فیروز شاه این مورخ ضعیف بنویسد
کتابها شود * * بیت *

* آورده بضبط ربع مسکـــون *
* گنجیـــنه فزون ز گنج قارون *

* در عدل بکرد سخت بنیاد *
* در پاي شغال شیـر افتاد *

مقدمهٔ چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروز شاه در آخر عمر بسه چیز یاد کردن بندیان و آراستن مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان

نقل ست که حضرت فیروز شاه بعنایت الله و توفیق آله در آخر عمر خویش از تاثیر خوف بیش درین سه چیز چون سلاطین اهل تمییز کوشش بسیار و قصد بي‌شمار کرده - یکي براي بندیان بیچاره - هربار که حضرت شهریار از سواريِ شکار باز آمدي و در شهر فیروز آباد نزول کردي بندیان بیچاره را یاد آوردي - و از حال مقال احوال ایشان استفسار نمودے - هر آن کس که لائق رها کردني بودي در محل رها کردي - و هرکه لائق جلا کردني بودے در محل جلا کردے - احسن آنست چون حضرت شاه شخصي را در محلے فرستادي بر سبیل جلا براي آن شخص دران محل وظیفه تعین فرمودي - تا آن شخص را از جهت معاش و انتعاش درماندگي نباشد - المقصود سلطان فیروز برگزیدهٔ حضرت ودود جل جلاله و عم نواله هر بار بلکه بتکرار هزار بار بر عمال حضرت تاکید بر تاکید کردي - نباید

که بندي در بند دیر بماند - آه دل او که بستاند - و هر بار حضرت شهریار چون جهانداران نامدار این لفظ فرمودي که مسکین محبوسان دائم خاطرهاي ایشان پریشان مدام عاجز و حیران از سبب خیانت خویش از تاثیر بي عاقبتي بیش در بند مي مانند - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - بند سخت بلائي و مشکل جانکاهي ست - اندران هنگام که عزیز مصر خواب سهمناک دید جمع معتبران را طلبید - هیچ کسے با مهارت بسي خواب تعبیر کردن نتوانست - دران جمع آن شرابدار بود که با مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام در زندان بود شرابدار مذکور بر عزیز گفت - که غلامي ست کنعاني در زندان او دانا است - تعبیر این خواب خواهد دانست - عزیز مصر همان شرابدار را در زندان بر مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام فرستاد - تا ازو تعبیر آن خواب بپرسد - چون شرابدار از مهتر یوسف نیکوکار علیه الصلوة و السلام تعبیر آن خواب پرسید مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام في الحال گفت - مدت هفت سال کمال درین شهر قحط مهلک خواهد افتاد - غرض ازین سطور درین محل براي آنست که حضرت سرور عالمیان و رحمت جهانیان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم درین محل قسم رانده و فرموده - که رحمت خداي تبارك و تعالی جل جلاله و عم نواله بر برادرم مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام باد - که

في الحال تعبير خواب عزيز مصر كرد - من كه محمدم اگر درين محل مي بودم تا مرا از زندان بيرون نمي آوردند نمي گفتم مقصود ازين انست كه بند زندان سخت بلائي ست - معهذا سلطان فيروز شاه مستثني از سبب بنديان ضعفا بر كاركنان درگاه و عمال بارگاه تاكيد بسيار كردي - تا كار بجائي كشيد و بمرتبهٔ رسيد كه در هر غرهٔ ماه جميع كاركنان كيفيت بنديان پيش مي بردند *

* بيت *

* بر خلق دري زلطف بكشاد *

* بندي بجهان نكرد آزاد *

مشغولي دوم براي تازه كردن مساجد بود - از حضرت شاه بر عمال درگاه و كارگذاران بارگاه فرمان شد تا مساجد هر چهار شهر تذكره كنند و پيش بيارند - زيراچه بعضي مساجد را باني نقل كرده بود - و بعضي را باني مفلس شده - و بعضي مساجد قديم و كهنه گشته - اين جمله مفصل و مكيف كرده كيفيت پيش تخت باز نمودند - سلطان فيروز بتوفيق حضرت الله جل جلاله و عم نواله تمام مساجد را امامان و مؤذنان تعين كرده - و وجه روغن چراغ و صفف بوريا دهانيده - و بعضي مساجد را كه لائق مرمت بودند مرمت كنانيده - اين چنين شده كه جمله مساجد روشن و معمور گشته - سبحان الله و بحمده در حديث پيغامبرست صلى الله عليه و سلم - پيش ازانكه

قیامت قائم شود جمیع مساجد عالم را نقره‌گین کنند - و در جنت برند - بعدهٔ قیامت قائم گردد - آمنا و صدقنا - زہے عظمت مساجد لقوله علیه الصلوة و السلام من بنی مسجدا لله بنی الله له قصرا فی الجنة - چنانچه شیخ سعدي فرمودهٔ * * بیت *

* در دارفنا سراي عمارت نمي کنند *

* بشتات تا عمارت کار بقـــا کنیم *

مشغولي سیوم حضرت سلطان فیروزشاه را انصاف دادن مظلومان بود درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش بیش مي‌نمود - چون شخصي در عین سواري شهریاري عرض داشت احوال اموال خود دادي و شرح حالت خویش باز نمودي در محلي که آن حاجتمند عرض داشت میداد حضرت شاه با مکنت پادشاهي همدران محل عنان خنگ دولت میکشید - و آن شخص را نزدیک خود مي‌طلبید - عرض او بتمام مي شنید - بعدهٔ فرمان میفرمود اي مسکین چندین دواوین بر آئین سلاطین پیشین براي اتمام کار حاجتمندان غمگین تعین کرده‌ام تو عرض خود بر ایشان نگفته - اگر آن شخص باز نمودي که بارها از آثار این گفتارها بر ایشان گفتم - و جوهر گوهر اندوهٔ خود سفتم - چون اهمال و اغفال ایشان بسیار دیدم بعدهٔ پیش بندگي تخت باز نمودم درین محل حضرت شاه فیروز اصحاب آن دواوین را پیش خویش طلبیدي - بر ایشان زجر بسیار کردي - و حاجت آن

حاجتمندان بر آوردي - و اگر آن شخص گلهٔ اصحاب ديوان رسالت نكردي با آن هم حاجت آن حاجتمندان بر آوردي بعده بسمند دولت ازان محل پيشتر راندي - آخر عمر حضرت شاه فيروز را هم درين سه چيز گذشت - زهي نيت صادق و صالح - هر آن خصلتي پسنديده و فعلي گزيده كه سلاطين پيشين داشتند آن جميع صفات در ذات با بركات احسن صفات و عالي درجات حضرت فيروزشاه تعبيه بود - بلكه اضعاف آن داشت - اكثر اوصاف اوليا در ذات فيروز شاه با صفا بود آرے عجب اسراري - وقتي پيغامبر ما حضرت محمد مصطفى صلى الله عليه و سلم مهتر جبرئيل عليه السلام را پرسيد - يا اخي جبرئيل اگر الله تبارك و تعالى شما را در قالب آدمي آفريدي و در دار دنيا فرستادي شما در دنيا كدام كار اختيار كردي - درين محل مهتر جبرئيل عليه الصلوة و السلام گفت و در اسرار سفت كه معاونت سلاطين - زيراچه حاجات حاجتمندان و كار مستمندان تعلق بديوان رسالت دارد - حضرت فيروزشاه نيز براي انصاف مظلوم و تدارك ظالم تقصير نكرده *

* بيت *

* اگر ز باغ رعيت ملك خورد سيبي *

* بر آورند غلامان او درخت از بيخ *

مقدمهٔ پانزدهم از احوال وداع آخرین میان حضرت سید السادات سید جلال الحق و الشرع والدین قدس الله سره العزیز و سلطان فیروز

نقل است که خدمت سید جلال الدین بخاري رحمة الله علیه بعد از یک سال و دو سال از اوچه براي ملاقات خسرو شش جهات آمدي - میان هر دو بزرگوار محبت و مودت از بطانه چون دوستان یگانه بود - هر یکي براي ازدیاد اتحاد از دل و جان کوشش بیش مي نمود - چون خدمت سید جلال الدین از اوچه مي‌آمدند چون نزدیک فیروز آباد مي‌رسیدند حضرت شاه تا منزله رفتني استقبال میکردي - میان هر دو بیک بخت ملاقات میشد - حضرت شاه حضرت سید را باعزاز و اکرام درون شهر آوردي - گاهي درون کوشک معظم فیروز آباد متصل مناره و گاهي در شفاخانه و گاهي در حظیرهٔ شاه زاده فتح خان مرحوم فرود مي آوردند - المقصود چون خدمت سید السادات بر طریقهٔ معتاد از محل عبادت خود بر سلطان فیروز میرفتند بمجرد آنکه خدمت سید السادات سید جلال الدین قدس سره العزیز در محل حجاب سلام کردي حضرت شاه جهان با آن جاه از تختگاه ایستاده شدي - و بتواضع تمام خدمت کردي هر دو بزرگوار دران محل بالاي جامخانه مي نشستند - چون

باز حضرت شاه فیروز از بالاي جامخانه
ایستاده سـ ي ... ده خدمت سید در محل حجاب رسیدي
حضرت فیروز شاه هم بالاي جامخانه ایستاده بودي - چون
خدمت سید در محل حجاب سلام کردي حضرت شاه نیز سلام
کردي - چون خدمت سید از نظر شهنشاه غائب شدي بعده
حضرت شاه در تخت سلطنت نشستي - زهي حسن ادب که
حضرت جهاندار با سید نگاه داشتي - و حضرت شهریار نیز چون
جهاندارانُ کبار و بختیاران نامدار بعد از دوم روز سیوم روز
براي ملاقات سید ابوالبرکات در مقام خدمت سید رفتي
هر دو بزرگوار برگزیدهٔ حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله یکجا
ي نشستند - از تاثیر محبت و مودت بیش حکایت میکردند
شتر خلق اوچه و اکثر خلائق دهلي را هر حاجتے و غرضے
بودي خدمت سید باز نمودے - سید میفرمودند بر خادمان
ویش تا حاجت حاجتمندان کتابت ک[illegible] خادمان خدمت
ه حاجات هر یک [illegible] کتابت میکردند - چون حضرت شاهي
کنند [illegible] پادشاهي براي دیدن خدمت سید آمدي دران محل
سید بر خادمان فرمودي - که آن کاغذ حاجتمندان
مستمندان پیش بندگي حضرت شاه جهان بگذرانند
رت شاه فیروز آن کاغذ حاجتمندان و مستمندان خواندي
هر یکي برحسب مطلوب او برآوردي - چون چند گاه

خدمت سید در شهر مانکپور [۵۱۵]

حضرت شاه با آن جاه یک منزل رسانیدمی میان ـــ ر خدمت
حضرت ودود جل جلاله و عم نواله چند سال متواتر میان
خدمت سید جلال الدین طاب ثراه و سلطان فیروز شاه طالب
دین هم برین طریق گذشته - چون نوبت آخرین خدمت
سید جلال الدین مخصوص برای ملاقات سلطان فیروز شاه در شهر
آمدند درین نوبت خدمت سید از حسب عادت چندگاه زائد
در شهر ماندند - باز طرف اوچه روان شدند - چون خدمت
مخدوم سید جلال طالب رضای حضرت آله جل جلاله و عم نواله
سلطان فیروز شاه را میان خویش از اسرار آثار محبت بیش وداع
کردند درین محل خدمت سید بر سلطان فیروز شاه گفت
و گوهر اسرار کرامت سفت - که گمان ...